

P. Cal. Coll.

81

P.: Cal. Coll.

81

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا فَتْرَ لَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حد و شمار خالق را ندو که خلقت کائنات را بر بساط بی بسایا خلق آفرینی صورتی بیگون و محدود
 موجود فرموده فقبارک الله احسن الخالقین منسب کامل شاهان عالی مرتبت که قلم مستقیم الله
 شایسته ذات باریش سرایه امتنان ما از سنانک الالهیة العالیة است و در دو نام محدود و برقراران
 آن محبت و دوستی که کان جزا رسیدیم بشکوه که با نابت خاتم النبیین آثار اشاعت کان حقیقتاً
 زبرد زده اندر نا انصاف استیم بر بای عالم فرموده ان الله لا یضیع أجر محسن اما بعد این چهار
 مالد بخمن گسری عبد الکرم ابن عبد العظیم ولد محمد قانع ولد محمد صادق المرحومین المفقورین
 رضی الله عنهم و رضوا عنه الاجیری حفظا لنفسه و عظم خا غیره تصدیق الالهی را بشرح منظومه
 بمصباح البختان منتظم نموده پیش کش خوان ارباب فضل نمود که بدست کاخیر ابد کارم بآین الله لا یضیی

علی قاضی مشکو و مونی
 نقول العبد فی جوارحه الامالی
 لتوحید بنظم کمالی

دوشم نام تو حمید یزدان گوید بنده در آغاز تحسیر	بشرح متن علی ابن عثمان برای حق شناسی نظم تابان
---	---

دوستان الکمال	
خداے کوتاہیم و خالی گلی	منزله ذاتش از تجویز نقصان
نیچون و چسب افشون گری	بمکمال هر صفت دو ذات رحمان
هر صفت المدبر علی آمر	
هر دو کمال بالقدر ذوا کمال	
زیک کن کرد پید هر دو عا	حیات اققناے و صفت یر و ان
ز سه اندازه ساز هر کس	بیک اندازه خلقت کرد امکان
هر چه آید و آید و آید	
و لکن این چرخ بالمال	
به پید آرنده هر خبر و شمر	نباشد رزنی از ماق بعصیان
بمندیش نیست اظهار محلات	ز اظهارش نه عاجز بود سبحان
صفات نیست عین ذات	ولا غیر سواة ذل انفعال
صفات منتسب در ذات نارس	نباشد عین ذات ذات منان
نمایش غیر ذاتش هم صفاتش	نباشد منتسب چون وصف حد ثبات
صفات ذات کمال فعال	قدیم ذات مصداق الزوال
دله اوصاف و افعال محبت	شوند در ذات حق چون اتصال
قدیم اندان زمان کابنه هر دو	مبتر از زوال و شبه حد ثبات
بسیار شیا کالاشیا	ذات حیات است ثبات
بگوید تمام حق باشد و سیک	

<p>سبحی صید</p> <p>میز از نقائص ذات فیضان</p>	<p>چراغش شش جهت بیارگانش</p>
<p>ولیس الا سحر السحر</p> <p>لدی اهل البعیر و غیر آل</p>	
<p>بود هر نام داسع بر عر فاد</p> <p>تبر از باب فکر و اهل ایسان</p>	<p>نباشد نام غیب نام دورا</p> <p>شد الله نام ذات عین باری</p>
<p>عنان جوهر و جسم</p> <p>ولا کل و بعض او اشمال</p>	
<p>نه جاس او نگر دو بروی ازما</p> <p>ز کل او مشتمل بے قید</p>	<p>همانا ذات حق نه جسم و جوهر</p> <p>نه در کل منحصر ذاتش نه در جزیر</p>
<p>و فی الاذیان حق کون جزا</p> <p>بل و صف التجوی یا بن خا</p>	
<p>شوش حق بود در پیش اولا</p> <p>اگر چه منکر اند اهل عدوا</p>	<p>جزا باشد که او قسمت نیابد</p> <p>بود ثابت ازان جزا حشر و جساد</p>
<p>وما القرآن مخلوق تعالی</p> <p>کلام الرب عن جنس المقال</p>	
<p>قدیم است و نه از مخلوق و با</p> <p>که تریب و حر و فتن جمله حدثا</p>	<p>کلام الله بود از جنس گفتار</p> <p>کلام حق بود گفتار نفس</p>
<p>جميع العلم فی القرآن الاکن</p> <p>تقاصر عنک افهام الرجال</p>	
<p>هر حرفش هزاران علم پنهان</p> <p>شده عاجز عقول نیک طرادان</p>	<p>همه کان علم را فتنه کن حاوی</p> <p>نگردد و اشکاک آن معانی</p>
<p>و رب العرش فوق العرش لیکن</p> <p>بلا وصف التکلم و اقتصار</p>	

خدا سے عرش بر عرش ست قائم ولیکن نیست و ز دانش تگم	بلاہیت سکون و وضع این بن نباشد عکس حق را اتصال
و اما ان صورتہ ربی و عرض تعالی اللہ عما فی الخیال	
روا نمود تصور نسبت حق بود بر تر خد او نہ دو عالم	بطر ز عرض حادث نیست رحمان ز مضوبات این و آن نسیان
و اما التشبیہ للرحمن و حبہا فخص عن ذاک صفات الالہا	
خداوند جهان باشد منزہ خاموشی واجب آمد زین حکایت	ز تشبیہ بد و رخسار و جویان شدہ واجب ثبوت از قول نہان
ولا یحیث علی الدیان وقت و احوال و ازمان بحال	
روا نمود گذار سال و اوقات منزہ از سمات حادثہ ز	برابر باب دانش سوی و تیان شد آن جان آفرین از بعد از انان
و مستغن الہی عن نثار و اولاد اناث اورجال	
یقین بے آرزو ذات الہی ملائک نے اناث و دخترانش	ز ہمتا خواستن از جنس احوال نکس یورش بوند از قوم مردان
کذا عن کل ذی عہد و نصہ تفر دوزا بحلال ذو المعالہ	
منزہ دانش از اعداد و دیگر بفضل و رحمت و حمد و نوازش	پے ایجا و دہم تکوین ملوان نیاز بندگے را نیست خواہان
و یکسبت المملق قہر انہم یکے	

نہ	نہ	نہ	نہ
مکندش باز زندہ روز میسران	پے ہر نیک و بر نیک احسان	مکندش باز زندہ روز میسران	پے ہر نیک و بر نیک احسان
لاہل اکیسہ جنات و نفع	ملکفار اور اک نکال	لاہل اکیسہ جنات و نفع	ملکفار اور اک نکال
نکو کاران را پاداش بخشد	بود کف از ترا جا در جسم	نکو کاران را پاداش بخشد	بود کف از ترا جا در جسم
دلجنات و النیران کون	علیہم احوال خوال	دلجنات و النیران کون	علیہم احوال خوال
وجودے یافتہ از کون امر	محقق شد براسے روز بینان	وجودے یافتہ از کون امر	محقق شد براسے روز بینان
ولایضے اجمیم ولا احسان	ولا ابلوہما اہل انتہمال	ولایضے اجمیم ولا احسان	ولا ابلوہما اہل انتہمال
بہنم را فتنے نیست ہرگز	نباشد ساکنان آن دو جا را	بہنم را فتنے نیست ہرگز	نباشد ساکنان آن دو جا را
یرا اہل مومنون بغیرہ کیف	اور اک و ضرب من مثال	یرا اہل مومنون بغیرہ کیف	اور اک و ضرب من مثال
جانا بے جہت بے مثل تشبیہ	شو ویدار حاصل حضرت حق	جانا بے جہت بے مثل تشبیہ	شو ویدار حاصل حضرت حق
حقیقون انعمیم اذ اراد	فیا خسران اہل الاعترال	حقیقون انعمیم اذ اراد	فیا خسران اہل الاعترال
بہشت و نعمت و رخسار رحوران	پریشان حالی شان گرد و پریشان	بہشت و نعمت و رخسار رحوران	پریشان حالی شان گرد و پریشان

	و اما آن غل اصل از فرض علی المادی المقدس ذی المتعالی	
نمودن سوئے بهتر کار میسلان ازین نسبت مبر اذات یزدان		بود از فرض لازم خاطر عبید نباشد بر خدا واجب چنین کار
	و فرض لازم تصدیق رسل و املاک کرام بالنوال	
ز فرض لازم دین داران شده تصدیق فرض از نص قرآن		رسولان را بود تصدیق کردن ملائک را از اصحاب نوار بخش
	و قسم الرسل بالصدر لمعلی سینه اشته ذی جمال	
شد از صدر الصدوری باریابان منه آوج شفاعت گشت تا بالاکا		محمد خاتم پیغمبران شد بنی با شکله یثربے ز ا
	امام الانبیاء بلا اختلاف و تاج الاصفیاء بلا اختال	
امام انبیاء شد قرب جویان خلافت را نباشد مغل آن		شعبه در مسجد اقصا محمد محمد تاج مندی اصفیا شد
	و باقی شد عتق کل وقت اللی یوم القیامه و ارتحال	
بماند تا قیامت پایداران شده باطل ز خویش جمله بویان		بود باقی همیشه دین احمد نگیرد دشمن احمد شیخ هرگز
	و حق امر محمد بلع و صدق و فیه نص اخبار احوال	
بود تصدیق آن از نشان و نشان		ثبوت امر محمد بلع ست تحقیق

شماره ثابت ز گفتار قوام	نبا شد اعتراض اهل ایمان
وان الانبیاء لطف آمان	عن العصیان عمدا و الغزال
ز قصید و سواد یا خطا	بمانند انبیا سلم ز عصیان
ایمانا انبیا معصوم ذات اند	نگرد و عزل خدمت های ایشان
اکانت نبیا قطا است	ولا عبد و شخص ذو افتعال
نکشته هیچ زن هرگز چسب	بنی بے شک نبود آن دخت عمران
نشد پیغمبر بر عهد نازل	چسبیم هم نشد بدکار مردان
ذوالقرنین کلم بعرف نبیا	کذا لقمان فاخذ عن جدال
در بستان از حجت نر آمد	بگفت و گوے ذوالقرنین و لقمان
بے بودند خودشان یا جلیس	چنین فرمود آن خستیم رسولان
و عیسی سوف یاتی ثم نبوی	لدجال شقی ذی خیال
ز گردون باز می آیند عیسی	ز شیخ احمد می کرده اعلان
پے قطع سر دجال کا فر	ظهور عیسوی گردد نمایان
کرامات الوهی بدار دنیا	لسا کون فہم اهل النوال
کرامات و له در داریا	شده ثابت بر ارباب عرفان
که عالی همت شان فی نوال است	کر امی ذات شان ست اهل احسان
ولم یفضل ولی قط دہرا	نبیا اور رسولانی آسمان

مساوے یا فزون تر از رسولان وے از نور شانند اقتباسان	نخا بد بود هرگز فضل اقطاب دلچسپے ہمتا نباشد
و للصدیق رحمان و فضل علی الاصحاب من غیر اہمال	
بر اصحاب دیگر میداشت رحمان نبی صدیق گفتش از صد یقان	فضیلت ہای بو بکر ست باہر خلافت مصطفیٰ خود و داد اورا
و لفاروق رحمان و فضل علی عثمان ذی النورین عال	
فضیلت بود بر دیگر ندیمان مفضل بود بر عثمان عفان	پس از بو بکر فاروق عمر را مقام مصطفیٰ را دو سے بود
و ذی النورین حقا کان غیرا من الکراۃ فی صف القتال	
ہمی بود از علی و دیگر ہشمان بمیدان و غا عثمان عفان	شد و ثابت کہ ذی النورین بہتر کہ بود از صفدر کبرار فائق
و للکراۃ فضل بعد ہذا علی الاغیار طر الاتبال	
پس از عثمان از دیگر حبیبان شد از حق سرفراز از شیرازان	علی شیر خدا، فضل تری بود کہ نامش حیدر و غالب لقب بود
و للصدیقۃ الرحمان علی علی الزہراء فی بعض النحی	
بر بعض خصلت پاکیزہ عنوان یقینا و جہان از جہنم سوال	فضیلت داشت صدیقہ ز زہرا عموما فاطمہ را ہست شریف
و لم یمن یزید بفت موت	

سوی الکفار فی الاکتار خال	
نہ کردند لعنت بعد مردن مگر آن کس کہ گوید لعنت از شوق	یزید بر دوسیم زانیک مردان بگفت دگوسے لعنت کرد علیان
وہ المقتول مقطوع لاجل سوی من عند اصحاب الفضل	
بوقت مرگ خود ہر کس بمید تقیلان مردگان وقت شانند	نہ باشد وقت کس رادفع امکان نکرد انکار کس جز اہل ضالان
وایمان المقلد و اعتبار با انواع الدلائل کا اتصال	
شد ایمان مقلد معتبر ہم پے عرفان خاوند حقیقے	ز حجتہا حضور اہل ایمان مقلد رائے بایست برہان
و ما عذر لہ ذی عقل مجمل بخلق الا سافیل والا عیال	
نخواہد بود عذر مجمل کافے بذات خالق بالادہستے	پے ذے العقل در توجید یزدان گو اسے دہ عقل از نمایان
و ما ایمان شخص حال یاس بمقبول نقد الا تشال	
نہ کار آمد شود ایمان دایتان نشد فرعون مومن وقت یاشش	بکام مرگ در ہنگام ذوبان کہ کم کرد ست وقت حکم ایمان
و ما افعال خیر فی حساب من الا ایمان مفروض الوصال	
نکار خیر بہتر در حساب ست یقین شد فرض لازم وصل کردن	بجز ایمان بر عقل ہمہ دان عباد تملک خالص را ز ایمان

	ولا یقضه بکفره وارتداد بقهر او بقتل و اجترال	
بر آنکس که بپادشاه بمسیان گنهاران را امید خندان		نماید کرد حکم کفر و دوت ز ناباشد غضب یا قتل و دزد
	ومن هو اعتداده او بعد و هرا یمر عن دین حق ذال انشال	
پس از چند روز و سال و ازمان برون رفته بود از حد اذعان		کسی که گفت خواهد گشت مرتد همان فی الفور خواهد گشت مرتد
	ولفظ الکفره من غیر اعتقاد بطوع و دین باغفصال	
بفسیر اعتقاد لافظ ان نباشد ثابت او دین و ایمان		روا نبود کلام کفر گفتن ز خوا بهش یا غفلت گفته باشد
	ولا یقضه بکفره حال سکر بما یدعی و یلغو ابارت حال	
نباشد اعتبار قول سکران اگر چه گفت کفره از لغو و هزیان		تقصای کفره ناجائز به مجبور ز مستی پاچو در لغزش در افتد
	وما المعدوم من مایه و شتما لفقه لاح فی ایمن المللال	
بود معدوم لاشی پیش نشان شده خا بر چشم نکته دانان		نگردد هیچگاه معدوم مرئی دلیل قول بایمن کمال است
	و غیر ان المکون لاشی مع التکوین غده الاکتحال	
نباشد متحد این مه دو ایگان		مکون غیر تکوین است بے شک

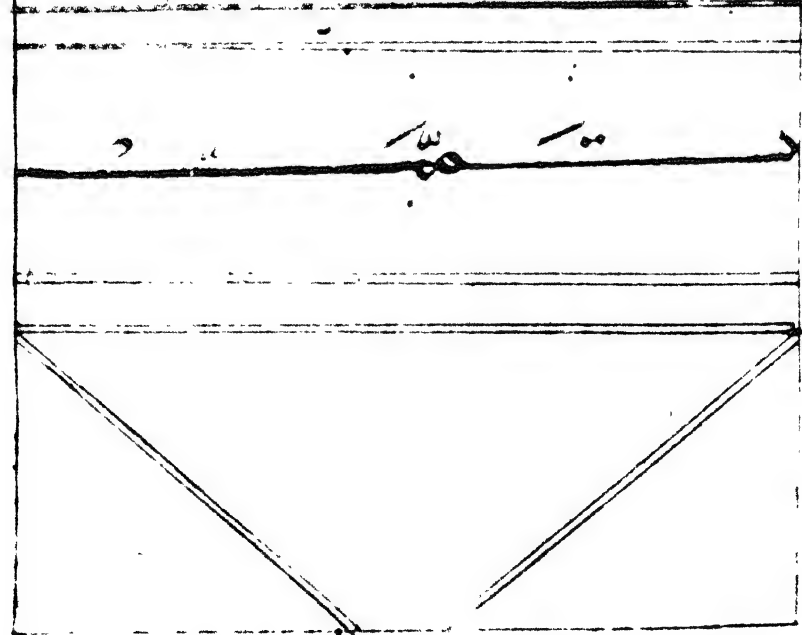
کون حادث موجود باشد	بود نکون متدیم اے نورشمار
وان اشعث رزق مثل حل	وان یکره مقال کل قال
مهرام آمد خورش چون رزق حلت	بود سخت اے پسر مرقوق انسان
خلایف کرده اند از گفتگو با	باین گفتار ثابت اعتراف
وفی الاحداث عن توحید رب	سبیل کل شخص بالسوال
چرخ کس در بلا پریش افتد	بقبر خویش از توحید یزدان
جواب باصواب آن دو سائل	دهند از فضل بی چون اهل ایمان
و الکفار و الفساق یقضی	عذاب القبر من سوء الفاعل
بود گفتار و فساق و فتنه را	عذاب قبر از بدکاری شان
مانند تا قیامت لاحق حال	سزای گور چون تکلیف نیران
و نزل الناس فی الجنات فضل	من الرحمن با اهل الدمال
و نزل خلق در شجره دوس و جنت	زافضال ست اے سید واراق
عمل کار آمد آسجانباشد	بجز افضال بے پایان رحمان
حساب الناس بعد البعث حق	نکو نوا بالتمیز عن و بال
حساب خلق خواهر گشت بے شک	بروز حشر بعد البعث اذعان
از ان روز و بال و آفت انگیز	بسیار بود دامن مستاکان
و یعطی الکتب بعضا نحو مکی	و بعضا نحو نهمه و الشمال

در آید از یمن سوئے خداوند	نوشته نامهای نیک مردان
ز پشت و از شمال آید بحر حق	کتاب حفظ کان تیره و نختان
و حق وزن اعمال و مهرے	
عقل من الصراط بلا اعتبار	
عمل های کان بنجیده گردد	گذر افتد بجسر متن نیران
بروز حشر بے شک گردد آخر	شده تحقیق پیش نکتہ سخنان
و مر جو شفاعت اهل خیر	
لاصحاب الکبار کالجبال	
ز اهل خیر باشد بے شک امید	شفاعت خواهی ارباب عصیان
گنا بای کبار گر چه باشد	چو کوستان بدون شرک پروان
و لدعوات تاثیر بلخ	
و قد نیفیه اصحاب الضلال	
بود دعوات را تاثیر جز می	پای ایصال خیر خوانان
که بستند بر انکار صاف	نهانا گسردان کید شیطان
و دنیا نا حدیث و الیوهی	
عدیم الکون فاسمع باجتهال	
بود دنیا حدو ث حادثه	عدیم الکون ثابت شد باذان
هیو لے ثابت موجود باشد	شنیدن باید این گفتار شادان
و لدعوات اسباب کشیر	
و قد نیفیه اهل الاعتزال	
بود دعوات را اسباب لاحق	معین از حضور جل سبحان
که بستند در راه بغاوت	عنناد از راه حق اعتزالان
و ذوالایمان لا یستقیم	

	بشوم الذنب فی دہشت حال	
نہا شد عاصیان اہل ایمان جنم جہے شان یک چند روزان		مقیم دائم در کات و وزخ رسوم ذنب نفس معصیت زرا
	اقتد البست للتوحید قل بیع الشکل کا لسمو اکمال	
میس صورتے از نظم تابان پسند خاطر دانش پیر و بان		پے توحید ماتن کرد در نظمیں بود سحر حلال این نظم تازی
	سبلہ القلب کا لشمی روح ویکے الروح کا لہال الزلال	
نشو و خود سند طبع ناگواران کند زند و روان تشہ آبان		چہان کز مرده راحت فراے پیر تشہ لبان چون آب شیرین
	فموضو افیسہ حفظا و اعتقادا تنا لوجانس اصناف المثال	
زروے جفہ و طہر دینداران بطل فضیل ایز و جاے یابان		خیالی کردہ باید اندرین نظم کہ تا از خواندش باشی بگوین
	و کو نو اعون ہذا العبد بذکر آخریہ فی حال اتہالا	
بذکر خیرہ دائم یاد گاران زراخوان الصفاے دوستداران		بے این بندہ باشے اتہالا رجاے ماتن است امید شایع
	لعل اللہ یعفو و یغفر و یعطیہ السعادۃ فی المال	
خط آزاد گے بند عھسبان کند از فضل چون خویش رحمان		شد از ایزد مر ازین نظم امید سعادت مالی کار مانوازش

	دائے الدہر ادعو اکیہ ولسے لمن بالحنسہ لویا قد دعا لہ	
<p>ز صدق دل دعای خیر گویان دعای دل کشم تا وسیع امکان لوحہ شد پے قصہ یر ایمان فروغ افشای طبع دستاران حسائل باسے آن فن شد نمایان پے حفظ احباب و عن بران بترک ہزلیات اعتزالان بہضبات سخنان اسے نگاہ نہان</p>		<p>اگر روزے کے مارا کند یاد کنسم یادش ہمیشہ تا قیامت شد از عبد الکریم این نظم منظوم شود در بحث بحث عتقاد رئیس علم دین علم عقائد نوشتہ شد شدین امامت ز فضل حق شد انجام کتابت گراے نامہ رانا میدہ روم</p>

قَدْ صَارَ التَّمَامُ بِفَضْلِ مَلِكِ الْعَلَامِ الْمَلِكِ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين المحمود والمجود الرحمن الرحيم مالك يوم الدين في كل حال و حال اياك
 يصعد اليك التسعين وصال على خاتم الرسل الباقى المسمى الذي بدأنا اليه الصراط المستقيم صراط الذين
 انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين المتجمل في خطية القدس عن خلقك نجلى عظيم المتفضل
 في جلاله بسبب الشهود في بزرخ الحجاب الفيض الاقدس الفيض المقدس عن ما ابرئناك الازمنة للعين
 والعبادة والسلام على الاله وصلى وازواجه وجميع المهاجرين الانصار اللهم صل على محمد وآل محمد
 وعمازهم حسن البزار يوم التراب اما بعد معرفت او تعالى جلشانه باسمائه وصفاته وعبادات واطاعت
 او تملك سبحانه بالتشوق وخضوع تقصود عبديت انسان كشدن المملوكات وخرض صلى فسر زنادام
 الماني فتاوى ايشامية جمان العباد لم يخلقوا الا الهما قال الله تعالى فخلقك بحسن و الانس الا العبد والاني
 للماني من البيان حلاوة العبادة الابد مع رفقة انما لله بالله تعالى واشهدوا الكمال له وذلك لا
 لذة المتساجدة لا يصل اليها السائس فعبادة اهل الحجاب لا يخلو عن فتور وكلفة بخلاف اهل الكشف
 الا اني بهذه حلقه كبوش ناصوا بطاعة وشرائط عبادت وطرائق خوف وشيئت معلوم كنكند
 بادامى عبادت وبجاء اوري اطاعت قاصروا بهود وحين ضوا بطاعات وطرائق وشرائط
 اطاعت را علم در صحت و علم در اشت نامند و علمي علم در است راعلي ظاهر و علمي علم در اشت

علما می باطنی گویند خوف و خشیت لازم عبادیت و ضروری آن حالت و عبادت است و علم
 بطور صحت و داشت ازین عظیم خوف و خشیت ممتاز بهارگاه حضرت کبریا فی الله و حاصل از آن
 به نصیب بقوله تعالی انما یخشى الله من عباده العلماء او بقوله عم اعلمکم ان خشاکم بالله لکافی مناجیه
 القلب لانه یتمیز ان الخشیة من الله فعل من لوازم العلم بالله فعدم الخشیة یلزم عدم العلم
 بالله و هذه الذی یمیزهنک علی ان العلم الذی به سبب الخش من الله تعالی هو الذی یوکل
 الخشیة فی انفسهم ان لم یوف بالحق فلهذا قال الامام السخاوی معناه فان عدم الخوف
 من الله تعالی یوکل صاحب فی کل منی دور و کمر و فی التفتوی معنی - الاتخاف مره ترسیده است
 بهر که میترسد مبارک بعد و آمده است الاتخاف چیست منزل خائفان بهیست و غور از برای غافلان
 نه خوف خشیه بیخاص و انایان بود بهر که دانایست کی ترسان بود بهر که ترسناکی در
 بهر که در و آرد و خوف در مان بود بهر که ترسیده و را امین کنند بهر که در و آرد و آسان کنند
 آنکه خوفش نیست چون گوی ترس در س چه و بی نیست او محتاج در س مأمور عنان باری و مکل
 آنها و ات او سبحان ربیع شرعی تا از کیفیت مأمورات و منہیات شرعی و نعمت و عظمت او و فی
 جلشانه که امر حقیقی جمیع مأمورات است بواسطه علم و بهی که تشبه آگاه بی ندارد از خوف و رجائین
 تجربی نخواهد داشت و علم با سر او امر و نواهی خشوع و خضوع بدل مکلف پیدای کند کما لا یخفی عند
 توفیق سلیم علمای فرمایند که آگاهی از حال امر و آخرتین از انیان امر ضروریست که از ان
 بهیست و در علم و نواهی و غیبت امر و نواهی غیبت و نواهی حاصل شود و مذاق الاقر بوا الصلوة الا
 بحضور القلب بقلوب مومنین نیکو صورتها صورت نسبت می کرد و پس بجای صل و محصول این
 قضیه موجب کلیه واجب ترین اقتاده که مسلمانان نخستین با سر امر موزه او امر و نکات مخصوصه
 نواهی و تقبی شایسته پیدا کند تا بخشوع و خضوع و هول و ترسکاری با نیان و جنتاب ملک
 باشند و سعادت ابدی یفتا فی الله و بقا با الله بخود حاصل کند و خود را و اربان از نکال ابدی
 سازند لحاظ برین تعلیم و تعلم علوم مادی بخیر و مانع الشر عموم مومنین و کانه مسلمین ماضی و
 الابدیست و برادران دینی فی زمانه اکثری از بهر عولی بی بهر کسای و دهند و در بان فارسی این
 گونه کتب این فن فلیل الوجود و کثیر الضرورت است لاجرم بنده ضعیف عامی خاکپای علم

حوی علی محمد المکریم حاکمی شفی این شیخ عبد العظیم بن شیخ محمد توفیق بن شیخ محمد صادق بن شیخ محمد زین
 المرعین المصنف بن رضی الله عنهم ورضی عنه الاپی پوری بن تعلقات مشایخ و احکام مسائل مفتی بیاب
 محسنه با حکمت خامنه موزه از کتب مستد اوله علمای این فن حکایت و تالیفات را بهم ساخته مستند نموده
 خالصه لوجه الله تعالی و تقدس درج این اوراق نمود و پیشتر ازین بطور مختصر تالیف این اجازه شده چنان
 شده بود بآن هنگام این گمنام بنوکر می اگر نیزی پابند و بکثرت مشاغل و قلت فرصت و ابسته بود
 انان انمونه کمن نموده تالیف بود الا ان بفضل رحمان انان مشاغل و ابسته بمحصل فرصت تامه
 آن کمن نامم را باز دید و فوائد و اندک با اوله قاطعه ساطعه صحیح تالیف نوساخته این مؤلفه نورانی شد
 الله عزوجل بهیون تنویر القلوب موسوم ساخته شجره که خواند و ماطم دارم که از انکه من بنده و گنگام
 ان الله ولی التوفیق و منجیر رفیق و منجس و هم الوکیل نعم المولی نعم المنصیر

پرتو اول در بیان علم درست و علم ورشت

درستی است که فواید کلام مجهر نظام نفس قرانی و آیت سبع مثالی و نظم و جیب العظیم و التکریم لایحه خلقی الا
 فیض توفیق فی حق انسان مخلوق جاسن صورت و مجسمه پنج کمالات صورتی و معنوی است و منظره اتم و کامل
 فیض توفیق است و پیش تحقیق حقیقت سبع تعویذ انسانی آن است که او تعالی جل شانہ انسان را بهیوت
 اوصاف کاینات آیه گردانیده بجلاله خصائص مبدعات شرف و اختصاص بخشید تامل و در جمیع
 موجودات باشد علوی و غلی و ملکی و ملکوتی سبحی و ذکونی و کماله انسان ضمیمه البیان انحصار خداوند
 انس و جهان بدو وجه شریفی اتم تعظیمی اعظم بر جمیع عالمیان یافته اول وجود باجو و حضرت خیر امیر
 شافع یوم بستر باین نوع انسانی موجود گردید که آن فر آدم و سبیل بجا و عالم باین نوع انسانی جلوه از
 جمال شهودی و صمد بر سر اذک و وجودی شده نوع جنسی خود را از انواع و جناس دیگر ممتاز ساخت
 و شرافت و کرامت بخشید خداوندش خواهان و ما او را جویان در بدن تست حری که توفیق شکر است
 چه غم است اگر ز بیرون مدد و شکر نداری چه شده ام غلام صورت بمشال بت پرستان چه توجیه یونی و کونی
 سودی خود نظر نداری به سجده اجمال خود را خود زاریده به بیانی به بت خویش هم تو باشی کسی گزنداری
 شما فیما الله رب العالمین انسان را به نشاط اولی بعیطه خلق الانسان عکله البیان از ملائک
 مخلوق و از هم جنسان و دیگر شرافتی و کرامتی که شکرش بگفتن در دنیا به عنایت فرموده و از سر فرازی

انقدر که متناهی آدم از دیگرانش مظهر و مکرر ساخته - چنانچه آدم علم اسما آموخت ملائک عرش و فرشت
 سجده پیش کردند و محترم بقصر شدند و خضر را علم خاص عنایت کرد و جمعی شاکر دوش شدند و یوسف علم
 تعبیر خواب آموخت سلطنت یافت از قبیله و اربابان شدند و آذوقه شوق علم صنعت کرد و الدار شد سلیمان
 سبق منطق بطریق خود و وحش و طیور و جن و انس زیر یکمین فرمانش شد علی بنی علم تورات و انجیل یاد کرد
 نبی مرسل گشت بمحمد بنویش گوهری و معقلی مادی خویش و اوسیده نابوالا روح علم لدنی و من و دنیا
 تعلیم یافت از همگان مسلمین و علی و مسلمین و امامین تحت لوای او شدند ازین تصور حال فکرتین
 پدید است که این شرافت و اختصامی انسان را به تشریف علم و حکمت حاصل گردید و ان علم و حکمت
 را علم در است و علم و در است نامند سببی ذکره آسان بی بهره ازین علوم چون حیوان مطلق اند لا ریت
 یو شایعه مباد که شرف شایسته اما بذاته است یا بغیره بر هر عقلایی مل و نخل علم و دانش فیه است
 چه خود بذاته شریف است و عالم را به شریف و معزز الکلیات می کرد اند چون آب طاهر و طاهره لاف
 منافع الغیب ان شرف العلم شرف المعلوم آدم علم غذای روح است و لذتی روحانی بخلات لذات
 دیگر که مانع از اقامه در قیام محال است و مضایق ایمانی **س** علم لایمینی له به لایه فالناس فی ذلک علم
 کوا و طبایع نابل علم ضایع میگردد ان قصور نابل است و نقص علم نیست **س** اگر نه بین برین سهو
 چشمه آفتاب را چه گناه به تنزه علم وضع العلم خدیجه المله کفله مختار بر بجا هر و الملو و الذی سب و الم
 قانون شیخ الرئیس و ما حسن قول الملاحون ان الفضیله تسیمیل فی نفس الرذیه رذیه کمای تسیمیل
 الحماح فی نفس السقیم الی الفسلو و لما فی تفسیر روح البیان قال بعض العلماء من زیاده العلم فی الرذل
 الرسلو زیاده المانی اصول مختل کمال از داور یا از داوره و مثل من تعلم العلم بالکتاب و الدنیا و فی
 الرذیه و کمال من یف انقدره بمعلقه من الیا قوت و نظائرش بر دیده تدقیق اهل تحقیق روشن و من
 بوده است علم صیبه سبب نفس انسانی را در روحانی و جسمانی تقویم علم بحسب فی الغریبه و فی الغریبه
 و صدیق فی الغریبه و ان لا علام التجرد و الوحشته و وید الی ان یوکل الی الحق تحقیق علی سبب
 و ارث انبیاء اند و ترک انبیاء و راهم و دانای نیست و متوان شدن حیز علم و حکمت لایه علم ان العلماء و رتبه
 الانبیاء لم یورثوا دینا را و لا در بجا انما و ثوال العلم من اخذه و اخذ بخط و از دامن سلک طریق حلیه
 علما سهل انقدره طریقا الی الحقیقه و منقبت علم آیات قرآنی و احادیث نبوی کثیره و او است چون قوله

و در هر قسمش فرض است لمانی قنای سرچشمه روی اندر علم قال قطب العلم فیضه علی کل علم و مسلک
 و بر هر مصلح علم افضل عند الله تعالی من عباده عشرة الاف سنة به و لقوله علم لانه آیه حکمت
 او منتهی تا منتهی او در بیعت صادق و اما کان سوی ذلک فرض فضل و لمانی الاشباه علم العلم لمانی فرض بین
 و در اینجا برای محتاج الیه لدنیه و فرض کفایت باز داد علیه کشف غیبه و منتهی و با و هو التبر فی الفقه و علم العلم
 و در هر مصلح و علم الفلسفة و الشیعة و غیر هم الی آخر القول و در این کتاب صحابنا القول تخریج المنطق

و فصل در بیان عالم

عالم آن است که پس از فراغ تحصیل علوم بر پنج علوم دینی عمل صلح بر طبق کتاب است نموده و عرفی تخریج
 باری گردیده و فانی الله شد احياناً اگر عالمی بخلات علم دینی متوجه عبادات و دینداری و عمل صالح
 نشود و ارجایل بدتر و شیطان مجسم است و نیز بعل جابل فروغی حاصل نخواهد بود و تلاش رود باطل است
 چه جابل از کیفیت او و از ترتیب صورت و ترکیبش علمی آگاهی ندارد و چون متوفی که از احکام شریعت
 و منو خبری ندارد بر پنج سلت و منوی او نخواهد شد نمازش نیز ناقص خواهد شد لمانی قسطان انفس
 بلا علم لایسته مملابل بود و باطل آه صاحب روح البیان تقسیم علما بر چار قسم نموده چون بیانش محوی
 بر علم باطن است از ان تقریرش بلا ترجمه منقول شد لمانی تفسیر من البیان قال بعض الکبار العلماء
 اربعة عالم خطه من الله الله و هو مقام السوء و تحقیق قال الله تعالی شهد الله ان لا اله الا هو و عالم خطه
 من الله العلم و المعرفة و هو مقام الروح و المعرفة و عالم خطه علم السیر الی الله و هو مقام انفس و الخطه
 و عالم خطه علم السیر الی الآخرة و هو مقام کلید و الشریة آه و سب لاسمات برقیه و تادیلات بنسب
 دعوات المعارف و مفاتیح الغیب مملک دین راسته گویند و نموده اند من عالمی که آب بحر فانی معرفت
 گردیده بی خبر از احکام شرعی اند ایشانرا عالم بالله غیر عالم بامر الله گویند عالم ثانی بطلانی معرفت بود
 نفرموده به تحقیق و تفتیش احکام شرعی مائل اند این بزرگ از خدا غافل دنیا شاطل اند ایشان را
 عالم بامر الله غیر عالم بالله گویند عالم ثالث آن بزرگ اند که ایشانرا بهر دو حاصل و برین دنیا کامل
 ایشانرا عالم بالله و بامر الله می خوانند و شقیق یعنی فرموده که هر یکی ازین دو خطه عالمی و نشانی
 جدا گانه بوده است چنانچه عالم ثانی را ذکر بلسان انبیا و انقلب و خالفها فخلق الله و ان الرب ربی
 از انسان ماند بهر دو شرعی از خالق ندانند بسوء و خلاست عالم اول خطان نشانی عالمی است عالم ثالث

گویند چنانچه اهل ائمه الشریکین العالم الغیب والشهادة وگویند معلماً للقسیمین الاولین وگویند بحیث
یخرج الفرقان الاولان منه وچونست عباداً

وصل بیان علم وراثت

بنایا علوم باطن بعلوم وراثت و حقیقت علم لدنی نامزدست و علم کاشفه ستغنای این علوم است وراثت
بر دو نوع است حسی و معنوی و وراثت حسی تعلقی از ذرات لیبیه و سمی و صوری شری می دارد که در کتب
فرائض و قوم خواجیه و وراثت معنوی آنست که علمای وقت تمامه پیروی انبیاء نموده وراثت تکلیفیه
بعلوم حکمت می شوند و تکرار انبیاء جز علم حکمت نیست چون درین علم گفتار حقیقت معرفت او تعالی است
از آن علم تحقیقش بخود خود او کند که علم بلا واسطه تعلیم علم لدنی می فرماید از انش علم لدنی گویند که است
تعلیم با الحرف و صوت را و قرآن را بلا سمع و فوت و علم وراثت بر دو نوع است واهی و کتبیه واهی چون
بود در رسالت و کتبیه علم حقیقت است که بقوی و بر غیر کاری و عمل نیکو این نعمت کبری علم حقیقت
حاصل میشود و کما قال بحر العلوم العلم علما من موجب و کتبیه فی العلم موجب لایزال که و العلم المنسب
و موجب حاصل عن التقوی اهل الصلح که اصح این معنی اهل ملکستیه السی بهاحیاته الابدیه فی الدنیا
و الاخرة الی آخره انسان بذریه علوم حقیقت و وراثت انسان کامل میشود و حقیقت این علم جایز نیست
معرفة انفس و متعلق آن و معرفة الله تعالی با تعلیمات آن و معرفة آخرت و تعلقات آن و شناخت
دنیا و دون و لوازمه آن عالم با عمل بفرمان دین اشکال اربعه فیشتاب رتبه حق لایقین و شهود عرفانی
می شوند و نتیجه کلیه این علوم مقوله قیل و قال نیست و ایشان پیوسته بجهاد اکبر مصروف می باشد و حصول
این علم با بهره و در دل را بخود و اوی کند و باقتضایه رابطه از عالم ملکوتی و علوی پیدای سازد و این علم علم غیبی
پس علم درست نیست و این علم سینه بسینه میرسد و یا از پدر رحمت باری و آن علم لدنی است لمانی الاکابر
البرقیات و لفظاً علم لدنی لهذا العلم الباطنی که حاصل بحض تعلیم الله تعالی من لدنه بغیر واسطه عبارتست
زین الدین الکافی فرموده و انما نیکه صرف شغل بعلوم درست دارد و معرفت الله در مرتبه رابطه پیداکند
بنایا نیست نیست گویند ارسال زیست لمانی البرقیات النجیه که عاشر رجل الف سنة فی مدارک
الاصطلاحات الی آخر القول لا یشتم منها لایحتم ولا تشاهد من آثاره با انوار الهامه و علم حقیقت وراثت
عین شریعت عزای محمد نیست صلعم لمانی فی نفع القربا لشریحه اقوالی و الطریقه الطوائفی و المعرفه راس

ما لم یکنه الله تعالى برعلی می بین و در و نشانند نیز بر یقینست او اگر در ضرورت دینی است
و اینها فی الجمله و در دل غیر ما و در نفس الکتاب و است و لیکن من العلماء الاولاد

و وصل بیان حشف انسان

حشف از نوع انسان قایم و ن بالا و در شاخچین بالعمی اند و نشانند ذوق اندومی بر روش نایی
قیام با امر بکمال است و می کند و بال بهای خویش نشانند در حرکت قوله تعالى و انزل من حشف
الذین اؤثروا این قوم را که مستقیم پس و در افتاده و قومی بطلب ثواب جنت با و در اندکی
مغذیب بود که می غلب بر همه اندیشان از اهل سیاه و اند و جویا و ماتمت قوله عز و جل و لکم که حاشه
عذر و کم که اند و اند و قوی که الله فی الله فانی الله اند و در و می خود را بر پا و کرد و اند و انسان که در
حمت حق جوی گرفته اند و بشما قوله تعالى و انما من فان مقام کرب و فی انفس عن المکرمین
وین و دریا حاصل کرده اند که فی روح البیان قوم القادر با الله علیه الف مائة فی نفس و تیر و در
من القیام بالامر المودی الی محبة الله الموصلة الی الدن و الباقية و مساو الدارین

و وصل بیان استاد و شیخ و ضرورت آن

منفی نیست که حجت تعلیم بر آنست که باشد نا آشنا استاد می و معلم و ادبی و علمی و پیر می و مشدی و در
پیر بدون تعلیم استاد عالم و دانش حال تعلیم علم غیر محاسبه فکری نیست سخا و برین تعلیم علوم درست
حقیقت وراثت ضرورت است و عالم است و کار است استاد علم و در حجت راست و و علم نامند و
علم وراثت و حقیقت را شیخ و پیر و در میگویند که فی فتوحات مکمل باب المعبد من است و تعلیم که حقیقت
الترکیت علی مراد الله الی آخر القول قابل الارشاد به اذ طریق الدین و مضایح ارباب الیقین
وجود الانسان الکامل عینیه و جالسته غریبه است و من ای دوست این یک چند چند به
بر و در آن صاحب دوائی که که قطره تا صدق را و در نیاید که و در گوهر در و در نیاید
متحقق است که به حصول علوم حقیقت وراثت بیعت و شیخ و در شد کامل و پیر و شکی در وری است
که براده نادیده و نارفته بار و روره شناس را و رفتن حسن و در نه خون غول بیابانی است عالمی
که شیخ نیست شیخ شیهانش بود و است شیخ بقوم خویش چون نبی با مست خود اند و تعلیم و ادب شیخ
استاد از تعلیم که افضل بیعت از شیخ و اصل و مرشد کامل عین بیعت از مرشد و رسول خدا است

بقوله تعالى يد الله فوق أي يقيم وقوله علم البحر والبر يعني الله في ارضه من لم يدرك نبوة رسول الله
 ففسح الله فضاء الله ورسوله انسان کامل از جو فضل ترست لا كلام فيه لما في الامعات شرط المسافر
 ان يطلب الرفيق ثم يانذ الطريق ومن شرط الرفيق ان يكون احب اموالنا في امور الدنيا واما
 ولما في روضة الخطيب من لم يكن له شيخ فليست له اشارة لسان وكل مرشد کامل عیسی وقت ولما في روح الباق
 كما قال علم الشيخ في تومعه كالنبی فی امته ولما فی تفسیر احمدی بل الاستاذ وشیخ فضل من الاب فاولاده
 من ادب قال علم من تعلم حرفه فاولاده وقال علم الشيخ في تومعه كالنبی فی من غیبت بیرونیة تصوره شکل
 تخیالی صورت مرشد برای امین مرید نفع کثیر می بخشد چون فایده صحبت حضوری پیر لمانی قول محمیل
 شاه ولی الله محدث د اذ غاب الشيخ عنه بحیل صورته بین عینه بوجه المحبة والتظیم تعقید صورت
 بالتعقید صیغه و کذا فی کتاب شیخ شهاب الدین هر دوی آنکه مولوی معنوی فرموده است گفت پیغمبر
 که شیخ رفته پیش + چون نبی باشد میان تو و خویش + ای حکم آن مرده که خود بسته شد + در وجود
 مرده پیوسته شد + دای آن زنده که با مرده گشت + مرده گشت و زندگی از دوی برست + پس زنی
 را که ندیستی تو هیچ + بین مرده تماند پیوسته + که تو تنگ و صغره و مرده شوی + چون به حسب
 دل رسی گوهر شوی بدیار خندان بلوغ مراد خندان کند + صحبت مرده ات از مرده ان کند + که کور او
 مرده در کربلا + تا نیفتی چون حسین اندر بلا + تولد انسانی بچند وجه مشهور است اول تولد صورتی و ثانی
 هر یکی ازین تولد دو گانه است اولی و اختیاری و به تولد اضطراری کسب عبد را بچند زبان و لایق
 و خلقی نبوده است و این تولد منحصر بر افضال از و نیست و عنائتش چنانچه تولد عیسی صلعم و خلقت
 نبوت انبیا و خلقت و الایت اولیا و تعالی سبحانه هر که را خواسته باشد رسول خود کند ولی خواست
 و بلا کسب حدیر اولی مادر زاد کند کسی را بدان گفتگوی نیر سدان الله علی کل شیء قدره و اولاد اهل کمال
 صورتی انسانی آن است که در رحم زنان صورتی نطفه شوهران صورتی خویش بقوت الله خود در گرفته
 بر تریب رابعین بای خویش شکل حیوانی پیدا می کند و باز بقوت واقع خود از پرده جفای خویش
 به عالم صورت صورتی پیدا می کند نامش دیده بگرست انچنان اشیاء روح القدس شیخ مرشد کامل
 به عالم شهود وجودشانی در گرفته نامر و خلف الرشید و مرید کامل شیخ به عالم وجود ظاهر میگردد و لمانی روح الباق
 اب و دلک داب با یک باب ملک و لمانی تا دیلات انجیته ان الله تعالی کما یصوره انجین بصوره

الانسانیت علی لفظه سقطت فی الرحم بدمیه لاصحیحات قلندک اذا سقطت من صلب ولایت رحل
من رجاله نقطه اراده فی رحم قلب مرید صادق و المرید یسیر العزقات و الایة شیخ و بی مشابهت ملک
الارحام و یطیب احوال ظاهره و باطنه علی وفق امر شیخ و یحذف الخلو و العزایة کلا یصد منه حرکة غلیظة
او یجذب لایة غریبه یلزم منها سقوط النطفة و یسلو با یقعد بامر شیخ و مدبره فانه تعالی یصرف ولایت شیخ
الموید بتامید احمی بر و کل اربعین علیه بشر الطلک کولها من حال الی حال و یقلها من مقام الی
مقام الی لان یرجع الی خطا القصد و ریاض الانس التي منها صدر الی عالم الانس بقدم الاربعة
الاولی فلما وصل الی مقامه الاول ایضا بقدم الاربعة ان کما جاء به تم خلق اربعین فی رحم القلب و
یکمل خلیفة الله فی ارضه مستحی الانسان ان یتفخ فی روح المخصوص بانبیاء و اولیاء و هو روح الله
الذی متولی القالب کقول تعالی لعلی الروح من امره علی من یشاء من عبادة الی آخر القول قلندک
فی الروح یكون آدم و قته فیسجد له بالخلافة الملائک کلهم یمعون فاحفظ آه

و وصل در بیان ولایت

شایع ولایت اولیای رابد و ششم متعبر نموده اند بولایت عامه که بدان ولایت عوام مؤمنین و غیره
لقول تعالی و الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و دیگر ولایت خاصه که حاصلین بحق
و عباد خواص و اهل تحقیق بدین ولایت شامل و داخل اند لقولهم و الولاية عبارة عن فناء العبد
فی الحق و القابض به الایة شرط فی الولاية الکلمات و مرارین ولایت خاصه بر چهار چیز سبب اجتناب
و سلوک و سیر و طریقه و من مؤمنین بقوت اجتهاد و سلوک تحقیق حقائق ایمانی نموده بصحلول بیان
تحقیقه و عین یقین سر بر فلک بنوده اند و ایمان عوام مؤمنین ایمان تقلیدی است و هو غیر نافع
للمعرفة طیاره قومی اند خواص که بقوت ایمانی تحقیقه و کیفیت عرفانی خاک بر فرق دنیا و اهل دنیا
رینخته تبرک عوائق و علایق دنیوی و دخیل صف اول طایع علی شده اند کما قال صلعم رایت جعفران
ابی طالب یطیر فی الجنة مع الملائكة بمناحین قوم سواره اند خیلی شغل دنیوی نیز شنیده اند با عالم
و اما ده طیران اند تبرک علایق آهسته آهسته فاسد و رننه خوف سوء خاتمه است اللهم احفظنا

و لا تجعلنا من الضالین

و وصل در بیان ضرورت اربعین

علما می رانی و شاخ زمانی اطباء می روحانی اند لحاظ با مراض قلبی مرید مستر شد شان دودای علی و حقایق
منفج قلبی شان می کن و بسا اوقات بدفع خلط سوداوی رزالت نفس مرید منقوش سودای برعین
تجویری کند و لحاظ بدشقاوت و خست خلط سوداوی چون دودای برعین باره باره استعمال
نمایند و کبیل هرشی که از برعین حاصل است احدی ازین امور عامه منکر شدن نمیتواند چون
خلقت انسان و غیر هم لمافی روح البیان کما قال عم من خلص لله برعین صباها ظهر بیا
الحکمة من قلبه علی لسانه و لمافی عرایس البیان طریق تحصیل القوه عم من خلص لله برعین صباها
ظهر بیا صبح حکمة من قلبه علی لسانه کما ان القلب مهبط الوحی من الحق که لک مهبط الحکمة و ایه لقوله
تعالی فتمیزت رب برعین لیکه ناشی صحت که شب برای برعین مخصوص است چه شب را بر و زار
مضمون قرآنی فضیلتی ثابت چه خدا می که شب را برای عبادت در و زار برای عیشت انسانی افزیده
عبادت که بر زمان عیشت تشریف دار و لاریب فیه لمافی تاویلات النجمیه و ان لللیل خصوصیه
بیده و التکرب لقوله عم ان اقرب ما یكون العبد من الله فی خوف اللیل و لکن قوله عم نیز لاند
لانی السمار الدنیا و بوجه تقریر چهل روزه علی تقریری کرده اند که اعداد چهار درجه سیدار یک یک
ده ده صد صد و بهر از هزار دوه راعد و کل طریقه گویند که شاه بران قرآن است لقوله تعالی لک عیشه
کافه و اگر ان عشره کافه را بران درجات از بوضرب کرده شود برعین حاصل میست از ان برعین مقرر شد

وصل در بیان مکاشفه

در شرح مکاشفه علی گفتگو با کرده اند لمافی القبطانی شرح صحیح بخاری شریف فی شرح مکاشفه و بی
نور یطه فی القلب عند تزکیه فتظهر به المعانی الجماله فتحصل المعرفه بالله تعالی و اسماء و صفاته و کتبه
و رسمه و یکشف له الاسرار عن مخبات الاسرار و قال بعض العارفين من اکین لمن هذا العلم شی
خسته علیه سور الخاتم ذلک بهر لایل العلم یکشف لمافی فتوحات کی و اما علماء الکشف و الشهود
و هم المؤمنون المستقون فان الله جعل لهم فرقا و فقه ذلک الفرقان علی الوعی الی مکاشفه فی الله الحی

پیر تو و تو در بیان عالم مثال

در وجود عالم مثال و موجودیت آن از قبیل وجود عالم مثال احادیث کثیره بر وایت صحیح دوی
که خداوند کریم جلشانه قبل از وجود موجودات حسی از فی مثل الموجودات عالمی دیگر بنا سبب تامه و

درین عالم اولاً پدید آمده و موجود ساخته و درین عالم را به عالم مثال نامزد فرموده و آن عالم عالمی است
 غیر عنصری ثم درین عالم عنصری بمثل العالم غیر عنصری مخلوقات را تخلیق فرموده و پدیدار ساخته که در این
 آن مناسبات تخیلی عالم مثال هر خاص و عام را در قیاسی قیامت حاصل خواهد شد چون رویت معرفت
 و منکر که معروف منکر را آن روز حسرت و بشاشت اهل هر دو عالم خواهند دید و حالیا غیر مرتبه بود
 عالم مثال جای تعجب نیست چه بسا مبعودات که ناشی متعارف فیما بین الناس است چون عقاب
 غیر مرغی است و شکل شباهت خلقت این عالم حسی عنصری بعینه شکل و شباهت خودش نیست
 بلکه شکل اصل شکل آن عالم مثال است چون شکل زن مونسه فاجره شکل سک در آن عالم است پس
 همه با شکل اصلی خود با خود خواهند دید و عین الانفع تحت خلاصه آنکه براباب بعین صورت
 آن عالم مثال ظاهر و منکشف است و عوالم مومنین را تصدیق و تسلیم آن از ضروریات ایمان است
 لکن فی روح البیان فلذلك خلق الله عالم المثال برزخاً جامعاً بین جوامع بین عالم الارواح
 و عالم الاجسام لیصح ارتباط احد العالمین بالآخر فیتأتی حصول التاثر والتأثیر وصول الذاة والذات
 و کذا شأن روح الانسان مع جسمه بطبع العنصری الذی یدبره و یشکل علیه و علماً و عملاً فانه لما كانت
 المبانی ثابتة بین روحه و بدنه و تعذر الارتباط الذی یقف علیه التدریج و وصول المدد الیه
 خلق الله نفس الحیوانیه برزخاً بین البدن و الارواح المفارقة لنفسه الحیوانیه من حیث انها تدریج
 معقوله حی بیسط تناسب لروح المفارقة و من حیث انها مشتغله بالذات علی قوی مختلفة متکثرة
 متبته فی اقطار البدن متصرفه تبصرات مختلفه و محموله ایضاً فی البحار الغیبیة الذی فی تخویف الاله
 من القلب المصور برزخاً تناسب المزاج المركب من العناصر فحصل الارتباط والتاثر والتأثیر و تاتی
 وصول المدد و اذا وضع هذا فاعلم ان القوة الخیالیة التي فی نشاة الانسان من کونه نسمة من عوالم
 المثالی المطلق کالجبر بالنسبة الی الکمال و کالجبر بالنسبة الی الله الذی هو مشرق و همان طرف
 الجبر و الذی یلنی الله متصل به کذلک عالم خیال الانسانی من حیث طرقه الاعلی متصل بعالم الله
 و المتأثر بنوعات مطلق و مقید فامطلق ما حواه العرش من جمیع الآثار الدنویة و الاخریة و فاعلم
 ان روحه هو مقید بالنوم و نوع غیر مقید بالنوم و مقید بالنوم و فاعلم ان روحه هو مقید بالنوم
 پرتو سوم در بیان ملا علی

بخصوص قاطعه حضرت ربانی و آیات ساحله قرآنی تحقیق ملا اعلیٰ بر ثبوت پیوسته اهل ایمان را قصد می
و ایمان آن جزو ایمان است و آن جای مستغاض شرعی جای است که انما فضل ملائکه حضرت سبحانی
و مقربان یا ملائکه صمدانی بدانجا جای وادای می دارند و ایشان بدانجا می محمود همیشه بر مصالح نوع مستقیم
ما مورد انداز برای نیکو کاران اهل ایمان و عاقل و نبوی و دینی می کنند و اندر برای ایشان طلب رحمت
برکت از حق می دارند و عاصیان ساعی فساد و لغت و تبیین دعای خیر ایشان نزول رحمت و
برکت بر مطیعان می شود و خلاص آن حسب حال عاصیان است خداوند کریم و جب الشیخ
راه صلحای عاقبت اندیش و نیکو کاران اطاعت کیش نیز از عین عنایت و شفقت خورشید
بقوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را چنانچه مرعیه قال عم رایت جعفر بن ابی طالب ملک
فی الجنة مع الملائکه یجناحین و آنجا تسبیح و تحمید با جی است لقوله تعالی سبحون بحمدهم و یومنون
ملا اعلیٰ لمجای اقسام ثلاثه است اول انفس نوریه کریمه و دیعت کرده با جسم نورانی که آنجا مخلوق
شده اند و نظام خبر و قوت بر همت ایشان است ثانی انفس متبرکه که شایده شده اند و در انفس
اقویه الواح بهمیه موعود آنجا انداخته انفس انسانیه قریب لما بعد ملا اعلیٰ که در آنها ایشان با اعمال
منجیه مصروف اندامان نیز مستحق انجامی می باشند و در ذریه این ثانی و ثالث جلای سبب برانی را آنجا
بر انداخته باشند بسک تو م اول تسلک خواهند شد انشاء الله المستعان لما فی فتوحات کلی
و در دنیا فی خبر عن بعض شیوخنا ان رسول الله صلعم قال ان الله فی السماء یجاءون فی الارض ان الملائکه
الاعلیٰ فی السموات الاعلیٰ یطلبون ربهم كما یتطلبون انتم فسادی بین العالمین فی طلب الله و الله علم بالصواب

چهارم در بیان روح و قلب و نفس انسانی

شرفه یهود از حضور رسول کریم بخصوص حقیقت روح سوال کرده بودند آنی که میگوید ایشان فرموده
بقوله تعالی یخلقکم عن الروح من الارواح من اثم ذبی ما اوتینکم من العلم انکم لکنتم ترجمه روح امر او
تعالی است جلالت رجال قلیل اند آگاه از کیفیت روح لما فی تفسیر المذکر فی ذلک تعجب بعض
عمن اولیٰ معرفه مخلوق مجاور له لیدل علی انه عن ادراک خالق و عجز و لما فی تفسیر الارشاد فی الارواح
من امر ربی من خبر ما استأثره الله علیه من الاسرار بحقیقه الحق لا یکان و یجوز و لما عقول البشاه

و حصل سبب ذکر مبهم روح در آیه قرآن

درین آیه کریمه ذکر روح بهم و گاهی مردمان قلیل از کیفیت روح بیان کرده و پیش این است که عرض سوال یهود از روح امتحان و الزام پیغمبر صاحب بوده چه در تورات ذکر روح بیان بهم و آن است باین جواب اجماعی قرآنی یهود نادوم و لازم نمند و یا بیان تورات نیز این بیان روح موافق شد و راسی آن بیان حقیقت روح بدون بیان غرضش غیر ممکن لاجرم الله زب له العالمین حقیقت روح را ایهانایان فرموده لمانی البیضا وی ایهم الروح و هو بهم فی التورایه و ایضا فی ان الروح کما لا یکن معرفه ذات الابرار من غیره کما یتلبس به فلذلک انصرف علی هذا الجواب و لمانی المدارک و اکبر امر الروح و هو بهم فی التورایه فندمو علی سواهم از حقیقت روح و آنست پیغمبر صاحب و صحابه از الفاظ اخیر آیه بخوبی ثابت و با گاهی پیغمبر صاحب و صحابه وی از حقیقت روح قول تعالی علیکم انکم تعلم بر بانی است سلمه لاریب فیہ لمانی حجه الله البالغۃ لیست الا یتہ نصائی انه لا یعلم احد من الامم المرحومه حقیقه الروح کما یظن آه

و وصل بیان اختلاف روح عند الحكماء فریقین

حکمای یونانی و حکمای ایمانی و علمای ربانی بر طبق اعتقاد وجدانی و کوائف ایمانی و ایتاقی مؤمنین به بیان حقیقت روح مذاهب خود با بیان کرده اند از توفیل یونانی یعنی مشائین و اشراقیون کی می گویند روح جسمه است لطیف بخاری از ماده اخلاط محموده و هوای مستقیمه تکلیف پیدای کرده و حال قوامی غازی و نامیه بخود دست و دیگر می شان برانند که روح جسم هوای است مخلوط با حرات غریزی مستولده و قومی در میانی این دو یونانی را می می زنند که روح خون جاری عروق منار به استقلی مولدش از غذا و غذایش از تضاد و مواضع غیر طبعی لایق بدنی است که قوامی حیات انسانی بنمای این خون جاری بالیده دیده می شود و جوهری وجود دیگری لازم محل دشمن این روح کی قلب و دیگر می بدماغ می گویند چون جزو الانجری الی ان نتیجی ان کلان یک مزید تحقیق فلیتظن فی التبع

و وصل فی بیان روح عند اهل الایمان

بر علمای ربانی و حکمای ایمانی و اهل ایمانی روح حیات ایتاقی روح اثر لمرحوم و او تعالی است سبحانه و وجد انسانی بلا حمل طریقی و سر لانی و تعلق روح با بدن چون تعلق ماشینی است با پیچید و روح هر کس که تقدیر و مشیر و صلح جوی خیر طلب نیک و بد جسد انسانی است و به غرض نیز خداوند و

موجود از جسد خودش جدا می کرد و آنوقت که نفس در جسد خود می نشیند باکن با جسد خود خراب نمیکرد و در دراکم روح از مرکب انسان الی یوم القیامت می باشد

وصل فی بیان تقسیم روح

روح سلطانی است حیوانی و هر دو روح لازم نیست انسانیت سلطانی خاص امر الله است که حکمت و موت انسانی با او متعلق و روح حیوانی و دم منقوع عروق حصار به است که ذکرش بالا رفت و اما مغز الی تقسیم روح بر روحانی و حیوانی می کنند و نفس ناطقه را روحانی و خون جلدی شرکین را حیوانی می گویند و بعضی نور که الله را روح می دانند و وجودش از کن مجرد ثابت می کنند و روح جوهر نورانی و لطیفه ربانی از عالم امر نیردانی وجودی در گرفته متعلق وجود انسان شدن بعضی می گویند و محل دم و روح سلطانی در روحانی قلب و روح حیوانی بدلیغ بودن ثابت لما فی البیضاء من الابدهیات الکائنیه لکن متغیره ماده و تولد من اصل کاعضا جسد و لما فی تفسیر احمدی ان الارواح جواهر قائمه بانفسها بقی بعد الموت و را که لما فی المعارف ان الروح اثر مجرد غیر حال البیدن متعلق به متعلق العاشق بالمعشوق و بر امره علی وجه لا یعلمه الا الله و لما فی الاکرامات البرقیات ان الارواح جواهر قائمه بانفسها متاثره لما یحسن به البیدن بقی بعد الموت و را که و علیه انجمله لما فی فصله کلم و المروح سلطانی محل تعینده هو القلب المحسوس و الروح الحيوانی محل تعینده هو الدماغ و لما فی الاحیاء الروح روحانی و حیوانی آه و لما فی روح البیان اعلم ان الروح الانسانی و هو اول شئی تعلق به القدرة جوهره نورانیة و لطیفه ربانیة من عالم الامر

وصل فی بیان روح منعمه و معذبه

برخی بعضی قول علی روح منعمه است یا معذبه معذبه مجوس و با جو به جبر احم پارینه خویش مجبور و مشرب و از سیر و زیارت و ملاقات احباب و اقارب محروم و منعمه از او از حساب و فلاح از جواب و بجا و حقیقت فیضیاب و از زیارات اقارب و ملاقات احباب کامیاب و ازین نفس متبرکه که اهل طلب مستغاض لما فی روح البیان الروح همان منعمه و معذبه فالعذبه فی محبوسه مشغول و من السهر و البکائی و اما المنعمه المرسله غیر المحبوسه و تیز از رویتد اگر کا کان من الدنيا و ما ینال من اهل الدنيا آه

ووصل فی بیان محل روح و اقسام آن

نیز علمای دین با اقسام قسم قسم روح کرده اند چنانچه روح طبعی فرد و کاهش جگر است در پهلوی چپ
صدور و روح نفسانی مکملش دماغ و روح انسانی مکملش نفسانی است و روح قدسی پایگاهش روح
انسانی است و روح قدسی چون آتشی است که خداوند در روح انسانی روغن و روح نفسانی فتیله
و روح حیوانی فانوس روح قدسی باین همه اسباب تاید نمودن بنا فوس روح حیوانی چون
روشن چراغی پیوسته روشن نماید و قضا سر و شش نکند چاهیر صنادید صوفیه روح الوصال در روح
و روح الانس و روح النضر و روح السجود و غیره اسامی اقسام روح بیان کرده اند و تعریف آن
در کتب مشد اوله آن بزرگواران دین مبرور و طایفه فیما

ووصل در بیان اینکه روح فرشته است

اهل تفسیر از صحابه کبار و کبار تفسیری در روایت است که روح فرشته است هفتاد هزار و در مبداء
و بر وجه بقا و جزا زبان و از هر زبان آن فرشته تسبیح خوان و بعضی قرآن مجید و بعضی حضرت عیسی
و بعضی نفس شده آمدن مردم را روح امر الله گویند و از روح بعضی مراد جبریل علم گرفته اند که
معالم التنزیل البغوی مختلفه فی الروح الذی وقت السؤال عنه روی عن بن عباس از جبریل و
قول الحسن وقتاده روی عن علی انه قال ملک له سبعون الف وجه و کل وجه سبعون الف سنه
و یرجع الله تعالی الیکما و قال مجاهد هو خلق علی صورۃ بنی آدم و لحمه و عظمه و راسه و لیسوا بملاک
و لانیاس یا کلون و قال سعید بن جبیر لم یخلق الله تعالی خلقا اعظم من الروح غیر العرش لویثا
ان یتلک السموات السبع و الارضین السبع و من فیها بقرة واحدة الی آخر القول و فیل الروح امر
و فیل امر او منته عیسی و یکنه فی المارک

ووصل انسان ممتاز از حیوانات دیگر با اعتبار روح

انسان از حیوانات نوسه دیگر بواسطه روح انسانی و روح قدسی ممتازند و مخصوص و خواص
این امت علی حسب درجه از انسان دیگر بقیض روح قدسی منفرد و با احوال دیگر با حیوانات
دیگر مشترک لوجه و متفق الماده اند و بقیض همین روح قدسی انسان خلیفه از دو جهان اند بدین
و دنیا و مسجد ملائک عرش و فرش اند و آدم علم بود لانی الملمات خواص الانسان یثا رکون جو انهم

سنة الالهية المذكورة ويتنازولون ضمن بالروح القدس الذي ينفعه الله عند القضاء الى آخر القول هذا
كان الروح هو الصفيح الاول كان خليفة الله آه

و وصل بيان انكم روح راجع حالت ست

روح سلطاني امر الله احوالات نفسه لاحق چنانچه حالت عدم كقوله تعالى لم اتي على الانسان آه
وحالت وجود كقوله عليه السلام خلقت الارواح قبل الاجساد بالف سنة وحالت متعلق جسد كقوله تعالى
خلقت فيهم من روعي وحالت مفارقت كقوله تعالى كل نفس ذائقة الموت وحالت اعلاوه كقوله تعالى
ثم يميتكم ثم يحييكم الروح عند الله العرش مبسود و وترتبه الارض اصل بحكم والبن
فالروح غيبة و بحكم في وطن فاعرف ذمام الغريب النائح الوطن

و وصل في بيان قلب و مقام آن

و انكم روح سلطاني و روحاني قلبی ست نورانی و لطیفه ربانی و درون قلب مصوری صنوبری
بحسب يسار صدر شكل صنوبری صليق جاگزين ست علما بهمين قلب لطيفه ربانی را قوت عاقله
معرفت الله و عش برين می خوانند خلش قلب صنوبری مصوری را فوادمی گویند حقیقه دما و عش
بهمين قلب نورانی ست و لغتای این قلب درونی بقضایا بعوارض روح بالآخر اهما می کند
و بطن مالوف خود می رود و قلب را قلبه ان گویند که به فرد افراد آن بصورت و مراه عکس و
قلبا قلب ثانی ست چه عالم فرع قلبت و قلب اصل اوست و عالم همیشه متغیر می باشد و حکم
بر اصل نیز جاری شد لما فی انسان الکامل لما کان العالم سرح التغير فی کل نفس انطبع عکسه فی القلب
فمؤکذک سرح التغير الى قوله علی هذا التقدير صرح فيه اسم القلب لان کل واحد من العصوره والمرآة
قلب انسانی ای عکس نافهم و لیلانی ان القلب هو الاصل و العالم هو الفرع لما فی تفسیر الکواشی لقلب
الطيفه ربانيه لما بهذا القلب الجسماني الصنوبر الشكل الموضع في الكائنات لا يسر في الصدر متعلق و ذلك
اللطيفه هي حقيقة الانسان قال المولوی الهامی **ست** نیست این پیکر محرومی دل و بلکه هست این
تقص طوطی دل و کر تو طوطی ز قص لشناسی به نخبه شناسی و شناسی و المرآة القلبیة الایة
القوة العاقله من النوا و قد لطف ویرا به المعرفة و لطف **ست** دل گذرگاه جلیل اکبر ست
از هزاران کعبه یکدل بهتر ست و لما فی روح البیضان ثم اعلم ان لمیت الذي شرف الله باصنامته

انی نفس و جہیت القلب فی تحقیقہ بامر اللہ تعالیٰ تطہیر و الذلقات الی سواد فانی منظر اللہ لک
انسان الکمال عن شیخ عبد الکرم جلیس عالم و حکم اللہ ان القلب جو النور الاذن الی والسر العالی المنزل
فی نعیم الالوان لینظر اللہ تعالیٰ بہ الی الانسان اے قولہ ویسے ہذا النور ما قلب -

و فصل در بیان پرده ہائے دل

و تفسیر لغات مذکور است که در ورون دل پرده های است اربعه یعنی پرده اول کشید صحبت
محل اسلام کقول تعالی فمن شرح الله صدره فلما اصابه تائش قلب مورد نور ایمان کتوله تعالی
اولین کتاب فی تلویم الا یان تائش فواد کتوله تعالی قد شغفنا حب صاحب عوارف المعارف
بر بالاق این پرده های اربعه دیگر پرده های ثلثه زنده بودن میان می کند که پرده جبهه القلب محل
محبت خاتم الهی است و سواد اجای علم لدنی و بیت الحکمه و بیت العزّه محل امر الهی است
ذکر کرده اند و بیت العزّه و حکمت قلبی است قلب واصلین بحق و کاملین علم لدنی سینه صان
اینان معین علوم ربانی و معدن امریه صدافی بوده است از لب خاموش شان را زخاوتی
و درون سینه شان آگاهی افشاشدن ممکن نیست منغور و دفعه رازی فاش کرد ناقص برآمدند
عقوبت شد فلینظ حاله و اصحاب همین قلوب سابق الذکر انسانی نصف سه گانه اند صنف اند
بهرام چیزی غیر از خود و خواب و دیگر نمی دانند کقول تعالی امر قلوب لا یعقون بهاء صنف اند بصورت
انسان بصورت شیطان بدتر از ان و شیطان از ایشان نادم و غفل جفنه اند پیوسته بطل حمایت
او تعالی جاشانه اند الی یوم لا اظلم الا ظلم الا که انی اظلم

وصل قلاب کہ بہ تحت حکومت امرا بعشر قہ است

الله رب العالمين يمين قلبه بانه تحت حكومت امرای عشره فكلوم فرمود احكاميكه از حضرت
 رب العزت باین امرای عشره برنج قوت فكري شان صادر مي شود هر فردان امرای هر طبقه
 لیاقت خود با آن امور بر جسد ایشان نافذ می کند خمسۀ ادین آن امرای احواس خمسۀ ظاهر اند که
 حاش برابر اب ظاهر ظاهر و خمسۀ ثانی روح حیوانی و روح خیالی و روح فکری و روح عقلی
 و روح قدسی اند لافی روح البیان عالی بعضی از باب الحاکمیت لقلب الامر خمسۀ مکتوم تیرتیر
 احواس کماست مبعوضه السع وحاسته السع وحاسته الذوق وحاسته البس و اما ارحمته الملهمة

یسون ارواح کالروح الحیوانی و الروح الخیالی و الروح الفکری و الروح العقلی و الروح القدسی
 فاذا اخذ الامر الالهی الی احد هؤلاء الامر من القلب باور الاتصال ما دور علیه علی حقیقت
 القلب عرش اللہ ذی الاحسان و هو میت الممهور فی الانسان و خلق الله القلب من کبر
 و محیط و در الکلون و الاعلان و چون نباشد نور دل دل نیست آن و چون نباشد روح خزل نیست
 آن زجانی کوندار و نور جان و بول قار و میت قندیش مخوان و نفس انسان جسمی ست لطیف
 غنائی و و ولایت ایزد سبحانه در جسد انسان که بجمع اجزای بدنی انسان این نفس ساری و سار
 چون کلاب کل کل خندان خود و این نفس مختلف الاسم واحد بالذات ست با و ان مختلف باختلاف
 اوصاف کیفه خویش مختلف الاسم میگرد و دو ان نفس متحد الذات مختلف الاسم مختلف
 معاقب و معاتب و مثابله حضرت او تعالی ست جلشانه و این نفس حقیقت انبیاء اولیا
 و ماده گفتن انا و انت عنی من و تو است و مدار ترتب اثاره فاعلی و انفعالی همین نفس ست
 این نفس در صلب آدم عم بود ملائکش سجده کردند بحقیقت این نفس معدن اخلاق ذمیه و
 مخون افعال نامحمود و نامشره است کقولہ تعالی ان النفس الامارۃ بالسوء و تفسیره فی عالم التنزیل
 اعلم ان النفس علی لطیفه هی معدن الاخلاق الذمیه آه

وصل و بیان نفس

نفس سابق الذکر مختلف الاسم نفس اماره و لو اتمه و مطمئنه نامزد و اند و لو اتمه را منقضیه یک
 جز و مطمئنه را ملهم خوانند نفسیکه بطبیعت حبلی و فطری خویش مائل بسوی هوای طبعی و شهوات
 اتقنای خود و شکرد و دگا ہی روانه ماسوله الله مکره اندان نفس اماره است که یارات این نفس
 سوار انسان مجروح حضرت ایزد و تکا و بدکار بر خلق و خلایق می گردد و نفسیکه مائل بسوی خیر و شر علی
 سبیل تساوی باشد ان نفس را لو اتمه خوانند و اگر غالباً مائل بسوی خیر باشد ان نفس را منقضیه
 گویند و نفس مرکب عالی که معصوم از جرائم صغیره و کبیره و بقوه ملکیه عالیہ مجسم بطاقت و عبادت
 باشد و آن نفس مطمئنه است و آن نفس نفیس نفس انبیاء و مرسلین ست کقولہ تعالی یا ایها
 النفس المطمئنه ارجعی لی ربک را ضوئیه ضعیفه آه و نفسیکه بقوت ملکیه سافله غیر معصوم از صفات
 انی نفس نفس ملهم ست و نفس اولیا و الله و علماء ربانی ست و کذا فی نفس اگر اهل بسو علوی

باشد آن نفس علویست و بر شغل بسجده باشد نفس غلیظ

وصل و بیان نفس اماره بالسوء

بر غلامی ربانی متحقق که نفس اماره شیطان مجسم و دشمن جانی انسان است لقولهم و قوله عم اعدا
عدوک نفسک التي بین جنبلک و شیطان طلق بالیس خادم و مدبر و شیر و یا ذوه امورات اتقنا
شهوای سست و مغرور و مشاطه افعال نامحمود و محرک امور هوای طبعی سست و در نه طبعی برک
نه فاعل مقتدر و نفوت جایزانه می دارد شیطان نقطه سوسه می و دنیا قبول و عدم قبول و سوسه
شیطانی و نفس انسانی است و انشاء فعل و انشاء لم فعل و لا انشاء یفعل و لا انشاء یفعل و لا انشاء یفعل
من عرف نفسه فقد عرف ربه متحقق که روح و نفس شی واحد است و مختلف الاسم علی اشقی خامس
نفس بیان می کند که نفس حیوانی نیز بوده است چون فلاسفه لما فی روح البیان اعلم ان النفس
الانسان ذواته الذی هو فی طبع و تکلف و مامور و نهی با و ام الله و نواهیة جسمانی لطیف سار
فی البدن الحسوس کسریان المار الوردی الورد الذی یبشی کل احد بقوله انما هو الا انسان
حقیقه و هو الولی و النبی و المصاب و المعاتب علی اعماله و به کان فی حلیب آدم عین سجد له الملائکه
و لما فی نفائس المجالس تدل الایة علی کون النفس کلها حقیقه واحدة متحدة تخلف باختلاف
توارد الاحوال و الاماکن فکل حقیقه نفس لطیفه من غیر اعتبار حکم معما اذا توجبت الی الله و
کلها سمیت مطمئنه و اذا توجبت الی الطبیعه توجها کما سمیت اما کذا و اذا توجبت تارة الی حق
بالتقوی و تارة اخرى الی الطبیعه البشریه بالفجور سمیت لوامته الی ان نبی و لما فی الاماکن الطبیعه
و الاشارة ان النفس سفلیه و طبعها سفلی و نظر علی و علوی و نظر علی و لما فی حلیب
المجلس و الروح بونفسه و قد قال عمر من عرف نفسه فقد عرف ربه و الارواح علما خلقت من
روح النبی صلعم و ان روحه اصل الارواح و لکنه کسی احتیاجی اندام الارواح کما کان آدم عین باهش کان انبی علیه السلام
ابا الارواح آه لما فی انسان الکامل ثم اعلم ان النفس لیس فی الارواح طلاع علی حسیه انفس حیوانیه
و نفس اماره و نفس مطمئنه و نفس طمأنینه کلها آدم لکن النفس الارواح لیس حقیه طبعی الارواح
فانهم آه لما فی مغالجه الغیب الا تاثیر لاغوار الشیطان و دوسه و انما الموشر فصار الشیطان و قد

چیز تو چسبم و بیان موت و لوازم آن

با اعتدال طبیعی بجای خوارت غریزی درون قلب مودعه انسان دیا دم مسخوع و روحی منار به صورتی
 هیكل جسمانی راحت طبیعی نامند و با روح اهراتند که کار فرمای درون و برون شوکل و کالبد است
 آن راحت اختصای شرعی می گویند و آن حیات صوری باشد یا معنوی و طبعا محمود و آن حرارت غریزی
 و فنامی آن خون جاری را موت طبیعی می دانند و فنامی سببی را غیر طبیعی می خوانند و روح کارکن
 وجودی را چون خداوند کریم طلب فرماید و از جای جسمی و پادامی صلیش جای و بدن آن تفرقه افتد
 موت اضطراری صورتیست لمانی انسان الکامل اعلم ان الموت عبارة عن خروجه النور الغریزیة الی
 الکون سبب الحیاة فی دار الدنیا الی قوله ما دامت علی علم اعتدال طبیعی آه لمانی فتوحات کلی و الی بیت
 عبارة عن الانتقال من منزل الدنیا الی منزل الآخرة ما هو عبارة عن ازالة الحیوة منه لمانی روح
 و موتها عبارة عن مفارقتها جسد الی قوله و الموت صفة وجودیة خلقت ضد الحیاة آه و لمانی الممات
 و الروح الحیوانی الظلمانی السفلی الغائی للقیل الفئار الذی یدبر عنه الموت آه

و صل حقیقت موت بدو قسم عند اهل ایمان

فاما سغه دفتر کارگذارسی انسان را بنفای طبیعی یا غیر طبیعی اختتام می کنند و خط نسخ دائمی بر انسان بران
 دو قسم کنند حکمای ایانی و علمای ربانی حقیقت موت را بدو قسم تقسیم فرموده اند اعنی اضطراری اختیاری
 موت اضطراری آن است که هنگام اجل موجود بر هر صورت شخصی انسان ملک الموت موجود می شوند
 و قبض روح هر فرد از افراد انسان بزور می کنند صاحب علیین را علیین و صاحب سجین را سجین
 می سازند بقوله تعالی اذا جاء اجلکم لا یتأخرون ساعة و لا یتقدمون فی تحقیق روح حیوانی
 روشکر کالب انسانی است چون جسد انسان از ان نوری نور می گردد و انسان مرده و جسدش شمش
 بر مثال همیرم خشک یا تصویریکاغذی یا جامادی می شود و لمانی العوارف المعارف الموت علی شصین
 اضطراری و هو المشهور فی العموم و العرف و هو الاجل المسمی الذی یتل فیة اذا جاء اجلکم لا یتأخرون
 ساعة الی قوله و الموت الاختیاری و هو موت فی الحیاة الدنیا و هو الاجل المسمى فی قوله تعالی م
 شخصی اجل آه و لمانی المعات الروح الحیوانی فی جوهر مشرف للبدن فعند الموت یتقطع ضوءه
 عن ظاهر البدن و باطنه آه و لمانی روح البیان و ذلك عند الموت فی نزول الحس و الحور که من
 الابدان و حیثی کالغشیا لیا بس و یدهمب العقل و الايمان و المعرفة مع الارواح و الیفانی قوله

و یک جلد جهاد و اکابرین از حرکت اصلاحیه

و فصل در بیان موت اختیاری

ثانیاً موت اختیاری قتیل جهاد اکبر را میسر موت اختیاری علمای فرایند و مبعداق حدیث شریف
اهد احد و ک نفسک التي بین جنک نفس اماره و شمولی خلوت گزین درونی هر فرد انسان دشمن قوی
دین و ایمان است قتل آن نفس اماره بالسور را جهاد اکبر می گویند و آن قتال را شهید می خوانند چنانچه
مولوی معنوی می فرماید که قد جئنا عن جهاد الاصفی کم به این زمان اندر جهاد اکبر کم به و بکلان
خواجه نفس اماره کار فرما شدن عین سعادت دینی و دنیوی است و مقتول و قتیل جهاد صغری را کم
را شهید می نامند لما فی روح البیان لما قتل نفسه فی الجهاد الاکبر الذی هو جهاد النفس زرقه الله تعالى
حکم الشهادة الله رب العالمین شهید می شنود که برایش رفت حیات ابدی پذیرد کلام شریف خویش
مشتب فرموده اقله تعالی یا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله انما نابل اکابر بنده برهم برزقون
فرضین صاحب تادایات نجمیه در تفسیر این آیت شریف بیان نموده که تا محسوب من قتل من اعلی
الجهاد الاکبر بسبب جلال الله فی سبیل الله بالفنا با الله امواتا و لما فی انسان الکامل الشهادة
الکبری تمایز اعلا و ادنی فالاعلی شهود است تعالی بعین التیقین فی سائر مخلوقات الی قوله و اما
القسم الادنی من الشهادة الکبری فهو انعقاد الحجة فقد تعالی من غیر علتی که هر کفانی شد
از ادوات خویش به زندگی یافت او بهجت خویش به از عذاب و الم مسلم گشت به در جو از خدا
او منعم گشت به کشته گان خیر تسلیم را در هر زمان از غیب جانی دیگر است به خواص مؤمنین بجهوی
قوله عم موتوا قبل ان تموتوا بموت اختیاری و از زوی خویش جان داد که کشته محبت گردیده فنا
نه الله شده و باکی از موت اضطراری نمی دارند و نه پردای ملک الموت امان به تمنای تقای
باری بموت اضطراری نقل از داری باری صابحه بجزار رحمت حق پیوسته اند چه تقای باری
بدون موت صوری غیر ممکن الوقوع است مؤمنین را از واجبات ایمانی لازم و ضروری است
که قبول موت اختیاری نموده از صدمه موت اضطراری نجات و از حصول دیدار امانیه دشمنانه
کامیاب شوند لما فی روح البیان عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اشد قبلة و اهدى من ابدالی
قوله لا يموت ابد بعد بابل استقل المؤمن من دار الی دار فی حمار کحی و لا یجذب نهار الهم

و آتیه المرحمان لما فی السموات قال عمر المؤمن حی فی الدارين علی بن ابي طالب ما سمعنا فی الدارين الا اشارة
 عم بقوله موتوا قبل ان تموتوا و هو القائل فی القدر بقدره لما فی تاویلات النجاشیة و الموت بالاختیار
 حال الاحرار و الموت بالاضطرار حال اهل الذنابة و الاختیار الاول و جمع بوصال و انما فی الجمع
 بفرق و ایضا فیہ لان الموت نفسه یوصل المؤمن الی لقاء الله فیکف یدیه المؤمن و فی الحديث
 ان احدکم لمن یرى ربہ حی یوت و لما فی روح البیان علی العاقل ان سبب الموت بالاختیار
 قبل الموت بالاضطرار و ینزل فی نفسه عن صفات المخلوق کما یرى هرگز نمیرد آنکه دیش زنده شدنش
 ثبت است بر جبریده عالم دوام ما +
 و وصل نبیاء و علیا که همیشه زنده اند

بمصدق کل نفس و الله الموت فنامی حیات بشری خویش هست می کرد و اما بحیان معرفت و حقیقی
 و انان پیوسته زنده اند و فی القوله تعالی قل یحیی و یمیت و الله الموت فنامی حیات بشری خویش هست می کرد و اما بحیان معرفت و حقیقی
 بحیوة المعرفه فنامی حیات بشری خویش هست می کرد و اما بحیان معرفت و حقیقی
 قل یحیی و یمیت و الله الموت فنامی حیات بشری خویش هست می کرد و اما بحیان معرفت و حقیقی
 زنده اند و موت صدوی چیزی تبدیل و تغییر احوال عالی مالی شان نمی کد و جسد شریف ظاهر
 آنرا نماند و تیره نم خورد و خراب نمی سازد و آن اول العزیزان علی الدین از موت صورتی خود پاد
 شان از خدمت نبوت و رسالت و ولایت معزول نمیشوند و این حیات عالی تا پیوسته است و سلسله سلسله
 را فنامی نیست باقی است الی ابد الابد لا جرم مجزوه و کرامات آن اساتین دین پس از موت
 شان نیز از ذات پاک آن رکن الدین و الدنیا جاری و تائید است چه که آن ستودگان پاک
 صمدانی بهر دو حیات خود یکسان کار فرزند نامانی رتبه البیان ان حیات الانبیاء و الاولیاء حیوة
 و انما فی حقیقه و لا یقطعها لموت الصدور می نماند اما یطرا علی الاجسام بمخارقه الارواح
 ان اجسادهم لا تأکلها الارض فموت بمنزلة الاحیاء من حیث الاجساد ایضا و لما فی کشف النور
 فالموت لا ینافی الکرامه فالاولیاء یطرونها بعد و فاستتم الصوریة ایضا که مشهور است زاده
 اهل دل نویسد که آنجا که بدن بیدار است و لما فی حقیقه الاستقامه و کل من یحیی حقیقه
 روح من حقیقه کما فی جوابی و کذا المرسل و انما انبیاء هم بعد و فاستتم رسل و نبیاء حقیقه لان

بالفیه والایان الروح آه و المانی شفا قاضی عیاض و ان حریر صلیکم کرمه میا جو المانی لیم الیم
شرح شفا قاضی عیاض ای مایجب ان یرامی سنه فی حیاتہ یراسے بعد مائت آه +

وصول بیان چار قسم موت

مردگان زنده و رگور نخستین قبول این اموات اربعه بنور و بکین انوات اربعه اسباب
ضمن موت اختیار است اول اموات سفید و آن موت پیوسته ترند بدون سس و اگر کسی مختار
سواد القلب است اقوام کل شمی مصطل و مع قلبه بکون از اسارت سیادان موت کل
افزوی و رنج و اودن خلالتی بذریه شکایت و طعن و غلبت باقی ماند که این مہ تمام شد که جسد است
در افع مصصیات صفات ثانی موت سرخ و آن بخلاف نفس اماره و شیطان مزین و مشهور است
کار کردن باشد اصل اصول موت اختیار بی موت و از دست رانفتاموت است ان رتوم
و وضع جامه خود است و لباس فاخر و پوشیدن است و آن الی لباس شدت شانه و حق است
که انسان برنجیکه معیشت و نیوی می کند و ان پنج موت و است ان خواهد کرد و المانی روح طیب
و ال بدین مقاسات الموتات الاربع الموت الابقیس و هو الجوع و الموت الاخر و هو محال و الموت
و الموت الاسود و هو کل الاذی و الموت الاغند و هو طمع الرماح بعضه اعلی بعض اقل و الموت
المرفقه بعضه لنفسه المملین لباس الشمره آه المانی تره تو را یاش فاعجل فی نفسه را بجه الوان
من الموت الابقیس و الاحمر و الاسود و الاغند الی قوله و الاسود و المانی و المانی و المانی
الانسان میوت کما یعیش یبعث علی مات الی قوله قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله ان کما تعید
و تبثون کما متون آه

وصول بیان حالت خواب

حالت خواب انسان نیز یک قسم موت است لقوله انما جعل النوم کما یسأله لقوله انما جعل النوم ان الموت
ببین غذا یا ضغنه که از محنت شاق حاصل می کرد و دیا بوجه دیگر است که عاید میشود از ان جبار
مرطوب از معدده بسوی دماغ صعود می کند عصبیات دماغی است و ناتوان می سازد و بسبب
کن بخیر می نامد لاحق حال انسان می گردد و آن بخیر می نامد و بحالت نوم خداوند کریم
بید قدرت خورشید قبض روح خوابیده می سازد و از ان قبض روح بحالت نوم راجعی و لذتی و آسایش

بگو ای همه عالم می گردد و بموت حقیقتی قبض روح ملک الموت می کند از آن مشتاقی و دلگشایی بر جان
مرد می گذرد لمانی روح البیان و عبر عن الموت و النوم بالتوفی تشبیها للناکثین بالموتی الی
قولہ دلذا و النوم خواب الموت و ایضا فیہ و انما یستریح العبد و یکمال اللذۃ فی النوم لانه فی یدا شد
و هو ارحم الراحمین و یکمال الالم فی الموت لانه فی ید ملک الموت و هو اشد اخلات و جمیعین آه
از حضرت اسیدنا علی مرتضوی رضی اللہ عنہ مروی است کہ خواب روح از جسد جدا می گردد
اما شعل نور روح درون جسد باقی می ماند و چون خوابیده قصد بیداری می سازد روح فرشته
بالفور همانوقت باز بجسد خود باز می آید و انقطاع تامه روح از جسد را موت و ناقصه انوم میگویند
نوم موت خفیف است خواب گران لمانی اللغات و عن علی ان الروح یمخرج عند النوم و یسبح
شعاعه فی الجسد فلذلک یرى الرویا فاذا اقبله عا و روحه الی جسدہ بالسرع من خطه و لمانی و یسبح
الجمیۃ النوم موت خفیف و الموت نوم ثقیل آه و فیما قوت عاقله و قوت حاسه و قوت ناسیه
موجوده و غم و نوح لاحتمال انسان را نیز موت می گویند لقولہ تعالی اعلموا ان الله یحیی الارض
بعد موتها آه و اذا ماتت کسوف اخرج حیا آه و انک لا تسبح الموتی آه و یاتیه الموت من کل
مکان و ما هو یحیی و از سیدنا امام جعفر صادق مروی است کہ توبه هم موتی است لقولہ تعالی
فتوبوا الی بارکم فاقبلوا و افکلم آه

و وصل بیان موت بقیة علمنی فجاره

موت ثماره که بقیة کسی بگردان را موت حماری آغنی موت خرمی گویند آن موتی است شرعا
نهایت موت بد چه آن مرد را فرستد تجدید توبه و غیره حاصل نمی شود آن مرد بلا دفع بلیات
و البته خودش و بلا توبه جان می دهد لمانی روح البیان فی الحدیث موت الفجارة الی قولہ بقیة
دون تقدم مرض و لا سبب و فی الحدیث اگره موتا کموت احمار و قبل ما موت احمار قال موت
الفجارة و انما کره التلاطیفة المؤمن ربہ علی غفلة من غیر ان یقدم نفسه عذرا و یسجد و توبه و ید مکالہ

و وصل در بیان تعلق روح با جسد بعد موت

پس از قوت مؤمنین روح شان را با جسد خودش تعلق کمال تا یک یا دو یا سه روز باقی می ماند
و تعلق و صنفی تا حشر باقی است و روح کفار را با کل تعلق از جسد خودش الی اقبله بیت لمانی تفسیر

روح البیان و لعل تعلیق النفس یقطع عن البیدن یوم او یومین او ثلاثه ایام و تعلق ما عن اوصاف
المخلوقات لا یقطع بالنسب و لعل الی الحشر و القفار الی الابد و لما فی تفسیر الکوشی فی کیفیت تعلیق الارواح
بالاجان و توفیها عن آثاره بالکلیه کما عند الموت و مساکما باقیته بعد الموت لا یفنی بقدر الابد

و یقر بها من المساعدة الشقاوة

و صل بیان عدم سن مخرج موت

از سن و تاریخ و وقت و سبب و مرض موت احدیر الهی نیست غالباً گوید رام الکتاب بالتصحیح
آن همه سانحه مرقوم است و روزانه فرشته پسین هر فرد من افراد الانسان شعبیده می گوید
الموت الموت جمیع مؤمنین را لازم که اماده سفر آخرت باشند و طیار بموت و از طول الی خود گذرد
لما فی روح البیان اعلم ان الموت لیس له سن معلوم و لا ابل معلوم و لا مرض معلوم و ذلك لیکون
المراهبه من ذلك مستبعد لذلك و لما فی المعانی و فی بعض المکتوبات السالفه ان یخبر منادیا
ینوی کل یوم الی قوله الایاکم الساعة فخذوا حذرکم من الایا ساکن بقصر المعطی استدفن عن
قریب فی القبر اب که ملک بنیادی کل یوم که لد الموت و ابوالقزاب که مراد منزل جنان
چه امن و عیش چون هر دم که جس فریادی دارد که بر بندید محکمها که غافلان مرگ را موت
بلای مست عظمی و مصیبتیست کبری و انسان را بهنگام مرگ لا که هزار غم لاحق می شود و
پس از مرگ ۴۰ صد و ۶۰ هول عالمی گرد و اگر از ان غمی یا هولی بر اهل دنیا ظاهر کرده شود
ایمان تر سیده جان دهند و کسانیکه بموت اختیار می جان داده اند موت تحفه آنان است
از خداوند خویش لما فی العوارف المعارف الموت تحفه المؤمن الملو بطلح الشکبه قبل البصید
مولوی روم برویت ملک الموت شادان فرحان ملک الموت را طلب نمود و می فرود زد
و بیشتر آیه شتر آجامن که یک در حضرت سلطان من و لما فی روح البیان اعلم ان الموت
هو المصیبه العظمی و البلیه الکبری و اعظم منه الثقله عنه و البضا فیه قبل فی الموت شتایه الف
و اربعه و عشرون الف غم کل غم لو وضع علی اهل الدنیا لما توامنه و بعد الموت ثلاثه و

ستون هول اول هول شد من الموت آه

و صل بیان سکرات موت

بندگان محنت موت را سکرات موت ضروری است شرعاً و حقاً و این جزوت پیوسته بحیث و تعجب
 انما و غشایان احق شدن انشا معنی سکرات است هنگام ورودی سفر قریب یا بعید
 بر آن داشت اهل و عیال و مال و منال قلعی و شوشی و تروزی که احق قلب انسان محض موت
 میشود آن قلعی و پریشانی را فاسقه سکرات موت می گویند چه موت سفر نامه و خدمت عامه از
 در خانه و نبوی است **س** فراق لیس شبیه فراق چه و قد یقطع الرجاء عن التلاق و غیر محض
 موت اندکی قبل زمان تغیر کشف قلب محال می گردد کافر باشد یا منافق میسر باشد یا نه
 می آن وقت بعینه برای اعیان رویه اعمال خود خواهند کرد اعمال حسنه و قبیحه خود را مشاهده
 می کنند و یکی شادان و فرحان باشند و دیگری غمناک بر سر ایشان ناله و فریاد و بای بای می آید
 لیکن آنوقت همه بی سو و صرف بر جهان صدقات می کنند و اهل و عیال و اسباب حیثیت دنیا
 با کمال آنوقت یکبارگی دفعه واحده گذاشتن می شود خلق آن نیز صد می گیر قلب نوحه میگرد و تضرع
 است تا احق را مهول عظیم عائد حال گردد و این جمله را سکرات موت می گویند لمانی روح البیان
 و الیست زبی الما لکه حینک طے صورتہ اعمال حسنه و قبیحه و ایضا فیه و انما کشف للمیت عن
 الامر المکرم فی قبل ان یفرغ فماین الما لکه علی حقیقه لمانی اللمعات سکرة الموت ای شدت
 التي یجعل الانسان کالسکران بحیث یفشاء آه و لمانی العوارف و قد قالوا ان سکرة الموت
 بحیث ان قال و الاحوال و قد تلک صفات حسنہا و قبیحہا عند الموت آه **س** الموت یا قیامت
 و القبر عند حق العمل و الموت کاسا کل الناس شاربہ و القبر باب کل الناس و اخلد بکرات
 موت مصیبت است کبیر و بلای است غریز و منگیه حال موت بر فرد بشر است و کسی را این بلای
 جناب رسالت مآب صلعم تحقیقا لایسته بخوار استگاری خویشتن تمامه تکالیف شانه سکرات را بخود
 قبول فرموده هنگام موت رسول الله صلعم جامی پر آب پیش رود داشته بار بار بید شریف آب
 از آن بر میگرفت و چهره منور مظهر آب میداد و میفرمود و اکراه الاله الا الله حضرت فاطمه الزهرا
 رضی الله عنها بدید حالت پدر بزرگوار برقرار شد و گریستن گرفت و میفرمود و اگر بکتابه فرکان
 فرمود که پدرت را مرگ تا امروز کرب است و تکالیف لمانی روح البیان قدر روی از طلب
 الله ان یحل علیہ بعض صعوبه الموت تخفیفا عن امته فانه بالمؤمنین رؤف رحیم آه دل ناله

تمام ویات النجیة ان النبی صلیم اخذ روحه اللطیف بعض شدة حتى قال واكر باه وقال لا اله الا الله وان لموت سکرة العلم الخفی علی سکرات الموت ای غمزه وکان یدخل یدیه الشریفه فی قبعه فیه ما یسبح وجه المور بالمار و الماراته فاطمه رضی الله عنها یفشاء الکرب قالت واکرب بیا فی المعاد لیس علی ابیک کرب بعد الیوم او لما فی معالم التنزیل البغوی غمره وشده التي تغشی الارواح وقلب علی تقار قلبه باسحق ای بحقیقة الموت او سید عبدالقادر جیلانی ومولانا حمید الدین نکهت سر جام سکرات موت ودریشان به اضطراب بحال شند سید صاحب قدس سره چه در مباحث بر زمین فی انداختند فی غمره وندکرت سست سر کبر ما از و در حجاب بودیم ومولانا صاحب قدس سره فی کفحت کرا من قلب وحوال قلب ملک الموت میخواند وآن دو چیز نوزیم نیست واز حال آن نام اوقات نفس اموات و المیزان فی است لمانی روح البیان قال بعض الکلماء سید عبدالقادر جیلانی قدس سره لما حضرت الباقه ووضعت خده علی الارض وقال هذا هو الحق الذي كنا نؤمن فی حجاب شدد علی نفسه الی قول مات علی الکمال ولما فی العوارف المعارف مولانا حمید الدین اخذوا اضطراب یطوون مثل موت یقتیل لاین علیک ومارفک فقال یطوبوا منا القلب واول القلب واولک غیره ولبود عن اقا الاضطراب من ملک البجته آیه و مصیبت دیگر وقت سکرات است که شیطان علیه الامعان بشکل مادی و برادر ترن و فرزند محققه شکل شده بر بالین معتضه سید که آید فی آید و ترغیب و ترغیب و سبب یه و تیر و نصرا تیه و کفری کند و از ان جام پر آب یان ما تا نصین خبر میدی کن چنانچه آن مرد و بر سالت ماب سلع بر بطایفه خویش من پال آب حاضر است که ازین ایمان همگان خریدت کتم الفصاحب فیر بشر و فشا می بسین و مدثر به عاینه آن بنظا من مضمده سخت تر از مرگ زار زار گر نیست و ازین گریه کل اهل بیت بی تابانه گریستند خداوند کریم بشارت داد که اسفا طاعت بند و خود از کرامین مردود وقت موعود و خواهر نمود و لمانی من البیان را که تیرض الشیطان الملوون الضعیف التیقین و القاصد فی الغل اذا بلغ الروح الالهی فیا تیر فی صورته ایه و امر و انیه ایسه یقه فیا مده بالیه و تیر و انصرانیه او نحو ذاک فسال السلاطه منه آیه و لمانی العوارف المعارف علی ان المیس علیه المفضله مثل النبی صلیم بود و جیده و قارده ما بر فقال اتجد بایمان الناس حاله المنزع فیکلی النبی صلیم جی کل اهل بیت فاعلمی الله تعالی ایه

مختص عباد می فی ملک الحیات من کیده آه وصل بیان قبض روح و ملک الموت

فرشته با حریر مشک آلوده و منبر و منبر ساخته بر محضر من قبض روح می آیند و کار خود ساخته روح من را بدان حریر چسبیده بطیلسین می برند و قبض روح کافر آتش می آرد کار کافر تمام کرده روحش را در آتش انداخته بسجین می سپارند لما فی تفسیر فقیه ابو الطیث روح فی کفر ان المؤمن اذا احتضر اتته الملائكة بحرقه مسک و ضمائر من الریحان الی قول و طوبی علیها الحرة و بعث لها الی طیلسین و ان الکافر اذا احتضر اتته الملائكة بکعبه فی جمره فینزع روحه انتزاعا شديدا فوله یطوی علیها المسح و یدهب بها الی سجین لهذا فی روح البیان آه ملک الموت جسم لطیف نورانی با شکل مختلف شکل می شوند امام رازی می فرماید که ملک الموت ملائک است اند قبض روح محض می کند فرد گذشت نمی سازند لما فی الصلح و الملک جسم لطیف نورانی با شکل مختلفه الی قول قبض عزرائیل او را حکم بحیث لایترک منها شیئا آه منقول است که تابع ملک الموت خیلی اند ملائکه از جنس رحمت و عذاب ملک الموت بذریعہ همین جنس ملائک کار منون و کافر تمام ساخته روح هر کس را کس را بجا می مادی اصلی بود و باش شان می رساند و مروی است که خود و ملک الموت وجهه اربعه میداد و وجهه ناری قبض ارواح کفندی کند و وجهه تاریک قبض روح منافق و وجهه رحمت قبض روح متون و وجهه نور قبض روح مسکین و انبیاء و صدیقین و اولیاء غیر هم من جنسهم میسازند و هر روحی را سلفه قدر حیثیت بر کز اصلی شان می رسانند لما فی روح البیان و مروی ان الملک الموت علی حاج بنین السمار و الارض و له اعوان من الملائكة الرحمة و ملائكة العذاب فینزع اعوانه روح الافان و یخرجونهم من جسد آه و ایضا فیه مروی فی الخبر ان له وجوها اربعة فوجه من نار یقبض به ارواح الکافرین و وجه من ظلمه یقبض به ارواح الناصین و وجه من رحمة یقبض به ارواح المؤمنین و وجه من نور یقبض به ارواح طایفه و الصبدیقین فاذا قبض روح المؤمن و ضعا الی الملائكة الرحمة و اذا قبض روح الکافر و ضعا الی ملائكة العذاب آه ملک الموت بحضرت بدی تعالی عرضه داد که بلا سبب قبض روح شکایت شان خلأقی می کند و ایشان مطعون و مورد ستم مخلوقات اند الله رب العالمین امراض و اوجاع و اسباب و دیگر تخصص را برید و قاصد موت مظهر فرمود ملک الموت نیز از بد شکایت خلأقی و با

شده اند لمافی تا ویلات النبی و کان الملك الموت قبض الارواح بنی و حج فاقبل ان لا یسبوا للعبث
فکما الی ربه فوضع الله الامراض والاوجاع فقالوا مات فلان من و حج کذا و کذا و فی الحیث

الامراض والاوجاع کلها یرید الموت و یسل الموت آه

وصل بیان قبض روح ملک الموت

ملک الموت عین قبض روح منظر حکم الحاکمین می باشد بطوریکه مقتضای نافی شود و ایشان
نیز بدان شیخ کار می کند و بعض اوقات خود خداوند کریم میدهدت خویش قبض روح بنده خود میکند
چنانچه قبض روح فاطمه الزهراء رضی الله عنها و ذوالنون مصری و غیر نسلخ خود خداوند کریم با واسطه
ملک الموت ساخت فاطمه الزهراء رضی الله عنها و ذوالنون مصری از قبض روح ملک الموت ناراض
شدند و غیر نسلخ ملک الموت را دور و داشته خود با دای نماز و قنای بر جای نماز ایستاد و بعد فراغت نماز
مناجات نمود و جان بحق تسلیم ساخت و رسول الله صلی الله علیه و آله چون مقدم الامت بود و جمع کار احتضار ایشان
چون عوام مومنین بعل آید خداوند کریم حبیب خود پیغمبر با صلواتی اغماض رسانده که بنده ذات شریف
موت صوری و ذوی و اتم قائم باشد یا بقبول موت صوری و اصل بحق شوند حضرت پیغمبر با صلوات
بر وصال باری موت صوری قبول فرمود و هنگام موت صوری سرور کائنات ملک الموت برود
در آید و منظر حکم قبض حکم شان مانند نخستین جبریل صلوات بر او و شتر شده عرضده دادند که ملک الموت برود
حاضر منظر اجازت حضور است پیغمبر با صلوات چون اجازت دادند بالین خود در واد ملک الموت رفت
شد و عرضده داد که ما ما موریم بر راسی شریف حضور کار کنیم پیغمبر با صلوات قبض روح پر قوت
خویش چون قبض روح عوام مومنین اجازت بخشید آن وقت ملک الموت کار خود تمام کرد و روح
پاکش را بحضرت خدای پاکش برد و لمافی شفاعت قاضی عیاض و تحیر الله عند موت الی قوله و استاذ
ملک الموت علیه و سلم یستاذن علی غیره قبله لمافی نسیم الریاض شرح شفاعت قاضی عیاض الی ما قرب
موت خیره الله بین البقار فی الدنیا و الرحیل لاخرة الی قوله و روی ان جبریل قال و سلم
ان ملک الموت بالباب فیتاذن علیک و لم یستاذن علی احد قبلك و الا بعدک فقال
اذن له فقال السلام علیک یا محمد ان ربی امرنی بطبعک یا ما امرنی به ان قبض نفسک
قبضتها و ان اترکها ترکتها فقال قبض یا ملک الموت کما امرت آه لمافی من و حج البیان من

خواص العباد من یولی الله قبض روحه كما روی ان قاطبة الزجر مرضی الله خلتا لما نزل ملک الموت
لم یرض قبضه قبض الله روحهما واما النبی صلعم فانما قبضه ملک الموت کما روی مقدم الامة وکما قال
ذو النون عسی قدس سره الهی لا یکنی الی ملک الموت وکن قبض روحی انت الی قوله سال الله
الفضل علی کل حال یارب ارفانی کنی ما ربه تیغ دوستی به فرشته مرگ را با ما نباشد بچکار
هر که از جام توروزی شربت شوق تو خورده چون نماند آن شراب او و اندان پنج خار در لمانی
الاشحات البقیات قال بعض الکبار ملک الموت هو الحیة الالهیة فانما یقبض الارواح عن
صفات الانسانیة الی قوله یقطع تعلیق الروح الانسانی عما سوی الحق تعالی آو

ووصل قابض ارواح یک اند یا بهشت

بعض علما بر آنند که با ملک الموت هفت هفت فرشته عذاب و رحمت می آیند ملک الموت قبض روح
هر انسان نموده حواله فرشتگان رحمت و عذاب می کند و بعض علما می فرمایند که هفت بار فرشته
با ملک الموت هر محقر می آیند و دوازده مرتبه ازین مودوس انگشتان دست و پا و دود و دیگر از
طرف چپ از ان طریق ازین مودوس انگشتان دست و پا قبض روح محقر نموده می برند بعض
روح مؤمنین نهایت آسانی می کند چون دلوز چاه می کشد و قبض ارواح کفار بسختی و تکالیف
می سازند لمانی روح البیان قال الکلبی یخضر العبد عند الموت سبعة امالک من ملائكة الرحمة
وسبعة من املاکة العذاب مع ملک الموت و لمانی عن النبی بیان اقسام الله اطوار الف الملائكة
التي تنشط ارواح المؤمنین اسی یخرجها من ابدانهم برفق ولین كما فی شفا الدول من البیر
الی قوله واکانت یحذب من اطراف اللسان وروس الاصابع وایضا فیلکن الیکس بالاطراف الخمس بالکاف و لمانی
لا یخرج البقیة قالوا نزل عند الموت اربعة من الملائكة یحذب النفس من قدم الیمنی و ملک یحذبها من قدم الیسری
و ملک یحذب من قدم الیمنی و ملک یحذبها من قدم الیسری فیحذبونها من اطراف اللسان وروس اصابعها

ووصل بیان قبر که بر رخ است

گور و دو تنگه را بر رخ می گویند بر رخ عالمی است دایره فایزین دین و دنیا و قیامت لمانی
الکامل اعلم ان القیامة البرزخ والدار الدنیا وجود واحد فشا له مثال الدائرة فرض نصفها
دنیا و نصفها آخری و فرض بینها الی قوله لکن التفاوت ان امور البرزخ ضروریة لانها سبب

علی الدنیا و امور الآخرة ضروریه لانما بنیة علی البرزخ آه و سکان برزخ بلا حجاب و بدون مانع و واسطه غیر می رویت حالات دینی و دنیوی و صورت حسنه و قبیحه خود بآمی کنند و آن جا حصول نتیجه بشاشت و حسرت و بکریه از احوال و کردار خود است یکی بخواب خود می آید و یکی بآه و سوزان و دیگری بعد از مدت عذاب و آلام عقاب نالان و حیران و پشیمان لمافی الانسان الکامل اعلم ان احوال الناس فی البرزخ ممکنه فتمتع بها فیها بحکمة و تنعم من یعامل فیها بالقدرة و من یعمل بالحکمة فانه ینقلب فی البرزخ فی حقیقه عمله فی الدنیا آه صاحب سئله احکم می گویند که در برزخ پنج راحه است و نیست و عذاب و ثواب جسمانی آنجا نیست و عذاب روحانی بدترین و شاق غاب است از عذاب جسمانی و حیات برزخی نصف حیات قیامت است چه در برزخ چه در صورتی خسته و خراب می گردد و بقیه است روح با جسد کجاست و دوزخ خواهد رفت و منقول که از خاک یک انسان خمر می شود و همان خاک مدفن او خواهد بود و در بقیع و محلا نفسیکه مدفون می گردد اگر خاک پاک آنجا می کشد قابل مدفنش نبود و طایف نفس او را در آنجا بجای دیگرش می برندش قابل آنجا را بد آنجا می آید لمافی روح البیان ای یکسک نفس الاموات عنده و الاثرها الی المبدن و ذلک لامساک انما هو فی عالم البرزخ الذی یکون الارواح فیها بعد المفاخره من النشاة الدنیویة الی قوله لیمیت الارواح فی البرزخ لالاخر انما هی صورة الاحوال و حیاتیة الافعال السالفة فی النشاة الدنیویة بکلمات صور البرزخ الاول آه و لمافی اللمعات و وقعت علی اسرار البرزخ و احوال القبر و ما فیها من الالم و اللذة الجسمائین و تحمل عنک وجه کوزة حنّ من ریاض الجنة و حنّ من حضر النیران آه و لمافی سئله احکم ان امور البرزخ و الآخرة علی القطب النیر المائل فی الارواح بعد الموت لیس لمافیهم و لا عذاب حسی جسمانی لکن ذلک نفیم او عذاب معنوی نفس مرده یا بخاک مدفون کردن شرعاً و عقلاً افضل و مناسب و بهتر است چه جسد انسان که مولهش خاک است خاک بجای نادر جسد انسان است و روح بجای پدید بودن روح بجای لیاقت پسر احوال مایش کردن واجب نه بآتش که کار طایفه انسان می کشد از آن بخاک مدفون ساختن عند افضل نیز از واجبات است که خاک بجای پیر است نه بآتش که متعلق روحی با جسد پیوسته میباشد بوفتن آن متعلق باقی نمی ماند بالتصحیح و تفسیر فتح العزیز به

فلیتفرغیه ولما فی المعارف المعارف لا شک ان حیاة البریخ علی نصف من حیاة یوم البعث
فان الاولی حیاة البریخ فقط والثانیة حیاة الروح وایجاد مغاد لما فی روح البیان روی
سنه النوم وهو یقول للراعی سلم علی اولاوی وقل لهم انی قد حملت ودفنت بالشیخ عند قبره
فاذا اراد زیارتی فلیتفرغوا منک ویسئلوا ویدعوا ویکذا فی المقاصد احسنه آه ولما فی روح البیان
فاذا مات یدفن فی الموضع الذی خذت منه

وصل بیان تلقین میت

تلقین میت درست است وبعده دفن میت تلقین بر قبر میت کردن مسنون از سنت نبوی
به ثبوت پیوسته باید که زنده حقیقی مردگان تلقین کند و نه ضروریست زیرا چه مرده مرده تلقین
کردن چه فائده خواهد داد تعلیم جواب سوال منکر و نکر که در قبر بر مرده می شود از تلقین میت
ست نامند هشت کسان اند که از سوال منکر و نکر پاک بیابانند و عذاب گوارانان نمی شود
اعنی شهداء و مرابطا و مرده مرض طاعون و مرده مرض دیگر هنگام وبا می طاعون که مؤمن
مسافر و ایمانا احتسابا مرده باشد و صدیق و اطفال مرده روز جمعه و هر دو شب جمعه و کسانی که
سورة تبارک الذی به شب خوانده باشد و بعضی سوره سجده را بان ضم کرده اند و کسانی که مرض
موت پیوسته قل هو الله احد خوانده باشد لما فی مشکوة شریف عن ابی سعید خدری و ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم لقنوا اولکم لا اله الا الله ولما فی فتاوی الشامیة و قد روی عنه عم
ان امرنا بالتلقین بعد الدفن فیقول یا فلان ابن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه من ثمنا
ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وان الجنة حق وان البعث حق وان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور و انک رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نبیاً و بالقرآن اماماً و بالکعبة قبله و بالمومنین اخواناً و ایضاً فیه ذکر ان من لا یشک
ثانیة الشهداء و المرابطا و المطعون و المیت زمن الطاعون بغيره و اذا کان صابر المحنة
و الصدیق و الاطفال و المیت یوم الجمعة و لیلایها و القاری کل لیل تبارک الملک یختم
ضمیم الیهما السجدة و القاری فی مرض موت قل هو الله احد ولما فی روح البیان تلقین میت
بعده دفن لا استماع و الا فداء ایضاً فیه فکذا الاموات حین التلقین فانه فوق بین تلقین

فیقول ان لهذا الرجل الذي بعث فيكم قبولا يا ابا لادري فينادي منا ومن الساردين
كذب فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا بابا الى النار قال فياتيه من حرا و
سموها قال ولحقته عليه قبره حتى يخلع فيه اخلاعه ثم يقبض له اعلى اعظم معه من
حدود لو ضرب بها جيل لصار ترابا يضر به باضرة يسما ما بين المشرق والمغرب الا ان
يحييه ثم ياتيهم فياخذهم الروح رواه احمد والبوداودس ناله او بوقت كز خور می
بشنود غیر آدمی و پری آدمی اگر شنوند همه از خواب غفلت بوزخ بیدار شوند

و وصل بیان شکل موت و حیات

خداوند کریم جلشانه مرگ را بر صورت کبش طمع آفریده و او بر هیچ چیز مرور نکند و در
او هیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت اسب مادیان البق او بر هیچ
چیز مرور نکند و در اسب او هیچ چیز نرسد الا که زنده شود و انبیا و جبریل صلعم بران اسب ادیان
سوار می کنند و در آخر دارد فرعون جبریل عم بران مادیان سوار بودند قدمش بر
سبزه خشک که می افتاد زنده می شد سامری حاش دید خاک قدمش را در گرفت و باغ
داشت از ان خاک قدم آن مادیان گو ساله خود را زنده ساخت قصه عیال سامری
مشهور لما فی روح البیان وان الله خلق الموت علی صورة کبش طمع لایمشی ولا یجد
راحمته شی الامات وخلق الحیاة علی صورة فرس انشی بلقار و هی التي کان جبریل
والانبیاء علی کبونها خطو تمامه البصر فوقی اکمار و دون البخل لا تمشی ولا یجد راحمتها
شی الا انشی و هی التي اخذ السامری من اثرها قبضة فالقاسط علی العمل الی قوله قول
عم فی بیج الموت بین الجنة والنار علی صورة کبش آه لما فی فتوحات ملی و تخلق الانبیاء
یوتی بالموت فی صورة کبش طمع آه کذا فی تفسیر المعالم المتزیل البغوی و التفسیر
الکبیری و تفسیر ابی سعید و تفسیر حنفی فی عبارة واحدة

و وصل بیان سه حالت که بعد موت رو می دهد

هر آدمی را بعد از موت که گویا نموده غروب آفتاب زندگی است سه حالت رو میدهد اول

حالتی که بجز وجود اشدن روح از بدن خواهد شد که فی الحقیقه اثر حیات سابقه و الفت تعلق بدن و دیگر معروفات از انبای جنس خود باقی است و آنوقت گویا بر رخ است در میان زندگانی و دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی ازین طرف و چیزی ازین طرف دارد و بصینه مثال وقت بقای شوق هنوز تصرفات محکومات و آمد و شد آنها منقطع نگردد و هماننداران همه میداد و حسابش و متحرک و در بقایای اعمال روز مشغول و این حالت حالت انکشاف و جزای برخی از نیکوکاران است و بعد از زندگان بمرگان درین حالت زودتر می رسد و مرگان منتظر حقوق مدد ازین طرف می باشد و چنان گمان می برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در آنجایی گوید و دعوی ارجحی یمنه بگذارد مرگمانا بخوانم نیز وارد است که مرد در آن حالت مانند غریق است که انتظار فریادرسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه و زیارت بسیار بکار آونی آید و ازین است که لوانف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت و در خواب و عالم تمثیل ملاقات زندگان می کند و مافی الضمیر خود را اظهار می نماید و دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا با کلیه رومی دهد و استغراق عظیم در مشاهده کینیات کسوف خود از نیکی و بدی او را حاصل می گردد و قوای مدرک و متصرفه او ازین عالم سست شده باطن متوجه می گردد و حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقا بیگاری شود و این حالت شبیه تاریکی شب است که بعد از زوال شفق هجوم می کند و مردم را خواب و تعلق عواس و حرکت لاحق می گردد و از مالوفات و کمسوبات روز تا غافل می شود آری آن مالوفات و کمسوبات از ظاهر بدن انتقال کرده در باطن بدن جمع می شوند و روح آنها را در صورتهای انگار و مسطالع می نماید و متولد و متالم می گردد و این حالت عوام مرگان است و بعضی از خواص اولیا الله را که الاجاره تکمیل دارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تقسم و در دنیا داده و استغراق آنها به جهت کمال وسعت هارک آنها مانع توجه باین سمت میگردد و اولیایان تحصیل کمالات باطنی از آنها می نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم مترنم باین مقالات است

مصحح من ایم بجان تو ای بخت، سوّم حالتی که بعد از خشم و شتر ظهور خواهد کرد مانند
ما هتتاب را مینویس که حجاب هر یکی را دور کرده نیک و بد اینها را با انواع اخبار جلوه گر
خواهد نمود و هر کس در نافع و مضار و دوست و دشمن و زهر و ترياق اقیانوس خواهد کرد و
دور همین حالت است دادنامه های اعمال و ظهور عمل نیک و بد بصورت تنهای گوناگون
و وزن اعمال و حساب نیکی یا بدی و دیگر وقایع بسیار و منتهای این حالت زندگیانی
و دیگر است که اتم و کمال از زندگیانی این جهان است اما چون آن زندگیانی تغییر و تبدیل
ندارد و یکسان است و غیر منقطع است مثالی برای او نیست که در عرض قسم آورده شود بلکه
آن زندگیانی از قبیل حالات تجدید و تبدل هم نیست تا در مقام بیان آن حالات آورده شود

پیر تو حیم در بیان احوال انسان

باین اجزای غرض بیان احوال انسان است و آدم ابو البشر اندازان بنده ای از احوال
خلقت شان مرقوم شد از تعالی اراده خلقت آدم نمود و فرمود که آدمی از خال خلقت
شدنی است و اولادش و دوزخی و بهشتی خواهد گشت و زمین بشود و این گفته زار زار گریه
و تا قیامت و گریه و زاری است ثم جبریل امین بکلم رب العالمین بر زمین آمد و بر آب
حیارتی طینت آورده خاک ربودن خواستند و از آنکه وزاری زمین جبریل عم عاجز شدند
و تمسید است بحضرت اب کریم باز پس شده عرض حال کردند ثم اسرافیل ثم میکائیل
نکته بعد دیگری بر زمین در رسیده چون جبریل عم باز پس گردیدند بحضرت حق قصه غصه
ارض عرض دادند ثم بر ملک الموت حکم نداشت ملک الموت التفاتی بر سوز و گداز و شورش
و شغب زمین ننمود از چار سوی جهان بمقد جهل درع خاک در بر بوده و آن خاک
را او بهره نمود از یک بهره خمیر قالب آدم کرد و بهره دیگر را بقضا نصف ساخته نصف
بجنت و نصف بدوزخ و از آنرا خشتند کلاه و خمیر قالب آدم بود و اینها مابین که معتقد
و طایف یا بخت عدن یا آسمان دنیا یا بخت نازل از آسمان یا نازل و غیره جاست
اندان قول مفسرین است الی این منتهی بعد از آنکه سال یا یک سال قالب آدم حیات
آوردید زمین کلاه سی سال باران شد و از آن یک سال باران سحر باریده آن

کلامه طیار شد تخم روح آدم بدان قالب گردید و آدم زنده گردید
ان مع العصر و بسترش قفاست + شاد برانم که کلام خداست

وصول در بیان وقت خلقت آدم

پس نماز عصر یوم کجته قالب آدم طیار و تخم روح بدان قالب بی جان گردید روح جسد آدم
را جامی تنگ و تاریک دید بجل تیره و تاریک و بار به نفوذ انکار نمود که ثالثه مجرد تکلیف بدان
قالب در چید و آدم زنده شد از آن سمت که حین موت روح بکشاکشی و تکلیف باز از تن
جدا می شود آدم زنده شده عطفه داد و تعلیم رب الکریم اکمل بقدر بخواند خداوندش جواب
یرحمکم الله و ادب

وصول در بیان سبب نام آدم آدم

آدم از اویم روی زمین مخلوق شد یا آدم گندم گون بود از آن نامش آدم شد قالب آدم
از اقسام رنگ زمین اعنی سفید و سرخ و سیاه و گندم گون مرکب بود او لاوش نیز رنگا رنگ
نگینا و گوناگون الوانیا پیدا می شود آدم زنده شد و قصد برخواستن کرد و از پا افتاد و بالها
خلقت الانسان عجز الانسان را منسوب فرمود لما فی روت البیان لما اراد یخلق آدم اوجی الی
الارض الی قوله فقال ملک الموت وان اعوذ لعزته ان اعصی له امر فقیس قبضه من دم
الارض مقداره اربعین ذراعا من زوا یا بالاربع فلذلک یاتی بنوه اخیا فای مختلفین
نظا حسب استکانات الوان الارض و اوصافها ففهم الالبیض و الاسود و الاتمر و اللبیب و الخ
فصار کل ذرّة من تلك القبضة آیه و ایضا فیه فوش ما اخذ من الارض فی وادی نعمان
بین مکة و طائف آدم و ایضا فیه اختلاف فی خلقه آدم ثم تمیل فی سائر الدنیا و میل فی جنه من
جنات الارض کما یجئ من المیل و غیره من الانهار و اکثره یفسر من ان خلق فی
جنه عدن و ایضا فیه و خلق آدم بعد العصر یوم کجته سبب با دم لکونه من اویم الارض لا من
من انواع ترابها الی قوله فلما بلغ قدیمه و شب فقال تعالی خلق الانسان عجز لا یفسر بشر
و لما فی اللغات فاسطر علیه مظهر الخزان تسعا و ثمانین سنة ثم اسطر علیه مظهر السوء و سبب
فذلک کثرت الامور فی بنی آدم تعمیر عاقبتها الی الغرب و لما فی منافع الغیب و مدی عن

عالمی است و این دنیا را به همین سبب در میان مخلوقات قرار دادیم من ما رسنوں ختم خلقه بعد ما

و حضرت سید موسی در هذه المدة ما كان شيئا ذكره الماني تاويلات التبريد كل ظنون تبارك كما اشار

اليه بعض المفسرين في قوله تعالى في اني مخلوقة يا شارق كذا و الماني تفسير ابن سوري ان

ينفع فيها الروح و هو ينفذ بين كذا و طائف آه الماني تفسير جلالين بان قبض قبضه من جميع

الوانها و عجننت بالياه المختلفة و سواه و نفخ فيه الروح فصار حيوا ما حسا سا بعد ان كان جماد

آدم آدم كه خور و گندم ملائم كاشته نسل آدم را

و وصل بيان خلافت آدم اعني خليفة الله

لقوله تعالى اني جاعل في الارض خليفة آدم لا حق تعالى خليفة خود ساخت و قائم مقام خود

بر زمین فرستاد و بعد از ان لفظ خالق يكمل در آيه كريمه و بعضي خليفة اختلاف علماء بوده است

و باين بحث لطيف حكمت غامضه الهی مرموز است كه ذكرش در تفاسير مطول بخوبی مرقوم

بتحقيق آدم و ذريات آدم قائم مقام عيني ايزد سبحانه و پر تو انوار جمال و جلال عيني اولي

جلشانه و بجهت صورت ان الله اكمل و متعلق باخلاق ستوده رب اكمل انسان

كامل فنار في الله چون می شوند ان انسان را عین الحق گفتن می سر و چون آه من

بر تافته آتش و همین است كه حسين ابن منصور انما الحق گفت اما مودب با ادب شرعی

هر نفس انسان را بظاهر بودن واجب و شریعت غرای تبویه مانع این گفتار است

و شرافت ذاتی انسانی سبب رشك افزای ملائک ارض و سموات شد و بدان خصوص قصه دارد

و ما روت مشهور فيما بين الناس است لما في منافع الغيب انما شاء الله خليفة لا يخلف

الله في الحكم بين المكلفين من خلقه و الماني البيضاوي الخليفة من يخلف غيره و يناب

منابه الي قوله كذا لك كل نبي استخلفه في عمارة الارض و سياسته الناس و الماني تاويلات

البحرية و اذا قال ربك للملك اني جاعل في الارض خليفة انما قال جاعل و ما قال

خالق لمعينين احد هما ان بجاء عليه اعم من السما لقيه فان السما عليه بنى السما لقيه و شي

آخره هو ان يخلفه موصوفا بصفة السما لقيه ليس لكل احد من الاختصاص آه و الماني

تفسير محمد بن عبد الله بن عبيد بن الجراح و المتكلمين فلم يقل خالق لان الانسان

مركب من العالمين ولما في روح البيان بان حيله متخلفا باطلاق الملائكة ليكون عليهن
 الله في الارض لهذه الاخلاق ليستعد بها الى ان يخلق باخلاق الله فانها حقيقة ملكه
 حكي ان باروت وماروت لما انكر على ذريات آدم وايضا فيه ومنها ان نفس مراه تستعد

منظرة جميع آيات الله آه

ووصل بيان علم اسماء جميع مخلوقات آدم

آدم را خدای کریم جميع اسماء حيوانات ونباتات وجمادات وشمجرات وماكولات وشروبات
 بانواع واقسام تعليم در دو دو تعليم بزرگترم حرفه وصناعات نمود که ملائک ازان مرموز
 خبری نمیداشتند عند المعارضه مخجل وشرمند شدند قصه آن بالتصريح بقرآن مجيد مندرج
 و آدم هفت لك لغة السند مختلف ميدانست ملائک هيج ازان نمیدانست چون بر غيب
 و تحريف حوا آدم شجره مانعه خورد سواي زبان عربی بالکل السند فراموش کرد و آدم توبه و
 استغفار نمود عذرش پذیرا شد و السند مفيد بازيادش گردید لمانی روح البيان و علم اسماء
 الملائكة و اسماء ذريات کلمه و اسماء المخلوقات و الجمادات الى آخره و لمانی کشف الكنوز
 اتفق جم غفيرة من اهل العلم علی ان الاسماء کلها توقيفية من الله تعالى الى قوله و فی الخبر
 علیه سبعماية الف لغة فلما وقع فی اكل الشجرة سلب اللغات الا العربية فلما اصطفاه
 بالنبوة زد الله علیه جميع اللغات الى قوله قال بعض المفسرين علم الله آدم الف
 حرفه من المكاسب آه و لمانی تفسير محالم التنزيل فها درت الحوا الى الاكل من الشجرة
 ثم ناولت حواي آدم حتی اكل منها و کان سعيد بن المسيب یحلف بالله ما اكل آدم
 الشجرة و هو یعقل و لکن حوا و سقیه النحر حتى اذا سراه

ووصل بيان خلقت انسان بر دو قسم است

خلقت انسان بر دو قسم است یکی معنوی بیان خلقت معنوی انسان در بیان علم مذکور شده و اینجایان
 خلقت صور می ست و بی بیان خلقت صوری حکمای یونانی و حکمای ایتالی این دو با و در
 حکمای یونانی و دو فریق اند اشراقیین و مشائیین و بعض مشائیین میگویند که خلقت انسان
 از منی مرد و عیون و از منی زن نیست و ازان انزال زمان نمی شود و لمانی قاتل

شیخ الرئیس ان الانسان مخلوق من بار و افق و الذی یوصف بذلک هو ما را الرجل
 الی قوله و ذلک یدل علی ان الولد مخلوق من ما را الرجل آه و این تقریر بعضی از اصالت
 و مبصر قبولش کردن نمیتواند عیان را چه بیان در قول اکثر حکما هر دو فریق تولید هر فرد آدم
 در منی زن و مرد میشود و منی مرد سفید لزج و درست بجای دیگر اگر افتد گلش می خورد و
 بوی چون بوی یاسمین است و منی زنان مایل برنگ زرد است هرگاه انزال زن و مرد
 معاً می گردد و آن هر دو منی ز بدن قبول کند تا آن منی باغشاده نه بدان ملتصق گردد
 بعرصه بست و چار ساعت سبز رنگ شده آهسته آهسته بچند اربعین و ترتیب رجه
 و غلغله ای حیض آدم زادی جسم مخلوق می شود و بچه دانی که آنرا رحم و زهدان و مشیمه میگویند
 غلغله و مست عضو عصبی زنان و آن رحم هرگاه مخلفه از لطفه و علقه میباشد لغت در
 دوازده انگشت هر ذی مشیمه طوالت میدارد پس از حمل بقدر عرض و طول جنین ساعت
 فساعت با بچه می بالد و دم آن زهدان از راه زیر مثانه و معای مستقیم تا معده رسیده و
 زهدان دو خانه و درست که محتمل دو بچه شدن تواند و هر هر خانه او منفذ می در دو ازان
 و پستان حامله و ازان منافذ خون جنین می آید و سبب پرورش و حیات
 بچته گردد و دانه زهدان را با سوراخ فرج اتصالی پیدا است هرگاه انزال زن و مرد
 معاً می شود و هر دو منی داخل زهدان می گردد و مقتضای طبیعی یا ارادت ایزدی دانه آن
 زهدان بپزد و تا کد امی شی بالائی بان زهدان خارج و داخل شدن تواند و همین است
 تولید صورتی جنین تولید باعث حرکت انتشاری جنین حامله را دردی پیدای گردد
 آن در و دود و لادت است و علم حمل را با ماده بالا استقرار و بعلم فن طبابت و حامله را بذاته
 بخوبی حاصل است که شرح ان بفن طبابت مبسوط من کان یرید التحقیق فلینظر فیه بعض
 حکما که نونانی و حکمای نجیبین می گویند که ازان علقه تا یوم ولادت جنین مری جنین سبع
 سیاره اند و باه نهم مری جنین مشتری می باشد و سبب تربیت مشتری جنین کامل خلفه
 و قوی ابعده عود و باه هشتمی مری جنین زحل است بدان سبب برودت بخنجر لاحتی
 می باشد که هر ذی طبیعی و به نقص وجودی جنین است اگر بدان ماه جنین تولید شود اکثره

منی زید و اگر بزیست معطل الوجود و ناقص الخلقت می باشد لما فی الجمل الکلیم الکوشید و الشهر
 بدین من یتولد و حل ثانیاً الی قوله لم یطش لکمال المتی ذکرناه آه لما فی فتوحات علی لهذا کان
 المولود اذا ولد فی الشهر الثامن من یوم و لا یعیش و علی فرض ان عیشش یکون معلولاً لا یقع نفسه
 ذلک لان الشهر الثامن من قلب فیہ علی البصین البر و هو طبع الموت و لما فی روح البسان
 علی ان من یولد فی الشهر الثامن لا یعیش آه لقوله تعالی یا ما خلقتکم کم یمن تراب ثم یخطفه
 ثم یرج علقته ثم یرج مضغته ثم یخلفه البصین لکن و لقد خلقتنا الانسان من سلاله من طین
 آه و لکن من ما یرد فی آه و من ما یرد فی آه و یخلفکم فی بطون انما یکرم آه و قد خلقتکم انوار
 آه و یا خلقتنا الانسان من لطفه متاع جزالین آیات کثیره خلقت انسان بقران مجید و اقص
 که علمای ربانی و حکمای ایمانی بر تفسیر آن بیان خلقت انسان تفسیر یکہ بآن فرموده اند

آن این است

ووصل بیان خلقت آدم از خاک و اولادش از منی

خداوند کریم آدم را از خاک و اولادش را از منی آفرید و به بعض مقام قرآن مجید خلقت آدم
 آدم از خاک شدن پیدا است بحقیقت انسان مولود از خاک اندن از آب ازان انسان
 موسوم بخاکی شده اند چه غذا بدل یا تحلیل معده است و خون فضله هفتم را به معده اند
 او عیبه انشین زن و شو چون بدر میگردد بمنی نام زود می شود و رنگی دیگر پیدا می کند
 آن فعل قوت فاعلی او عیبه است چون شیر از حلقه پستان زنان وجود منی از غذا و غذا از
 خاک است فبثت منی از جنس خاک است آب هرگاه خشک می شود با هوا هم قریب میشود
 بران می گردد بخلاف منی چون بجای دیگر خشک میشود پارچه و غیره داغدار میگردد و جای
 مثل خاک ریزه می افتد بر بانی قوی وجود خاکی منی ازان است که انسان از خاک میشود
 لما فی تفسیر الکبیر فالانسان باحقیقه یکون متولد من سلاله من طین ثم ان کلک اسلام
 بعد ان توردت علی اطوار الخلقه و ادوار الفطره صار منبثاً آه و ایضا فیہ ثبت ان کل
 انسان متولد من طین و لهذا فی تفسیر البصیر و روت البیان حکمای ایمانی و اهل کائنات
 حکمی اند که منی زن و مرد مولود هر فرد انسان است بکرم انتشاری و از زخمی جمع زن و مرد

مولود هر فرد انسان است بجز آنکه از افرشته و زمان از اسفهان در دنی سینه و
 پستان جده باو عیه در خزیده بانزال مخاطر فین چون آن منی داخل زردان می گردد و چون خلقت
 موجودی هر فرد انسان می شود و عورت حامله میگردد و شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر خود فرموده
 که در عنق رحم زنان بیشین است که آنان با وفق منی زن نیز خارج شده بر رحم داخل می گردند که
 شاهد بر آن قرآن مجید است لقوله تعالی اخلق من ماء باریق فخرج من بین الصلب و الترس
 که از آن است که زنان را وقت انزال مسرتی و از نوحه ای عائد حال می شود اگر منی مؤمن
 دخول بر رحم بر منی زن غالب آید تا اولاد و کور و همزنگ آبا یا آقارب ابا پیدا می شود و در عکس
 صورت عیس پیدا می کند و بعضی طامی فرمایند که چون منی داخل رحم میشود بفرمان ایزد توانا و بلید
 با انواع شکل و شکل می شوند و هدی بصورت شکل لطیفه جمالی و هدی بصورت قهری پدید می آید
 لما فی البیضاء و هدی اقرب الی او عیه المنی و لکن حصا بالذکر و لما فی تفسیر مفتاح العیب
 ثم قالوا الذی یدل علی ان الولد مخلوق من مجموع المائین ان منی الرجل وحده فلا یفنی
 و لانه روی انه عم قال اذا غلب ما الرجل کیون الولد ذکر او اذا غلب ما المرأة فاصبها
 الی آثارها لعود الشبه لما فی تفسیر شاه عبد العزیز منی زن را جده کی است الی قوله انما
 و حرقتی که زن را وقت انزال می شود الی قوله زن را از جانب سینه بهین وضع گردشته
 با بیشین که در عنق رحم موضوع اند آه و لما فی روح البیان فما بال الولد یشبه اعمامه لیس
 فیه من شبه اخواله شیه او لیشبه اخواله لیس فیه من شبه اعمامه شیه قال ایما علا ما و ما
 صاحب کان لیشبه له قال صدقت یا محمد و ایضا فیه ان النطفه اذا استقرت فی الرحم الی
 قوله صور بعضهم علی صورہ الکماله اللطیفه و بعضهم علی صورۃ الجلاله القهریه آه +
 واصل بیان رحم زنان بطریقہ توأمید بچم
 رحم زنان عضله است که بارگما می چند و عصبه آمیخته و سران عروق تا بدماغ رسیده و
 رحم چون کیسه است خالی از دو بازوی او و دو شاخ بالیده و عضو است و هاند آن ماسورخ
 قریح همقرین گردیده خدای تعالی آن دو شاخ را قوت امساک و جذب منی بخشیده بآن
 دو شاخ هرگاه اله بول مرد ضرب میزند فین را بآن ضربات حفظ نفس حاصل می شود قوت

قاعلی یعنی مرد و توحید انسانی یعنی زن مودعه رب کریم است معنی مرد و برادر ا عصاب و استخوان
 پریشود از آن آن معنی سفید و لزج و درست از آن عصاب و عروق و استخوان بچ پیدا
 می گردد و معنی زنان زرد رنگ است از گوشت خون برمی آید خون و گوشت و سودناختن
 یا بختن تولید میشود و خون حیض غذای جنین است و بجا پیشی حیض نفع و ضرر جنین است و استخوان
 حیض موجب نفع کثیر ولد است و لما فی روح البیان اعلم ان رحم المرأة عضلة و عصب و عروق
 و اس عصبها فی الدماغ و هی علی هیئته الکیس و لها فم باز و قبلها و لها قناتان شبیه الجنین
 و کذب النطفة و فیها قوۃ الامساک للکلیات من النبی و قد اودع الله فی ما را الرجل قوۃ
 الفصل و فی ما را المرأة قوۃ الانفعال و ایضا فی ما را العظم و العصب و العروق من الرجل
 و ما را الدم و اللحم و النطفة و الشعر من المرأة و ایضا فی ما را دم و حیض غذا ما الولد فی الرحم الی
 قوله نقصان خلقة الولد بخروج الدم و الزیادة و تمام خلقة باسماک الدم و لما فی معالم التنزیل
 و یقوی ما کان من عصب و عظم من نطفة الرجل و ما کان من لحم و دم و شعر من ما را المرأة
 و لما فی تفسیر المداک العظم و العصب من الرجل و اللحم و الدم من المرأة آه

و وصل بیان خلقه و تولید بر کتب حقول حکما را می گمانی

مفسرین تعبیر قوله تعالی ثم من خلقکم ثم من مضعف خلقکم و غیر مخلوقه یعنی که بیان فرموده اند که
 من پس چون بر خرم من آید جهان وقت فرشته با بخار سیده آن معنی بدست خود گرفته منتظر و من
 من شود و اگر حکم غیر مخلوق من گردد تا بد و صورت فرشته کار بند من شود و ما فی العبد معنی را از رحم
 بپیدا و یا پس زمانی چند چون خون بسته یا غیر بسته از جانش دور می کند اگر حکم خدا مخلوق جنین
 نافذ من شود فرشته از حالت نرماده و سعید و شقی و اندامات تولد و وفات و جای قوت و
 کیفیت رزق و عمر جنین سوال می کند و برویت ام الکتاب کار کردن حکم چون می شود فرشته
 بدید ام الکتاب بر تاصیه جنین چنان می نویسد و به ان طهره جنین تولد میشود و آن من
 با نقصای مدت یکصد و سبست روز مضعف و خلقه و غیره گردیده انسانی بخلق کماله پیدا میشود
 و بجان جسد خاکی نفع روح میشود از زمان نفع روح جنین ای کریم احدی دیگر را ضمیر به
 خود است ثم مستعد ولادت آن جنین من شود و قبل ولادت من جنین بلوغ حکم مادرش می باشد

بحر بابت ولادت بسوی هر دو پاشی آمد سرچشمین منقلب میشود با اتفاق علای دین اهل دنیا
 حل شش ماه نخست و با کثرت اختلاف علای دین است نظام ابو حنیفه دو سال و امام شافعی
 چهار سال و مالک پنج سال است و بلوغ محفوظ دو کتاب یکی عمود اثبات را در غلی مست و دیگر
 تفسیر عقیدیل را در غلی نبوده است آن کتاب ام الکتاب است که بقرآن مجید پیاپی در واقع مست
 لما فی معالم التنزیل قال ان النطق اذا استقرت فی الرحم اخذ بالکلمة فقال ای رب
 مخلقة او غیر مخلقة فقال غیر مخلقة قد فعلا الرحم و ما لم یکن نسبه و ان قال مخلقة قال للملک
 ای رب انکر ام انشی ام سقیم لا اهل ما العمر و ما الزرق و بای ارض بیوت یقال له اذهب
 الی ام الکتاب فانک یجد فیها کلامک فیزید هب فجد بانی ام الکتاب و ایضا فیر عن ابن عباس
 فانکتابا بن سموا ام الکتاب یحرم منه ما شاء و ثبت و ام الکتاب لذی لا یتغیر منه شیء آه و لما
 فی تفسیر ابی سعید و ان المراد بغير المخلقة لیس من ولد ناقصا و لما فی البغوی راسه فی بطن ام
 الی صدرها فاذا امر الله فی خروجه القلب راسه فی رحلی امه آه و لما فی تفسیر کبیر ای علقنا
 المخلقة عن صفاتها الی صفات العلقه و هی الدم اکباد آه و فی تفسیر ابو سعید بان اعلقنا المخلقة
 البیضا و علقه حمرا الی قوله ما یلیق به من اللحم علی مقدار لا یتق به و هیتمه و مناسبه له آه و لما
 روح البیان فان اقلها ستمه اشهر عند الكل الی قوله الی خمس عند مالک آه و لما فی سر اجیه
 اکثر مدت اکمل سنتان عند ابی حنیفه رحمه الله و الی قوله عند الشافعی اربع سنین آه

و وصل بیان جسم انسان و اسرار آن

جسم انسان چون عرش برین است و نفس چون کرسی و قلب بیت المعمور و الطائف قلبی بر
 مثال بهشت است و قوای روحانی چون طائف و هر دو سوراخ بینی و گوش و بول و براز و هر دو
 پستان و دهن و سر چون دوازده بروج اند و قوت ساعده و باقره و ذائقه و شامه و لاسه
 و ناطقه و عاقله بر مثال صیغ سیارگان اند و عقل و لطق چون آفتاب و ماه تاب است و در
 عالم کبیر هر آنچه موجود است بذات انسان آن همه موجود چنانچه شب و روز بهست و چارعت
 منتقمه بهر عشت هز نفس انسان چارعت که شبانه روز بهست چار هز را نفس جاری می گردد
 باس انفسا بر هر فرد بشر واجب و در نه تا بقیام قیامت ندامت و خسران لایق خواهد گردید

و حساب سال و ماه بسمه صد و شصت روز است بدان هیچ بسمه صد و شصت مفصل انسان است
 لما فی روح البیان جسم الانسان کا العرش و النفس کا لکسی آه و ایضا فی فی الانسان ستم
 کل ثمانیه مفصل آه و ایضا فی کل یوم اثنا عشر النفس و فی کل لیل کذلک یوم القیامه یظهر
 فی کل نفس اخر جرم فی مخلقه سخن ذکر الله آه عجب تر از تو ندارد و جهان تماشا گاه و پر آب چشم
 تعجب بخود نظر کنی و ای راز نه فلک ز وجودت عیان همه و در دای تو حاصل دریا و کافین
 پیش تو سر بختاک ذلت نهاده اند و با آن علوم و رتبه روحانیان همه و در گوش که حلقه فرمان
 تست و خاک و مهو و تشو و آب روان همه و دست تو که خلق اطوار این مست که
 انسان بچ بود جوان و پیر و طویل و کوتاه قد و قوی و ضعیف البیان با طوار مختلف پیدا
 یا انسان نخستین چند بار زیست و بر و چنانچه به نمایش آدم و روزی شایق ذریا آتش زنده و مرده
 شدند باز بدعت حج ابراهیم هم و شب معراج نبینا صلعم و نبات آدم و دوبار زنده و دوبار مرده
 شدند و این نیز الهی خلقت انسانی مست و اهل معرفت سے فرمایند که اطوار محبت و حکمت و
 توحید و عشق و ذوق و فنا و بقا و طی منازل ناسوتی و جبروتی و ملکوتی یا لا اله الا
 غیر قسمه از اطوار است یا بندشای اطوار انسان دوزخی و بهشتی خواهد بود لما فی روح البیان
 و قیل مخلوق صبا و شبا و شپو و خاقیل طو الا و قصار الی قوله من اهل المعرفة من اهل الحقبة
 الی قوله و اجسام الصمد یقین من تراب الخبثه کل طور یرجع الی معدنه من الغیب و چون
 صورت تو بت نگارند بشمیر و چون قامت تو مر نه نگارند بشور و بگوشتش من تو بت آذر
 نگارند و از شدم و عزیز و نقش بت آذر و لما فی صفای الغیب ان یقال الانسان
 حصل له ابعاء اربع مرات اولها وقت الميثاق ثانیها فی الدنيا و ثالثها فی القبر و رابعها
 فی القیامه و حصل الموت ثلاث مرات موت بعد الحیاة الحاصلة فی الميثاق الاول و

موت الدنيا و موت من القبر

وصل بیان تلکیم انسان از مخلوقات دیگر

انسان را اود تعالی جلشانه بندشای قوله تعالی لقد کریمنا نوحی آدم و خلقناهم فی التی و المیزان
 من الطبیات و خلقناهم علی اکثر من خلقنا و قوله تعالی و خلقناهم فی احسن تقویم و خلقناهم

و مخلوقات سطح و علوی و تحتانی تمام خلقت در سه درجه است که ازین زیرین مرقوم
 می گردد و نخست و فراست و عقل و حیوانات و دیگر چون انسان نمی داند و انسان بدست
 خویش ماکول و مشروب و خورد حیوانات و دیگر بدان مخلوق و کما فی الارض و حیوانات و
 ارضی و دیگر برای منفعت انسان مخلوق اند و حیوانات و دیگر انسان مسلط و امان مانند انسان
 انسان بلند بالا بر پایه و زند حیوانات و دیگر متکوب مساوات و دیگر حیوانات انسان اند که شایسته
 قرآن مجید است و لسانی البیضاوی و قد اول الکثیر بالکل و لسانی تفسیر الکبیر غیر ان الله
 الانسان علی اکثر المخلوقات و لسانی معالم التنزیل روی عن عباس انه قال هو انهم یاکلون
 بالایدی و غیر الآدمی یاکل قیمه و لسانی تفسیر ابوسعید ای کر مناهم بالصورة و القامة المعتبرة
 و التسلط علی مانی الارض و السموات و اهلک من الفضاعات و انما فی ذلک انه خلق کل حیوان
 متکلیما علی وجه الارض و الانسان خلقه بدیدا القامة یتناول ماکولا و مشروبا سیدا یقتل و یتغیر

و حاصل بیان تفرقه منافع و کفار بخلق که متنا

اگر چه انسان بر جمیع مخلوقات کونی و ملکی و بر جمیع ملائک مرسلین و غیر مرسلین مشرف بالذات اند
 اما بدین اعزاز و تکریم کفار و منافقین ابتدا و خارج اند آنان را خدای کریم بذریعه قوله تعالی
 من ینین الله فانه من مکرم ان الله فاعیل یا یشاره از منشی تعظیم و قوای تکریم بدین خسته
 چه اگر که آنان به بت پرستی و شرک و نفاق ایمان خداوند کریم نموده از ان الله رب العالمین نیز
 آنگاه از همان از خلق ساخته کما فی روح البیان و هو الذی امر الله مکرمه الی قوله فیکون
 المبارز مقهورا و اما بحیث لایوجد له ناصر و مکرم الی اهل حق هرگز نیاید همان به اهل باطل
 خوار باشد در جهان *

و حاصل بیان مخلوق که اقسام اربعه اند

جمیع مخلوقات علوی و سفلی بر چهار قسم مخلوق اند قومی که از عقل مجود اند اما ان ملائک اند و قومی
 دوسه از شهوت مجود آن بهائم اند و قوم سومی ازین هر دو بی بهره مخلوق شده اند چون حیوانات
 نباتات و قوم چهلنی مرکب با عقل و شهوت ترکیب مخلوق شده اند آن قوم قوم انسانی است
 انسان با دو صفت عقل اگر اتباع شهوت کند بدتر از بهائم می گردد و اگر عقل و حکمت

شده بهتر از ملائک می شود و مذکور است که جمیع اهل صفت جماعت بر آن است که انبیا و مرسلین
بنی نوع انسان از ملائک مرسلین افضل و اولیای نبی آدم از اولیای ملائک خالق و مصلح
مؤمنین از عوام ملائک بیشتر و معززتر و مکرمتر حضرت حق تعالی اند و از مؤمن فاسق فاجر عوام ملائک
مشرّف حضرت کبریا می اند و لما فی البکیر ان المخلوقات تنقسم الی اربعة اقسام اولی و لما فی المدارک
ان الماد بالذکر جمیع و غنّه عم المؤمن اکرم علی الملائکة و ذالانتم مجبولون علی الطاعة فیهم عقل
بلا شهوة و فی البهائم شهوة بلا عقل و فی الادی کلیمات من غلب عقله شهواته فهو اکرم من
الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم لان خلق کلکم لحم و خلقه لنفسه اولی و لما فی
معالم التزیل و فیه دلیل ان الایثار افضل من الملائکة و انکافوا رسلا کما ذهب الیه
اهل السنة و آدمی زاد طرفه مجنون اند و از فرشته سرشته و زحیوان و گرو و دوسوی آن
شود بر از این و اگر کند میل این شود بد از آن

و اصل بیان سبب ثلاثه موجب تکریم انسان

شرافت ذاتی انسان بر جمیع مخلوقات مبسوط و جود بوده است اولی و جود حضرت رسالت با
صلعم که از آدم بوجود و موجود گردیده از آن آدم و ذریاقتش بر جمیع مخلوقات منحصر گردیده و وجود
حضرت رسالت پناه صلعم سبب جود ایجاد و تکوین بوده اند و لما فی روح البیان و اعلم
ان لما تعلقت اراقة الحق بايجاد المخلوق و ابرز از تحقیقة الاحدیة من کمون السخنة الاحدیة
نمیزه بمیم الامکان و جعله رحمة للعالمین و مشرف به نوع الانسان ثم انجست منه عیون
الارواح ثم بدار ما بدار فی العالم الاجساد و الاشباح کما قال عمر انا من الله و المؤمنون
من فیض نور محی فهو الغایة اکملیة بترتیب البادی الکائنات کما قال تعالی لو لاک
لما خلقت الافلاک و طلت غائی هر عالم اوست و سرور او و نبی آدم اوست و او
فیض وجود چه و رابط بود و نبود چه و اسے شرف و دوده آدم بود و روشنی دیده عالم بود
کیست درین خانه که خیل تو نیست و کیست برین جان که طفیل تو نیست و از تو صلاهی
بالست آمده و نیست بهمانی هست آمده و تائیا الله رب العالمین انسان را سترائی علم
ملائکة و کون تعلیم فرموده ملائکة از این بهره بودند و باطل و این نیز وجه تعلیم حکیم و مکریم است

که آدم بر فرق عالم بالا علم بلند بالا کرد ملک سرچشمه و خجالت در کشیدند که شد علی کل حال
و لسانی تفسیر می الدین بن عربی و اما فضیله بعضی الناس کلا دیار علی الملائکه المقرین
من جهة کونهم بنی آدم فانهم من ملک الحیثیه لا یجاوزون مقام العقل بل من جهة السر المودع
فیهم المشار الیه لقیله تعالی انی اعلم ما لا تعلمون آدم خاکی ریح آموخت علم و تا بهنرم آسمان
افراخت علم و نام ناموس ملک را در شکست و کهری آگس که در حق در شکست و سوم انسان
بشرافت جسمی و روحانی از حیوانات دیگر فائق اند چه انسان بحسن صورت و سیرت نیکو شکل
و شمائل اند و نجسته خصائل و شرافت روحانی بر دو قسم است عامه و خاصه و عامه آنست که انسان
بنی و رسول و غوث و قطب میشوند و بذریعه ذات پاک آنان معجزه و کرامات نفاذه عموم عموم
خلقات پدیدار میگردد و بطبی مقامات ناسوتی و غیره بمقام لاهوتی در رسیده و اصل حق شده اند
و این دولت نصیب ملک هم نیست و خاصه نبوت و رسالت و حمل امانت و بیان اسلام
و هدایت الی طریق مستقیم شوند و وارث این دولت نیز وال نیز انسان اند دیگران از ان
مخروم و لسانی روح البیان که قال بحر العلوم الظاهر عندنا که میم بالا بیان و العمل الصالح
بلیل قوله ان المؤمن یعرف فی السائر كما یعرف اله و لکن الله و لکن الله من الملک المقر
استه و لسانی تاویلات انجیمه حصصنا بهم کرامه یخرجهم من حیز الاشرک و بی علی ضربین جسمانی
و روحانی الی قوله الروحانیة السحاصلة اکرم لم انبیاده و رسله و اولیاده و عباداه المؤمنین
من النبوة و الرسالة و الولاية و الایمان و الاسلام و الهدایة الی طریق المستقیم و لسانی کمالات
و تفخیر الانسان الکامل علی الملک بانه خلق فی احسن تقویم آدمی جبریت برزخ جاسع
صورتش خلق حق در دلائع و متصل باحقانی جبر و متصل بر وفای ملکوت +

و حصل بیان خاققت انسان از منی ناپاک و پاک ایشان

خلققت انسان از منی نجس ناپاک است که از خروج منی غسل و شست و جب میگرد و و خد
نخستین انسان خون حیض ناپاک نسوان است اصل خلققت صورتی انسان موجب شرافت
شان نیست بلکه بخلققت معنوی انسان از دیگران محترم و محترم اند و انسانیکه بواسطه همان
شرافت داخل رجال الله میشوند و از ملائک و مخلوقات شتی معز و فائق اند و لسانی روح البیان

خان محترف الانسان وكرامته بالمعزة والطاعة والافخو وسائر الكرامات سوار ولما في تلك الامور
من كماله الانسان انه افاض على كل واحد من الانبياء والاولياء ما كان منظره كسب
كل واحد جامع في صفات وصفات ازولامه .

ووصل بيان انسان کامل

درین عالم کبیر بنشای تولید جمیع مخلوقات مساوی الدرجه ورتبه اند انسان کامل باین عالم
کثیر از همه فائق و انسان کامل فی الحقیقت بنیاد صلح اند و انبر تو انار حمت و فیض بنیاد صلح
بهر دو قطب عالم موجود می باشد که انسان نیز با انسان کامل قطب اند و انسان کامل لطیفه
حقائق علوی و غلی و جمیع صفات ربانی و مورد همگان استحق سبحانه اند و حق تعالی
انسان کامل را آئینه خود نامی خود ساخته و منظر جلوه جمالی و جلالی خود نموده انسان کامل مقامات
ناسوتی و غیره طی کرده بمقام لاموتی بطه حجابات برنخ مثلاً بمقام ختام رسیده اند و این قوم از
ملائک عرش و فرشت و کز و میان بالا رسیده اند و انسان اند محرم اسرار غیبی جلاله و حامل انوار
سود و حق سبحانه ملائک پس در ازین افتاده اند و بر بدن پر جبریل شدست و ملائک
انسان کامل ان الانسان الکامل هو القطب للذی بدور عله افلاک الوجود من اوله الی اخره
وایضا فی الانسان الکامل مقال جمیع الحقائق الوجودیه بنفسه مقال الحقائق العلویه بلحاظه
وایضا فی الانسان الکامل ایضا مراه الحق فان الحق تعالی اوجب علیه نفسه من لای علیها
وصفاته الانی الانسان الکامل وایضا فی الانسان الکامل ثلث برنخ بعده المقام المسمی
بالتخیام و لما فی صوح البیان ان الانسان الکامل لکونه حامل الامانه الله و منظر اسراره و غیر البره
ولا یطلع علیه ملک الا به سواد من طاعت .

ووصل بیان وجه تسمیه آدم از بشر

از و پاک آدم را بدست خدای خود آفریده بشر نامش که اعمی باشد بخلقت بعده بشر را
منظر جلال ساخت تا صورتش موجب تعجب ملائک گردد و ملائک آن تعجب آدم را سجده کند و قطب
انسان انسان را منظر جمال فرمود و لما فی فتوحات کئی مدلی علی مباحثه خلقت مید و کسب
ما یحق بجلاله فما لبث الا انک آدم .

ووصل بيان تفرقة درجات انساني

في الحقيقة انسان آئینه مستعد و منظر جميع آيات سبحاني اند گويا عين حق اند و باعتبار عاقل
و خاص و اخص بخصوص تفرقة الدرجات اند على حسب درجه خود با قابل قبول سر باني مي شوند
و بطي ظلمات خود با و بروج مقامات قاب قوسين و ادني بجزا حق واصل ميشوند انسان مركب
از ماده نسبي و صهرمي اند نسبت از خدا و رسول است و صهرت شان بزن و شولا حق و اخص
بر نسبت خود قائم اند عوام تاج صهر عوام عبادت با و رويت باري مي كنند و ايمان تقليد مي
بالغيب ميدارند و انسان كامل را ايمان توحيد مي و شهود مسبب انسانز كيفيت حق اليقين
و عين اليقين حاصل است و ايشان عبادت و بندگي برويت حق تعالى مي كنند و مرجع قول الصلوة
معراج المؤمنين اينان اند و بكنيفيت حاصله شان احدي ديگر داخل نيست و لم يوفق سمات
جسماني و علائق شهنائي خود با محروم از تربتي و ارج و ترنگ كمال اند و لمانني روح البيان و
منها ان نفس الانسان مرآة مستعدة لمنظره جميع آيات الله و منظره تها بارادة الحق تعالى
يتبين له انه الحق و يتبين فيه انه الحق و ايضا فيه منها ان العوام تبين لهم باختلاف الليل
والنهار الى قوله منها الخواص تبين لهم بصائر قلوبهم بشوا به الحق الى قوله منها الخواص
يتبين لهم بالخروج من ظلمات حجاب الانسانية الى نور حضرت الربانية يتجلى صفات الجلال
والجمال و لمانني تاويلات البصيرة اعلم ان الانسان مركب من عالم الامر و الخلق الى قوله ليتبين
النفس عن ظلمة اوصافها ليستحق بها جوار رب العالمين و لمانني روح البيان كنيسي كه نفس
الاوقات العلاني الجسمانية و فترات العوائق الروحانية نعيم من بلوغ مطلوبه و لمانني فتوحات
فكل من في الوجود من المخلوقات يعبد الله على الغيب لا الانسان الكامل المؤمن يعبد على
المشاهدة و لا يكمل العبد الا بالايان فانه نور الساطع الذي يزيل كل كلمة من كبر بصورت
آدمي انسان بدوي احمد و جهل خود يكسان بدوي

ووصل بيان كم آدم خليفة الله است

خداوند كريم انسان را بصورت ياك منزله عن الشبه و المحدث خوشتن آفرينده خليفه جاشين
ساخته و بيان فرموده اني جاعل في الارض خليفة و بجاي خالق لفظ جاعل استعمال نموده

بحقیقت انسان آصل قائم مقام این دو پاکست و هر تو نظر انوار جمال و جلال و درین عالم کبیر
 الله رب العالمین آدم را بدل خود فرستاده خاص و خلیفه خود ساخت و ریات آدم بدل ربان
 آدم بدل عین حق اند و مکن سبب خاص ملائک آدم را سجده کردند و آن سجده عین سجده حق است
 بود چنانچه بسوی چار دیواری کعبه سجده می کنند و آن سجده نیز عین سجود رب کعبه است و درین آن
 چهار دیوار خود مستحق سجده نیست بمصدق اینها تو کلمات و وجه الله چون ریات آدم بدل ربان
 آدم اند بر مثال اینان نیز استحقاق می دارند که آدم نابود لیکن شریعت خود را مصطفوی مصلحت
 للعوام و حکمت للنخاص مانع سجود غیر است از ان اتبع شریعت غرایر ضرر و لحاظ آداب
 شرعی واجب للملوی المعنوی **س** بی ادب خود را نه تنها کردید بلکه آتش درجه آفتاب
 بزرگشافی کسوف آفتاب شد غرازیل زجرات رو بآب و دخواص و دخص انخاص انسان
 لاریب عین بدل و جان نشین ربانی اند چون ملائک سادون قبضه جمال وید لطف و شیطان
 خادم جلال وید تهراند و لمانی انسان الکامل العلم ان نسخه اکمن کما خبر صلعم حیث قال خلق
 آدم علی صورة الرحمن و فی حدیث خلق الله آدم علی صورة و لمانی فتوحات کلی فان الاله
 الکامل الظاهر بالصورة الملیة ثم لا یطیع الله هذا الکمال الالیکون بدلا من الحق تعالی و
 لکذا انما اله الخلیفه و ما بعده من امثال خلفاوه فالاول و سده و هو خلیفه الحق و ما ظهر عنه
 من امثال فی عالم الاجسام ثم خلفا برزخ الخلیفه و بدلا منه فی کل امر یصح ان یکون له آه
 و لمانی الامتات البرقیات اعلم ان الانسان عبارة عن الحقیقة الانسانیة الظاهر علی صورة
 الحقیقة الالهیة کما قال عم خلق الله آدم علی صورة الی قوله الملک سادون قبضه الجمال
 وید اللطف و الشیطان خادم قبضه الجلال وید القهر و لمانی روح البیان قبل ان الانسان
 مخصوص بالخلافه و قبول فیضان نور الله و ایضا فیہ ان الانسان الکامل الذی یرجع غلته
 الحق هو منظر صفات الحق الی قوله صلواتهم صلواته الحق فمن لفتوه فقد لغنه الحق آه و ایضا فی
 لان العالم الکبیر باسره صورة الحقیقة الالهیة فرقان تفضیلا و آدم صورة جمعا و اجمالا للملک
 الهامی **س** ای زجه صورت خوب توبه نه صورت ک الله علی صورت نه رومی تو آیتینه
 حق مبینی است نه در نظر مردم خود بین منه بلکه حق آیتینه و تو صورتی نه و هم تونی را بمیلان

رده در صورت از آینه نباشد جدا افت بر متحد فائمه به هر که سر رشته وحدت نیست
پیش روی نکتہ بود مشتبہ به رشته یکی دان دو گر صد هزار کیست کزین نکتہ کشاید آره
هر که چون چاکره بند شد کزیر رشته بود باز به

و حاصل بیان انسان ماخوذ از نسیان است

انسان ماخوذ از نسیان است یا انس چون آدم بمصدق النفس حریم فیما منع شجره مانع الا
خورد از جنت بد شد توبه و استغفار کرد منظر برگزیده آدم و ذریات شان مخاطب نباشی شدند
بمصدق الانسان مرکب مع الخطا و النسیان و انسان مانوس از چوای نفسی خود اندازا
که از انس مشتق شدند لما فی فتوحات کی قال صمم نفسي آدم فنیست ذریایه و لما فی تفسیر
ابو الیث و اذا کان الانسان من النسیان ضیعه عتاب و ملقین الی قوله انک لسیاک
و حقنا عنک لایمانک که و لما فی روح البیان ثم اقلیت بصیحه نفوس الیحدو انیه و انشأت
بها لذلک الیسی الانسان انسانا آه خداوند کریم انسان را بصفت بلوغا و جزو غایا و فرموده این
یاد فرمایند از رات انسان نیست بلکه عین بیان شرافت ذاتی است چه انسان پیوسته جنت
ترقی مدارج کمال و قبول فیض اثر انوار جمال حضرت ذوالجلال مضطرب کمال دبی صبر
می باشد احوال اگر آفتی مانع حاصل شود بدان سبب سخت تر میگرد میرود و بعد وصول به
کمال از طالب سختی کمال می سازد و لما فی تاویلات النجیه ریشه الی طبع الانسان المستعد لقبول
الفیض ساعته ضاعه و سخته ملخظه و عدم صبر عن بلوغه الی الکمال الی قوله اذا مسه الشر الوافقه
فی الطرق یجزع و یضطرب بعلیل و اذا مسه الخیر من الاله سهل لذاتیه العطا یا الاله ساعه من

عن مستحقه و یکل عن طله آه

و حاصل بیان الکسب بر کمال لواطی

الله رب العالمین بخشای قوله معالی الکسب بر کمال لواطی ازندگان خود یوم الميثاق عهد
و پیمان توحید و الهیست خود در گرفته آن رو تعیین و تحقیق سعید و شقی و مومن و کافر و شکر
و منافق نموده بدان طوطی و حیات و موت و سعادت و شقاوت و کفر و ایمان میشود که احدی
را بدان قیل و قال و مجال گفتگوی نیست و نیز صد فعل مایشا رو هو علی کل شیء قدیر بر

جاسی میثاق اخلافاست بر زمین فروگاه آدم سرزمین مهند یا باسان یا بودی بطن نمان
یا بودی جنب عرفه محل میثاق شدن مذکر است هنگام میثاق الله رب العالمین بید پاک
بیمین پشت آدم مسح فرموده از انجانیل خیل ذریات آدم برنگ سفید برآمدند و بر جنب بهمن
آدم قائم شدند و جنب یسار پشت آدم مسح فرموده از انظر جوق جوق اولادش سیاه رنگ
برآمدند آنان بجنب شمال آدم بایستادند اهل یمن بهشتی دابل یسار دوزخی اندالی یوم القیامت
بدان پنج حیات و موت خواهد شد و می شود صاحب تفسیر احمدی میگویند که جمله ذریات آدم مصنف
اربعه صف بمیثاق و زوده بودند اهل صف اول بزبان و بدل بی گفتند حیات و موت آنان
بسعادت شد چنانچه سیدنا علی ابن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله و اهل معشائی بی
دل گفتند بزبان انان شقی زاده سعید مردند چنانچه سیدنا ابوبکر عمر و عثمان و اهل صف ثالث
بله صرف بزبان گفتند انان سعید زاده و شقی مردند چون لعم و جیصا و اهل صف رابع
خاموش ماند و هیچ گفتند انان بی بدل گفتند و بزبان و ادات و موت آنان بشقاوت گردید
چون و جمال و فرعون و مرد و بعضی علمای گویند که در صف اول انبیا بودند و بصفت ثانی اولیا
و بصفت ثالث مؤمنین و بصفت چهارمی کافران بودند و مملکت باطن می فرمایند که بصفت اول تنویر
بالمعاینه و بصفت ثانی مؤمنین بالمشاهده و بصفت سیم مؤمنین ایمان بالغیب و بصفت
چهارمی مؤمنین ایمان تقلیدی بودند و لمافی معالمتنزل و مختلفه فی موضع المیثاق قال
ابن عباس بطن نمان داوی الی جنب خوفه و رومی عنه انه بدخا من راض العند و هو
الموضع الذی جهظ آدم ثم قال الکلبی بین مک و طائف و قال السدی اخرج الله آدم من
الجنة و لم یسط من السما حتی مسح ظهره و لمافی تفسیر محی الدین ابن عربی و قد ورد فی الکلمه
ان الله تعالی مسح ظهور آدم بیده و اخرج ذریته من کعبه الذر و لمافی تفسیر الرازی قال معاذ
ان الله مسح صخره ظهر آدم الیه فخرج منه ذریاته بیضا و کعبه الذر تجرک ثم مسح ظهره الیسری و خرج
ذریاته سودا و الی قوله فقال لعیض جهل و جنتی برحمتی و هم اصحاب الیمین و قال للسود و اولاد
فی النار و لا یالی و هم اصحاب الشمال و اصحاب الشمه و لمافی تفسیر احمدی و کذا ذکر البصفت
فی الفقه الاکبر و ذکر فی بعض الرسائل انه لما قال الله تعالی الست بدکم قائم الاربعه فوف

فانصف الاول بقرب باللسان والقلب جميعا وهم ولدوا سعيدا ماتوا سعيدا على بن ابي طالب
 وقاطبه رضي الله عنهما والصف الثاني بقرب بالقلب فقط ولدوا شقيا ماتوا سعيدا كان في كبره
 وعثمان والصف الثالث بقرب باللسان فقط وهم ولدوا سعيدا ماتوا شقيا كما كبره عليا ولهم نصف
 الرابع لم يقرب اصلا وهم ولدوا شقيا ماتوا شقيا كد حال وفرعون ولما في تاوليات النجاسة اذا الارواح
 كانوا جنودا مجددة في اربعة صفوف فكان في الصف الاول ارواح الانبياء هم وفي الثاني ارواح
 الاولياء وفي الثالث ارواح المؤمنين وفي الرابع ارواح الكافرين آه ولما في روح البيان
 اهل الصف الاول امنوا بعد ما عاينوا اهل الصف الثاني امنوا اذا شاهدوا اهل الصف
 الثالث امنوا اذا سمعوا الخطاب واهل الصف الرابع امنوا تقليدا ولا تحقيقا لانهم ما عاينوا الا
 شاهدوا ولا سمعوا خطاب الحق آه از خواهی قرآن مجید متحقق که نخستین انسان جماعتی بودند که
 بر یک دلیله اوقات خود میگذشتند آهسته آهسته یونانیون ما فیما بین آمان اختلاف حق و باطل
 واقع شد جهت رفع آن خرخشه واقع فیما بین آمان و دفعه خصوصت متعلق حق و باطل شان
 انبیاء و مرسلین را مبعوث نموده که انبیاء و مرسلین به بشارت و نذارت رفع اختلاف و اقامه آن
 جماعت مختلف فیه کرده و همدل قول تعالی کان الناس ائمة واجدة فبعث الله النبيين مبشرين
 ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه آه

الموصل ببيان ان كل امة وقت اختلاف مذاهب ودين وقع شدة

فما بين شدة و مره علماء و ما هیه فضل اختلاف بر این معنی است که این اختلاف مندرجه آیه کریمه
 از کدامی وقت واقع گردیده بعضی از وقت قتل با بیل وقوع اختلاف بیان کرده اند و بعضی از زمان
 ابراهیم عم و اندکی قبیل نوح با تداومی اختلاف حاکی اند و بعضی علماء میفرمایند که بعد فوت آدم عم
 قومی بر پنج صحن آدم خدا پرست بودند و خیلی باغواهی شیطان از سنگ صورت آدم تراشیده
 آمان صورت پرست شده بت پرستی رواج کردند و می گفتند که بصورت حضور نمی حضور قلب
 می بود بالاخر مختلف المذاهب از او اهل ده قوم اند از این ده قوم اقوام مختلفه منشعب گردیده
 انواع مذاهب جدید پیدا کردند چنانچه اسلامیهون هفتاد و سه فرقه شده اند ابالی یومنا و ذر بنی
 مذاهب نو پیوسته شده می آید مذاهب عشره جمین بود کفار طبعیه و فلاسف و ثوبیه و مجوس و بهر

بیان مذکورات و امتان ذهاب و بین خلق شد (۱۷)

تشریح القلم

برای همه و یهود و نصاری و اسلامیان و محمدیه طبعیه مقتضای طبی و حرارت و برودت افغان
مختیار میدانند و تومیه نور را بزوان و ظلمت را از من میگویند و فلان سیاره پرستی می کنند
و جو و کونی را بر وجود انان مستقر میکنند و جوس آتش پرست و دهریه قائل یا دهر اند و بر اهرمندان
بر آری مذہب خود میگویند انان قائل نبی و رسول نیستند عبادت تو حیدی حق بجای آرند
بر شان کتاب ابراهیم علم بودن بیان می کنند و ان قدر میگویند که کتاب ساخته ابراهیم است
کتاب آسمانی نیست بوج و کتاب آسمانی منکر محض اند و لکنی معالم التزیل کان الناس امته

واحدة من وقت آدم من بعث نوح امته واحدة على طه الكفر امثال البهائم فبعث الله
و غیره من البیین آه و کذا فی البیضاوی و لکنی المداکک متفقین علی دین الاسلام من آدم علی
نوح آه و لکنی الکبیر کانوا علی دین واحد و هو الایمان و الحق و لکنی الانسان الکامل الی ان
صور شخصاً من حجر علی صفة آدم لیحفظ حرمة بانجیمة الی قوله لا یرحم عبدة الاوثان آه و امینا
ان البراهیمة فاتم معیدون الله مطلقا لان حیث نبی و لا من حیث رسول الی قوله لکنهم
الانبیاء و الرسل مطلقا فعبادتهم لمحق و ایضا فیه و هو لا یرحم علی اصول الملل المستطوعی
لا یتناهی کثر تها و اراهمج علی هذه العشرة الملل و هی الکفار و الطابعیة و الفلاسفة و المشنقة
و المجوس و الدهریة و البراهیمة و الیهود و النصاری و المسلمون آه و لکنی الکفایة قال هم مستحقون
امتی من بعدی ثلاثه و سبعون فرقة کلمه فی النار الاله واحدة فی الجنة و لکنی روح البیان
ان الناس کانوا امته واحدة فی بدرا سخلقة موجودین علی اصل الفطرة الی فطر الناس
علیه افاختلفوا بحیث تربیة الوالدین كما قال عمر کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودونه

اوصل بیان خلقت انسان از دو وقت

انسان از قوت ملکی و حکمت و قوت نبی و شهوت مرکب پیدا شده اند این قوت بدو قسم است
مستقیم گردیده ملکی عالی و سافل و قوت نبی شاید و نبی ضعیف و بهیئت ترکیبی این بر دو صورت
اربعه حاصل می گردد یعنی ملکی عالی و نبی شدید و ملکی خالی سببی ضعیف و ملکه سافل و نبی شدید
و ملکی سافل و نبی ضعیف اهل استعمال این قوای مختلفه و دو قوم اند از باب اصطلاح و از باب مجاز
اهل اصطلاح آنرا ند که هر دو قوت معا استعمال می کنند و باوگیری خلایق نمی دهند و اهل مجاز

از آنکه بلا لحاظ دانی بر دایمی قوتی قوتی دیگر استعمال میسازند اهل ملک عالی یا همی شدید
 وضعیفه بنیامند اولیاء و علمای دین و مردمان اولی العزم اند بحیثیت رتبه و درجه که بانها کم
 بهیمی شدید و وضعیفه استعمال ملک عالی میسازند اهل ملک سافل یا همی وضعیفه را نیز اسید
 فلاح و ترجیحات سمت داهل ملک سافل یا همی شدید را اسید فلاح پس درست است که هم
 بقوله تعالی لعل کل علی شاکلته قال بنیامهم الا ان بنی آدم خلقوا علی صفات شتی فمنهم من تولد
 مومنا و قال صمم الناس معادن کما و ان الذهب والفضة و الانسان بعصف منه کان و
 اول صنفی که لبها تم اند انان جز خور و خواب و شغوت را فی از دیگر چیزی خبری نمی دارند صنف
 ثانی بصورت انسان بسیرت شیطان اند و صنف سومی پیوسته نطل رحمت الهی می باشند
 لما فی روح البیان خالق الله الانس علی ثلاثه اصناف صفا که لبها تم کما قال الله تعالی
 انهم ثلوث الایقون بها الی قوله اولک کالانعام و صنف اجساد هم که جساد بنی آدم و
 ارواحهم الشیاطین و صنف فی کل الله یوم لا ینظر الا انظره و الانسان باعتبار قرب و بعد و
 ترک سلوک طبقات مختلف بجا قسم اند قسمی علوم دینی حاصل نموده بذریعہ عمل صلح نقد و تصدیق
 علم حاصل کرده اند و بطریق ذوق و شوق مشربی کیفیتی بحال شان پیدا کرده است و آنان
 و حاصل بحق اند قسم ثانی بلا ذوق و شوق علم و تصدیق علمی حاصل شان نیست و سومی جز علم
 کیفیت و دیگر انان را حاصل نیست و صنف چارمی ازین جمله بی بهره اند نفوذ بالند من ذلک لما
 فی روح البیان الناس علی اربعة اقسام هم الاول حصل لهم التصدیق بعلمهم و العلم بطریق
 و الذوق مشربهم و احیاء هم الی قوله و الرابع لم یحصل لهم من ثلاثه شیئ نفوذ بالند من احکام
 سائر الله التوفیق و العفوان و الانسان بلحاظ قرب و بعد و سلوک و ترک مختلف الطبقات اند
 که جهت تعلیم و تربیت انان انبیا و مرسلین مبعوث شده اند که بذریعہ تعلیم تربیت انبیا و مرسلین
 آنان نجات یابند و مخلصی از آفات دین و دنیا لما فی تاویلات النجیة الناس فی القرب و البعد
 و السلوک و ترک علی طبقات و لما فی روح البیان لهذا السبب الله الانبیا و المرسلین
 بطلعتهم و قال طبع الله و طبعه الرسول و اولی الامر منکم من کان موقفا من الله تعالی بالحق

ووصل بیان سبب خلقت انبیا

مؤمنان رب العالمین جنت رفیع اخلاص است انبیا و مرسلین را مبعوث فرموده آمان یک
لاک است و چهار هزار نبی اند و سه صد و شصت و سه مرسل است و هشت و شصت اند که ذکرشان مع نام نامی شان
بقرآن مجید مندرج است لما فی تفسیر محی الدین بن عربی و کان الناس امة واحدة فاختلنا
فبعثت الله الرسل بآياته و اربعة عشر و النفا و الرسل منهم ثلاث مائة و ثلثة عشر و الحمد
في القرآن باسم العلم ثمانية عشر و نبياه و لما فی البیضاوی و عن کعب الذي علمته من
اعداد الانبياء مائة و اربعة عشر و النفا و الرسل منهم ثلاث مائة و ثلثة عشر و المذكورون
في القرآن باسم العلم ثمانية عشر و هكذا في البغوی و روح البیان و غیر هم آه

ووصل بیان یا بند مذمبی اهل اسلام

اهل اسلام که یا بند مذمب اند آنان را خدا می کریم بذریعہ آیات قوله تعالی گفتیم از او اجاب
ملائکة فاصحاب الیمین و اصحاب الشمال و اصحاب الیمین و الشمال و اصحاب الیمین و الشمال
او انکاک گفتیم و بقوله تعالی ثم اوتینا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ففیهم فی علم
انفسهم و منهم مقتصد و منهم سابق باخیرات باقون الله ذلک هو الفضل الکبیر و نیز از آیات
کثیره تفسیر فرموده جمله مواد ان بقرآن مندرج است مختصرش این است درین آیه کریمه که او
اند از نیز است لیکن شان نزول این آیه خاص برای است مرحومه است و از خاص نشانه
نامتناهی و عنایت ایزد سبحانه فرمودی من الافراد این است مرحومه یکبارگی و درخی نخواهد
بلکه عالم خلیفه مغفور خواهد گردید ادا می شکر گذاری این عطیه کبری بعد از طرق بشریت
خداوند کریم پاک فرود منافق هر آنچه سلوک خواهد کرد با این است چنان نخواهد نمود لما فی
معالم التنزیل عن ابن عباس رضی قال السابق المؤمن المخلص الی قوله لا حکم الا لله فیما
و الجنة لما فی روح البیان فاوکلهم الله الجنة جزاء بما کانوا یعملون و اهل الفضل ثم اهل الله
و فضله و ایضا فیهم و کلهم فی الجنة کلمة الاخلاص و قد روی عن عمر رضی قال علی المنبر
قال قال رسول الله صلعم سابقنا سابق و مقصدنا ناج و فاعلمنا مغفورا +

ووصل بیان اصحاب کیمین و اصحاب شمال

اللهم رب العالمین در قرآن مجید این است را بنا مراد اصحاب یحیی و صاحب الشمال و ظالم و مقصد صابقی بیان فرموده اصحاب یحیی انانند که در نمایش آدم و ریات شان که به سمت دست است شان بودند یا نامه اعمال کسانیکه بقیاس فی قیامت بدست رحمت شان داده شود یا اصحاب یحیی بلا حساب در قیامت بجهت خواهند نشافت یا بطاعت و عبادت زندگی بسر کرده با توبه از دنیا در گذشتند و آنانیکه بطرف دست چپ آدم نمایش بودند یا نامه اعمال شان بدست چپ شان داده شود یا اندکی با آنان قیامت حساب خواهد شد ثم ناجی خواهد بود یا عمر خود بملولعب رایگان داده با توبه از دنیا در گذشتند اینان اصحاب شمال اند و کسانیکه بآمد و رفت و بیافرونی و باکی نداشتند انان قوم سابق اند و اهل بهشت یکصد و بیست صفت خواهد بود و از آنجمله هشتاد و نصف از قوم این است بوده اند

لما فی روح البیان و لصاحب کل مقام من هذه المقامات الثلاثة الجنة مخصوص به جزا و افتا و ایضا فی قال اهل الجنة مائة و عشرون صفوا و هذه الامة منها ثمانون **س** مانند بزرندان و درخ اسیر و کسی را که باشد چنین و شکیر و مانند بعضیان کسی دیگر و **د** که در چنین سید پیش رو و **و** ان یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار و **د** وین یکی را تا ابد درخ شفاقت چنین عدل او میزند این را سومی اصحاب شمال و فضل او میخواند آن را سومی اصحاب یحیی

و صل بیان سابق و مقصد و ظالم

بایه کریمه خداوند کریم این است هر جومه را و ارث جنت نمودن بیان کرده این است را برست قسم تقسیم فرموده ظالم مقصد سابق چنانکه قومیکه بلا حساب به جنت روند یا پیوسته هوشیار حال خود اند یا جویای مولی یا ثابت بر توبه یا با علم و آگاهی معانی دراز و کیفیات صوری و معنوی و کنهیات ظاهر و خفی سر اسرار غیبی قرآن مجید قرآن تلاوت کرده باشند و با قوت روحانی ایشان بر قوت حیوانی غالب باشد و غاذی غذای روحانی انانند قوم شریف قومیکه بقیامت باندکی حیات مبتلا شوند یا طالب جنت و آخرت یا متبجی اول یا صرف عالم بحضه لفظ قرآن مجید خوان و عابد مجاهد ثابت بر توبه یا مخلوط بعمل صالح و غیر صالح عمل شان و خدای کریم توفیق توبه بایشان عنایت فرموده انانند مقصد و کسانیکه بطول محشر مجوس

نشوند ثم نجات یابند یا پیوسته خواهمیده محفلت با طالب دنیا یا مصر بر ذنوب و تائب یا ظالم
 لا یفقد فیصل خدای کریم یا جاہل معنی و مضمون قرآن مجید خوان یا قوت حیوانی شان غالب
 بر روحانی یا غاوی غدا می جسمانی و شہوانی یا پیوسته بهما و موس معروض شہوت ران قوم ظالم
 یا ظالم زائد و ظالم فوتیده آنان اہل کبار اند خاص رسول اللہ صلعم و غیرہ شفاعت این قوم
 بنفس نفیس خود خواهند فرمود لمانی معالم التشریل قبل الظلم التالی القرآن و المقصد القاری
 لا العلم به و السابق القاری لا العلم بما فیہ ایضا فیہ فاذا عین و ظل فی حیز الظالمین فاذا مات
 و ظل فی کجالتہ المقتصدین و اذا وصحت التوبۃ کبشۃ العبادۃ و الجاہدۃ و ظل فی اعداؤنا
 و لمانی البیضا و می و جوحنی قولہ عمر داما الذین سبقونا فالک یکفون کجنتہ بغير حساب
 و اما الذین اتقصد و افا و الک یحاسبون حسابا یسیہ او اما الذین ظلموا فاک و الک یکفون
 سنہ طول المحشر ثم تعلقہم اللہ تعالی برحمۃ و لمانی تفسیر محی الدین بن سہیل و منهم سابق النجیر
 التي ہی تجلیات الصفات الی الفناء فی الذات لمانی روح البیان خالق الخلق علی ثلاثہ
 اصناف الی قولہ فمنہم ظالم لنفسہ و هو الذی غلبت حیوانیۃ علی روحانیۃ فبال فی غذا حیوانیۃ
 الی قولہ و منهم مقتصد و هو الذی تساوت روحانیۃ و حیوانیۃ الی قولہ خلطوا غلما صالحا و آخرہ
 اللہ ان حیث لغنہم و منهم سابق نجات و هو الذی غلبت روحانیۃ علی حیوانیۃ و هو الذکر الی
 قولہ اولک ہم خیر البریۃ و لمانی اللغات فان من ولدنا لما و عاش ظالمات ظالمات
 من ہذا الامۃ فہو من اہل الکبار الذین قال النبی صلعم شفاعتی لاہل الکبار من امتی

و وصل بیان و رشتہ کتاب

خداوند کریم بقولہ تعالی ثم اؤتینا الکتاب الذین احطینا من عبادنا بیان فرمودہ از
 عنای این نظم متین کیفیات ثنائہ حاصل نخستین ازین آیت تحقق کہ برای ظالم و مقتصد
 و سابق جنت و راست است و در اشت بردو قسم است سبقتی و سببی است فضل خداوند است
 و سبب طاعت و بندگی و او تعالی جلش است ثانیاً سابق و مقتصد و ظالم را یکجا بیان
 نمودہ کہ سابق موجب و ظالم مایوس نشود و سومی ظالم را بر مقتصد و سابق مقدم بیان نمود
 اگرچہ ذکر ظالم رتبتہ منوخرست و رتبتہ سابق مقدم الذکرست خداوند تعالی صرف بجهت

بخشایش خویش بخین بیان نموده لمانی روح البیان ذکر بلفظ المیراث الی قوله من
 لا سبب له والسبب له فلا میراث له فالسبب بهنا طاعة العبد والنسب فضل الرب
 لیس قوله فادخلهم الجنة جزایر ما كانوا یعملون واهل الفضل وشم اهل الله وفضله آه
 ولما فی تاویلات النجیة الذی ذکر من الظالم مع السابق فی الابرات والاصطفاء
 ودخول الجنة ومن دقائق حکمة الله تعالی ما قال فی هذا المعرض الفضل العظیم للفضل
 العظیم فی حق الظالم ان یجیب مع السابق فی الفضل بالمقام کما جمعه فی الذکر ولما فی الحواف
 وقسم من فضل الرب لجوارحه بذات الی ان یسبق علی الظالم نفسه وعلی المقصد بالسبب بالبعد
 فی الله وان کان مسبوقا بالذکر فی الآخر ولما فی روح البیان قوله نحن الآخرون السابقون
 ای الآخرون خروجا فی علم الصورة السابقون وصولا الی عالم بحقیقة توحید فیما دار من الود
 طاعتی خالص بولی برحمتی وفضلت امید وریاست

و حاصل بیان ملائک که محافظ هر فرد انسان اند و کرامات تبیین

جهت حفاظت هر فرد انسان از آفات سماوی و ارضی بست بست فرشته پاسبان وجود
 انسان از حضرت خالق انس و جان متعین اند و کرامات تبیین از ان قوم اند هرگاه قضا و قدر
 بوقت موعود درود میشود آن ملائک پاسبان دست بردار از پاسبانی می شوند حضرت
 رسول الله صم بسوال سیدنا عرض فرموده که در می و قلم و بکین و لیسا انسان روزانه
 ده ده ملائک پاسبان و ده ده پشت حفاظت جسد و روح انسان می سازند کرامت تبیین
 یکمین امیر و امین نامه نویس یساری اند چون عمل خیر کرده میشود صاحب یکمین عشر امثالها
 می نویسند و بعمل سونامه نویس یساری بکلم صاحب یکمین هفت ساعت توقف می کند
 چون توبه و استغفار فاعل سور نمود ان گناه قوم نمیشود چون نوشتن می گردد و صفت جم
 واحد نوشته می شود این معنی عنایت افصال او تعالی سبحانه است بر بنده خود و امیس
 بزور باغواکم بسته میباشد و اولادش بشبب کار فرماست و لمانی روح البیان منها قال
 مجاهد ما من عبد لاله ملک یوکل به یحفظ من نوم و یقطعه من اکمن والانس و الموم فایات
 منتم شمی ریبه الا اثال ذراک الاشی باذن الله فیه فیصید و روی عن محمد بن ابی حنبل

حال کن جانشا عند سعید بن قیس بصغین فاقبل علی روضه کوا علی عتره له بعد خلت الکلام
فقال سعید امیر المؤمنین قال نعم اما ستخاف ان یقتاک احد قال انه لیس من احد الا من
من الله حفظه الی قوله اذا جاز القدر خلوا بینہ و بین القدر ولما فی اسلمه حکم اختلف الصلح
فی اعداء الملأئکه التي وکلت علی کل انہان فقال عشرون ملکا وقال ملک عن یمینک
علی حسناتک وهو امیر علی الملأئک الذي عن یمینک کما قال تعالی عن الیمین وعن الشمال
قعيد و ملک ان یمین یدیک ومن خلفک لقوله تعالی وکذبت جبال بین یدیه ومن خلفه الی
قوله فهو لار عشرة اطلاق علی کل ادمی فتنزل ملائکة اللیل علی ملائکة النهار فهو لار
عشرون ملکا علی کل ادمی و الیس بالنهار داو لاده باللیل ولما فی معالم التنزیل عن ابی القاسم
بن محمد بن امامه قال قال رسول الله صم کاتب بحسنات امین علی کاتب السیات
فاذا عمل حسنة کتب صاحب الیمین عشر و اذا عمل سیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال
دع سبع ساعات لعل یسبح الله او یستغفر الله آه کذا فی تفسیر محی الدین بن عربی و غیرهم
و حصل بیان آنکه بر رسالت مآب صلعم الله تعالی بشب معراج

شکایات امت نشان شود و

بشب معراج خداوند کریم حضرت رسالت پناه صلعم شکایات امت نشان شود و اول
من امت شمارا تکلیف خدا داد و امت شمار زق خدا از من می جویند دوم کافل رزق
بنده خود نم و کشایش رزق بنده میدو و میدارد و می ماسوای من از غیر دشمن مارزق
طلب دارند سوم رزق عطیه مای خورداد می شکر احسان غیر مای سازند با خلق مصاحبه
می کنند و خیانت از مای سازند چارتم نامم عزست امت شمارا از و اگر خود از دیگری
ماسوای مای جویند پنجم دوزخ افسدگنا کردم امت شمارا قصد دوزخ بخود انداختن
استاد یلات النجیة ثم اعلم ان الله تعالی اجعل بذلک الامت آخر الامم فضلا و کرمالی تو را کما قال
صلعم شکایات من امتی شکایات الاولی انی لم اکلکم عمل الخی و هم یطلبون منی رزق العذرة فاطت
انی و ادفع لار اقم لای غیرهم و یدفعون علمهم لای غیر می استانه انهم با کلین منق و دیگران
غیر می و یخونون سی و یعیساون غماقی و از ابیه ان العزرة لای و انما الله و هم یطلبون العذرة

سواهی و انعامه انی خلقت النار لكل کافر و هم یجتنون ان یوقعون النعم فیما
فغان از بدیها که در نفس ماست به فعل نیکوست و گفتار است به و خواهند بود بمشیر
فریق به نام کدابی و هندی طریق به خدا یاد و چشم ز طبل بدوز به بنور که فردا نیارم سوز

چهارم بیان سعادت و شقاوت

بیان سعادت و شقاوت در کتب علمای دین چون چند نامه های فرید الدین عطار و
سعدی و کتب حجت الاسلام و محی الدین بن غنی و غیرهم من اکابر اساتین دین بالتقریب
مبواب و منصف الامر قوم و مندرج است مندرجی چند درج این ادراک نموده شد ان
ولی التوفیق و هو غیر رفیق خاصه که سعادت و شقاوت هر دو امر تقدیر است که در امر الکتاب از
نخستین خلقت انسان نام بنام هر فرد بشر قوم و مندرج است و در روز نهایش آدم و غیر
چند بار بمصداق قوله تعالی الصالحات الیحین و الاصلحاب الیمین و الصالحات الشمال و الاصلحاب
بفرازیق سعید و شقی و فیها قائم شده بود و تحقیق سعید و شقی همانوقت گردیده و نیز منکام
علوق رحم مادر تخفیف سعید و شقی هر کجی میکند و لقوله تعالی افعل ما ایشار و به علی کل شیء
بمضیات ایزدی گفتگوی نمیرسد و نه قیل و قالی و ظهور سر مخفی سعادت و شقاوت درین عالم
و جودی از کفر و ایمان ایشان هویدا میگردد که این مست سعید و آنست شقی و بعض اوقات
بترتیب البوین یا به تقلید غیر می باین عالم کبیر حسی ایشان موصوم سعید و شقی می شود
مثالت بر اهل تبصر مستقیم فاعل مختار بر حضرت رب کریم احدی و دیگر نیست لقوله تعالی
فعل لما یرید و بشر را بر نفع و ضرر خود اقتدای نیست کماله از ان هر فرد بشر را جز بجا آوری
شرائط عبادت که برزی نیست دیگر و جز بسکوت تدبیری نیست نیکو کس را رسد که بر
زکال که از هر چیزی می کنی و بی شکستی و دلمانی تا دیالات النجیه فی الختم اشاره الی براه سولن
احکام القدر بالسعادة و الشقاوة علی وفق الحکمة و الارادة الازلیة للخلق کما قال منهم تنق
و سعید مع حسن استعداد و جمیع لقبول الايمان و الکفر و لمانی روح البیان فسر القدر مسلک
لا یطلع علیه احد الا بعد فیظهر آثار السعادة باقرار السعداء و یظهر آثار الشقاوة بانکار الاصلحاب
و کفرهم من القدر کالبذر فی الارض مستور فتنظر الشجرة منه و الاصلحاب فی فعل الحاکم ان یجند

طریق العبودیۃ و ہی رقص المشیۃ لان العبد لا مشیۃ له لانه لا یملک ضر او الاضیاء و لما فی روح البیان ما من قلب الا و هو من صعبین من صانع الرحمن فان شاء اقامه و ان شاء ازل

و اصل بیان اصل سعادت

اصل سعادت آن انسان اند که از ماسومی الله یکبارگی فارغبل گردیده از منہیات شرعی مجتنب و باخشوع و خضوع بار تکاب او اهر مرکب گردد و هیچگونه اتباع شهوات نفسانی و هوا قوت حیوانی نکند و بقوت قاهره عقل و حکمت قوت بهیمی شدیده و ضعیفه را یکبارگی منغفل سازد و قوت سیمی انوع من المانوع بخود راهی و جای نداند و لانی حجتہ الله الباقی ان السماء الحقیقیۃ ہی انقیاد البهیۃ للنفس الناطقه و اتباع الهوی للعقل و کون النفس الناطقه قاهره علی البهیۃ و العقل غالب علی الهوی و سایر المخصوصات آه و لما فی روح البیان و السعادت لیس الا عبودیۃ الله تعالی فلا یكون العمل آخر و یا الا بان یطلب فیہ رضی الله تعالی و ایضا فیہ ان یجتنب عن الاحمال البسیعۃ المودیۃ للربین فالوی و الماخلاق الرودیۃ

و اصل بیان آنکه حصول سعادت بر چار چیز است

منحرف نیست که حصول سعادت بر چار چیز منحصر است اولاً و ثانیاً طهارت و تقا و باطن و دهر نفس مجاهد انسان را بر ضروری که قلمه نفس خود را خست باطن سازد و طهر و نر ظاهر از آفت و غسل شرعی شمر عا است که این طهارت ظاهر مؤید طهارت باطن است و بدفع فحش باطن این طهارت صوری نیز اثری نیکو بیدائی کند که در میان وضو و غسل مجالش بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و انفعال فعلن بهیمی شدیده و ضعیفه خست باطن است خست باطن ناپاکی قلب مؤمن است که چه شردل ناپاک می باشد و ناپاکی دل بیایکی ظاهر نیز فتوری می اندازد مانع و دل حضرت حق میشود و ناپاکی دل از اثر قبول نتیجہ عبادت محروم میدارد و نجاست و نجاست باطن عبادت بینا که میگردد و تا انسان بذریعہ عقل و حکمت جوهر مادی و قوت جبلی فطری خود را که قوت بهیمی شدیده و ضعیفه است رام نکند و منکم سازد تا آن زمان از حصول اثر عبادت بی نیل میرام می باشد تا آنکه کفون از منہیات شرعی گردیده بصدرق و اعتقاد او هر شرعی بجا آورد و ن است آری ابعاد الت اعنی حفظ مراتب هر امر شرعی بلا افراط و تفریط معادلت

و اینست که از امور لازمه سعادت شرعی است که بیاساس فیقیه باین اصول مربوط است و
پیدا است که شرافت انسان بر قدر و قامت و حسن صورت و وجاهت صورتی نیست بلکه بکمال
ذاتی و شرافت انسانی عبادات دینی و معرفت ربانی و توحید ایمانی است که بدون آن انسان
موسوم بسعید شدن نمی تواند از ان سعادت مادی را همین امور عامه فلانته لازم آید اعتقاد
حق و عمل صالح بانثووع و خضوع لوجه الله و خلق خوش شرعی و همین سه را دیگر پنج چیز ضروریست
صحت بدنی و جمال ظاهر و استقامت و عمل صالح و قوت بدنی بمحصول نتیجه این دولت سعادت
طلب امور را بر وجه دیگر بر ضرورتشین بذریعہ احکام شرعی و اقیست خیر و شر حاصل کردن ضروریست
دلیل شرعی بر قبح عقل مجبور کار فرما نشود از ان دانستن میان حسن و قبح اصول فقه و جبل فتاوی
دوم بذریعہ مجاهدات نفسی و روحانی نور قلبی حاصل نموده بترقیات مدارج وصول حضرت اکبر
ترقی نماید سوم بیعت از ید مرشد کامل نیز از ضروریات دین است که بلا واسطه مرشد کامل الوجوه
و حاصل بحق شدن پس در گو یا کوه کندن گاه بر آوردن باشد چنانچه توفیق و غایت این در تعالی جلالت
اگر رفیق و شفیق حال مجاهد نشود محنت بر باو گناه لازم اما امید قوی است که خداوند کریم محنت
کسی را یگان فی الحال نمی دهد بقوله من جدد وجدو لمانی فتوحات کی من اراد طریق العلم السعاده
فلایضع میزان الشرع بیده نفاذ احد الی قوله و الشهود الکائنات نفسه مراة فهو الصالحون
و ایضا فیہ کما ان الحق جلیس من ذکره رب الی قوله فالمال الی السعادت الایدیه و لمانی من
و الواجب علی العبد ان یسارع الی الاعمال الصالحه فانها من علامات السعاده و التاخر
و طول الال من علامات الشقاوة و ایضا فیہ کما جارفی الحدیث الربانی انما ملک حی الاموات
ابا عبدی طعنی اجعلک ملکا حیا لا تموت ابد فعند هذا الکمال یکون خیر البریه و عند انصافیہ
بالصفات البسمیه یکون شر البریه و ایضا فیہ فعله العاقل ان یجتهد مع النفس بالطبیعه لیرتفع
الهموی و الشهوات و البدعه و یتمکن فی القلوب حب العمل بالکتاب و السنه و جز عنایت
که کشاید چشم را به جز محبت کی نشاند خشم را به جددنی توفیق خود کس را مباد در جهان
اعظم بالرشاد به حب خدا و رسول و حب مساکین بزرگواران دین و ارباب لک و دیو ستم
اد و صحبت بزرگواران تمتعی بر رفیق و تلاوت قرآن و بیداری شهراد و رقت قلب و برنج

شرعی اسان عمل صلاح و پیوسته توبه از هر حیثیت اهل و عامل نمودن و قناعت بر هر چیزی
 نهاده طلب مال حلال کردن و به اتباع سلفت از بدعت اجتناب ساختن و مخالف نفس را
 نمودن علامت سعادت است سعادت ابدی بر دو قسم است دنیوی و اخروی سعادت دنیوی
 سعادت نفسانی و بدنی و خارجی است و سعادت اخروی نیز برین منوال بر سه قسم است و
 سعادت نفسانی چون عنفت و حیا و عرفان توحیدی و بدنی چون صحت و جمال و طول عمر و
 خارجی چون کثرت اولاد صلاح و غیره و علامت سعید ممدی آن است که پیوسته به ترک
 عبادت قوت حیوانی موهبی هیچی با ظلمات شرعی مائل بطاعات و عبادات مفروضه و شاکل
 بوظائف و کثرت نوافل باشد و بانفس زریل خود جهاد و اگر نموده ترقیات بحصول دولت
 عرفان حق نمودن صین سعادت است اعنی مجاهد یکبارگی از هر دجهان دست بردار گردیده چون
 فنا فی الله میگردد و عبادت و طاعت را شغل خود سازد تا آن مجاهد سعید الکوین میشود
 چه حبیب بن موجب ضرر دنیا است و حب دنیا موجب ضرر دین یقینا است لقولم الدین
 والد دنیا ضرر تان لا یجبتان ما صحبت علمای دین و ورشده رحمة للمعالمین نفع انکه سعادت
 چنانچه ملک صاحب با مردمان نشست هر چه شد ملک صاحب کف مذری چند بی نیکیان گذشت و هم
 و بدین اتفاق مال عوی جنت نازد و بنیاز الحاق محرمات و عوی محبت خداوند تعالی باطل و بدین
 محبت با فقر و عوامی محبت رسول خدا کذب است و انانکه مبعادات اخروی فیض یاب
 شده اند باعث شکر گذاری آن الله رب العالمین بعنایت ترقی ایمان آمان را معز خسته
 و چون ادای شکر آن عطیه نمودند بجزای شکران بعنایت قرب بارگاه خود و سر فرازی ولایت
 سر فراز فرموده تا نفس خود را محاسب از بوی ریاست پاک و پیوسته طلب مغفرت کند تا
 آن زمان قابل کرمات او تعالی و موجب مرحمت ایزد پاک آن نفس نمی شود و در سجده
 انکسار گنگ ران را پسند میکنند و از دعوی ارجح گناهکاران بخصر قش پناه می آزند و
 بخود جای سعید هدیه لقولم انکسار العاصیین احب الی الله من اخیار الطیعیین و للمانی
 روح البیان من ادعی ثلما یا بغیر ثلاث فهو کذاب من ادعی حب بغیر ثلثة من غیر ثلاث
 فهو کذاب و من ادعی محبة الله من غیر روع عن محارم الله فهو کذاب و من ادعی

محبتة الذی صلح من غیر محبة الفقر او هو کذاب و ایضا فیه و اعلم ان مراتب السعادة
اما نفسانیة کما کار العام و احد من الکامل و المعارف الزائد علی معارف النیر بالعلمیة و فیه
و کالغفلة و الشغالة و غیر ذلک و اما بدنیة کالصحة و الجمال و ایضا فیه فمادام لم یخرج
حسب الریاست من القلب لا یکون النفس مؤمنة بالایمان الکامل الی قوله و اوصی ابن ابراهیم
بن اوهیم بعض اصحابه فقال کن ذنباً لا تکن راساً فان الراس یملک و الذنب یمسک
س ناطق الی بنده شو شیطان مباش و غیر کش چون گوی شو چو کان مباش و اشتها بر
حلل بند محکم است و در ره این از بند این محکم است و لما فی تأویلات الخبیة اعلم ان
اهل السعادة قد شکر الله علی نعمته الوجودیة و فزادهم نعمته الایمان الی قوله نعمته البجاء فی الآخرة
و لما فی روح البیان و اعلم ان حاصل الکلام ان حسب الدنیا لا یتبع مع سعادة الآخرة
فیقدر ما یزاد احد هما ینقص الآخر و ذلک لان سعادة الدنیا لا تحصل الا باستغفال القلب
لطلب الدنیا و سعادة الآخرة لا تحصل الا بفرغ القلب من کل ما سوى الله و ایضا فیه
حسب الله حسب الآخرة لا یمکن بالدعوی الی قوله فالدولة العظمی هی سعادۃ الآخرة فانها
باقیة دولة الدنیا فانیة و لما فی تأویلات الخبیة و اعلم ان المهدی هو الذی ترک الدنیا
و العادة ثم اشتغل بوظائف الطاعة و العبادة لا من استیجاب ما هو له خلط هواه بهواه
لما فی اللغات حرث الآخرة القناعة فی الدنیا و المغفرة فی الآخرة و الرضی من الله فی
کل الاحوال و لما فی لاسحات البرقیات علی العاقل فیحصل البجاء الاخری للاحوال
القناعة الباقیة فان الدنیا و ما فیها باسرها بالملکة فانیة و لما فی روح البیان اعلم
ان الاطاعة سبب لنیل المطالب الدنیویة و الاخریة و یرشدک علی شرف الاطاعة
وان کلب اصحاب الکلیف لما اتبعهم فی طاعة الله وعدله و نول الخبیة و آه و جهنم
مثال چو غیبت رکذ رکب باو و غلامت انیم کردل بر و نهاده

و حصل کمال سعادته بر دو امر مختص است

کمال سعادته بر دو امر مختص است یکی تعظیم امر الله و دیگری شققت بخلق الله اما تعظیم امر
مقدس بر جمیع مراتب عبادت لقوله تعالی سبحون بحمده و یومنون به کما قال عمر من لم یحرم

صغیر نادم بود که بزرگوارم بجل علمای عالمی و از ضروریات عظیم امر الله اینکه مجاهد
پیوسته برگردان خود بجل و از افعال ناشائسته خود منغل بوده همیشه توبه و استغفار کرده باشد
لیکن مجرد قول لسانی و فعل نمایش را شریک اعتمادی و اعتباری نیست باید که از دل و زبان
قائل توبه و استغفار باشد و بگریه و زاری مخفی و ملو ام بذکر الهی شاغل گردد و لقوله تعالی
اُوْكَرَ رَبِّكَ تَقَرُّعًا وَ تَخْفِیَةً اهل سعادت بقوت اقتداری و اختیار می خویش متوجه حضرت
رب جلیل میشوند و اشقیای با خطراری فردای قیامت اشقیای را بسلاسل و اغلال با
کشان کشان ملائک جهنم بجهنم خواهند برد و اکثر سعدا را ملائک رحمت بسلاسل و اغلال
نوری رحمت بجهنم و عفت بقر و کس بریده خواهند برد و پادشاه بران قصه بشرفانی ست بسا اوقات
بالمافیت نفس سعدا و رخساست نفس اشقیای ترتیب آنها عنایب و خطاب است و بعضی
اوقات اشرف قوم اعنی سعدا را سزای جرم با اعتبار اجلان مضاعف داده میشود و
سزای حرد و عید و اهل سعادت برد و قسم اند سعید و اسعد سعید اهل جنت اند و اسعد اهل
احیانا اگر جسته از سعید صدار شود بجزای واحد ان محرومی از جنت نصیب شان میگردد
اعنی محرومی از نصیب جنت و بعد از قرب حضور می و سزای بعد سزای است موملم چه
بعد از بساط قرب ربانی سزای است روحانی مشرقین بساط قرب را چه بدتر ازین
سزای شدن می تواند مثال آن قصه ابراهیم عم و عبد الواحد و میمون مشهور است
سعد تو آدم هشتاد جای بود و قدسیان گردید بهر او سجود یک گنه چون که گفتند که
تمام مذنبی مذنب برد بر بدن حرام و تو طمع داری که با چندین گناه و دخل جنت
شوی اس رویاه و قصه ابراهیم عم حواله اصل عبارت معنی نموده شد آدم عم گریه و زاری
بناخوش خود ساخت خداوند تعالی از کمال ابدی و اربانش فرمود اما با چون نخستین
بر بساط قرب جای نداد و گوشت خامضه آخر بدان منوط بود و معهود صورت ظاهر معاطله
عکس مدعا ظاهر ساخت فی الحقیقت آن نبی او العزم بر اسه و با اختیار و مرکب آن
بود لما فی فتوحات کلی خلیل فی الوجیل من الله تعالی لما قال الله تعالی لا یزیم فی الخلیل
عم ابراهیم ما هذا الوجیل الله الذی راه منک قال فقال ابراهیم یا رب کیف الاجال

ولا اکمن علی جبل و آدم ابی کان محله فی القرب منک خلقتک بیدیک و فتحت فیمن برودک
 و امرت الملائکة بالسجود له فمحصیة واحدة اخرجته من جوارک ادعی الله یا ابراهیم اما
 علمت ان محصیة الجبیب علی الجبیب شدید و لما فی روح البیان قال الامام قد ثبت
 ان کمال السعادة مر بوط بامر من العظیم لام الله و الشفقة علی خلق الله و بحسب ان یرجون
 الاول فقد اعلی الثاني و الاصل فیة فاعیل السعادة یرجون الله بالاختیار علی قدم الشوق
 و المحبة و العبودیة اهل الشقاوة یرجون الیه بالاضطرار بالموت بالاسل و الاغلا لیسجون
 علی وجوههم الی قوله یقول الفقیر الرجوع بالاضطرار قد یرجون نافعاً مدحاً مقبولاً و هو ان
 یکجب العبد لجدبة الالهیة و یجبر الیه الله جل و علا و لما فی روح البیان و ذلك لان
 اهل السعادة علی صنفین صنف منهم السعید و الآخر الاسعد فالسعید من اهل الجنة و الاسعد
 من اهل الله فاذا صدر من السعید طاعة فاعطی بها اجر واحد من الجنة و ان صدر
 منه محصیة فاعطی بها عذابا واحد من العجیم و اذا صدر من اهل الاسعد طاعة الی قوله
 او عذاب من الممس النار و عذاب من الممس البعد و ذل الحجاب و لما فی تاویلات النجیة
 ان اهل السعادت علی صنفین سعید و اسعد فالسعید من یشقی فی الجنة و درجاتها و غیرها تنها
 الی العلیین بحسب العباد و العبودیة و الاسعد من یدخل الجنة و یشقی عن درجاتها و غیرها
 الی مقامات القربة بحسب المعرفة و التقوی و المحبة لقوله تعالی ان الشقیقین فی جنات و
 نیر فی مقعد صدق عند طیب مقنن و لقوله عم ان اهل الجنة یشرون اهل العلیین کما
 یرى احدکم الکوکب الدری فی افق السماء آه بکاشی قوله تعالی کنتم خیر امتة اخرجت
 للناس و ین اسلام بهترین اوبان هست بالکل اهل اسلام سعید ابدی اند و اسعد فی الکونین
 و این قوم هست واسطه باعث حب خدا و رسول بلا کد امی محنت و مشقت ناجی اند و جنتی
 و در اصل سعادت ابدی از حضرت کبریا ی شده اند و گناهکاران این هست م حرمه نیر
 مغفور اند خود خدا که بفرموده که بیان فرموده که بیان آن پیشتر کرده سعاد ابدی
 اسلام و ایمان بخدا و رسول است و بخون رجاء و ایمان جمیع عبادات شرعی کردنست و
 و استقامت برین اشیا ی هفت گانه کردن پر ضرور یعنی توبه و انابت و زهد و توکل و

رضنا و تقویٰ فی جمیع مراتب بر فضیلت خداوند کریم ساختن است و هر عمل شرعی را باطل است
 اتم بجا آوردن می باید انسانی که از دین اسلام برگشت او عذاب خدا و رسول شد و از سزاها
 بدنی محروم گشت و در طریق مستقیم پس دور افتاد و منحرف گردیده و گمان انسان الکامل المسلم
 کلمه سعادتمند بقایه النبی صلعم له قوله و هو الطريق المؤمل الی السعادة من مشقة و الینسان
 له جهارة اعظم من فوات السعادة المنزلة لمصاحبانی درجه القرب الا لکنی نوید و من بعد

اوهل بیان حجابات مانعة حصول سعادت

حجاب مانعة حصول سعادت کثیر اند بمجموع آن پرده ثلاثه که سخت ترین حجاب حصول سعادت
 آن این است که حجاب الطبع و حجاب الرسم و حجاب سور المعرفة هر فلیکه انسان جهت
 نام آور می و بلند نامی و نبوی و شهرت و ثروت و نبوی ساخته باشند یا زیست و نبوی
 خود بامی شان را سبب خوشی و نبوی خیال کنند و برای این کار باشند و کریم ایشان
 با فرید و تصور سازند آن پرده را حجاب الطبع میگویند و اگر بایان این امور متذکره بالا
 محض بی پرده از شهرت خواسته باشند و آن افعال شنیعه را نیکو بیندازند و بی باک
 از ملامت ناسخ و اوقف کار شوند آن پرده را حجاب النفس می نامند و جبرافعه این دو
 حجاب صور آن است که پیوسته با نفس ماره با سوء خود و جهاد اکبر نموده باشند و شامل بعضی
 و صلاوة و کثرت نوافل گردیده بعبادت شب زنده داری را شایع خود کنند الی ان قتی
 و ایشان افعالی که خواه عبادت باشد یا عبادت کرده باشد لیکن قصد اجم و ارادة اتم او شهرت
 منی ما بین الناس و نام آور می برابر باب دنیا بود و باشد از پرده را حجاب الدنیایه اند
 و رفع این پرده آن است که پیوسته بر هیچ کتاب و سنت و بلا بیان بدعت با خشوع و خضوع
 عبادت دینی و ذکر الهی بنموده باشد و عبادت را رسم فاش گردانند و همیشه شاغل بکار دنیا
 بوده باشد و انسانی که خالق خلق را چون خالق قیاس کند و بطور خردن مادات از خالق حق
 کرامات و سحر و غیره کن همه افعال افعال با قدری و اختیار می آن فاعل ناقص است پس
 کنند و خالق را فاعل مختار بخیر و شر چون خداوند کریم دانند آن پرده را حجاب سوء معرفت
 علمی و فرامیاد علمان و انفع این پرده آن است که همیشه مجاهد از شک خفی و غلی و کفر و فسق

و شرک باز ماند و بر طبق کتاب و سنت پیوسته بعبادت و طاعت مصروف باشند و بیعت
از مرشد کامل نموده آن بیعت را وجه خاص ایصال بحق بیقین نیندارد تا از آنجا طلعت مانع شود
و اربابان شدن ممکن بوده است و لمانی حجة الله البالغة اعلم ان معظم الحجة ثلثة حجاب الطبع
و حجاب الرسم و حجاب صور المعرفه له قوله و تدبیر بذاریاضات و اعمال یستعده الانسان لکلیات
الشامخة و لو فی المعاد و مشکافات و از الیه الشاغل بقدر الامکان کما تنبأ رسول الله صلوات
القرام المصنوع و نزاع جمیعته فیها اعلام و الله اعلم و لمانی روح البیان و انما اصل الحجاب هو
الغفلة و ایضا فیہ الحجب یقطع العبد عن الله تعالی و یبقی محجوبا مغدبا فی التارخا لئلا یخلفه الله
و لمانی تا ویلات التجمیة التخالص من حجب النفس و صفاتها هو الفوز العظیم لان اعظم الفوز فی
قدر اعظم الحجب و لا حجاب اعظم من حجاب النفس و الفوز منها یمکن فوزا عظیما و لمانی اللغات
و الواجب علی العبد ان یسلج الی الاعمال الصالحة فانها من علامات السعادة و الدلائل
و طول الاصل من علامات الشقاوة چون حسن عاقبت نر بزمی و زاهدیست
آن بر که کار خود ببنایت رها کنند بصورت کثرت حجب و حدت سمت دیده دل باز نشا
و به بین غیب ما مانع نور حضور به سر الی الله یفید الامور

و صل بیان تقوی و پرہیزگاری

اصل سعادت تقوی و پرہیزگاریست و زہد فی العبادۃ شرعاً مراتب تقوی سہ گونه
بودہ است اولاً بر طبق تشریح شریف عبادات بجا آورده از عذاب ابدی و نکال سردی
و اربابان شدن باید و بر ہر فرد انسان ضرور کہ پاس الفسائس جاریہ خود نماید کہ اوقات عزت
را یگان نرود لقولہ تعالی و اگر ہم کلمۃ التقوی ثانیاً از جراتم کبیرہ و صغیرہ خود را نگہدار و لقولہ
تعالی و لوان اہل القری آمنوا و اتقوا استوم بر ہر انسان ضرور کہ از بیشمار شرعی پرہیز کند و
بعض اوقات از امتیاز مباحات نیز تمتنع گردد چہ اکثر اوقات امتیاز مباحات موجب عقوبات
و ابتلائی جزا تم کبار و صغائر میشود و اعضا و جوارح خود را از مفسدات شرعی کف کند کہ این
رتبہ رتبہ ادا العزائم صاحب ولایہ و رشادت و تقوی و پرہیزگاری موجب کشایش رزق
مے گردد و استقامت بامورات دینی و دنیوی پیدای کند و متقی آن سمت کہ خدا را برای خدا

می پرسند از خلایق یکبارگی یک سو شده باشند و اجتناب از اکثر حلال بخوف و قبح حرام
می کنند و از جمیع مکاسب و طمع و نیوی یکبارگی یکسو گردیده بعض و نیامی و درون اهل بسو
آخرت شود و از مصیبت های کبار و صغائر پرهیز نموده انانیکه به پناه طاعت و عبادت
خداوند کریم می باشند انانند اشیای تقوی و از عذاب و ثواب تقوی و پرهیزکاری نمود
قومیکه بخلط و احتیاط اند انان خادمان تقوی اند چون پرهیزکاران از گناه قومیکه از
خیال طاعت و عبادت خود با پرهیزکارانند انان عاشقان تقوی اند و لمانی روح البیان
و التقوی فی عرف الشریع عبارة عن کمال التوفی عما یضرب فی الآخرة له ثلاث مراتب اولی
التوفی عن العذاب الخالد بالبری من الکفر و علیه قوله تعالی و الذین هم کلمة التقوی و الثانیة
التجانب عن کل ما یوشم من فعل او ترک حتی الصغائر عن قوم و هو المتعارف بالتقوی فی الشریع
فهو المنة لقوله تعالی و الذین امنوا و اتقوا و الثانیة ان یتره عما یشغل سیه
عن الحق عز وجل و یتقبل الیه بکلیه و هو التقوی الحقیقیة المأمور به فی قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله حق تقاته و کما فی تادیلات النجیة المتقون هم الذین و تو ابعده الله من
بعد یتقاه و وصلوا باهم الله ان یوصل به و لمانی و ان البیان ان التقوی سبب النجیة
الرزق و استقامته الامر فی الدنیا و الآخرة لقوله تعالی من یتق الله یجعل له مخرجا و رزقا
من حیث لا یحسب و کما فی اللمعات قال بعض الکبار المتقی اما ان یتقی بنفسه عن الحق
تعالی و اما بالحق عن نفسه و الاول هو الاتقار باسناد النفا نصل الی نفسه عن اسناد الی
الحق سبحانه فبعل نفسه و قایة له تعالی و الثانی هو الاتقار باسناد الکلمات الی الحق سبحانه
عن اسناد الی نفسه و متقی شایسته المادی است و سر هر یکا و تقوی است

و حصل مدار فلاح برت چینه ست

با بحث سعادت و تقوی سید متقی فلاح دارین حاصل نموده اند و مدار فلاح برت چینه ست
اولا بجهاد اکبر از نفس انکار بظفر باب گردیده و نفس انکاره دشمن صعب ست لقولهم اعدا الی
حد و ک نفسک التي بین جنبیک و ذی سکر از شهوات و اشغال و نیوی یکبارگی کار عباد
و دست برداو گردیده باشد سومی آنکه از وسوسه شیطان و صحبت با رید نیز محذر باید بود

تصور کہ تعالیٰ ان الشیطان للانسان عدو و اخصمین ۛ یا رب بدتر بود از بار بد که با تباری
 این امورات ثلاثیة فلاح دین و دنیا حاصل می گردد از وسوسه شیطان و دغدغه یارید چنان
 احتیاط و پرهیز باید نمود که این دور هر زن مراد استقیم فرصت رهنر فی نیاید و اجتناب این
 امورات مرقومہ بالا باعث نجات از شرک و نفاق و کفر و کلمات و بدعت و جهالت و غرور
 نفس و وسوسه شیطان و آفت و زوال ایمان و وحشت تبور و بعد و رجا حضرت این دو پاک
 است و محبت دنیا و سعادت آخرت متما جمع نمی شود چه اگر محبت احدی غالب گردد بالفرد
 محبت و دیگری کم می شود و خداوند تعالیٰ جمیع مومنین را از محبت دنیا می دون محفوظ و مامون
 دارد و تا زمانی که از ماسوی الله مومن فارغ نباشد و فانی الله نگردد تا آن زمان محبت
 الله رب العالمین و عشق حقیقی بر دل مومن دائم قائم نگردد و محبت و عشق باری دل مومن
 کمال می گرداند نفس از تنفس بگیرد و بی پر خضر باش از بقای خمیشت بدو چون
 بر قضای بدگذرد و بی بدگذرد از موی خمیشت ۛ

و حاصل بیان حصول سعادت کبری

حصول سعادت کبری مجاہدان است که با مخالفت نفس اماره غالب بر نفس خویشین گردند و
 جز محبت باری تعالیٰ تقدس باغیری هیچگونه محبت خود ندارند و محبت بر سه قسم است محبت فعلی
 با خداوند کریم می دارند که شکر احسان او تعالیٰ جلشانه بجای آورند و خواص را محبت حدائق
 با او تعالیٰ و تقدس است که ایشان تجلی تجلیات جهانی و جلال باری تعالیٰ می شوند بلا کشف
 حجاب در رخ نقاب خالصه لوجه الله با خدا تعالیٰ محبت می دارند خاص انخاص محبت ذاتی
 باری کریم می دارند که نسبت عاشقی و معشوقی فیما بین است چون عشق و تعلق روح با جسد
 خویش و ایشان بجمیع انوار معشوق خود پیوسته منور چون ۛ رک از لیلی کشود خون زمزمین
 صورتی پیدا انسان کرده اند و اینان مقربین بارگاه حضرت صمدیت اند و همین است اصل
 کیفیت سعادت ابدی و لما فی الانسان الکامل من حمله شر و اهل السعاده الکبری القیام
 علی النفس بالخالقات من غیر حصنه و ایضا فیہ اعلم ان المحبة علی ثلثة انواع محبة صلیة
 و محبة ذاتیة و ملائقی روح البیان الفلاح یرجع الی ثلاثہ اشبار احدیہا النظر علی نفس

قلم تیا جوا با والد نیاطم یخویر خارضا قلم یقینوا بسواسه و قنار السور قلم یقینوا بکراکم
آه و کمانی الکبیر المفتح الکافر بالمطلوب کانه الذی انفتحت له وجوه الظفر و لم تستخلق علیه قلم
فی المداک امی الکافرون باطلو المناجون عما هو بواف الفلاح و رک البقیة هو المصلح
الغایز بالبقیة کانه الذی انفتحت له وجوه الظفر و لمانی البیضا دی بان المراد بالظلمین الظلم
بالظلم و لمانی معالم التنزیل المناجون و الغایزون فازوا بالجنة و بنحو من النار اراه و لما
فی روع البیان التکلی النجاة من الکفر و الضلالة و البدعة و الجمالة و غرور النفس و وسوسة
الشیطان و ذوال الايمان و فقد الامان و وحشة القبور و احوال النشور و چه انسان
طریق رستگاریست در منزل رستگاری رستگاریست +

وصل بیان شقاوت

شقاوت از خداوند تعالی جلشانه غافل بودن یعنی خلاف سعادت است علامت شقاوت
استماع هوا سے نفسانی نمودن و بادامی فوالظن و نوافلستی کردن و باجرامی حقوق و آیه
و خیرات تکامل ساختن است و در شاغل دنیوی مبتدا گردیده بطول املی خویش بفضالت
اھی کی گرفتار شدن می گردد و قول تعالی فما رجعت تجارتهم و ما کونوا منهم من بضر رجاء وانی
اقتادنی است علامت شقاوت پنج چیز است قسارت قلب و خشکی چشم که اثر آب و چشم
باقی نباشد و بلا الحیلة حلال و حرام با مورات و شاغل دنیوی خویش مشغول گردیده هر کس
افعال دنیوی شدن و طول املی و قلت حیار انسانیکه باین صفات مذموم موصوف اند
آمان شقی اند شقی بر دو قسم است شقی و اشقی و اهل توحید باعث شقاوت بمعصیت و شقاوت
می شوند و بد که دوزخ می روند و توحیدشان موجب نجات شان می گردد و چه الله العالی
بقرآن مجید اهل توحید را ناجی شدن بیان فرموده و اشقی کفار اند که انان بمذشای
اولک هم شر البتة بوده خلود فی النار جزای اعمال شان است و الله رب العالمین انبیا
و مرسلین و شیاطین را جهت فرق اقیامی سعید و شقی مخلوق فرموده که سعادت و شقاوت
امر تقدیر است مندرجه ام الکتاب است و ذکرش بالا رفت معذرا به کمال مسباب و جوی
دنیوی جهت هدایت اهل سعادت انبیا و مرسلین مبعوث شدند و سبب سعادت و شقاوت

اشتیاق غیبهان مخلوق گشت تا شناخت دشمن و دوست خداوند جلشانه باستانی بهود کرد و
 و حکم قائل و زهر طایل سعید و شقی بعالم و نبوی چار چیز اند اول دنیا سلاح او ملاقات با خلق
 و از پیش با خلایق است و علاجش خلوت و عزلت و اجتناب از اهل دنیا است دوم شیطانی
 میبیدیش بر شکم بود و نیست و دوی او اگر شکست شود نفس با قاره میبیدیش با ارم خفتن باشد قوت خود
 آن بیداری شلب هاست بعبادت و طاعت خداوندی چهارم هوای نفسانی لقوله تعالی
 افرایع من اشتد الله هواه بازار گریش گفتگو و قیل قال امور دینی بابل دنیا است و
 علاجش خاموشی است از هر سخن و لمانی تا دیلات النجیه و ذاک لان اهل الشقاوة علی
 ضربین شقی و آشتی کیون اهل التوحید شقی بالمعاصی و سعید بالتوحید بخیر منه و یکون من
 اهل الکفر و البدعة اشتی یصلیه کفره و تکذیه النافیه فی خاله انخلد انتهی الی قوله ذاک
 الترسه کان فی الدنیا بسبب الایمان غیر ان ظهوره کان فی الآخرة تعذب او انهم دخل الجنة
 و لمانی المفردات الشقاوة خلاف السعادة آه و لمانی روح البیان علامه الشقاوة خمسة
 اشیا مساواة القلب و جمود العین و الرغبة فی الدنیا و طول الامل و قلة اسرار و ایضا غیبه
 اعداؤک اربعة الدنیا و سلاهما القمار الخلق و سجنها العزلة و جامی بکمال مال چو هر سطل
 دل مبنده کج فراغ و کج قناعت ترا بس است و اول شیطان سلاح الشیخ و سجنه الجوع
 جمع باشد غذا می اهل صفا و عنایت و ابتلا می اهل صفا و النفس سلاهما النما
 و سجنها السهر هر کس اندر خواب غفلت یافت بلبل صد وصال و خفته تا دنیا بوجد دولت
 به بیداران رسد و اول سلاح الکلام و سجنه بصمت اگر بسیار وانی اندکی گوی
 یکے لاصد گو صد را یکی گوی و لمانی تا دیلات النجیه علامه الشقاوة الاعراض عن الحق
 و طلبه و الاصرار علی المعاصی من غیر ندم علیها و احوص علی الدنیا حلالها و حرامها و ابتلاع
 الهوی و التقليد و البدعة آه و لمانی اللغات یعنی جلالت البصر فی الفقر و القناعة و ترک
 زینة الدنیا لانی الدولة و السلطنة و النعم الغائی فان الدنیا کدر باینها صلی العاقل مخفی
 انتقال لا وزار و تکمیل لا یجوز الی آخر خبر من عمره بسیار است تا ز خاک پای درویشی توانی برتر
 خاک و چشمیت اگر در بادشاهی بنگری به شقی القلب همیشه قسی القلب میشود که دلش از

سنگ خارا سخت تر گردیده و خشک محض شده که از آب خوف خدا و شفق خلق بران سنگ
نمی بماند و بران دل اشد قسوة من اجماره آب خوف خدا و آب شفق خلق الله گذری
نمی کند و در مجزآم و که جز ذکر الهی بکثرت گفتگو حشویه دنیا و می قلب بالکل قسی میشود و بچنان
شان گذر آب عجز و انکسار نمی کند و گاهی دیدگان شان آب نمی بارد و حص و دنیا و طولانی
انما ناسا ساعه تساعه ره باز و یاد می نمود ذکر قرآن مجید و دو غطا و نصیحت علمای دین بر دل
سنگین شان اثری پیدا نمی کند و دل شان از قلوب کافر و منافق پس تیره و تار است و
از انان عمل ز شفق و ناشایسته اکثر بعد و رمی پیوند و تحقیق الله رب العالمین فاعل مختار
هر که خواهد بجای دارد و هر که خواهد بر باد و در تقیاست هر که ماحسب کرد از خود جزای
اعمال خود خواهد و او لمافی روح البیان قال بعض الحكماء معنى قوله فيبست و ميسر القلب
ان ميسر من ما بين احد هما خشيته الله تعالى والثاني ما يشغفه بخلق و كل قلب لا يكون
في خشيته الله ولا يشغفه فهو كالحجارة او اشد قسوة قال رسول الله صلعم لا تكلموا بالكلام بغیر
ذكر الله فان كثرة الكلام بغیر ذكر الله قسوة القلب و ان ابدع الناس من الله القلب التقاف
قال ايضا ربه من الشقاوة محمود العين وقسوة القلب وطول الامل والحرس على الدنيا
ولمافی تاویلات البغیة و بعض القلوب بمرتب الجهر القاسی الذی لا یثر قیة القرآن و الاشیاء
والحکمة و المواقفة الی قوله قال عم ما من قلب الا و هو بین اصبعین من اصابع الرحمن فاما
شار اقامه و ان شار از ارضه و اما اجلایعاً قبلکم یوم القیامة علی قدر سیات اعمالکم
در سر این غافلان طلال الی انی کسبیت بآفتیان کرده است بازنی در کبر و غیانه

و وصل بیان خلقت انبیاء برای صلی و خلقت شیطان برای استیفاء

الله رب العالمین انبیاءم را مبعوث فرموده که خاص انخاص و خواص و عوام سعداء را توحید
و وحدانیت و حدت تعلیم و تربیت کنند انبیاء صلعم مهدی و سعید و ناجی و مغفیر و دوا و حل و جبر شوم
و در ان انبیاء نیز بان خدمت تعلیم و تربیت ما و زانده ایشان بهت منکالت و مکر ای شقی و استحق
شیطان و ذریاتش پیدا شده اند که قوم اشقیاء باغواء و صیرمه شیطان پابند گردیده است
منکالت دلی و بی شتابند و بدر که مصل اسانیر جنم بتا فتنه شیطان فاعل مختار و مجرب

موجود لاله و سمسار هر کاره مست و هر افعال زشت را با سنگی تمام پیش هر کس می کند و بدان
 اغوا و وسوسه بدل هر ناگس می اندازد و از ان اغوا بر کار خود می کشد شیطان نخستین دنیا
 بر بار باب ذوق آن بآرایش تمام و کمال پیش می آرد و هر که از دنیا می رود خرید و بخران زبان
 ناجانز تمام در افتاد و پایمال اخروی شد لقوله تعالی اولئک هم شر الیه تیز باد و عباد اعراض
 از دنیا کردند و اصل بخت شدند و بدین دنیا کامل الوجود بر آمدند لقوله تعالی اولئک هم خیر الیه
 قومیکه بزمانی چند بهمت حصول رقی لذت و نبوی و ذوالقبحی دنیا دنیا از شیطان و ذوات
 شیطان برهن چشم و گوش آن طالب راهن دنیا با وجود اله می کنند آن طالب غائب من مغبون
 آهسته آهسته بلذات حالت فانیه و نبوی لذت گیر گردید غرق شهوات و نبوی شده بمصداق
 حکم الشی یعنی و یصم مستغرق بذایقه چششی دنیا گشت و شیطان شی مرهونه خود را قبض خست
 و آن راهن از دید و شنید آیات و آثار اخروی صم و بکم شده بخیران جاویدانی درمی افتد و
 شیطان بخیرندی تمام بر خود می بالد که انسان را جهنم و اصل کرد قلیل الوجود مردمانی اند که
 بهمت مردمانی خود را دنیا را با بابت تمام شیطان باز پس نموده شی مرهونه خود را واپس
 می گیرند و این کار هر خسی نیست کار کسی است که بجان مرز بله با کرده باشد و وسوسه و اغوا
 شیطان اقسام قسم است اولاً هر فرد انسان را شیطان باغوائی کفر و نفاق و انکار رسول الله
 تعلیم می کند چون بآن اغوا شیطان ظفر یاب گردید و خاطر جمع شد و مخلصی از محنت شاقه
 خود یافت و آن انسان را مخلود فی النار و السقر ساخت و اگر از ان ترغیب و تحریف شیطان
 باود مرشت شیطان انسان را بسوی بدعت صریح ترغیب می دهد که بدعت از فسق و فجور
 و مصیبت پذیر است چه گناه گاران را خوف می باشد و مشغول توبه و استغفار می شوند
 و اهل بدعت افعال زشت و نامحمود خود را عیو و فعل محمود می پذیرد و ما و ام را بجهت آن افعال خود پسند
 شان غل می باشد چون شیطان بکن کار کار انسان تمام کرد فهو المراد و نه بسوی جزایم که به تخطی می آید
 از ان بکار کار می کردن توانست تا بسو صغائر باطل می سازد اگر بآن وسوسه نیز عاجز شد تا غیب
 اینان افعال مباح میباید که امر مبلع نه ثواب صحت و نه عذاب بلکه ایاتان آن افعال نه
 ثواب محرومی است این هم یک نفع شیطان است اگر بدان کند نیز قادر بر مجاهد نشود تا

تحریر فیض اموات فضولی در عبادت امید به که پرستد یا نور فضولی عبادت است هر چه عبادت حاصلی بر مجاهد گردان
 می شود که از ان از نفع یا بی حاصل عبادات نمی دست شدن می افتد و اگر ازین کسید نیز شیطان
 غالب آمد تا کار او می شود که گاهی غالب و گاهی مغلوب می گردد و پیوسته با جنگ
 و جدل با مجاهدان بالنفس کمر بسته می باشد جز بعنایت و فضل ایزد سبحانه تعالی جلشانه از کسید
 و شید شیطان محاصی یافتن ممکن نیست انکار با عالمین جمع مومنین را از مکاید شیطان
 و اربان و کثرت عبادات و ریاضات شاق اکثر اوقات مفید مطلب مجاهد میشود و در حدیث کثرت
 آمده انسانی که دیده خود از دیده در می حقارت مردم و دیده بازمی محو می کند و دل خود
 را از بغض و حسد و کینه صاف دارد و زبان خود را از غیبت و کذب و بهتان باز دارد و تا باقی
 صلح و محبت خواهد رفت و لکن فی روح البیان و انما خلق الله البلیس لیمیز به العدو من محب
 و المشتی من السعی فخلق الله الانبیاء لیقندی بهم السعداء و خلق البلیس لیقندی به الاشقیاء
 و یظهر الفرق بینهما فالبلیس دلال و مسار علی النار و الاخلاف و بضاعة الدنیا لما عرضها علی الکافران
 قبل ما تمنها قال ترک الدین و لا الدنیا فقالوا اعطناه مذاقة منها حتی نظروا ما هی فقال البلیس
 اعطونی رهنا فاعطوه معهم و ابصارهم لذلک یجب ارباب الدنیا استماع اخبارها و مسارها و
 مشاهدت زینتها لان سمعهم و بصرهم من عند البلیس فاعطاهم المذاقة بعد قبض الرحمن آه
 و لکن فی تاویلات النجیة و مختصر ما یدعو الشیطان الیه ابن آدم و یوسوس له فی بیت مرتب
 المرتبة الاولى مرتبة الکفر و الشرک و محاداة رسوله فاذا نظر بذلک من ابن آدم یرد الیه
 و استراح من تعبهم معه لانه حصل منتهی امنية و بذلک اول یریده من العبد المرتبة الثانية البیة
 و هی احب الیه من الفسق و المعاصی لان المعصیة یتاب منها و البیة لا یتاب منها
 لان صاحبها یظن انها حققة صحیحة فلا یتوب فاذا عجز عن ذلک ینقل الی المرتبة الثالثة و هی
 الکبائر علی اختلاف انواعها فاذا عجز عن ذلک ینقل الی المرتبة الرابعة و هی الصغائر الی
 اذا اجمعت صارة کبیرة و الکبائر بما اهلکت الی قوله ینقل الی المرتبة الخامسة و هی الاستغفار
 بالمباحات الی لا تواب فیها و لا عقاب بل عقابها فوت التواب الی قوله الی المرتبة
 السادسة و هی ان یشغل بالعمل المنفرد و عما هو افضل منه و نفس شیطان زد کربها

از من به جنت باشد شفاعت خواهد من به حضرت دارد و هید از لطف تو به زانکه خود من بودم از لطف تو

پرتو هفتم - در میان شیعی و بدعی

انسان چستین خلقت با خلط قوت روحانی و حیوانی مخلوط و مخلوق اند و قوت حیوانی نفس الارواح
باله و است که بسوی مشاغل و مکارب سوره همیشه انسان را متوجه می کند و بدی و شهوت
نفس اماره و البیض تالیس انسان بافعال شنیعه ناهضیه از دپاک و شقاوت دارین مبتلا میگردد
و بدان شیخ قوت عقلی روحانی ایمانی انسان را کشان کشان سوی صراط استقیم سعادت می کشد
بستحقیقت سعادت و شقاوت امر بالمعروف و نهی منکر بوده است خداوند انس و جان با تیان
احکامیکه حکم فرموده نامش امر است بجان تعیل آن موجب سعادت و ثقلین و فاشی نجات
اخر وی است و افحالیکه از ان کف کردن واجب آن نهی منکر و منهی عنی شرع است بر کمال
منه عنی بدنامی و خرابی و بنوی و عذاب مومل اخر و نیست و آن او امر شرع بنفسه حسن لذات
و لعینته دارند چه امر حکیم علی الاطلاق است برای بندگان خود جز امر سوء و مندر امر می گیر
تجویز نموده و با جناب از اهلک حکم حکیمان ساخته و منهی عنی براسه قبیح و تنج لذاته و لعینته
می دارد و مکتب منهی عنی کافر و منافق و مشرک و فاسق و فاجر و مجرم جرائم کبیره و
صغیره و شقی و اشقی علی حسب الدرجه و الرتبه بوده اند چه انبیای سادان ید رحمت و لطف
خداوندی و شیطان علیه اللعان خادم بدیغضب و قهر حضرت ایزد سبحانی اند اتباع انبیای
و پیروان شان موجب سعادت و نجات فی الکوین است و متابعت شیطان و نفس
شیطان وجه تخریب ضلالت و گمراهیست اما نه باغوا می این دو شیطان هم نفس از ما و در
اقتاده اند با سفل السافلین جهنم و حمل شده و خسته خراب هر دو جهان گردیده اند و آن
افعال شنیعه را اثم و گناه بدرگاه خلایق و خالق میگویند چون از مملکت و ارستن سبقت
و اقدم از ان بر منیات مملکت را سبق البیان نموده شد و لما فی نور الانوار و لا بد لک
به من صفة الحسن ضروره ان الامر حکیم یعنی لابد ان یکون الما موحسنا عند الله تعالی
قبل الامر الی قوله و ان یقتضی صفة القبح للمنی عنی ضروره حکمه ان ای و حکیم انما منی عن
الفحشاء و المنکر و کذا فی کثیر من الکتاب المتعبره نه الفتن و لما فی حجه الله بالانعمه غالب کل عمل

یفعله الانسان قضیه لا تقیاده الملاء الاعلی الی قوله کل عمل یفعله الانسان قضیه لا تقیاده الشیطان
و صبر و رتبه فانی مراده بحساب خودی قلم در کش به در ره پی خودی علم بر کش تا بحال و
لا نزد بی راهه کی رسمی در حریم الا الله

وصل سبب اعظم شقاوت

سبب اعظم شقاوت ملوین و صورت اینان بدترین منهی عنه و حجب اکبر مفارقت حضرت
صمدیت و غالب وجه غضب و تهر آتشی کفر است که بدترین بلای مملکت دین و دنیا جزایه بد
بلای دیگر نیست کفر لغت بمعنی ستر است و شتر غامض پاک ماجار به الرسول و خدا و رسول است
بعدم بجا آوردی کدامی ادا امر شرعی احدی کافر نمی شود تا زمانی که منکر احکامات متمشیه شرع
نگردد و بقرآن مجید بیان اقسام کفار بر چهار قسم آمده اول اخلاف مؤمن لقوله تعالی الذین
کفروا و اوصدوا عن سبیل اللہ ثانی کافر منکر لقوله تعالی و من کفر فان اللہ عنی عن العالمین
ثالث نقیض شرک است لقوله تعالی و اشکروا لی و لا تکفروا رابعاً کافری از کافری دیگر
بقیامت جدا و متبری خواهد شد لقوله تعالی کیف یعضکم بعض علی مفسرین و فضلا
شرع متین کفر را بچهار قسم تقسیم فرموده اند کفر انکار و کفر کج و کفر غناد و کفر نفاق انکار صحت
الوہیت و وحدت و وحدانیت اللہ رب العالمین لا شریک و لا ثانی را کفر انکار مینا مند
و کرد و بی که قائل الوہیت بدل گردیده بزبان انکار الوہیت حق تعالی می کنند آن کفر مجرور
چون البیسین تسلیم راست و صغنی که قائل الوہیت در بوبیت رب الارباب شده بقبول
دین حق انکار می کنند آن کفر کفر غناد است چون ابی طالب را بود ابی طالب بزبان خود می گفت
لقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریه دنیا و قومی اند که قائل الوہیت
او تعالی بزبان نه بدل چون عبد اللہ بن ابی بود آن کفر کفر نفاق است غرض کفر باقسام
بدترین اثم است و سوره خاتمہ این همگان کفار شدن منقول شرعی است و عمل خیر و نیکی
کفار مسیح کار آمد آخرت شان نیست بلکه رد و باطل است و الفاظ و کلمات کفر با تصریح و کتب
نقاد می مرقوم است و نه از کلمه کفر نیز کفر است اگر نیز لا احدی شد ز نار کنند یا تاج مخصوص
کفار بر سر نه شد شر قاطع کفر بر او نافذ خواهد شد و لما فی در المختار و الکفر لغتہ السنه و شرعاً لکن ذی

صلعم فی شئی مما جاء به من الدين ضرورية والفاطر في الضاوی و فی قادی شامیه منه
کفر النعمه و هو موجود فی البعض الشرعی لانه ستر واجب اظهاره ولما فی تفسیر التیسیر الکفر لکنه
الستر والتعطیه و فی الشرعیه الکفار ما علم بالفرض یحیی الرسول الله صلعم و انما عدل بس الضا
وشد الزنا بغير اضطرار فظاهر بما کفر الدائم علی التکذیب ولما فی البغوی الکفر علی اربعة
اقسام کفر الکفار و کفر مجرود و کفر عناد و کفر نفاق لکن قوله و جمیع هذه الانواع سواء فی ان من
شک فی الیه یوحد منها لا یغفر له ولما فی روح البیان و اصل ان العمل المقارن بالکفر باطل
ان کان طاعة ولما فی فضل العلوی و به الاستحسان لبسته رسول الله صلعم و هذا کفر ولما فی
و النصار من هنل بلطف کفر ارتدوان لم یعتقدوا الاستحسان و فی قادی شامیه بل قد یکون
استحسانا من قول و فعل کما مر غیر حق را میدی ره در حرم دل چرا به نه کشی بر صغیر غای
خط باطل جدا

وصل در بیان منافق

منافق درین زمانه موجود نیست منافق منکام بعث پیغمبر واجب وجود بودند که بخون
برق آب شمشیر اسلامیه و بانی مؤمن و بدل کافر وین حق حق است که بودند خداوند کریم تبارکی
وین حق و رونق اسلام منافقین را بد و منزه فصیحت ساخت و ذلیل نمود و جمله منافق
جهنم و اصل شدند ولما فی اللمعات ای النفاق و حکمه عدم الترضی لابله و المستر علیهم کان
علی عهده رسول الله صلعم بمصالح کانت مقتضیه فی ذلک الزمان اما الیوم فلم یحق علیهم

وصل بیان شرک خفی و جلی

قسم دوم شرک و شرک نیز چون کفر بلا نیست روحانی و معنیه است ایمانی علمای دین شرک
را بچند قسم تقسیم فرموده اند جلی و خفی و اصغر شرک جلی برابر با شرع متعارف و بزرگ
عظیم است لقوله تعالی ان الشکر لظلم عظیم عموما شرک جلی آن است که با سوای الله تعالی
دیگری را رب باشد یا بشیر یا جبر یا بشیر یا دیگر که ای شی مخلوق را چون خدا می رب العالمین
پنداشته طاعت و بندگی آن مخلوق چون پرستش معبودان پیوسته کنند و بحقیقت آن شرک
اکثر صریح و مرجح خلود فی النار است و شرک خفی و خفی عموما و خصوصاً انکه زبان قائل حد

و خداوندی خداوند کریم گردیده التفات طبیعت و تعلق خاطر با دگر می داشتن است و دریت و محبت
 اغیار می جز خداوند کریم بدل جای دادن باشد دل که عرش رب العالمین و جای قیام
 و گنجه گاه ایزد پاک لا اله الا فی سلم و مقوله هر صغیر و کبیر است و بانجای شریف و گذر که لطیف محبت
 اولاد و ازواج و اموال و یحی و اموات و دیگر شهوت و نبوی را جای دادن و بر بسند خالق است
 قبح حادثی نوزادی را مست نشین کردن باشد و محبت مطیع مخلوقی چون مطیع خالق عرش
 سما شدن می شود چه از آنکه محبت خالق باشد با مخلوق جز دل جای دیگر نیست و نگفتن
 تواند و همچون شرک را خدای وحید بقرآن محمد ناپسند فرموده و این قسم شرک مخلوق با
 خالق خود نمودن بعید از مروت و دورتر از شریعت و بدتر از شرکها بوده است العیاذ بالله
 منه و باعتبار شخصیت اشخاص اعنی عوام و خواص و خاص الخاص تفرقه درجات و طبقات
 شرک چنانچه شرک خفی و اخفی خاص الخاص مباهات عوام است و شرک خفی و اخفی عوام
 شرک جلی خاص الخاص است باعتبار مدارج و طبقات بوده است و نیز شرک خفی خاص
 شرک جلی خاص الخاص است و شرک خفی خاص الخاص التفات بسوی آخرت کردن است
 و شرک اصغر یا وسعت بوده است سیاتی ذکره و عبادت و بندگی هر قسم مشرکین بلا توبه
 غیر کار آمد آخرت است و رد و باطل بوده است واجب ترین بر مومنین آن است که پیوسته
 بخود باز بلامی شرک و اربابان دارند و بلا توبه و تجدید ایمان توحیدی و فزای ناسوسی
 امید نجات و مغفرت هر قسم مشرکین **لَا کُلَّ مَنْقَطِعِ هَاسِتٍ لِقَوْلِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ**
یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَهُ لِمَنْ شَاءَ مِنْ شَرِّهِمْ کبار گناه گاران کبار بلا توبه عفو میشوند
 بقرآن مجید خداوند کریم بیان فرموده و شفیع اهل کبار شفیع المذنبین خاتم النبیین خواهد شد
 بقوله عم شفاعتی اهل الکبار من امتی خداوند کریم جمیع مومنین را ازین بلای جانی رستگار
 بخشند آمین آمین و لمائی روح البیان قرآن شرک ثلاث الجلی و اخفی و الا خفی الی قوله
 وهو للعوام و ذلک بان یعبده شیطان من دون الله تعالی کالاصنام و الکواکب و غیره فلابخیر
 بالتوحید و لمائی تفسیر راغب شرک الانسان فی الدین غیر بان احد بها الشرک العظیم و هو
 شرک الله تعالی یقال اشکر فلان بالله و ذلک اخضر کتم و الشان فی الاشکال و غیره و مومنان

غير الله معه في بعض الاسرار والما في تاويلات النجمية يقال الشكر ثلثة اولها ان يعبد غيره
تعالى والثاني ان يطيع نهارا ويامر من المعصية والثالث ان يعمل بغير وجه الله ولما في
روح البيان قال النبي صلى الله عليه وآله ما اخاف عليكم الشرك الا صغيره قالوا يا رسول الله ما شر
الا صغير قال الربا وآه ولما في مشكوة مصابيح عن عبد الله بن مسعود قال رجل يا رسول الله
لبي ذنب اكبر عند الله قال ان تدعو الله تداء وندخل خلقك ولما في الرفاة وقوله هذا في مثلها
ونظير في وعاظك وعبادك ولما في تفسير محي الدين بن عربي اى من تعبد من دون الله
اشياء اما اناسي من جنسهم كالانبياء الاولاد والابرار والاجداد والانوار والاجاب
تحمل فيكون تلك الاشياء عندهم مساوية في المحبة مع الله فيكون انداد او شركاء الله
بالنسبة اليهم او تكون هي محبوباتهم ومعبوداتهم لا غير فهي التتم كمان الله اله الخلق فهم جعلوا
الانفسم الله انداد له سائر الخلق اله العالمين ولما في تفسير مضاوى شريف ولعل المراد
اعلم منها وهو ما يشغله عن الله تعالى يحبونهم يعظمونهم ويطيعونهم كحمل الله ايضا فيه منها
او غيره او فيا من الاشراك حلييا وخفيا ولما في تفسير مدارك ولا تشركوا شيئا صفا وغيره
ولما في تفسير مفتاح الغيب وهو ان كل شئ شغلت قلبك سوى الله فقد حجاب في قلبك
به الله تعالى وهو المراد بقوله تعالى افرأيت من اتخذ الله جودا ولما في تفسير روح البيان
تتممة الاولاد والانوار والاموال تمنع عن محبة الله من حسب يرى ما سوى الله بمظهر
العداوة كما قال خليل عمر فانهم عند ذل البارئ العالمين الى قوله تلك المحبة مراة قلبه و
لا يتحقق بغير الله لانها من عالم الوحدة فلا يقبل الشرك والاعداد والانداد بحجة فانية
نفسانية اه وايضا فيه ان الشرك جلي وذهني فاجل من العوالم الكفر وانحفي منهم التوحيد
باللسان مع اشتغال القلب بغير الله وشرك جلي من الخواص وانحفي منهم الالتفات
الى الدنيا واسبابها وحواسي من اس الخواص ومنهم الالتفات الى آخرة وايضا فيه
فعليك بخلق الخلق من الاعيان وايضا فيه فالشكر مغفور بالتوبة وما سواه مغفور
سما حصلت التوبة اذ لم يحصل لكن لا لكل احد بل من يشار الله مخففة ولما في تفسير المدارك
له ما دون الشرك وان كان كبيرة مع عدم التوبة والحاصل ان الشرك بمغفور بالتوبة

قوله لا یغفر لمن یشترک وهو مشرک ویغفر لمن یشرب وهو مذنب ولما فی تاویلات النجاشیة واصل
ان العمل المتقارن بالکفر باطل وان کان طاعة وکذا العمل المتقارن بالشکر انحراف واذ کان ما
طاعة مردودة واما فی روح البیان وان الشکر محبط الاعمال لقوله تعالی لیکن انشکرت لکم بطریق
عظمت آه للموالموی المعنوی **س** نیستی جولا که اهل دل ست به شا همراه عاشقان کامل
چون وجودت محو کردی از میان به نور وحدت چشم دل را شد عیان به شرک رهنر باشد
ایدل در طریق به ذکر توفیق خدا را کن رفیق به غیر حق را امید ہی ره و رحیم دل چرا به می کشی
بر صفحه هستی خط باطل چرا به تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حال به خامه توحید کش
بر ورق این و آن *

وصل بیان ریاء و سمعیت

باقسام معصیت ریاء و سمعیت بدترین معصیت است که قباحت در زالت ریاء و سمعیت برتر
و ناکس و درسته و اشکارا بوده است و ریاء مشتق از رویت است و فاعلش را ریاء گویند
ریاء کار افعال نیکو و عبادت و نیی را باین اراده و نیت بجای آورد که مردانش مردم خوشحال
و نیک کار پیدا زند عامل عبادات و افعال مرضیه ربانی پیوسته بجای آورد و قصد و نیتش
آگاه هی مردمان باشد و جهت نمایش خود می سازد آن افعال طاعت ریاء بوده است اگر
بحقیقت ریاء کار کدामी عبادت نمی کند و عمل نیکو نمی سازد مگر به مردان دیگر کمال ذاتی خود
بر می سازد و دایم کند آن ریاء نیست بلکه کذب و نفاق است حال ریاء کاران آن است
که احدی به بازار بهج و شادامیرود و کینه خود پراز سنگ ریزه ساخته رفت آن تهی مایه
را نفقه و ان بازار نیست و نخریدن تواند و نفقه خلق بر بنط آن ریاء کاران را در بازار تقیات
بداد و ستد همین قسم سود بنا محمود کردن و فضیلتی در سوئی ناملاطم بر شستن خواهد شد سمعیت
بضم سین است فاعل سمعیت عدا و جزا لایزال علما مریدان است که عبادت و بندگی خود
را بگوشت خلایق رساند و شهرت نیکو علی خود و خلق اندازد و گوش خلایق را پراز شهرت
نیکو نامی خود سازد آنان را نیه بفضای رستاخیز باد و مرشت بدون و ملامت و غرامت
کشیدن است فی تحقیقت ریاء و سمعیت نیز شرک اصغر است و جرائم کبیره نامرزش ریاء

و اهل سمعت خواهد گفت ازان ترک عمل طاعت و مشاغل عبادت شرک حنفی ریا و سمعت
 و موافقت شیطان نمودن است لاکلام ریا و سمعت منحصر بر نیت و ارادت فاعل فعل است
 برنجیکه نیت خود خواهد داشت اثر بهجت آن جهان خواهد بود داشت بخون اظهار ریا و سمعت
 و گذاشت عمل تقر با الله و کیفیت حاصل میشود و بختین خود فاعل بلحاظ تقوی مرکب شرک
 و ریا کار می شود ثانیاً مسلمانان را به تحت غیب خود که ریا کار است انداختن میشود
 آن نیز محصیت کبیره است که بر برادران دینی خود وطن بد نباید داشت الله رب العالمین
 لهما بصورت و شباهت و عمل احدی نمی فرماید بلکه بر نیت و ارادت فاعل حکم کنه کن
 احتیاط همی قدر است که بر مردمان دیگر فاعل عمل زاید بر مقدار معاد و بلا سبب نماند که قدر زاید
 و اخل بر یا خواهد گشت لمافی زاد المیسر و الریا مشتق من الرویه و اصله طلب المنزله فی قلوب
 الناس برؤیهم الخصال الخیر و کمافی فتح القریب و لمافی اللغات من سمع فی القاموس
 التسیع و التشیع و التشبیه از الیه انحول بنشر الکر للامتناع ای من شهر نفسه فقد اشهر
 و من سمع الناس فضائله و احواله شهر الله عیوبه یوم القیامه و فضیحه و لمافی احیاء العلم
 اعلم ان الریا مشتق من الرویه و السمعه مشتقة من السماع و انما الریا اصله طلب المنزله
 فی قلوب الناس بارأیهم خصال الخیر و لمافی روح البیان قال مثل من یعمل الطاعة
 للرب یروى السمعه کمثل رجل خرج الی السوق و ملاکیه حصی فقیول الناس ما املأ کرسی بلال
 و لا منفعة له سوی مقارنه الناس و لمافی احیاء العلوم ان الناس من یرک العمل خوفاً من
 ان یکون مرأیاً و ذلک غلط و موافقه للشیطان و لمافی مشکوٰۃ المصابیح عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله صلعم ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و
 اعمالکم ای نیاکم رواه مسلم و لمافی المرافاه و اعمالکم من صلاحها و فسادها فینما یکم علی قلوبها
 اه و لمافی تاویلات النجیه ترک العمل لاجل الناس شرک الی قوله ان من عزم علی عبادۃ
 الله تعالی ثم ترکها فانه ان یطلع الناس علیه فهو مرأی لانه لو کان علیه الله تعالی لم
 اطلاع الناس علیه و من عمل لاجل ان یراه الناس فقد اشترک فی الطاعة اه و ایضاً
 ترک العمل لاجله موافقه للشیطان و یحصل تعرضه نعم علیه ان لا یرید علی معاده و ان

یجب باعنا آه ولما فی روح البیان قال فی بحر العلوم ان قلت ما معنی الریا قلت العمل
 غیر اللہ فی الحدیث انما جرم اللہ المحبۃ علی کل مرأی سے مرأی ہر کسی معبود ساز و بہر مرأی
 را از ان گفتند مشرک ہے مولوی فرمودہ سے گفت پیغمبر یک صاحب ریاء ہے اصل اکمل انصاف
 سے فتاویٰ از برای چارہ این خوفنا ہے آبداندر ہر نماز اہدینا ہے کہین نمازم را میا میرا بخدا
 بانما رضا لین اہل ریاء

وصل بیان فتق

فتق لغتہ بمعنی نافراہی از عبدیت و برون شدن از اطاعت مولیٰ است شرعاً مجرم بکفر
 کبیرہ گرویدہ از اطاعت و فرمان برداری شرع بدر شدن باشد و فتق بر سہ قسمست یعنی
 گاہ گاہ از فاعل کد امی معصیت سزہ شود و آن معصیت را فاعل بذات خود افعال شنیع
 پندارد و ثانیاً بجرم صغیرہ و کبیرہ مستغرق گرویدہ بلذات معصیت از خود بی خبر شود و ثالثاً
 بانکار ضرر و بدی معصیت مرتکب جرائم ہر قسم گرویدہ باشد و باین قسم ثالث مرتکب ایمان
 و کافر سے گرد و جہنم و اہل سے شود و فجور لغتہ بمعنی خواہش بامری نمودن و صاف دروغ
 گفتن است و شرعاً شق ستر دیاننداری بودہ است اکثر فاجر منکر حشر است و فجور و شتم
 صورتی و معنوی و بیان رسم فجور صورتی بحد صورتی مبین گرویدہ فجور معنوی آنست
 کہ فاجر منکر اہل اللہ و اولیاء اللہ اند و بر افعال آن اساطین دین تعرض میسازند
 و بر قبیل و قال آن رکن رکین شرع متین گفتگو ہای ناسزا بر می آرد و تا ویلات شعی می آید
 و لما فی روح البیان و الفتق فی اللغة الخروج و فی الشریعۃ الخروج عن طاعة اللہ
 بالارتکاب الکبیرۃ الاتی من جلبتها الاصرار علی الصغائر و لہ طبقات ثلاث الی قولہ و الاثر
 المشاجرة علیہا مع جموع قبیہا و ہذہ الطبقة من الکفر فالہم یلجئھا الفاسق لا یسلب
 عنہ اسم المؤمن لا تصافہ بالتصدیق الذی علیہ مدار الایمان آہ ولما فی روح البیان
 جمع فاجر و فجور شق ستر الدیانۃ و لما فی المعانی قولہ تعالیٰ
 ان الفجار لکف جہیم و الکفور نوعان صورتی و ہون ظاہر و فجور معنوی و ہون
 انکار اہل اللہ و تعرض لہم بسور بوجہ من الساول و نحو ذلک کہذا فی تفسیر می الدین نام

محل بیان گناه صغیره و کبیره

جمیع معصیت و اسی شرک و نفاق و کفر بر دو قسم است کبیره و صغیره گناه کبیره و کبیره و اکبر
 الکبائر است و صد و بیست و پنج معصیت منحصراً بافعال بلکه گناه است اولاً اتباع و پیروی چو
 نفسانی کردن و از شهوات دنیوی لذات جسمانی برداشتن چون در بخت و ضلالت و ارتداد
 و غیره افتادن است و ترک عبادات دینی نموده لذات جسمانی را عین مایه نیست خود قصد
 کرد نیست و ثانیاً حب دنیا که مقدمه اکبریش جمیع مویقات شهوانی بخشش است حب دنیا
 بجای نور ایمانی بدل جای داده و بلذات آن پایمال نکال ابدی شدن است و حب دنیا
 راس کل خطیئه است و از حب دنیا کثیر معصیت کبیره سرزد می گردد چون قتل و ظلم و دزدی
 و نسب و غیره می شود ثالثاً رویه الغیر که منشای شرک و نفاق و ریاست و دار مدار این امور
 عامه ثلاثه به امور ثلاثه دیکو است اولاً جرائم بین الذمین العبد چنانچه باز ن شوهر داران
 کردن و لواطت و غیبت و بهتان و غیره که باین جرائم حق الله و حق الناس است که باین
 جرائم بدون عفو حسب حق خالی توبه کافی مغفرت نیست ثانیاً معصیت نماندنی و بین اعمال
 الله است استیترک صوم و حیا و حج و زکوة که بدون قضای مافات صرف توبه کافی
 نجات نیست ثالثاً بدین و بین عباد الله چنانچه ملازم و نوکر و چاکر و غلام و کنیز را بی فایده
 تکلیف دادن و در او ار مشقت نامناسب نان شدن است بلا عفو می و بحق توبه
 کافی و اربان شدن نیست و در حیه همین امور ثلاثه وقوع اکثر مویقات کبیره و اکبر الکبائر
 می شود و جعل اصول جرائم همین جرائم عامه است علمای محققین و مفسرین اهل کتاب
 بتعاریف و تقسیم کبار تحقیق محققانه همین مشیت و مقرر فرموده اند اسع جرائمیکه باید
 آن حدود و قصاص و عقوبات شرعی بدلیل قطعی مقرر گردیده و وعید شدیدی بر سر
 قطعه جنت مرکب است آن جرائم مقرر و بدیده و از ان جرائم هتک حرمت الله تعالی و
 آبروی نیری شریعت الله و دین الله شده باشد و بار نکات آن جرائم فاعل مستحق عذاب
 الیم جمیع و مورد لعنت خلق و رب کریم بود و قطع منقول است و خلاف آن جرائم و افعال
 شنیعه نمی خوانند و آن جمله جرائم کبیره است و باعتبار درجات و احوال طبقات

معصیت و فاعل آن همه معصیت کبیره و اکبر و اکبر الکبائر می شود چنانچه زنا زن محصنه و غیر محصنه وزن همسایه قرابت دارد و قرابت از ذی رحم محرم کردن است که همین یک زنا با اعتبار طبقات و درجات مختلف براتب خود را گردیده همچنان قتل و غیره جمیع کبائر مختلف المراتب و العقوبات اند و اسوار الکل و عظم اکبر الکبائر شرک بالله است جلی باشد یا خفی که ذکرش بالا رفت و تبصیح و تقسیم اعدا و کبائر علی مختلف فیہ اند و بیان فرموده اند که کبائر هفت یا نه یا هفت صد بوده باشد مگر تکب کبائر هر گاه مثلی کبائر می شود بدان حالت ایمان از دل او جدا گردیده چون سایه بر سرش قائم می باشد و بعد مباهرت کبیره اگر فاعل توبه نمود و مغفرت خواست باز نور ایمان بدل عود می کند ورنه استمرار کبائر تا فانا ساعت فسادت یکبارگی نور ایمان را کل از قلب می شود و دل سیاه و تاریک می شود و ظلمت کفر دلش را در گرفته بالکل سیاه می کند و فاعل کبیره بارتکاب معصیت دلیر و شیر بر افعال نامحرم و خود می شود و رفته رفته بزوال ایمان خسته و خراب هر دو جهان می شود و بعد را مخصوص قصه شجر چاه بابل مشهور است و معصیت بدست و پا و گوش و چشم و غیره جوارح نیز سر زد می شود و لباس صوفیه بجهول دنیا پوشیدن و دعوی محبت صاحبین نموده و افعال محمودشان نکردن و شکایت اغنیاء نموده از آنان رویه و اشیاء گرفتن و خود براسه کسی نکرده اوقات ببری از کسب و دینی ساختن جبرائم کبیره است بانخصوص وعید قطعی موجود است و جرم مستحلین جبرائم جبرائم کبیره است چون جرم بلایس علیه اللعان و جرم مستغفرین جبرائم جبرائم صغیره است چون لغزش آدم بود و چند از تفاهیل جبرائم کبیره منتهی علمای دین زیرین مرقوم شد و رای آن بالکل جرم جبرائم صغیره است و حدیث نفس و لم یز بعنایه محسوب اند محنت کبائر را صغائرش خدای کریم خود بخود بر رحمت خود عفو خواهد فرمود و جبرائیکه فاعل بلحاظ عبدیت کبیره و میدار و خدای کریم آن را صغیره می کند بخلاف آن خلاف آن می شود تفصیل مختصر آن این است عقوق الوالدین و قتل محصنات و قطع رحم و قتل نفس و ظلم صبیح و غصب و غارتگری و دزدی و رشوه گرفتن و ملا و وجه خاص مال یتیم گرفتن و خوردن و بدادن زکوة منع کردن و شهادت زور دادن و اخفای شهادت کردن و حقیقت بروصیت کردن جبرائم را حلال و حلالا حرام دانستن

و احرام بر صغار کردن و خرام غواری کردن و عمره هر چه بران حکم خرم جاریست خوردن
و غنیمت و پنهان و شرک بالقد و قرار از جهاد کردن و باز آمدن از هجرت و عجز استیصال
محرمات کعبه نمودن و نامتصد از رحمت حق شدن و نامون از مکر خدا فندی گردیدن و زنا و طلاق
و حیانت و زن و کیل کردن و نماز قبل وقت و بعد وقت گذاردن و اقرار بر غیر صاحب نمودن
و غیر صحابه کردن و فرشت گشتن و میا بین زن و مرد جنگ انداختن و ترک امر معروف کردن
و قرآن حفظ نموده فراموش ساختن و زن خود را بجز دو دیگری داده و بپیرایه گریختن و
ظهار باز خود کردن و ایمان عالم و حافظ قرآن نمودن و پیرایه نمودن و دیگری را دشنام داده
مادر و پدر خود را دشنام دهانیدن و باقی بیان کبائر کلیه مرقوم شد و لمانی روح الیهان
جمله الکبائر مندرجہ فی ثلاثہ اشیا احد با اتباع الهوی و الهوی میلان النفس الی الشهوة
من الشهوات الی قوله ثانیها حب دنیا فانه من الکبائر الی قوله و قال عم
حب دنیا راس کل خطیة و عنه صلعم تالی جبریل و قال ان الله تعالی قال لعزتی و
جلالی لیس من الکبائر کبیره هی اعظم عندی من حب الدنیا عاقلان میل بسوء
نگند ای دنیا به هم امید کرم و لطف تو جا بل دارد و هر که خواهد نکند از تو مرادی حاصل
حاصل آنست که اندیشه باطل دارد و الی قوله ثالثها روية الغیر فانه من الکبائر و الکبائر
والرأی و الاشالة و کرچه زندان است بر صاحب دلان به هر کجا بوی ز وصل یا نیست
ترج زندان عاشق محتاج را به تنگ ترا صحبت اغیار نیست به عاشق که ز هجر دوست
داوی خواهد به یا بر در وصلش استنادی خواهد به تا کس ترا دوست نبود در عالم به کرد و دوست
بجز دوست مرادی دارد و ایضا فیہ و اعلم ان الذنوب علی ثلاثہ اوجه الاول فیما بین العبد
و بین الله تعالی کالزنا و المواطاة و البهتان الی قوله و الثانی ذنب فیما بینه و بین اعماله
و هو ان یرک الصلوة و الصوم و کالزکوة و الحج فان التوبة لا یکفیه ما لم یقض الصلوة
و غیرها الی قوله و الثالث فیما بینه و بین عباد الله و هو ان یغصب اموالهم و یضربهم او
یشتمهم او یقتلهم فان التوبة لا یکفیه الا ان یرضی عنه خصمه آه و لمانی الکفایة فیخرج العبد اية
اختلفوا فی نفسیه و لکبیره قال بعضهم السبع التي ذکره رسول عمر فی الکفایة المعروف و هو

الاشرار بالله والفار من الرخف وعقوق الوالدين وقتل النفس بغير حق ونسب المومن والزنا
 وشرب الخمر الى قوله ما كانت شنيعا بين المسلمين وفيه هتك حرمة الله تعالى والدين فومن
 جملة الكبائر ولما في فتح القدير شرح الهداية وفي البخاري عنه عم اجتنبوا سبع الموتقات الحرام
 ولما في تنويع شاميه والاصح انها كل ما كان شنيعا بين المسلمين وفيه هتك حرمة الدين
 كما بسط القهستاني ولما في البيضاوي اشرى في اختلف في الكبائر والاقر ان الكبيرة كل
 ذنب يرتب اشرار عليه احد او صرح بالوعيد فيه وقيل ما علم حرمة بقاطع وعن النبي صلى الله عليه وسلم
 انها سبع الاشرار بالله وقتل النفس التي حرم الله تعالى الى قوله صغير الذنوب وكبيرها
 بالاضافه الى ما فوقها وتحتها فأكبر الكبائر الشرك واصغر الصغائر حديث النفس الى قوله و
 لعل هذا مما يتفاوت باعتبار الاشخاص والاحوال آه ولما في الكبيرة ان الذنوب كلها كبيرة
 من حيث انها ذنوب ولكن بعضها أكبر من بعض ولما في تاويلات النجاشية والسيات على وجوه
 ككل احرام وشرب الخمر والغيبه ونحوها لكن اسوأ الكل الشرك بالله ولذلك لا يغفر وهو على
 وحفي حفظنا الله منها آه ولما في مفاتيح الغيب وذكر عن ابن عباس انما سبعة ثم قال هي الى
 السبعين اقرب وفي رواية اخرى الى السبعماية اقرب آه فكذا في البغوي ولما في الاصحاح الثاني
 لقوله عم من أكبر الكبائر ان يسب الرجل والديه الى قوله فيسب باه فيسب باه ويسب امرئ
 ولما في مشكوة المصابيح عن ابى برة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زنى العبد خرج منه
 الايمان فكان فوق راسه كالظلة فاذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان رواه الترمذي
 وابوداود ولما في المرفات خرج منه الايمان اى نوره وكما له واعظم شفعه هو الجبار من
 الله تعالى آه وايضا فيه لا يرنى الزانى انى هذا وشابهه لنفى الكمال اى لا يكون كاملا في
 الايمان حال كونه زانيا آه وايضا فيه ومعنى كتب انه ذنب فيه الشهوة والميل الى النساء
 وخلق فيه العين والاذنين والقلب والفرج اى التي تجلذة الزنا وعن ابى هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله كتب على ابن آدم حفظه من الزنا اورد ذلك
 في الاحكام فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق والنفس يعني تشتتي والفرج يصديقكم
 او يكذبكم متفق عليه ولما في تاويلات النجاشية اربعة من الكبائر ليس الصوف يطلب له نيل

وادعاه مجتبه الصالحين وترك فعلهم ووزم الاعذار والاخذ منهم لا يرمى الكسب وياكل من
 كسب الناس ولما في الامانات البرقيات فان الاصرار على الصغائر يقضي الى مباشرة الكبائر
 والاستمرار عليها الى الكفر فان من توغل في المعاصي والذنوب واستمر عليها لاجرم تزداد
 ظلمات المعاصي على قلبه حاله حال الايضغ نور الايمان في قلبه ولم ينزل الامر كذا نكالي ان يطل
 نور الايمان ويحصل ظلمة الكفر فهو بانته من ذلك آه ولما في البغوي قيل الكبار ذنوب
 المستحلين مثل ذنوب البليس والصغائر ذنوب المستغفرين مثل ذنوب البليغ بهم
 وايضا فيه ولم يجعلوا لهم من الكبائر والافواحش لى قوله قال احسين بن الفضل النطوق
 من غير تعهد فهو متغور فان عاد النظر فليس لمجرم و هو ذنوب ولما في تفسير كبير العلم الصغير من الذنوب
 من الم اذا نزل نزولا من غير لبث طويل ولما في تفسير ابى سعود اى الاماقل وصغافنه
 مغفوره من مجتنب الكبائر ولما في روح البيان لان المراد بالعلم الصغائر وهى لا تميل
 في الكبائر ولما في احياء العلوم كلما استغفله العبد من نفسه صغير عند الله تعالى كلما
 كبير عند الله آه تاكلى در تفرقه سوزى چو شمع در غرقه شود در الجوى رايى جميع اى در دل
 تو هزار مشكل زهمه در مشكل شود اسوده تراول زهمه چون تفرقه دل است حال
 دل را بكي سپاره بکسل زهمه

وصل بيان نيكي اعنى بتر

نيكي كه آن را شرعا بر سر گویند لغته بر بالکسر بمعنی فرمان برداری و احسان و نيکویی کردن
 و شرعا جميع اعمال خير و طاعت که سبب وصول جنت بود و در ديثاق وعده که بر س
 کریم انسان نموده بوده و يقاى آن وعده کرده صادق القول باشد و اعمالیکه از ان
 سبب تقرب حضرت حق تعالى بوده باشد و ایمان توحیدی که از ان از جميع شائبه
 شرک و اربان شدن تواند و علمیکه از ان صفای قلب و تزکیه نفس ناطقه گردد و دل
 را منور سازد و آن جمله اعمال محموده برست و بر الوالدین نیز بان داخل است که بیان
 هر اعمال مبرور و عروى مرقوم است فلینظر فيه و در خیمقام موخر بالا جمال است

اولاً جمله عبادت دینی فرضاً و نفلاً که از آن مقصود تقرب حضرت او تعالی است ثانیاً پیوسته
 بحضرت رب بی نیاز استغفار از معصیت و عرض احوال بی کسی خود کردن است لفظاً که حبیب
 و عودۃ الداع اذ او دعان که دعوت موجب کشایش قلب و سبب بخشایش حضرت رب کیم
 ثانیاً تلاوت قرآن و سماعت و غطا و نصیحت چارم صلوات رحم و بر الوالدین است چه والدین
 هنگام ناشسته روی اولاد با آن ضعف و ناتوانی صغائر از همد میهم بر همد آغوش بفضیل
 و محبت پالیده و پرورش نموده به نشود نما آورده بر خط آن حین کبر سن ابا و وقت غلام
 و توانائی ابا خدمت و پرورش ابا نمودن واجبست ابا باین امید پرورش می کند که اولادشان
 دیوزی و شادوزی باشند و اولاد خدمت ابا باین برحق می کند که ابی رنجور فرزند محبوب
 شان با سرعت از منبه دار فانی را خیر باد گفته بعالم جاودانی منزل گزین شوند و اینان از صمد
 بار تکلیف ابا دار بان شوند و حق مادر زاید از همگنان است چه مادر از هنگام استقرار رحمی اولاد
 بان شود و نامی صدر شهودی باز محبت و محنت زادن و صدمه بازگشتی آغوش و رضاعت با
 دراز مادر بر خود گوارا نموده از آن حق مادر زاید است و بهر چنگانه جهت آنان دعای خیر کردن
 و بهر جمعه زیارت قبول با والدین یا احدی نمودن فضل و استیست و بر ابوبین همچنان باید بود که چون
 بنده گناهکار بر آقای مرغشته ترش روی و ترش خوی میباشند و از قذورات شان آغوش
 بول و بر از و غیره شان نفرت نباید ساخت چون ابا بیشتر از اولاد این صدمه پیش کشیده
 و نفرت نساخته اند و نیکی با بانمودن فضل از صوم و صلوة و حج و زکوة است و آمارا
 بنام زویشان خواندن ظلم صریح و بی ادبی محض است و رضامندی دشمنی شان عین دشمنی
 و خوشنود خداوند کریم است بعد ابوبین رتبه برادر کبیر است بر برادر صغیر چون ابوبین باید بود نیم جبار
 و اصغر است که از آن قتل نفس آماره و اعلای کلمه الله و اعلام الله است ثم صبر بر مصیبت است هر چه
 چون مرض و غیره چنانچه ابوب عم نموده بودند و قصه شان مشهور است هفتم جمله افعال
 خود را خطا و سهو دانسته راضی بر فضیلت باری تعالی باید شد لکن فی البغوی قال ابن عباس
 اللطیف و قال الضمک المصدق فیما وعد و ایضا فیہ البر کل عمل خیر یفنی صاحب الی ابن
 و لکن فی روح البیان و هر کل فعل یفنی صاحب الی ابنه و لکن فی کبیر رسم جامع للعلم

والاعمال الخيرة المقررة الى الله تعالى ومن هذا بر الوالدين ولما في تفسيره الى سعد البراسم
 جامع لم رضى الخصال ابي برين امن بالله وحده ايماناً برياً من شائبة الاشراك ولما
 في تفسير محي الدين بن عربي الذي هو افضل التكميل الموجب لصفات القلب وزكوة النفس
 الزائدة منها بالنور ولما في روح البيان والاحسان الى الوالدين معاشرة بها بالمعروف وهو
 التواضع لهما والامثال الى امرها الى قوله والد عار بالمغفرة بعد معانها آه ولما في تكميلات
 النجبية ولكن ينبغي ان يحسن اليها بعد خروجه من عمدة عبودية ربه اذ هو موجود وجوده ووجود
 والديه في الحقيقة ولما في روح البيان واعلم ان اهم الواجبات بعد التوحيد بر الوالدين
 الى قوله ثم قال عمر طولي لمن بر بوالديه وايضافيه في الحديث بر الوالدين افضل من الصلوة
 والصوم والحج والعمرة واجملا في سبيل الله وايضافيه قال ابن العباس كن مع الوالدين
 كالعبد المذنب لذليل الضعيف للسيد لفظ الفليظ اي في التواضع والتلقن وايضافيه
 في الحديث من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة كان بائراً ولما في البغوي عن ابي الدرداء
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوالد وسط ابواب الجنة الى قوله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رضي الله
 تعالى في رضى الوالدين ولما في مفاتيح الغيب معناه انهما يبلغان الى حالته الضعيف العجز
 فيصير عند آخر العمر كما كنت عندهما في اول العمر الى قوله لا تعتذرهما كما اعتذر انهما لم يتقدرا
 حين كنت تتجروا بتول ولما في تفسيره الى سعد ولا يدعوهما باسمائهما فانه من الجفاء وسوء الادب
 الى قوله عن النبي صلى الله عليه وسلم رضى الله في رضى الوالدين وسخطه في سخطهما آه ولما في فتاوى العالمين
 ويكره ان يدعوا الرجل اباه والمراة زوجها باسمهما لكان في السراجية ولما في روح البيان في
 الحديث حق كبير الاخوة على صغيرهم كحق الوالدين على اولادهم ولما في احيا العلوم قال عمر بن الخطاب على
 صغيرهم كحق الوالد على ولده آه ولما في ذر المختار ويكره ان يدعوا الرجل اباه وان تدعوا المراة زوجها
 باسمه آه للمولوي انك تبت پاره از جان دوست به قطره از چشمه حيوان دوست به
 آب از و دیده نهال برت به شير از و خورده لبان ترت به چو دلشيريت قوت بود به خوش
 خوراني چه مدت بود به جنت که همراهی ماوران مست به زير قدمات ماوران مست به

سے گرد و خستہ صفا کافر و مشرک را جز در توبہ و استغفار جای نیست و مادامی کہ توبہ چون چمن برون
 کہ چرک وجود و ظاہر با پاک و صاف می کند همچنان او شناخ باطن و گرد و غبار معصیت زای
 قلبی را توبہ شرعی غسل و مطہرست و از معصیت قلوب مومنین غبار آلودہ و سیاه میگردد
 توبہ و اگر چشم تر آن الایش قلبی را شست و بشویند و معصیت بد حجابی است فیما بین عبد
 و معبود حقیقہ از بساط قرب ایزدی در می اندازد و توبہ شرعی قطع آن حجاب با السور بحجاب رحمت
 حق و جو از فضل رب واصل می کند و باینان معصیت نقطہ سیاه بر قلب می افتد آہستہ آہستہ
 بجاییدگی آن نقطہ قلب تیرہ و تار میشود کہ ذکر آن بالا گذشت و در آن هنگام جز با تشرع
 توبہ مسود مسند دفع آن بقی اسود نیست و بلا توبہ آن سیاهی مفید نمی شود و علمای دین میفرمایند
 کہ تا بندہ زیر سایہ فضل ایزدانی و منظور نظر کرم ربانی نیست تا آن زمان از ان عبد مومن
 عصیان و معصیت سرزد نمی شود چون بندہ از بندگی دور افتاد و دور و ملامت خلق و خالق
 شد و بعد عصیان و معصیت کشت نسبت توبہ بہر دو سو اغنی خلق و خالق میگردد و چون
 توبہ منسوب سوی خالق میشود معنی توبہ آن وقت آن می شود کہ اللہ رب العالمین از
 عقوبت و پاداش جزا نم بندہ باز آید بسوی مغفرت بندہ خویش رجوع گردیدہ و بندہ را
 بخشایش آفتابای مشرق و مغرب فرمودہ توبہ عبد خویش بہ پایہ قبول در گردیدہ و چون
 نسبت توبہ بسوی خالق می شود آنوقت مقصود میشود کہ آئینہ از معصیات و سرکشی حق
 باز گردیدہ بسوی طاعت و بندگی حق مایل و متوجہ گردیدہ است توبہ عجب نوش دارد
 کہ سبب صحت تامہ فوت کاملہ بنی آدم گردیدہ و ہمین توبہ است کہ از مخلوقات شی دیگر
 کونین بنی آدم معزز و مغرور شد آدم صغی اللہ قبل از کتاب معصیت واقعہ حال شان
 بہ محضت خلافت حق بقولہ تعالی *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* مقرر شدہ بودند معصیت
 شان موجب غل خدمت شان نگردیدہ بلکہ توبہ موجب عنایت خلعت و تمغہ اجتنابی
 شان واقع شد و وسیلہ مزید احترام و احترام شان گردیدہ بقولہ تعالی *لَتَكُونَنَّ أَجْزَاءً* متابع علیہ
 عبد حامی نامب محبوب و عزیز خاص حضرت حق تعالی جلشاندہ است کہ از فحشای آیات
 مانوق الذکر ثابت و متحقق بودہ است کما نمیکند بخاتم مغربی خود با خیال عدم ضرورت

بیان بگنج قتل نفس درین اُمت تو به مقرر شد
توبه خود هاست کند آن خیال فاسدشان ست بران کسان ناپخته دماغ خام مغروران و هر خطه
توبه ضروری ست خداوند کریم عموماً همگان مؤمنین را با تقید و تخصیص حکم تعمیل توبه فرموده
تا عاصی بر نیکو کار مجمل در سوا و نیکو کار بر گناهکار مغرور و نازان نشوند این همه غنایت پرده بود
و بنده نوازی بنده بر حقیقه لا ثانی ماست که شکرش بعید از لوق بشریت کس نتواند که بجای آورد

و صل بیان آنکه قتل نفس فرین امت توبه مقرر شد

با و بیان انبیای سلف قتل نفس ظاهر توبه محصیت و جنایت اُمتشان بود بدان و انعام
طویل به بنی اسرائیل واقع شد تعظیماً و تنکیراً و تشریفاً لبیناً صلعم و بغیماً اشارة عم ان قتل ظاهر
باین اُمت مرحومه شان موقوف گردیده بعضی ان قتل نفس آماره باطن حکم نافذ شده قتل
نفس ظاهر شان کاریست که دفعهٔ واحد بیک چشم زدن تمام می شود که صد مکرش بعدش
حالش گفتن نمی تواند بجلای قتل نفس باطن که بر آن و هر خطه قتل آن قتل صورت می بندد
و ازان مملکه بیای رفتن و بجای گفتن مست مقبول ظاهر بحساب مردگانست و مقبول
زنده ابدیست که موتش راموت حسی در رسیده به بین تفاوت راه از کجا است تا کجا
من مات فاسترجع لمیت به انما المیت میت الاحیاء به و عذاب معنوی باطن اشد عند
از عذاب صورتی ظاهر الا کلام فیه و اصل وصول توبه گریه و زاری شهادت و آن آه
و زاری و ناله فریاد شب غسال جرس و ناپاکی قلبی ست نصیب جمیع مؤمنین آن ناله و
فریاد خداوند کریم کند چون بخار روی شور از معده بر میخیزد اکثر گنده دهنی بر دم ازان لا
می شود و بر طبق آن چون غبار محصیت و عصیان به نشین قلوب مؤمنین می گردد و تخیر آن
قلب ناملاک عاصی گنده دهن می شود و علمای آن کنده دهنی را حیض الرجال می خوانند
مناجات این دهن ناپاک قبول حضرت حق نمی شود و ازاله آن بوسی دهن جز مسواک
توبه و استغفار و دروی دیگر سودمند نیست و با استعمال این مسواک چون تطهیر دهن
گردیده لامحاله مناجاتش بحضرت حق تعالی قبول شدن امیدست و لامانی احیاء العلم
ان وجوب التوبه ظاهر بالاخبار و الایات بود و یصلح بنور البصر عند من انفتحت بصیرت
و شرح الله بنور الایمان صدره و قلنا فی مناجی العابدین فان سوم الذنوب یورث السحران

ويصعب اخذ لان دانه عند الذنوب يمنع عن المشي الى طاعة الله عز وجل الى قوله وكيف يقرب
للمناجات من هو مخلط بالاقتدار وانجاسات حتى يخرج عن المصادق المصدق رسول الله عز وجل
قال اذا كذب العبد حتى المكمل عن متن ما يخرج من فيه فكيف يصلح هذا اللسان لذكر الله عز وجل
الى قوله اذا لم تقو على قيام الليل وصيام النهار اه ولما في انسان كامل فاما التوبة فكله حتى
عاد الى الذنوب لم يكن مراقبا ولا ناظرا الى نظر الحق اليه لان من يرى ان الله يراه لا تطاوعه
قواه ولا قلبه على المعصية ولما في الكبير والتوبة لفظ مشترك فيها الرب فاذا وصف بها العبد
فالمنعج الى ربه ولما في اللغات وقد يستند التوبة الى الله تعالى ويقال تاب الله فقه
التوبة اودرج عليه بفضل وقبوله اودرج من التشديد الى التحقير ولما في البيضاء الى اصل
التوبة الرجوع فاذا وصف بها العبد كان رجوع عن المعصية وبذا وصف بها البار حتى كما
اريد به الرجوع عن العقوبة الى المغفرة كذا في تفسير السجدة ولما في البخوي وقيل التوبة
ترك المعاصي نية وفعل والاقبال على الطاعة نية وفعل قال سهل بن عبد الله التوبة
من المذمومة ولما في الكبير ان السيرة تحي بالتوبة وتكتب بحسنة مع التوبة ولما في فتوحات
ان الله يقول وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون اوصى المؤمنين جميعا بالتوبة
فامر بالتوبة عبادة ولما في المدا رك العبد لا يخلو عن سهو وتقصير في اوامره ونواهيه
وان اجتهد فلذا اوصى المؤمنين جميعا بالتوبة الى قوله وقيل اخرج الناس الى التوبة
من توهم انه ليس له حاجة في التوبة ولما في قسط لاني والتوبة اهم قواعد الاسلام
وسه مقامات سالكي الآخرة بها سعادة الابد ولما في روح البيان ذلك المعنى عن
اكل الشجرة عصيانا ونسب النسيان ثم توبته بسبب عصيان محبة بسبب التوبة ثم
لمارته بسبب المحبة وايضا فيه والتوبة بمنزلة الصابون فلما ان الصابون يزيل الاوساخ
الظاهرة فكذا التوبة تزيل الاوساخ الباطنة والعبد اذا رجع عن السيرة واصلح الله شانه
واعاد عليه نعمة الغانية وايضا فيه التوبة اثر منها مرة الهداية وهي المعرفة كما قال ثم
اجبأه ربه بكتاب عليه وهدى ولما في تفسير امام شيرازي التوبة بقتل النفس غير فنية
في هذه الامة الا ان بنى اسرائيل كان لهم قتل انفسهم حرام وهذه الامة توبتهم بقتل انفسهم

فَإِنْ أَنْفَسْتُمْ سُلَاطِينَ قَدَمِ هُوَ الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ وَخَرُجْ مِنْ أَنْفُسِ اللَّهِ قَالَ وَلَقَدْ تَوَحَّمُ الْإِنْسَانُ
 أَنْ تَوْبَةً بَنَى اسْمَ إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ أَشَقَّ وَلَيْسَ كَمَا تَوَحَّمُوا فَأَنْ ذَلِكُمْ مَرَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَهْلُ الْخُصُوفِ
 مِنْ نَزْهِ الْأَمَةِ قَتْلُ أَنْفُسِهِمْ فِي كُلِّ كَلْبَةٍ كَمَا قِيلَ سَقَاتُتْ أَرْوَى خَوَاهِمُ وَتَوْفِيقُ لَانِ مَدَّ تَابُوتُ
 بِرَحْمَتِ أَيْنِ كَوْدِ قَاتٍ مَهْلُ شِيرِي وَأَكْمَرُ صَفْهًا بَشَكُنْدَ شِيرِ أَنْسَتِ أَلَكْمَ خُودِ رَابَشَكُنْدَ مَدَّ زَاهِدِ
 غُرُورِ دَاشْتِ سَلَامَتِ بَزُورِاهِ دَرِ نَدَانِ زَرِهَ نِيَا زِ بَارِ الْكَلَامِ رَفْتِ مَرَكَبِ تَوْبَةٍ عَجَائِبِ كَسْتِ
 بِرِ فَلَكَ تَا زِ وَبِكَ بِحُظِّ زَبَسْتِ مِ چُونِ بَرَارِ نَدَا زِ پِشْمَانِي أَنْبِي + عَرْشِ لَرُزْدِ اَزْ أَنْبِي الْمَذْبُونِ
 اِیْ خَنَكِ چَشْمِ که دَرِ گِرِیَانِ اَوْسَتِ مِ اِیْ هَایِوَنِ دَلِ که اَوِ بَرِیَانِ اَوْسَتِ مِ اَخِرِ هَرِ گِرِی
 اَخِرِ خَنَدِ اِیْسَتِ مِ مَرِ وَاَخِرِ بَیْنِ مَبَارِکِ بَنَدِ اِیْسَتِ مِ چَوِ سَوِ اَبْکَرِ دِی بَچَنَدِ یَنْ خَطَا +
 دَرِ یَنْ عَالِمِ پِشِ شَاهِ وَاِکْدِ اِیْ دَرِ اَنْ عَالِمِ هَمِ بَرِ خَاصِ وَاَعَامِ مِ بَا مَرِ زُورِ سَوِ اَلْمَنْ وَاَلْسَلَامِ

وصل بیان توبه و استغفار و انابت

باز آنکه خدای حیوانی شهودانی و بدیع رزائل نفسانی مترجمی مغفرت و رحمت ربانی شدن
 را توبه و استغفار و انابت و اذیت می نامند توبه لغت بمعنی از گناهان و کردار سوء باز آمدنست
 اعنی عیب مؤمن که به حالت نفسانی و اخوای شیطانی بجرائم صغائر و کبائرش پیش ازین
 مبتلا شده بخوف و عذاب ربانی و بجز به محبت رحمانی از ان محصیات سر باز زدن را شرعاً
 توبه بگویند و توبه بشرط پذیرش اطاعت یحیی ذکر و نماز و مومناات شرعی سر کشیده متوجه بسوی محبت
 محمودات شرعی شدن و تعذرات قصورات خویش بر حضرت جلشانه در پیش نمودن حقیقت
 توبه است عذر تقصیرات بر لکه گوشت اولاً منکر از جرائم شدن باشد ثانیاً بر بنای سبب
 خاص وجه تقصیرات خود کردن باشد ثالثاً معترف بقصورات خود گردیده و اجتناب از تکرار
 نموده امیدوار عفو و مغفرت حضرت حق تعالی شود و شیطان و روانی و برونی را بدل خود
 جانی ندهد و بحقیقت همین حق ثالث توبه و استغفار بوده است و بلایا و سمعت عبادت
 و بندگی و عمل صالح نمودن سبب قبول توبه است و بدون عمل نیکو مجرب توبه کافی نجات
 و سبب مخلصی از جرائم نیست و استغفار لغت بمعنی ستر و پرده است و شرفاً عفو جرائم خود
 از حق تعالی درخواستن است با جمیع علما بنده از جویت و انانیت ذاتی خویش گریزان

نموده و روی از خلق گردانیده بحق بر او درون استغفار است و استغفار توبه نیست اما توبه
 نگوید که توبه کردم و از حق مجبور و مجبور گم خود خواستن استغفار است انابه از توبه البته بمعنی
 توبه بحق نمودن باشد تا طبع ترک دنیا و مایهها تهذیب و اصلاح نفس نامطقه پیوسته باشد
 بالسور جهاد و کبر نمودن شرفا انابه است و انابه صفات قلبی است که جز توبه مطیع و متقنا
 حق و اهل اسلام قوم دیگر با انابه داخل نیستند و مقام انابه مقام خاص است و
 در ضمن توبه کافر و مشرک و منافق و مؤمن جمله داخل اند توبه عام است و انابه خاص و
 جز توبه بکفار را سفری دیگر نیست اذیت لغت بمعنی زود نود و دست و پا انداختن ستر باشد
 و شتر خا نانی که رفته صد بار گناه می کند و توبه پس پس آن می سازند آن توبه را اذیت
 می خوانند و آن تائب را او بی گویند خدای بخفا الذنوب جرأتم آن گناهکاران ادا ب عفو
 مغفرت فرمودن و عده فرمودن است لقوله تعالی کان للآذین عفو و انابه توبه منه در وارد
 ابتدا و انتها و اوسط ابتدای را توبه و اوسط را اوبیه و انتها را انابه علمای فرمایند و لما
 فی روح البیان التوب مصدر کتوبه ترک الذنب علی احد الوجوه و هو ابلغ و هو الاعتراف
 فان الاعتذار علی ثلاثه اوجه اما ان يقول المعتذر لم فعل او يقول فعلت لاجل کذا
 ان فعلت او فعلت و اسارت و قد فعلت و لا راج لذلک بمواثالث هو التوبه هی الرجوع
 عما کان مذموما فی الشرع الی ما هو محمود فی الدین و ایضا فی مجرد التوبه لا یحصل المغفرة
 فلا بد من الثبات علیها و تخلص العمل من شوب الریاء و السمعة و تصفیه القلب عن
 الهو و البدع و لما فی المعاصی و الاستغفار طلب المغفرة و اسر و لما فی انسان الکامل اما
 الانابه فاشترطها فی مقام الاحسان لانه ما لم یرجع عن النقائص جمیعته من الله تعالی و
 یتوب الی الله تعالی لم تصح له المراقبة و لما فی البغوی قال سعید بن المسیب لا داسب
 الذی ینذب ثم یتوب ثم ینذب ثم یتوب قال سعید الا و ابی لراج الی بخیر و لما فی متون
 قال ابو علی الدقاق التوبه علی ثلاثه اقسام لان لها بدایه و اوسط و نهایه فبدیه و ایسی
 توبه و درسطها یسمی انابه و انتهائا یسمی اوبیه و قال توبه للمخالف و الانابه للطلع و الاوبیه لمرافق
 للامر الالهی و لما فی روح البیان اعلم ان الاستغفار فرار العبد من الخلق الی الخالق

ومن الانابة والهوية الذاتية وذلك عند صدق الطلب ولما في اللامحات البرقيات
والاستغفار عبارة طلب المغفرة بعد روية فتح المعصية والاعراض فالتوبة مقدمة على
الاستغفار والاستغفار لا يكون توبة بالاجماع ما لم يقل معه تبت ولما في الكبير ولفظ الادب
على وزن فعال وهو يفيد المداومة والكثرة *

ووصل بيان اقسام توبه باعتبار شخصیت

توبه باعتبار شخصیت اشخاص بر اقسام منقسم گردیده چنانچه توبه عامی که ذکرش بالا گذشت
و توبه علمای رفا طبقاً بسوی حق رجوع شدن و دل از کل کائنات برداشتن باشد فانی است
و بقا بر بالند گردیده با عاده مقام صحیح استغفار از ان صحیح نمودن توبه عرفا هست و از زلات
غفلت ذکر حق توبه نمودن توبه خواص مؤمنین است و از رویت اعمال حسنات خود
توبه کردن توبه اکابر دین و خاص انخاص مؤمنین است و از افعال ناشایسته توبه ساختن
توبه ظاهر و توبه از غفلت ذکر قلبی الهی توبه باطن است بقطع علائق دنیوی باندک کفایتی
حسب کردن و سوال ناکرده توبه نفس است و بر آثار صنعت ایزد جلشانه فکر نمودن توبه عقل
و از انوار معارف الهی توبه و جلای روح ساختن توبه روح است و از دین و دنیا سر
پوشیدن و شاغل مشغول و گریختن بودن توبه سر است بدون عمل صالح توبه لسانی ساختن با خدا
توبه سخنیه و استهزا کردن است مقدمات توبه سه چیز است اول التوبه لغتیه معصیت را
یا کردن است ثانیاً عذاب مولم و نار موصده خداوند کریم که سخت ترین عذاب است
آن مملکت چون که اترسان ترسان یا در دن ثالثاً ضعف و ناتوانی و بی چارگی جسد
خویشیدن یا در دن مناسب است چه اینجا که لحم و شحم چه مینه تابش و تهازت آفتاب
را کوار نمی بخند و از گزیده گه موری بپزار می گردد و بقنان قیامت باقسام قسم عذاب
مولم و شدت اتم اقتادون خواهد شد لحاظ بران واقعات خوفناک هر فرد بشر را توبه نمودن
ضرورت خواهد گشت عنایت و فضل ایزد توانا را پایانی نیست که از توبه صبح گناهان
همه شب و از توبه شام گناهان همه روز را خداوند کریم فضل و کرم عفو می فرماید
و هر دوید کرم خود موصوط و داکرده داشته است که گناه بگاران بدش در آیند و توبه کنند

او تعالیٰ مغفرت فرماید و هر تائب را ضروریست که بر کردار خود نادیده بگذشت نمی تواند
جلشانه گریه و زاری نموده اظهار عبودیت خود قرار واقعی کند و بنیاد صلعم را شایع قبول توبه خود
سازد و بران مهر و کائنات مغفرت موجودات پیوسته در و خوانده باشد امید قوی هست که
آن توبه بدرجه اجابت مقرون گردد و بنیاد صلعم کل انبیاء و اولیای یوم الجزاء
لاریب فیهم جمیع مؤمنین و تائبین را خداوند کریم توفیق رفیق توبه عنایت کند و توبه قبول
فرماید و بنده سر بسجود اعتقاد قلبی توبه بکند که بدون اتمام این همه مراتب توبه درست
نمی شود و ادای قضای صلوٰه وقتی از شرط اعظم قبول توبه هست که بدون ادای قضای
توبه هیچگاه درست اگر تعین قضای صلوٰه وقتی ننموده باشد تا باید که روز جمعه ما بین عصر
و ظهر دو اذنه رکعت نماز خوانده باشد بهر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی و قل
هو الله احد و معوذتین یک یک بار خوانده باشند تا رجاء کواشف از حضرت حق تعالی است
که برکت همین صلوٰه تا بمقامی مافات از گرفت مافات دست بردار شده قلم عقوبان
جبریده فائده در کشد توبه و استغفار شباب و جوانی اولی که در جوش شباب لقوله علم الشباب
شعبه من الجنون الحداثه و ابعیه مقتضیات شهوانی و جوشش هوای نفسانی غالب
و وجودی می باشد آنوقت آنها که آن دواخی و قتل نفس آواره و کف از معصیت جوانی
سست و کار مردانگی سست و آن افعال افعال اختیاری نوعی سست بکلاف ادوان پیری
که طبعاً مضطر بر کف معصیت سست از پیغمبران جهانی چون دیگر هیچ کاری شدن نمی تواند
از آن احتراز و اجتناب و تقوی باو پیری چندان سودمند نیست آهسته و تاجیه
اصورات دینی و دنیوی لازم است اما با کمال نیت بالغه و ادای صلوٰه وقتی
و در غایت و توبه بعد معصیت فی الفور بلا جواز توقف نمودن مشروع است و توقف
آن خصوص اغوای شیطان است چون از زمان موت احد من الناس را خبری و
آگاه می نیست الغیب عند الله اگر بوقوع معصیت فی الفور توبه نکرد و قوت نموده
تا بلا توبه قوت بار بار ملامت و عزامت از دنیا رفت مشکل درش بوجوب معصیت افتاد و سر عت
و تعمیل باین همه امور مقتضای به شیاری و عقلمندی و عین و بنیاد نیست و لکن

فتوحات على والعارفون رجوعوا اليه والعلماء بالهدرجوا اليه من رجوعهم اليه واما العامة فانها
رجعوا من الخالفه الحق عز وجل حج عنهم من كتابه ان يجد لهم رجوعا اليه بحسب ما يقتضيه
مقاماتهم في قوله قال الله تعالى ان الله يحب المتوابين فهذا يجب منه ما هو الاول
ولما في الكبير ان الغين عبارة عن الشكر الذي كان ليحققه في طريق المحبة حتى نصير فاننا
عن نفسه بالكلية فاذا عاد الى الصواب كان الاستغفار من ذلك الصواب الى قوله فكان
نستعين بالرب تعالى في دفع تلك المخاطر ولما في منهاج العابد من الغفر الى ان مقدمات
التوبة ثلث احد هاء ذكر غاية في الذنوب والثانية ذكر شدة عقوبة الله تعالى والمخطئ
وخسة الذي لا طاقه لك به والثالثة ذكر صنف قلة حيلتك في ذلك فان من لا يقبل
حر الشمس واللطفه شرطي وقرض نعمة كيف يحيل حرنا جهم آه ولما في روح البيان والتو
فرض على المؤمنين الى قوله وان يكون ذلك حيا من الله تعالى وخوف منه لا من
غيره وايضا فيه بسط اليد كناية عن الجود يعني سجود اليه بسني الليل وبسني النهار بالانوار
ليتوب **ب** بر عقلت سياه ولان خند وميز نذبه غافل مشور خنده وندان غامض
ولما في تاويلات النجيه التوبة ضربان ظاهر وباطن فالظاهر هو التوبة من الذنوب
الظاهرة وهي مخالفات طواهير الشرع وتو بهاترك الخالفات واستعمال الجوارح بالطاعة
والباطن هو توبة القلب من الذنوب الباطن وهي الغفلة عن الذكر حتى يصعب
بحيث لو صحت لسانه لم يصمت قلبه وتوبة النفس قطع علائق الدنيا والا باليسر
والعصف وتوبة العقل التفكير في بواطن الآيات واثار المصنوعات وتوبة الروح
التحلي بالمعارف الالهية وتوبة السر التوجه الى المحضرة العليا بعد الاعراض عن الدنيا
والعقب **ب** كرسية كروبي تو نامه عمر خویش به توبه كن نواها كه كردستی تو پیش به وايضا
التوبة فضل من الله ورحمة مخصوصة به لينعم بذلك على عباده ولما في روح البيان
اعلم ان ههنا امور ثلاثه التوفيق للتوبة وهو ما دل عليه قوله ثم تاب ونفس التوبة
وهو ما دل قوله ليتوبوا وقبول الله تعالى اياها **ب** كر لطف تو بنمايد ز نخست
هم توبه شكسته ست بهم چنان صست به چون توبه ناميد پذيرفتن صست به تا بعد

نشو و توبه درست به ديضافيه ميغني لطائب ان كثير البكاء والتذلل عند التوبه و فصله
 على النبي صلعم فانه شفيع لكل نبي و دول ۵ جائيكه برق عصيان بر آدم صفى زوده مارا جگونه
 زيبه و دعوى بي گناهي به و لما في الطاعات التوبه على اقسام فتوبه العوام من السيئات
 و توبه الخواص من الزلات و الغفلات و توبه الاكابر من روية الحسنات و الاثقات
 الى الطاعات الى قوله في الحديث المستغفر باللسان المصير على الذنوب كالمستغفر بي بر به
 و لما في روح البیان منغي للمعبدان يسارع الى التوبه و الاستغفار فان توبه الشاب حسن
 من توبه الشيخ فان الشاب ترك الشهوة مع قوة الداعي اليها و الشيخ قد ضعف شهوة
 و قل داعية فلا تستويان و الاضافيه و الثاني في كل شئ حسن الا اني ثلثت خصال عند
 السلامة و عند دفن الميت و التوبه عند المعصية الى قوله فان الموت يجزي اليه و انفي الموت
 امتلاء الانا آه و الاضافيه كما في الحديث الصحيح ما من عبد يذنب ذنبا يحسن الطوبى ثم يقوم
 فيصلي ركعتين الى قوله فليصل يوم الجمعة بين الظهر و العصر اثني عشر ركعة يقرأ في كل
 منها الفاتحة و آية الكرسي و الاخلاص و المعوذتين مرة لا يجاسبه الله تعالى يوم القيامة
 و وجه صحيفه سياسة حسنة و لما في احبار العلوم قال عم و الفرح و اذ ار القبول فهو دليل على
 القبول و زيادة قال عم ان الله عز وجل يبسط يده بالنية لمسي الليل الى النهار و يمسى
 النهار الى الليل حتى تطلع الشمس من مغربها آه ۵ و ارم جهان جهان گنده اي شرم
 روى من ۵ چون روى از اين جهان بجهان و گر كنم ۵ بازان و داسپه عازم ملك فقيرين
 شدند ۵ تاكي عنان عقل بدست گمان و هم ۵ با خلق لاف توبه و دل برگنه مصدق كس
 پي نمی برد كه بد نيگونه كمر هم ۵ و رجواني كن نثار دوست جان ۵ و روعوان بين ذلك را
 بخوان ۵ نير چون كشتي گران جاني لمن ۵ گو سپند پير فرمائي كمن ۵

فصل بيان انابت و ادبته

انابت از منفذيات نفس نوامه بوده است اعني ترك دنيا تمامه نموده تهذيب اخلاق
 بخلق محمود شرعي ساختن و همیشه جهاد اكبر بانفس انايه بالسور كردن اصل اصول
 انابت انابت منصفه از صفات قلبی است كما قال الله تعالى و جاء ربك بقلب غشيب و انابت

بر چند قسم است انابت انبیاء و انابت عرفاء و علمای ربانی و انابت توحید
 و انابت عوام المؤمنین از دل و زبان نمودن و توحید حضرت حق تعالی نمودن
 انابت توحیدی است و باین انابت دوست و دشمن همگان شامل اند لوله تعالی
 انیبوالی برکم و اسلمو الله و انابت انبیاء آن است که بابتشارت از ادگی خود باز آید از است
 خویش خون خشیت رب العالمین بدل و جان داشتن و با شرافت نبوت بطاعت
 خدمتگزاری حق پیوسته مشغول بودن و با خورسندی خاطر و رضا و رغبت طبعی توحید
 حالی و خوشی قلبی صدقات آفت و بلا بر خود گوار نمودن است جز انبیای برحق این قدر
 منزلت و رتبه بدیگری حاصل نیست و انابت عرفا آن است که از جمیع معصیت برکنار
 شده بعبادت و بندگی خود و مخلص حضرت حق تعالی بودند و خالصه لوجه القدوس
 با حق داشتن باشد باین طبقات بزرگواران انابت نیز پنج طبقات متفرق بوده است
 چنانچه انابت شهدای که آن بزرگواران دین بالکل بواگذاشت اراده و قصد خویش
 مرید اراده الله بوده اند و خیال معصیت نیز گاهی بخاطر شریف شان در نمیگذرد و
 انابت صدیقین آن است که آنان بترک خلق با خالق می پیوندند که نام خلق یا دشمن
 هم گاهی نمی شود و انابت مقربین از حال و احوال در گذشتن است و متفرد و تفرد
 وصف و اسماء الهیه گردیده و صکل بوصول حق شدن انابت متحقق است و اعراض از
 منہیات شرعی و معصیات نفسانی و وقوف بامر و استقامت بطاعت عبادت
 انابت عوام مؤمنین است و لما فی روح البیان الانابة وهي للنفس اللوامة وهذه
 مرتبة خواص المؤمنین من الاولیاء والانابة الى الله تبرک الدنیا والذہنی طوافها و تہیب
 الاخلاق و تطہیر النفس بخالفه هو اہل الدوامۃ علی جہاد ما الی قوله لان الانابة من جنس
 القلب و لما فی انسان الکامل وان الانابة فاشترطہا فی مقام الاحسان الی قوله و انما
 المتحققین رجوعهم من الاسماء والصفات الی الذات و لما فی فتوحات مکی و اما توبۃ المتحققین
 فلا ترفع دینا ولا آخرۃ فلا بد و الانابة لما آہر اگر در تہمت شتاقان ترا کرد و باز بستی
 ترا بآن دمان عشق این جاد و چه کارستی و اگر رنگی ز گلزار حدیث او بدیدی تو به بچشم تو

توبه هرگاه که در باطن است خاستگی از شومی نفس یا بکار و از کوفی شهوت یا به تجارت و از این
 صد بار بحسبیت مبتلا گردید صد بار بی میلی بحسبیت توبه بها کند و بتوبه حجت و رحمت اول
 کار خود که توبه و رحیم و رحمان و غفور غفار است که توبه او قبول خواهد کرد و توبه بها کند و قبول
 قوی و یقین کلی بران دارد که جز او تعالی جلشانه دیگری نیست که قبول توبه بنده خود کند
 یا معذب بعذاب پاداش جزا کم سازد و بزبان حال و قال گویان باشد که انت مولانا
 لیس احد سواک و لیس باب سوا یک باب بالتضرع آنوقت بغضت غفارت و عین رحمت
 و شفقت خداوند تعالی بفرماید که بنده را با توکل کرده امید چشم بر من می دارد و از ان گناها
 او را بخشیدم و عفو کردم اگر بنده من ظالم است من غافرم اگر ظالم است عفو کردم اگر ظالم
 غفارم تا بعفو می جراتم این بنده خطا بر دفتر سیات او کشیدم از ان جمله تائب را واجب
 که بعد از دل توبه کند و قصد دارد که شومی نفس شوم دیگر بار در عمارت مبتلا نخواهد شد
 که روز از صد بار گناه کند و توبه کند او اب یعنی توبه کن و توبه بشکن صد باره بدر جراتم
 محبوب و عزیز حضرت حق تعالی است لقوله تعالی ان الله کان للذین عفوا و اعدوا و اند کریم
 است فرماید که اگر بنی آدم عاصی و خاطی نمی شد تا خلقت دیگر پیدا میکردم که آنان بحسبیت
 می کردند و من عفو می کردم شاید بران قسمه آدم است که حضرت حق تعالی جلشانه آدم را نخستین
 منسوب خلافت و قائم مقامی مشرف فرموده شکر مجری در انداخته که ذریات شان عاصی باشند
 و خاطی که خداوند کریم مغفرت کند قاعده کلیه آن است که بنده بر نیاید نصاب دوست
 با نهار تقصیرات خویش امیدوار عفو آن شود تا آتای او خوش می شود و عفو می کند خداوند
 که حکم الهی کمین در برابر عالمین است بحضرت او اعتراف جرائم و استغفار موجب نزدیکی است
 او است تعالی شان می قدر تقریر علمای ظاهر است و علمای باطن او امین و انفس ملهمه
 میخوانند و توبه و این توبه بکن اولیاست که آنان بشوق لقای باری غریق بحر معرفت گشته اند
 و بقوام روح روحانی آنان در پیوسته اند لقوله لهم ادب انانند که آنان از خلق خدا بگریخته
 بغرلت و خلوت جا گرفته اند و پیوسته از مجاهده نفس تعلق از کونین پرورخته اند و از حب
 دین و دنیا متوجش و با حق مستانس گردیده اند و ظاهر که بنیاد صلح معصوم بالذات و الصفت

وروی ابو بصیر است که در آن شب که در آن روز از آن بزرگواران بر سر منبرین توبه فرمود
 و او را جواب قبول توبه بر این دو پاک فرض و در آن شب که آن بزرگواران مجید و عده قبول توبه و عفو
 بابت نموده غلات و عدلی از حق تعالی ممکن نیست و شیطان ملعون پیوسته با انواع مفسد
 و مستحسبی توبه را خواهی میدهد از و خدعه شیطان و در سنگی بمنین را و اجبت که سارعت
 بر توبه واجب توبه که از صدق دل کرده شود لا کلام قبول حضرت حق می گردود کمافی مشکو
 المصابیح عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم ان لحب اذ اذن ذنب و من اذنا قال رب
 اذنبت فاعف عني فقال رب علم عبدی ان له رباً يعفو الذنب و ياخذ بعقوبة العبدی ثم قلت
 يا شاعر الله ثم اذنب و من اذنا فقال رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت
 رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت و من اذنا فقال رب اذنبت
 قال رسول الله صلعم و الذي نفسي بيده لو لم تذبوا الذمب الله بكم و لجا بقوم يذنبون
 فيستغفرون الله فيغفر لهم و رواه مسلم الحديث و عن عمار شبة قال قال رسول الله صلعم
 ان العبد اذا اعترف ثم تاب تاب الله عليه و الشفقة الي قوله و ان عادني اليوم سبعين مرة و لم افي
 بذه الصيغة للتلطف و اظهار العناية و الشفقة الي قوله و ان عادني اليوم سبعين مرة و لم افي
 فتوحات كي و روى الحديث لو لم تذبوا الذمب الله بكم و لجا بقوم يذنبون و يتوبون يستغفر الله لهم
 و يتوبوا اليه فيتوب عليهم حتى لا يحل حكم من احكام الهبة في الدنيا و كماني البغوي و التوا
 هو الذي كلما اذنب تاب عليه لقوله تعالى فانه كان للآخفين غفورا و كماني الكبير ان جلا
 سال امير المؤمنين علياً عن الرجل يذنب ثم يستغفر ثم يذنب ثم يستغفر ثم يذنب
 ثم يستغفر فقال امير المؤمنين يستغفر ابد حتى يكون الشيطان هو الخاسر فيقول لا طاعة
 له معه و روى ابو بكر الصديق قال قال رسول الله صلعم لم يصير من استغفر و ان عادني
 اليوم سبعين مرة لم يزل قوله و ان عادني الا و اب علي و ذن فقال و هو يفيد المداومة و الكثرة
 و كماني تفسير احمدى و غيره على في قوله تعالى على الله ليس الا بحب اذ لا يحب على الله
 و لكن ما كره له و قد عرفت ان الله تعالى في قوله تعالى على الله ليس الا بحب اذ لا يحب على الله
 المستغفر و لا يسل و كان الا لا حتى يغفر اني الرجل يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب

توب قال بشر المذنبین بانتم تائبون قبلت بینکم آه وفي الکبیر فقال یقول تعالی ان کنت
ظالمًا فانا نافع وان کنت ظالمًا فاعفوا وان کنت ظالمًا فاعفوا وانی غفار لمن تاب
واسمن وایضا فیه کلام ذکره الی یجد عنه التوبة لانه یلزمه ان یتوب علی ذنبه الی ان یفنی به
ولما فی المدا رک فانه کان للاولاد بین عفو الاولاد بالذمی اذا اذنب باورالی التوبة فجاز
ان یکون هذا عامل الكل من فرط الیه خیائنه ثم تاب منه ولما فی احیاء العلوم و اعلم انکم
اذا فهمت معنی القبول لم تشک فی ان کان توبة صحیحة فی مقبولة ولما فی روح البیان
وهی النفس الملمة و هذه مرتبة خواص الاولیاء والاوبة الی الله من اثار الشوق الی لقاء
فالنفس اذا تجلت بالاوبة دخلت فی مقام الروح ومن امارات الماداب المشتاق
ان یتبدل الخاطیة بالعزلة ومناومة الاخلاق بالخلوة ویستوحش عن الخلق ویسأل
باحق ویجاهد نفسه فی الله حق جهاده ساعیا فی قطع تعلقاتها عن الکونین آه فرق
بابین توبة واوبة وانا به آن ست که تائب بخوف عذاب ایزدی بسوی حق بابل میشود
غیب از شرم و حیا و شوق لقای باری بسوی باری تعالی متوجه میگردد و او ایا سازد
بسوی آخرت میلان می کند توبة درجه ابتدائی و اوبة درجه اوسط و انابت درجه آخرت و است
و غیب از جمیع ماسوی الله منفرد گردیده فانی الله و بقا بالله می شود و لمانی الله حکم
الفرق بین التوبة والانابة ان التائب یرجع الی الله خوفا من العقوبة والمنیب یرجع
حیا رمنه و شوقا الیه قال ابراهیم ادریم قدس سره اذا صدق العبد فی توبة صابر منیا
لان انابتة ثانی درجه توبة و لمانی تا ویلات العجیبة التوبة لایل البدایة و هی الرجوع من المعصیة
لی الطاعة ومن الاوبة الممتد و هی الرجوع من الدنیا الی الآخرة ومن الانابة
لاهل النهایة و هی الرجوع ماسوی الله الی الله بالفناء فی الله آه

و وصل بیان استغفار

استغفار طلب مغفرت است استغفر بربیت قبایح معصیات اعرض از معصیت باغفوره
عفو جرم خویش از حضرت حق تعالی نمودن استغفار است و توبة مقدم بر استغفار است و
برده پوشی گناهان مورد استغفار است و توبة مجزایم می کند و چون استغفار گناه بر حقیقت

خود باقی و ثابت می ماند و اصحاب کبار نیز بر عیبه توبه بی عیب محض می شوند چنانکه گاهی
 گناه می نکرده اند لقوله عم التائب من الذنب کما لا ذنب له احدیث و عبد عزیز حق تعالی
 انانست که بصدور گناه از ایشان بر نیت خاص توبه از صدق دل کرده باشند و بنده مؤمن
 چون بصدق دل تقرب الله تعالی ذکر کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله می کند عرش برین
 بحرکت می آید الله تعالی بقیام حکم میسازد عرش عرصة می دهد که یا رب العالمین عبد مومن
 ذکر است تا گناهان صفائ و کبائرش را عفو کنی قائم نمی شوم خداوند کریم میفرماید گناهش
 بالکل عفو کردم میفرماید عرش جهان در حرکت از تعاشی باز می آید و استغفار عموم را بگناهان
 و استغفار خواص از رویت اعمال حسنه خویش و استغفار خاص از خواص مومنین از رویت جمع
 ماسوی الله استغفار شان ست لمانی روح البیان استغفار العوام من الذنوب استغفار
 انخواص من رویت الاعمال دون رویت المنه و الفضل و استغفار الاکابر من رویت شی سوس
 الله و ایضاً فیہ فالمغفرة بحج الذنوب بالتوبة و القبول بحمل تلك التوبة طاعة مقبولة
 قوله لان مغفرة هو الستر مع بقاء الذنب و ذلك لمن لم یسب من اصحاب الکبار فان اتا
 من الذنب کما لا ذنب له لمانی عاقل بقوله غافر الذنب یستر ذنوب المؤمنین و لما فی
 روح البیان فاذا قال العبد لا اله الا الله محمد رسول الله عن نیت صادقة اتمته ابعث
 فیحکمه الموت و العود فیقول الله تعالی اسکن یا عرشی فیقول العرش کیف اسکن و انت لا
 تقاکیما فیقول الله تعالی اشهد و ایا سکان سماءانی انی قد غفرت لقاکیما الذنوب صغیرها
 و کبیرها و سرها و علانیتهما گفت حق تعالی از من می طلبد کان طلب عفو را باشد
 سبب از پی زهر گناه از بشنوی و هست استغفار تر یاق قوی *

و حاصل بیان توبه نصوح

لقله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً لفظ نصوح از نصح لغت بعض
 نصیحت پذیریدن آمده و علمای مفسرین و محدثین بیان می کنند که توبه نصوح گناهان است
 که تا پیش از گناهان خود قاطبه چنان باز آمده که طبیعت او گاهی بسوی معصیت مایل
 نشود و معصیت را در دشمن جانی خود بیندارد و بر عود معصیت خیال نیکند و عود نرسان

نفر کند آن تائب از گناه چنان نیز باز ماند که چون شیر در شمع نمی رود و استغفار فرمان
 قطع معصیت باریگان می بخشد و نفس خویش را یکبارگی فراموش نمود و عاصیه بوجه افتد
 از جرأت هم سر او علانیت و قولاً و فکر او خیالاً توبه از معصیات کند و توبه نصوح چون تقوی و
 پرهیزگاری است و آن توبه نخستین رجوع از معصیت فعلی و آخر آن توبه از ذنب و خودی است
 که ذنب وجودی احوالات جمیع کبار است نه استحقاق توبه نصوح آن توبه است که زمین بر
 مجرم تنگ گران گردیده و ملجای و ماوای دامنش او بنظر نیامده و راه گریز پائی او مسدود
 شده باشد و جان و نفس خود بر خود تنگ و گران گذشته چون توبه کعب بن مالک ز جبهه
 شان مشمول آن قوم است مولوی معنوی در تفسیر خود توبه بیان فرمود و آن این است
 بود مردی پیش ازین ناهش نصوح بود و لاکمی زن او را فتوح بود و او چو رخسار
 زنان بود مردی خود را جی کرد و او نهان بود و بجام زنان و لاک بود و دروغا و حلیه پس
 چالاک بود و سالها می کرد و لاکمی و کس بود و نیزه از حال و سر این هوس پزرا که او را
 زن وار بود و یک شصت کامل و پندار بود و دختران خسروان ازین طریق به خوش
 سببی مالید می شست آن طریق به توبه های کرد و پاد می کشید و نفس کافر توبه اش
 را می درید و رفت پیش عارفی آن زشت کار به گفت ما را ز دعای یادوار به سراد
 دانست آن آزاد مرد و یک چون حکم خدا پیدا نکرد و دست خندید و گفت اسی بد نهاد
 زانکه دانی ای زودت توبه نهاد و آن دعا از هفت گردون در گذشت و کار آن مسکین
 عاجز خون گشت و یک سبب بیگنخت صنع ذوالجلال که بر پایش زلفین دو بال اندازد
 حمام پر می کرد و پشت و گوهری از دختر شده ماده گشت و گوهری از حلقهای گوش او
 یاده گشت و هر زنی در جست و جو پس در حمام را بست و سخت به تاب بجهیند و او را
 رختها بستند و آن پیدا نشد و نود و گوهر نیز هم روان شد پس بجهت گرفته از گراف و دو بال و نون
 اندر هر شکاف و باگت که هر عریان شوند و هر که هستند از عجز و کویوند یک یک حاجت بین گرفتار
 تا پیدا آید که دانه شگفت و آن نصوح از ترس شده و خلوتی و روی از ذلت بگردان
 خسته به گفت یارب بار بار بگشتم و تو بهر و عهد بالشک تمام کرد و آنکه آنه من

مے سرید بہ تاجپین سیل سیاهی و رسید بہ نوبت جستن اگر در من رسد بہ وہ کہ جان من چہ
 سختی کشد بہ تاجپین اندوہ کافر اسبا و دامن رحمت گرفتہ داد و داد بہ اگر مرا این بار سزا
 کنی بہ توبہ کردم من زہر تاکردنی بہ من اگر این بار تقصیری کنم بہ پس و کشنود عا و لغتقم بہ
 در میان یارب یارب بود او بہ بانگ آمد از میان جستجو بہ جملہ را جستم پیش آئی نصوح
 گشت بیہوش آن زمان پرید روح بہ بعد آن خوف و ہلاک جان مدہ بہ مژدہا ند کہ اینک
 گم شدہ بہ از غر یو د نعرہ دستک زد و نہ پر شدہ حمام قذال اخزن بہ آن نصوح رفتہ
 باز آمد بخوشیش بہ و حیث پیش یا بس صدر روزہ پیش بہ می حلال خواست از وی ہر کسی
 بوسہ مے دادند بر دستش بوسہ بہ الی قولہ آفرین یا با بر تو ای خدا بہ ناگمان کردی مرا
 از غم جدا بہ توبہ کردم از حقیقت با خدا بہ نشکرم تاجان مٹو و از تن جدا بہ بعد آن محنت
 بار و کر بہ یار و دوستی خط الا کر بہ و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی فاما تبت التوبہ
 کہ تبت لتقوی الی قولہ فکذک التوبہ اولہا الرجوع عن المعاصی و آخرہا الرجوع عن ذنب
 الوجود الذی ہو من امہات الکبائر لے قولہ من النصوح بمعنی المخلص آہ و لما فی البکیر
 نصوحا من صفتہ التوبہ و المعنی توبہ نصوح صاحبہ تبرک العود الے ما ناب منہ و لما فی حیاء
 العلوم معنی النصوح المخلص للہ تعالی غایا عن الشوائب ما خود من النصوح و بدل علی
 ففضل التوبہ آہ و لما فی البیضاوی بالغتہ فی النصوح و هو صفتہ التائب فانہ یصنع نفسہ بالتوبہ
 و صفتہ بہ و لما فی تفسیر المدا رک ان توبہ النصوح ان یتوب ثم لا یعود الی الذنب لی ان
 لا یعود اللبیس فی الضرع و لما فی القسط لانی شرح بخاری شریف و قال الحسن النصوح ان یحضر
 الذنب الذی احبہ و یتغفر منہ اذا ذکرہ آہ و لما فی تفسیر المدا رک عن ابن عباس و فی لا یغفر
 باللسان و العزم بالجنان و الافلاع بالارکان آہ و لما فی البغوی النصوح ان یتوب ثم لا یعود
 الی الذنب کما لا یعود اللبیس الی الضرع

و صل بیان شرط اول توبہ

جمع توبہ بشرط و بشرط چندگان اند کہ بدون وجود آن مشروط توبہ تمام و کمال قابل
 قبول حضرت حق نبی شود بشرط اول اینکه فی اسحال ترک و اجتناب از معصیت نہد و کیا

از جمیع معصیت باز آمدن باشد و معصیت از بساط قرب حضرت ربانی با بعد از اتقاد و التماس
سے اندازد و معاصی پیوسته منجمل و شمر منده حضرت حق سمت ازان از خوف و خشیت حق و شرم
و حیا خالق نموده اجتناب و کف از معصیت نمودن موجب نجات ابدی و خوشنودی حق است
و تائب آن ذریعہ و اصل بحق می گردد و از معصیت قلب معاصی ناپاک و پلید می شود و
نقطہ سیاه بر آن می افتد و همین از تکلیف معصیت کبیره چون ظلم بر سر بیاید ازان واقعه
هوانا که احقر از اجزای کم صغائر و کبائر نخستین نمودن شرط و رکن اولین توبه است و بدون
طهارت قلبی عبادت دینی سودمند و نفع خیر نیست چون بدون طهارت ظاهر کدामी عبادت
ظاهر صحیح و درست نمی شود و ما سبق ذکره علمای شریعت غرا شغل و نیوی را نیز زلات معصیت
شمرده اند اجتناب و تقوی ازان حتی الوتق متائب راض و رست است.

و حاصل بیان شرط دوم توبه

و شرط و رکن دوم توبه این است که تائب بر کردار بد ماضی و سوء الفعالی مافات ندانست
و خجالت و پشیمانی بردارد و بابتیان معصیت گردی و غبار می و سوا و یکہ جاگزین قلب و نشین
دل گردیده آن همه آلاش ناخوشه را آب کرم چشم تر کلیتہ شست و شو نموده قطره از حسن عبادہ
ساختن ضرورت توبه بوده است هنگام ارتکاب معصیت مرکب مدہوش و دیوانه و جاهل بی خبر
از خیر و شر بودن نفس آثاره شهوت زرا و شهوات حیوانی نفسانی متصله جبرائیم مرکب را
چنان است و مخمور و سرشار نموده بوده که بی باکانه بمعصیت یا مبتلا گردیده و از منفذیات
جمالت نادانی نفسانی حیوانی مغفرت گناهان بالکل فراموش کرده و بخلاف آن که منفعت
باست بدان سوء التفات و خیال آن وقت مرکب را بخيال نمی گذارست که به بلایات معصیت
مبتلا گردیده هرگاه حمار شهوات نفسانی و نشاء لذات حیوانی از بهر شرد و رشدا از بهر پستی و
آمد و از بی خبری با خبر گشت سر فرو کرده عذر تقصیرات خود ساخته خدمت خود بکفرت حق
جلبشاند و پیش کرد و توبه نمود و توبه اولی محاله قبول حضرت ایزد تعالی خواهد شد از قرآن مجید
شما بت بوده است همین اعتراف تقصیرات و علمای دین ند می الماضی می نامند که کن
دومی توبه است و نگاه حضرت صمدانی پیوسته گریه و زاری و آه و ناله حاصل حصول توبه است

خداوند تعالی ببالا جبر و اگر او برضا مسندی خود و وعده قبول توبه همچون تائب فرموده لقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ آیه و قوله تعالی لَا يَغْفِرُ الْكَثِيرَ كَثْرَتُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِمَّنْ ذُكِّرُوا بِهَذَا عِزِّهِمْ
 جبراً هم و عذر اعتراف فیما بین سر و منه علما و جاهلین فضلا اختلاف کثیر واقع است که شرع آن
 علی سبیل البسط بفتوحات کلی ابن عربی مندرج است فلیطالع ثم منجمه آن اکابر دین فقهی
 می گویند که اعتراف و ندامت بر افعال ماضی نامناسب لقولهم ذکر المعصیة معصیته و این
 قسم اعتراف گناه ثانی است فقیه دیگر حاکی اند که بنیاد گناهان پاریه گریه و زاری و ندامت
 بر دو تن تصنیع اوقات غریزه حالیه است بمصدق قولهم التائب من الذنب کما الاذنب له
 بجز و توبه و ترک معصیت تائب بود در مرتبه ایزدانی و محل لطف و کرم ربانی می گرد و چون
 پیشتر مورد غضب و محل قهر الهی بود آنوقت صفاد که جفا جفاست بلکه آنوقت و قیامت
 فراموشی گناهان است لقولهم لا شک ان ذکر الجنا فی حال الصفاء جفا نیست یعنی له ان سی
 ذنبه و علمای عقائد و شریعت ظاهرا این هر دو شرط را جزو اعظم توبه پنداشته اند و مقلدان
 قومی دیگر اینکه که اعتراف گناهان خویش نموده ندامت بایمان فعل بد خویش گریه و زاری
 حضرت حق نمودن همین توبه است و بددن یاد گناهان و اعتراف و ندامت چشم خشک تر
 نمی شود و ازان یاد آوری معصیت پیش هر وقت ضروری لقولهم التوبه ان لا یسی ذنبک
 ازان بگریه و زاری و درخواست عفو جبراً هم حضرت حق واجب ثم یفعل هو ما یرید خداوند کریم
 ارحم الراحمین است الله گناهان بنده خود را در گذر خواهد نمود و لقولهم و حد ما ترک لایزاله

فیه اسحال و الندم علی ما فات و العزم انه لا یعود بما حج عنه و یفعل الله بعد ذلک ما یرید
 آدم صغی الله گناهان کرد و معترف بقصور شد و گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
 لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ دانی ظلمت نفسی ظلمنا کثیر الا یغفر الذنوب الا انت انما انت الغفور الرحیم
 ربنا ارحمنا لیس نهوشنود شد و تصورش معاف کرد و مسند نشین خلافت خود ساخت البتة
 او لاوش نیز بذریعہ توبه باین کرامت خواهد نواخت

و حاصل بیان شرط سوم توبه

ارکن و شرط سومی توبه اینکه تائب قصد و عزم بران دارد که ذکر باره بران است تسال گاهی

گنہا ہی محمد مبتلا نخواهد گشت و هیچ معصیت با عدو جان خود خیال کند و قصد او غرما
 و ارادگی و خیال او و دینا فکر معصیت منظور خاطر او نخواهد شد قصد اہم ان دارد لقولہم للعلم
 ان لا یعودین مذہب رباب فتناء و علمای نظامہرست ارباب عدل و حکمین و حکماء و
 فضلاء دین می فرمایند کہ شرط سومی توبہ شرط فضول و شرط فاسد است و بواسطہ
 ہمین شرط ناجائز باشد دست اندازی بر علم غیب کردنت و از علم غیب خبر عظام الغیب
 احدی دیگری را خبری نیست لقولہ تعالی و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمہ الا وہو بی ادبی
 با خدا می تعالی است و قبائح چند بران شرط سومی لاحق می شود اول اگر تائب از علم غیب
 آنکی واقف است کہ آیندہ گاہی گنہا ہی از سر نہ نخواہد شد پس بدان خصوص الغرم ان لا یعود
 فعل لغو تحصیل حاصل و غرم بنیادہ محض است چہ غرم بفعل ناکردنی واقع گردیدہ و اگر تائب
 از علم آنکی و غیبی واقف نیست جابلانہ غرم ان لا یعود بر خود قرار داد فضا و اضطرار آن
 معصیت مبتلا شد دروغ گو شد و قول قرار یکہ با حضرت حق نخستین توبہ نموده بود آن عمد
 را بشکست و کذاب حضرت حق گشت یک نشد و دوشد بمعصیت کبیرہ دیگر مبتلا شد و نتیجہ این
 اقرار این چنین برآمده کہ بزمان واحد بدو معصیت کبیرہ مبتلا شدن صورت بسبب
 ازان همچون شرط فاسد کہ سبب شدن خلاف عقل و نقل سبب و رای آن فردوس افراد است
 را ایتیان و عدم ایتیان کہ امی فعل اقتدار اختیار کی کلیمہ نیست بلکہ چون اقتدار بدو کلید
 فعل یکہ اقتدار اختیار کی اضطراری حاصل است لقولہ تعالی فکلم لقتلوہم و لکن اللہ قتلہم و
 میمیت از نیست و لکن اللہ می و ازین قسم آیات قرآنی دیگر مضمون قوت اختیاری
 و اضطراری بخوبی ثابت است ذکرش اینجا غیر ضروری بدان صورت بلامضی رب العالمین
 قول و قرار فاسد با خداوند کریم نمودن عین بی ادبی است و دست اندازی بر علم غیبی است
 تبرک معصیت عباد و بندگی نمودن توبہ سبب و ہی قدر بسبب چنانچہ در توبہ یاس
 کہانی شرط دیگر بانیہ نے شود شرافت و منزلت و قدیم تربت آدم عم بیشتر از بیشتر گردیدہ
 لقولہ تعالی ثم اجبتاۃ ربہ قتال علیہ ہدی برمان حال آدم عم شاعری بیان کردہ سہ
 فیاطاعے کو کنت شکر تہجہ بدو معصیت لولا کہ ما کنت محبتی بدو و کما فی فتوحات کے

عن الامام ابن رازی انه قد صرح بالوقت فان ماتت لا یترجع الی قوله واذ كانت التوبة
محب الاجل الوصلیة فی متصل المعبر فیه اشقی الحجة فاعلم فی الذنوب وهو المعبر عنه یرک التوبة

وصل بیان شرط جهاد توبه

شرط چارمی آنکه عبادت فریضه آنچو که بایام جهالت قضا کرده با دیگر اعمال صلاح قضا
آن ماتات واجب که بدون آن توبه قبول نمی شود و چشم رد و مظارم کردنست ششم هر قدر عشر
و عشرت و عیش و خوشی که بایام جهالت خود نموده شده است پاداش کن بگریه و زاری نموده
از لذات حصیبت دل ریاک و صاف کرده بلذات عبادت دل را اسوده و روشن کردن
خواهد شد هفتم از غذای حرام گوشت و خونیکه پیدا گردیده آن گوشت و خون را با لکل خشک
وز ازل کردن از ضروریات توبه است ورنه توبه بدرجه اجابت هم قریب نمی شود و تا سب کذاب
ولاغی است و فحول علمای ربانی از توبه بنهون و واجب بویخی خیال کرده اند و این طریقه
دیگر است و کاریست سخت مشکل و این کار بهر کسی نیست کار کسی است که بجان فزاید کرده
غریق بحر توحید و جاهل بوصول حق شده و ازین مونیای نجر شده است اللهم ازرقنی نصیب هذا لما
فی روح البیان اعلم ان التوبه علی مراتب علایاها الرجوع عن جميع ما لم یسأل الله تعالی الی الله
و هذا المقام یصفی لبیان المعصیة و التوبه عن التوبه فان وقت القضا یفنی نسیان الحیاة
ولما فی تفسیر بنو الامی من تاب من ذنبه و امن بربه و عمل علایاها فیمایینه و بین رب
قوله ان الله عز وجل یجوب بالندم جميع السيئات ثم یبیت مکان کل سیه حسنة و لما فی تفسیر ابن
التوبة التي هی عبارة عن الاعتناء بالذنب الذم علیه و العزم علی عدم العود الیه و لما فی تفسیر
رازی لا بد فی التوبة من ترك ذلك الذنب و من الذم علی ما سبق و من العزم علی ان
لا یعود الی مثله و الاضایفه و اما الاثار فیل عن الذنوب عن التوبة فقال انها اسم جامع لما
سته او لمن الذم علی ما مضی و الثانی العزم علی ترك الذنوب فی المستقبل و الثالث اذا اكل
فریضه ضمیمتها فیماینک و بین الله تعالی و الرابع رد المظارم الی المملوقین فی اموالهم و
اعراضهم و خامس ان ذنبه کل لحم و دم یبیت من اکراه و السادس اذا تاة البدن الماطعات
محاذق حاداة المعصیة و لما فی البیعا دی سل علی رض عن التوبة فقال جمیعها ستة اشیا

على الماضي من الذنوب التمامة والمفارقة للعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان يحرم
 على ان لا يعود وان تربى نفسك في طاعة الله كما رتبها في المعصية ولما في الكسبة واذا قنعت النفس
 حرارة الطاعة كما اذقتها حلالة المعصية والبكاء يدل على ضحكة آه ولما في اللغات والتوبة الرضا
 عن المعصية والندم عنها من حيث انها معصية مع صدق العزم بقلبه على ان لا يعود وقضا
 ما فات فيما يمكن قضاؤه في حقوق الله وورد المظالم في حقوق العباد ولما في قسطا في فالتوبة
 رضى مكي في الشرع ترك الذنب ليقبض على ما طمئنه والعزم على ترك المعادة بذلك ما امكنه
 ان يتداركه من الاعمال وبالاعادة ورد الظلمات لذوبها ويحصل البراءة منهم وزاد عبد الله
 لابن مبارك وان تعد الى البدن الذي ربا به بالسحت فيذهب بالهم والآخر حتى يشار له رحم
 طيب وان تدين نفسه الى الطاعة كما اذقتها لذة المعصية وعن انس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كل نبي آدم خطار وخير الخطائين التوابون رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي ولما في
 البغوي قال القرطبي يجيبها اربعة اشياء الاستغفار باللسان والالتجاع بالابدان واصما
 ترك العود بالحنان ومهاجرة شئ من الاخوان ولما في روح البيان وعن علي رضي الله عنه
 سمع اعرابيا يقول اللهم اني استغفرك واتوب اليك فقال يا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة
 توبة الكذابين الى قول التوبة اثنتان البكاء على ما سلف من الذنوب والخوف من الوقوع
 فيما وجب ان السور ولازمة اهل الجنة ولما في فتوحات علي رضي الله عنه ان يؤخذ بذب
 كمان العبد يستحي من الله في حال توبته الى الله ان يقع منه زلة آه

وحصل بيان ابتداء وانتهائى توبته

شرعا همت توبته حد انتهاكى وابتدأ في مقترست حد ابتداءى وقت توبته از تا ربح حصول
 الموت اقتدارى اختيارى وضعى عقل وبلوغ ست وحدائتها فى توبته ما قبل انك زمان موت
 وقبل وقت تفرغ عنى رسيدن روح تا بحلقوم ست واز زمان ابتداءى تا وقت انتهائى زمان
 قبول توبته تا ب ست ويزمان ابتداءى خلا فى غيبست اما زمان انتهائى فبا بين علماء
 اختلافان هاست بعض برائند اسخه تا زمانيكه رويت لك الموت نشو وذهو اضطراى
 علامت موت مشهود نكرد تا آن زمان مسيد قبول توبته بوده است وبعض تا آن قبل تفرغ

بیان اجابت
مقبول توبه است گویند و نیز این توبه را توبه قریب میخوانند و علمای محقق و فقه توبه باس را
مقبول گفته اند و اتفاق بر این است که بچین بقای رستی حیات تا بقای اندکی قدرت است
اختیاری نوعی توبه کرده شود تا آن توبه قبول رسیدن تواند و توبه بحالت اضطراری موت
کار آمد چنانکه کافر و مؤمن نیست بذریعہ قبول رسیدن ممکن نیست که ربانی و نجات از جبر احم
شدن تواند و توبه تعریف بلا وجود ارکان و شرائط توبه صورت می بندد و لا کلام آن توبه تو
ناقص و ناتمام است اینقدر فرصت وقت و وقت توبه ماضی ضروریست که گردد و غبار معصیتها
که نه نشین و جاگزین قلب شده است بآب دیدگان تر شست و شسته نموده نظر از حبس و غل
از ناپاکی کردن تواند تا ممکن که توبه بدرجہ قبول جای یابد و جهان طهارت گرم گرم چند چنان تر
بالکل ارکان و شرائط توبه را تمام میکند و بدرجہ قبول خلق می دهد که قد سبق ذکره و در معصیت
بر صیبت پیش آید نهایت اللهم حفظنا من الله خدا حافظ و ناصر صبح چشم گریان مددگی یاری
مدوی + و از زمان معین موت فردوس الناس را جبری نیست ازان مسلمانان را هر وقت
توبه و استغفار نمودن واجب و ضروریست چون بعینا صلعم روزانه صد بار توبه می کند
حال آنکه معصوم خلقی بودند و در بیان قبول توبه باس صاحب کبر احمدی تقریری برجسته
بیان نموده آن اینکه بوجود ایمان تا تب توبه باس اگر خداوند کریم قبول فرماید عین فضل است
بران جبر احمدی نیست اگر سبب غفلت و تراخی تا تب توبه اش قبول نکند عدل است
بدان خصوص نه دعوی کسی است و نه گفتگوی می رسد و از زمان هبوط ابلیس و آدم ع خداوند
استحاثا یعنی آدم شیطان را اقتدارات کثیر بر آدم زاده و داد که کار اغوامی او بر آدم زاده کار میشد
آدم هم بیدارین نادیدنی بر ناتوانی می چارگی فرزندان خود را از ار بکفرت رب کریم نیست
خداوند تعالی قبل آدم ع فرمود که بر هر چه فرزند تو ملائک را بناسانی محافظت معین نمودم
که ملائک سخنان شمار از کلمات ارضی و سماوی حفاظت کنند و توبه عنایت کردم که فرزندان
شما قریب موت اعنی قبل تعریف توبه که خواهند ساخت و بیشتر از پیشتر زمان موجب مرید مر
یابی مانو من بگشت و بجزار رحمت و فضل خود امان تا بچین را جای خواهم داد الا که توبه یازده
کس از چنگان تو مقبل حضرت ما نیست مرشد بار بار تا بانی شایسته اینچنین یا احدی

ساحر و زبديق غشاق كاهن ملحد اما حي منافق منك بعض ضرورات باطن اسرار
 استاد العصر في عصره على فضل الفضل و كمال الكمال و الا زمان فخر با الاحي پور لاثاني له بذلك
 الكلف اولاد اخر المولوي محمد ركن الدين اسكنه الله في فراوس اليقين تقريري غريب و بيان
 اريب بدخصوص بيان فرموده كه خداوند كريم بيوم القياست با كافر و مؤمن سلوك واحد
 نخواهد فرمود البته مؤمن مورد رحمت و شفقت بقياست خواهد شد و در نه كفار آرزو بر جنين
 سخره خواهند و اقوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله فاتموا رحم الراحمين و لما في معالم التنزيل
 النيشا پوري قال السدي و الطبري ان يتوب في صحته قبل مرض موته و قال عكرمة قبل الموت
 و قال الضحاك قبل معانته ملك الموت و هو الصحيح الى قوله عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى
 قال ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يفرغ و لما في تفسيره الى سجد صحيح ان الوقت لا تقنطوا
 هو الوقت الذي لا يقبل فيه التوبة فبقي ما وراه في خيرة القبول و عن ابن عباس قبل
 ان ينزل سلطان الموت و عن الضحاك كل توبة قبل الموت فهو قريب و لما في الكبير
 ان ابليس قال يا رب انك خلقت آدم و جعلت بيني و بينه عداوة فسلطت عليه و على
 ولده الى قوله قال خنبد ياشكي آدم ابليس الى رب تعالى الى قوله قال لا رجعت عن آدم
 و لك التوبة ما لم تغرغ الى قوله اى ما لم تغرغ في حلقه الى قوله قال لمحققون قريب
 الموت لا يمنع قبول التوبة بل المانع من قبول التوبة مشاهدة الاحوال التي عندها
 يحصل العلم بالله تعالى على سبيل الاضطرار و لما في البيضاوي ان الله يقبل توبة عبد
 ما لم تغرغ سواه قريبا و لما في المدارك من زمان قريب و هو ما قبل حضرة الموت الى قوله
 و عنه عم ان الله يقبل توبة العبد ما لم تغرغ و لما في المختار توبة الباس مقبولة و ان كان
 الباس و لما في شامية و كل مسلم ارتد فتوبته مقبولة الا احد عشر من تكررت ردة و سابع
 صلعم و سابع حد الشقيين و الساحر و الزنديق و الخناق و الكاهن و الملح و الاما حتى و المنكر
 و منكرا الضرورات باطنا و لما في تفسير احمدى توبة الناس في مشيئة الله تعالى ان شاء قبل
 بشرط يمانه و كان فضلا منه و ان شاء لم يقبل بقبضه و تاخيرها كان عدلا و لما في المعاني
 انما تغفر وني الى ما و است اروا هم في اجسادهم كمانهم من سياتي الحديث فيهم من ان التوبة

والاستغفار فی حاله اجماع الا ان یقید بقیامه الاعتناء بکذا فی شرح العقائد

حصول بیان مغفرت بلا توبه و استغفار بدو سبب

القولہ تعالیٰ ربنا سمعنا منک و یا یحییٰ و فی الایمان ان امنوا برکم فامنا الی ماخر
الایة بمضمون این آیه متحقق کہ حق جلشانه بلا توبه نیز گناہان عبد مؤمن خویش حسب حکم
و مقتضای وقت معاف خواهد فرمود آن چرا که خواه کبیرہ باشد و یا صغیرہ و بنیاد صلعمت
اہل کبار نیز در اعواما شفاعت خود بہند فرمود لعل عم شفاعتی لائل الکبار من امتی کہ اکی
شفاعت عامہ موجب نجات در شدگار ی گناہگار ان خواهد شد حقیقت آنست کہ او
تعالی جلشانه بلا توبه عفو جرائم کہ خواهد کرد فضل اوست و اگر محاسبہ کند و مواخذہ نماید عذر
اوست چہیکہ را بدان جامی دم زدن نیست و ہو فعال لمن یرید شاہ عبد العزیز صاحب
قدس سرہ در تفسیر خود بیان فرمودہ اند کہ بر فاسق و معین ضرور کہ توبہ نیز در بروی صلیحا
و علمای دین اعلا نا کنند کہ خود سزاہتمت و غیبت خلق دار ہان شود و خلق نیز از
غیبت و تہمت او باز آیند این امر نیز نہایت مفید عامست و لکن فی الکبیرہ تدل علی این
تعالی قد یغفر الذنوب من غیر توبہ فی حق اہل الايمان و ایضا فیہ استدل اہل اصحابنا
اثبات العفو و تقریرہ ان الذنب ما ان یکون صغیرا و کبیرا بعد التوبہ او قبل التوبہ و ایضا
و آنچه اصحابنا بہندہ الایہ علی ان شفاعتہ محمد صلعم فی اصحاب الکبار مقبولہ یوم القیامہ
و ذلک لان ہذہ الایہ دلالت علی ان ہو الارامونین طلبوا من اللہ عفران الذنوب مطلقا
من ان قید و ذلک بالتوبہ فاجات اللہ قبولہم و عطاہم مطلوبہم و ایضا فیہ ہذا ہونہ
اصحابنا فانہم یقولون انہ تعالیٰ یحسن منہ کل ما شار و یرید لاجل کونہ مالکا جمیع المحدثات
و الماکلہ ان یتصرف فی ملکہ کیف یشاء کما فی البغوی قال ابن عباس یعذب من
یشاء علی الصغیرہ و یغفر لمن یشاء علی الکبیرہ و لکن فی روح البیان ان یعذبہ و لو علی الذنوب
الصغیرہ و ہو عدل منہ لہ ان یغفر لہ و لو کان الذنوب عظیماد ہو افضل منہ ای یعذب
من یوجب حکمہ تعذیبہ و یغفر من یوجب حکمہ مغفرتہ و ایضا فیہ ان اہل السنۃ لم یشرط
التوبہ فی عفران الذنوب مطلقا ای سوا کان صغیرا و کبارا و الہدایۃ امر من لدن

پیر تو نیم در میان ایمان و اسلام و توحید حق تعالی جل شانہ

ایمان لغت تصدیق و یقین نمودن بر صداقت امر است که از دور گوای و می گفت آن امر
و از آن شدن تواند و در شمع عبارت است از گردیدن و اعتقاد بدل آوردن بدانچه بنیبر صلعم
نیز نزد خدای تعالی آورده بر بندگان خدا رسانیده و اقرار بر بان تصدیق قلبی جز برایمان
بیشتر علمای دین گویند حتی الوسع و مقدر اقرار زبانی آن تصدیق قلبی بر ضرر و بی بدو
اقرار باللسان احکام ظاهر شرعی بران مؤمن موقوف جاری و نافذ شدن نمی تواند و عبادت
و نییة شریعت را با خشوع و خضوع بجا آوردن را اگرچه قول حکما دین جزایمان اعنی رکن نیست
ایمان قرار داده اند حق آن است که ایمان مجرد تصدیق قلبی است و اقرار باللسان و ادای قضا
و واجبات مؤمن موقوفه و نوافل شایده حال و علامت شناخت آن اذعان و تصدیق قلبی
و این امور ثلاثه را بجموعه ایمان کامل می نامند و بدون وجود این رکن ثانی و ثالث ایمان بی چون
ناقص و نامتام است اقرار بلا تصدیق قلبی کار منافق است و بر مصدق بلا اقرار احکام
کاف و جاری می شود چه بدون اقرار باللسان مؤمن ممتاز از کافر نمی شود و بر احکام قلبی
حکم شریعت ظاهر نافذ شدن نمی تواند بدون عمل بالا رکان اعنی عبادات مقرر شرع
مؤمن موقوف باتفاق علمای دین فاسق بوده است بر این قسم مؤمنین حکم فاسق و
فاجر جاری خواهد گردید نسبت مجموع من حیث مجموع ایمان است که تعرض بر یکدیگر می
بران مؤمن نمی رسد و کما فی تفسیر الی سعود بن جوفی الشیخ لا یحقق بدون التصدیق بما علم
ضروری آن من دین غیبتنا صلعم کالتوحید و النبوة و لما فی البیضا و می بشریف فی اللفظة
عبارة عن التصدیق ما خذ من الاسن کان المصدق من المصدق من التکذیب
و لما فی اللفظة الی قوله و اما فی الشیخ فالتصدق بما علم بالضرورة انه دین محمد صلعم کالتوحید
و النبوة و الحبث و الجزار و مجموعه ثلثة امور اعتقاد الحق و الاقرار به و العمل بمقتضاه
و لما فی اللمعات ان الایمان اعتقاده باجماع و اقرار باللسان و عمل بالا رکان فلما لا
الایمان الکامل و لما فی تفسیر المدا رک و الایمان ان یقر باللسان و یصدق باجماع و عمل

فليس به حل في الايمان ولما في تفسيره اني سمعوا من رجل بالاعتقاد وحده فهو منافق ومن حل
بالاقرار فهو كافر ومن حل بالعمل فهو فاسق آه ولما في روح البيان من حل بالعمل فهو فاسق اتقا
عندنا ولما في الكبير ان الايمان اقرار باللسان وعرفه القلب وهو قول الى حفيظه ره وعامره لفتا
لے قوله قول طائفة من الصوفية الايمان اقرار باللسان اخلاص بالقلب وكذا في محامد النبوة
ولما في احياء العلوم ان الاسلام عم والايمان نخص وكان الايمان عبارة عن اشرف اجزاء
الاسلام فاذا حل تصديق علم ليس كل تصديق لمان في اعتقاد نفسى الايمان هو التصديق بما جاء من
عند الله تعالى والاقرار به آه ولما في تفسير الكواشي الايمان في الشريعة هو الاعتقاد بالقلب
باللسان والعمل بالاركان

ووصل بيان ايمان بالغيب

افضل ترين ايمان ايمان بالغيب مست که بیننا صلعم صحیح ایمان بالغیب بیان فرموده
تومیکه پسین ما خواهد بود آمان بدید چند درق کاغذ نوشته برخدا و رسول و اجار من عند
ایمان خواهند آورد آمان اشرف قوم و برادران من اند شما می یار و اصحاب صحابه من اید
آن قوم بقبول اصل یومنون بالغیب بوده اند اکثر حکما مفسرین از یومنون بالغیب یقین
و اذعان قلبی مراد گرفته اند چه قلب نیز شی مرئی نیست از ان مست که تصدیق قلبی ایمان
بالغیب میشود و این ایمان افضل و اکمل از همه دیگر است و غیب نیز بدو قسم است اول اینکه
روزی میثاق با جمله بعالم ارواح حاضر بودیم ثم آن عالم از ما غائب شد ثانیاً از حق تعالی
جلشان غائبیم و حق تعالی با ما موجود و لقوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الودید
دوست نزدیک تراز من بحسب است و این عجب تر که من از وی دورم و ولما فی تفسیر البصیر
افضل الايمان ايمان بالغیب الی قوله المراد بالغیب القلب لانه مستور والمعنی یومنون
بقلوبهم لا کالذین یقولون بانواهم بالیس فی قلوبهم آه ولما فی البصیر اوی ما من احد
افضل من ایمان الغیب الی قوله لعل المراد بالغیب القلب والمعنی یومنون قلوبهم لا کمن
یصدق بانواهم بالیس فی قلوبهم ولما فی البصیر ما من احد قطا یان افضل من ایمان الغیب و لما
فی روح البیان اعلم ان الغیب غیبان غیب غلب و غیب عیب عنه فالذی غلب

چونک عالم الارواح خانه قدگان حاضرین گشت غیب بالروح الهی قوله واما الغیب لای غیب
غنه قعیب لغیب و هو خفیه الربوبیه الا غیب غنه بالوجود و ما غاب عنک بالوجود و هو محکم
اینا کمتر انت بعید منه و هو قریب منک

و اصل بیان ایمان حقیقی

ایمان حقیقی نور انوار الهی است که الله رب العالمین در درون مومنین آن نور و ولایت
فرموده لقوله تعالی مثل نوره شکوه فیها مصطفی و آن نور مقدس بذریعہ عبادت صالحه
و اعمال نیکو ساعه فاعه جلا و ترقی پذیرفته نور علی نور منور میازد و با کشفات و احوال
قلبی و بر توان نور فیض گنجور شیا نزدیک و دور همه بر آید این مشاهده می کند زاهد و تارک دنیا
و خلوت گزین آن مومن میشود و اهل الله و اهل قرآن جان مومنین می شوند و قبول گران
مومنین جلوه اثر قرآن است و آن قوم اند که بخشوع و خضوع و حضور قلبی و استقامت
و اطمینان قلبی عبادت فریضه و سنن و غیره ادا می کنند و آنانند که عبادت و بندگی شرعی را
در ای خد و مقرر شرعی حفظ مراتب داب عبدیت کامل و تمام ادا می کنند که اسید نقیض
قبول عین طاعت و بندگی است و ایمان بحسن حصین چنگانه محصل است یقین کلی و اطلاق
و ادائی فرافض و اتمام سنت و حفظ آداب و جهت جمیع عبادات مقصوده و وسائل چون
نماز و روزه و وضو و غسل و بیع و شرا و غیر هم حفظ آداب ضروری دین بوده است و نشانی
ایمان خوف و خشیت حق تعالی است و خوف بر دو قسم است خوف عذاب و خوف عظمیت
و جلال حق تعالی است و مجرد دعوی کافی ایمان نیست نماز مانیکه دل پاک از کبر و حسد و
ریا و سمعت و زبان پاک از کذب و غیبت و شکم خالی از اکل حرام و شبه پاک نباشد و
مداومت و ملازمت بر سنت نبویه و ترک اتباع هوا می نفسانی نکند تا آن زمان مومن
شدن ممکن نیست نزد علمای محققین ایمان سه وجودی دارد وجود عینی و وجود ذهنی و وجود
لفظی وجود عینی ایمان نور الهی است که روشنگر و ضیاء بخش قلوب مومنین است ذکرش
بالارفت وجود و ذهنی ایمان جمالی است یا تفصیلی اجمالی کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
و تفصیلی کلمه منعت بالله و ملائکه و کلمه و کلمه و ربنا و الیوم الاخر و البعث بعد الموت و قدر خیره و شره

من الله تعالى ووجود لفظ راشع شهادتين نام نهاده اند لمانی روح البیان والایمان
 احقیق نوراذا دخل القلب بظهر علی المؤمن حقیقه ولمانی اللامحات فان کمال الایمان بحسب
 الامر من الاعراض عما لا یغنی ویهو المقصود لقوله تعالى لا تقسده وانی الارض والایتان کما
 ویهو المطلوب لقوله تعالى امنوا ولمانی تاویلات النجیة ومن اصحابه نور الایمان فقد اصحابه
 نور القرآن آه ولمانی روح البیان سئل علی رضا علامته المؤمن قال اربع ان یمیز قلبه
 من الکبر والعداوة وان یمیز لسانه من الکذب والغیبه وان یمیز قلبه من الریا وسمعه
 وان یمیز خوفه من الاحرام والاشبهه والیضافیه وعلامته صحه الایمان المدامته علی السنه و
 ملازمته الاتباع وترك الاموال وخصیته ۵ اهل صیقیل رسته انداز بود و رنگ به هر دمی مینید
 چون نه در رنگ به نقش و نشر علم را بگذشتند به رایت عین یقین افراشتند به برتری
 از عرش و کرسی و خلافت ساکنان مقعد صدق خدا به علم کان بنود ز بود به واسطه به آن نیاید
 همچو رنگ ماضی به و لمانی تاویلات النجیة الایمان لا یحصل بزعم المرالی قوله واما یحصل
 بحصول شرائط و لمانی الکبیر الایمان لا یحصل الا عند حصول امور خمسة الی قوله قال صاحب
 التحف الخوف علی شئین خوف العقاب وخوف الفطرة و الجلال ما خوف العقاب فهو للعصاة واما خوف الجلال
 والعظمة فهو لازول عن قلب احد من المخلوقین سواء کان ملکا مقربا او نبیا مسلما و لمانی روح البیان
 الایمان فی خمسة من المحصون اولها یقین ثم الاخلاص ثم اداء الفرائض ثم اتمام السنه
 ثم حفظ الادب فما دام حفظ الادب و بین یدیه فان الشیطان لا یطیع عنه الی قوله وینی ان
 الادب فی جمیع امور من امر الوضوء والصاوة والبیع والشرایع

وصل بیان دو قسم ایمان

ایمان بر دو قسم است تقلیدی و تحقیقی و تحقیق نیز بر دو گونه است استدلالی و کشفی هر یک
 ازین دو قسم یا انجائی دارد که ازان حدتجاوز نکند یا انجائی ندارد و آنچه انجام دارد آن را
 علم یقین گویند و آنچه انجام ندارد نیز دو قسم است بامشاهده است که مسمی بعین یقین است
 و ماشهود ذاتی است که مسمی بحسب یقین است این دو قسم عینی حقیقی و عقلی ایمان بالغیب
 نبوده است و اهل حق تحقیق کرده اند اعنی بخصوصیتیک بلکه و شبتنی نبوده باشد آن علم یقین

می خوانند و تفهیم یکیه بود اسط نظ و فکر و وهم و خیال حاصل گردد آن علم را علم یقین می گویند
 و علمیکه از ایمان بدست آید آن عین یقین است و با جمیع هر دو علمیکه حاصل بود آن حق یقین است
 و نور یقین نور منظر رحمت ایزد تعالی جلشانه است بحقیقت نور یقین هر دو نور واحد است اما نور
 از پس پرده حجاب حق تعالی تا بان پیشو آن نور ایمان است و با انکشاف فیما بین عابد و معبود
 فروزان و روشنا است و بذریع نور نشان عالم را کشف مغیبات حاصل وقت است آن
 نور یقین است کما قال علی کرم الله وجهه کوشف العطاء لما ازدت یقیناً بفناء قیامت
 ایمان بصورت فرشته با توزک و طمطراق و شان و شوکت استقبال صاحب خود خواهد داشت
 که خداوند کریم بدیده و درمی همان شوکت ایمانی صاحب آن ایمان را بصد تغلیم و توفیر بجنود خود
 حاضر خواهد فرمود و همین صورت آن توزک خواهد بود که اهل لا اله الا الله قلب را و اهل صلوة
 مقدمه اشکر و اهل زکوة و صدقه میمنه جنود و اهل حج میسر و انواع خواهد بود و ایمان تقلیدی
 نیز با حقیقه صحیح است اما بلا تفتیش دلیل و شواهد صاحب آن ایمان معاتب و معاسی
 خواهد بود و ایمان تقلیدی سبب دخول جنت فردوس نیست و ایمان عوام منجه منین ایمان
 بالغیب است و ایمان خواص مؤمنین ایمان عیانی است و از مبشاهده و رویت این ایمان
 حاصل می گردد و ایمان خاص انخاص ان ایمانی عیانی با رخ حجاب انانیت است
 بود کبری در زمان بازید به گفت اورا یک مسلمان سعید به که چه باشد گر تو ایمان آوری
 تا بیای به صد سخبات و سروری به گفت این ایمان اگر هست ای مرید به آنکه دارد شیخ عالم را
 من ندارم طاقت آن جل و بله کان فزون اندر کوشهای جان به باز ایمان خود را ایمان مسلمان
 فیه بدان میل من نیستهاست به که چه صد میلش سوی ایمان بود به چون شمارا دید زان فای
 شود و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی فان الایمان قسمان تقلیدی و تحقیقی
 قسمان استدلالی و کشفی و کلاهما اواقف علی حد العلم و الغیب و اما غیر واقف الاول
 هو الایمان المسی علم یقین و الثانی اما عینی و هو المشاهدة المسی عین یقین و اما خفی و هو
 الشهود الذاتی بالمسی حق یقین و الاخران لا تدخلان تحت الایمان بالغیب بل یلزم الاعمال
 القلیبیه الی الی التزکیه و هی بطریق القلب و بکذا فی تفسیر فتح العزیز سورة بقره و لما فی توحید

فیا فی الایمان یوم القیامۃ فی حورۃ ملک علی ہذہ الصفتہ قابل لا الہ الا اللہ فی القلب وابل
العملیۃ فی المقدمۃ وابل الزکوۃ والبصرۃ تہ فی زینتہ وابل الحج فی لہیۃ وابل قیام لیلے
الساقۃ الی قولہ وکرم اللہ فی ذلک الیوم ہذہ المشاہدۃ ولما فی اللغات فی بیان الیقین ومرتبۃ
اعظم ان الیقین فی اللغۃ العلم الذی لا شک نہ الی قولہ علی ثلاثہ اوجب علم الیقین بعین الیقین
وحق الیقین وقال ابل بحقیقۃ علم الیقین ما یحصل عن الفکر والنظر وعین الیقین ما یحصل عن العیا
وحق الیقین اجتماعہما ولما فی روح البیان فان ایمان المقلد والکامن جمیعاً عند الامام الاعظم لکن
یکون آثاراً ترک النظر والاستدلال آہ ولما فی الاسماء البرقیات لای دخل البجۃ بمجود الایمان
التعاسیدی والاعمال الظاہریۃ بل یدخلہ اللہ بالایمان بحقیقی الذی کتبہ تعلیم العنایتہ فی قلبہ
الذی من نتائج الاعمال الصالحۃ ولما فی ہدایۃ العارفین شیخی وسندی قدس سرہ ان یقال
الایمان نور من وراۃ کجاب الی قولہ والیقین نور عند کشف کجاب فی الحقیقۃ ہما نور واحد غیران
اذا کان وراۃ کجاب یقال نور الایمان واذا باشر ذلک النور فی قلب المؤمن عند ربح کجاب

صار یقیناً آہ

وصل بیان کم ویشی ایمان

در بحث کم ویشی ایمان فیما بین علما اختلاف ہست تو علما می عہدند وعلما می فقہ خصوصاً
ابو حنیفہ وبر طبق مذہب صحیحہ سنت وجماعت کم ویشی ایمان نیشود وچہ ایمان اذعان بجہت
کما یفنی بان اذعان روایت مور و ممل ایمان قلب است وایمان نور است مجرور روشن
قلبی است بکثرت ارتکاب جرائم و مباشرت معصیت قلب چون شب سیاه و تار یک می گزود
و بالکل کار خنہ او بر باد و دین و دنیا و تیرہ و تار می شود نور ایمان بان ظلمت تیرگی و خیرگی
و متوازی گردیدہ بحجب تیرگی محبوبی شود و العیاذ باللہ منہ باین کیفیت و حیثیت نقصان
ایمان تحقق میگردد آہستہ آہستہ عبادات و بندگی نور افزائی لیشود و تان نور کشف وجود و شہود انورانی
میگردد نور ایمان را متجلی میسازد و بواسطہ فروغ عین نور ایمانی از فرش تا عرش کان چہ نور کشنا نمایان و عیان
چون رز معلوم میشود علم خلکی اندک ایمان لازمی و تقصیر آن ایمان مجرور تصدیق صافہ قلبی ستعان اذعان
صافہ مجرورہ بلا اتیان بالارکان ناکارہ محض و بی سود است و قد سبق ذکرہ بدون تصدیق

با تبحر و اقرار باللسان و اتیان بالا ارکان ایمان کامل نمیشود و ایمان جزو ایمان است و ایمان
 باین حیثیت ثابت و متحقق گشت و آن ارکان که اعمال صالحه مأموره است تا با آداب
 مقرر شرعی ادایش نکرده شود ایمان بد الصورت نیز بدرجه کمال نمی رسد و انصاف حساب ایمان
 مؤمن و مؤمن حقیقی نمی شود و آداب شرعی برود هیچ است ظاهر و باطن آداب ظاهر و باطن
 شریع آشکاره است چون طهارت ظاهر از دنس و غیره بخوبی ساختن و بنماز تعدیل ارکان
 و ترتیل قرآن برود طهره مشرعه نمودن باید و شاید آداب باطن طهارت قلبی است از حرس
 ناپاکی باطن چه ایمان که مادی او دل هاست تطهیر و تزکیه دل نخستین از وجبات است
 بآن طهارت ظاهر اولین جوارح خویشستن با را از مصیبت با پاک کرده از وضو غسل و پاکی
 از ناپاکی با ساختن مناسب چه بدون طهارت و صفای ذاتی و اجتناب از مصیبت و وضو
 و غسل ظاهر کارآمد نمی شود حق آن است که چون بر زمین دل بذر ایمان جای گیر و بدون آسایش
 عمل صالح آن تخم منبت و بارآور نمی شود و گو صاحب کبیره از ایمان بقول مفتی به خارج نمی شود
 که بیانش بالا گذشت از آن ناشی است که ایمان حبس گیر ایمان معلق است چون تو با و
 حق تعالی قبول کند یا خداوند که به خودش بر حمت خود بیامرز و یا شفیع المذنبین صلوات
 فرماید تا خیر است و در نه خدا حافظ از زهد آن خشک رسای طمع مدار و رسل ضعیف و اصل
 نمی شود و بر پوش دامن عفو بزلت من مست به که آبروی شریعت با این قدر نرود و ولما
 فی روح البیان و اعلم ان الایمان التوحید هو اصل الاصول و هو النکان لا یزید و لا ینقص
 عند الامام الاظم الا ان نوره یرید بالطاعات و ینقص بالسیات فینبغی لطالب الحق ان یراع
 احکام الشریعت و لو اب الطریقه لیتقوی جانب روحانیه الی قوله الادب و بان فادب السیر
 طهاره القلب و ادب العلانیه حفظ الجوارح من الذنوب فعلیک تیرکل الشریع و الایمان النکان
 بالله الفخوره و لما فی عقائد نفسی و الایمان لا یزید و لا ینقص و لما فی البکیر قلبه مطمئن بالایمان
 یدل علی ان محل الایمان القلب و لما فی روح البیان فمذه دلیل علی ان محل الایمان القلب
 است و لما فی مجال التمزید الایمان فی اللغه هو تصدیق فان معنی به ذلک فلما یرید و
 لا ینقص لان التصدیق الیس شیء یخبر حتی تصور کماله مره و نقصه مره آخری و لما فی تادیه

یثیر الی ان بذر الایمان اذا وقع فی ارض الغلب وترقی بہا الاعمال الصالحات یموت ویرقی
الی ان یموت فیکون ثمرة محبة اللہ ومحبة الانبیاء والملائکة والمؤمنین جمیعاً ولما فی شیع
عقائد نفس المراد ہمنان البکیۃ الاتی ہی غیر الکفر لا یخرج العبد المؤمن من الایمان لبعاد البعد
الذی ہو حقیقۃ الایمان *

وصل بیان طبقات اہل ایمان

بلحاظ مراتب ایمان مؤمنین نیز بر طبقہ اندعوام وخواص وخاص انخاص عوام انانند کہ باطن
انوار ایمان بالغیب ظلمات کفر وفاق وضلالت وراستہ بصراط مستقیم ہدایت رہ وشداید
وخواص انانند از طے طبقات مدارج ظلمات نفسانی و شہوانی و جسمانی و حیوانی و مگر یہاں
ان راہ خطرناک زیر سایہ نور رحمت حق واصل شدہ جای استقامت وگرفتہ ومانان و بیدار
ما پیدا کنار تفرید سالک ووصل کعبہ توحید اند و این بزرگواران بلقب بلقب حضور گزیدہ
القولہ تعالی قل اللہ ثم ذکر ہم وخواص انخاص قومی اند کہ از دین و دنیا ہمہ تن بر کنار گزیدہ
و مسرور و بصال و محمود بنما مشاہدہ و مراقبہ او تعالی جل شانہ پیوستہ انانند و انان خلیفہ
در جہاں اللہ بودہ اند و ان مشرفان حضرت صدیقی و مقربان بارگاہ ربانی افتخار سے
چند اند اولی العزم و اولی الباب مشخص و متعین باہنگام امور کائنات اند انان اسلمین
وین و دنیا و اراکین ملت و مذہب بودہ اند چون انبیاء اللہ و اولیاء اللہ کالغوث و القطب
غبار راہ بنیشان تا نظر توانی کرد * لکافی روح البیان و طبقات المؤمنین
العوام و انخواص و خاص انخاص و اما العوام فلما کانوا اہل الغیۃ عن الحقیقۃ الی قواہ
و اما انخواص فلما کانوا اوصاف حضور یلزم علیہم المساکنۃ الی امثالہم و قیل لہم قل اللہ ثم
ذکر ہم فہم سلکوا مسالک التفرید حتی وصلوا الی کعبۃ التوحید و اما خاص انخاص فہم الرجال
البا لقون الواصلون الی عالم الحقیقۃ المتفرقون عما سوی اللہ سبحانہ اسحت الی قولہ ثم انان
و خواص الاولیاء آہ *

وصل بیان السلام

اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی و قنوت و تسلیم کردن مرعوم سی رابی کشی

واعراض ودر شرح عبارت است از انقياد و اطاعت واحكام الهی سجا آوردن پس اسلام
اسم ظاهر اعمال است و ايمان نام باطن اعتقاد و دين عبارت از مجموعه اسلام و ايمان است
لقد له تعالى ان الذي بين عبد الله الاسلام و انك در علم عقائد مذکور است که اسلام و ايمان یکی
آبان معنی است که هر بنوعی مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو اسم از مسلمان نتواند کرد
و بحقیقت اسلام شرف ايمان و فروع آن است باین بحث گفتگو و قيل قال علمای دین بسیار
و متحقق آن تحریر گردید و اسلام بارگان خمس از حدیث جبریل بودن ثابت و متحقق که بدون
اینان این ارکان خمس احدی مسلمان بودن نمی تواند و بی هذه ادای کلمه شهادت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نماز گذاردن و زکوة دادن و روزه رمضان
داشتن و با استطاعت زاد راه حج ادا کردنست حقیقت اسلام توحید بالله است صورت
اسلام تعمیل شریعت غواظ ظاهر نمود نیست و همین دین اسلام از ابتدا تا يوم القيامة
جایبست و بود و خواهد بود لقله تعالى ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانياً ولكن كان خنيفسا
مُسْلِمًا و معنی دین لغته عوض گرفتن و جزا دادن است و شرعاً نام طاعت و بندگی است
از نور دین اسلام الله رب العالمین مرنبده خود را که مشرف فرموده و اهل تشریف و توقیر
از آثار نفسانی و ظلمات و شهوات جسمانی و حبالدنيا و شهوات و لذات دنیوی بالکل
فراموش کرده محل باعمال صالحه و مخلق باخلاق سجیه رضیه و حسب آخرت گردید و غریب
بحرف فانی الله شد اللهم زوني حب من احبك و لما فی انسان کامل ثم ان الاسلام یعنی سبط
خمس اصول الاول شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و الثاني اقامة الصلوة
و الثالث اتیاء الزکوة و الرابع صوم رمضان و الخامس الحج من استطاع الیه سبیلاً حدیث
جبریل عن عمر بن الخطاب قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و تقيم الصلوة و تؤتی الزکوة و تقوم رمضان و تحج البيت ان استطعت
الیه سبیلاً قال صدقت الحدیث و لما فی البیضاء ی اشریف ان الاسلام انقیاد و دخول
فی السلم و اظهار للشهادتین و ترک المحاربة و شریعة و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی ان الایمان
باطنی و قلبی و الاسلام ظاهری و بدنی و لما فی تفسیر احمدی المذهب الصمغی انها و احدی کلمه

ان فی شرح نبینا صلعم لایحوز لاحد ان یقال انه مؤمن لاسلم بالعکس ولا ینفک احد ما عن الآخر کما لظاهر مع ما یلحق فی تفسیر مدارک و اما فی الشیخ غالا یمان و الاسلام واحد و لما فی قسطانی غالا یمان لا ینفک عن الاسلام حکما نهما متحدان فی التصدیق و لما فی احیاء العلوم الاسلامیة عبارة عن التسليم و الاسلام بالاذعان و الانقیاد و ترک التمرّد و الایثار و العناد و لمصدق لوق محل خاص و هو القلب و اللسان ترجمانه و لما فی البکیر من ذلک ان یکون الدین عند الله لا یصل الی قوله اصل الدین فی اللغة انجز اثم الطاعة یسے دنیا الی قوله اما فی عرف الشیخ فان الاسلام هو الايمان و لما فی تفسیر ابی سعود ای لادین مرضیا لله تعالی سوی الاسلام و لما فی تاویل الشیخ و الاسلام ضو نور الايمان یتضمن برمشکاة صد و رحیم ای الحقیقة من شرح الله صدره بضو نور الاسلام فهو علی نور من نظر عنایة ربّه و من امارات ذلک النور محو آثار ظلمات الصفات الذمّیة النفسانیة من حب الدنیا جامی کن اندیشه ز نزدیک و دور می الا قرب و لا بعد و لا وصل و لا ین

و صل بیان آنکه اسلام بر دو قسم است

اسلام بر دو قسم است ظاهر و باطن اسلام ظاهر اسلام جسدانی است و جسد مورد ظلمات و شوائبی است شرعا اسلام ظاهر اقرار باللسان و ایتان بالارکان و اسلام باطن اسلام روحانی و نورانی می نامند و اسلام روحانی مقتبس انوار وحدت معرفت ربانی گردید عالم را منور می کند و هر قسم کشف و ایقان ازان نور حاصل می گردد و اسلام ظاهر مقتضی ایتان لوازم و کف نواهی است و اسلام ظاهر بدون اسلام باطن هیچدان و بی سود بوده است و از اسلام مجرد صارفه سود خاتمه را خونی است عظیم و بجای است کمال اسلام حقیقی ابتدای غریب بود و بغیرت هم خاتمه و عود خواهد گرد و اسلام حقیقی صورت ندارد و اگر ای بخواب هم نمی بیند و غریب اسلام باطن معنی است که نه انسی دارد و دیگر و زرفیقی ثانی اسلام حقیقی اگر حاصل نیست عبادت یعنی نیز بنیاده محض است احکام ایمان و اسلام بر دو قسم است دنیوی و اخروی احکام دنیوی عبادت ظاهر است احکام اخروی بحقیقت غریب بحر فاشه و فانی الله و بقا بالله شدت این نیز سود خواص است نصیب عوام مؤمنین نبوده است احکام اخروی عوام مؤمنین تصدیق بالقلب که سبب خاص خروج من النار و منع تخلید از نهار است بوده است و لما فی روح البلیان

والاسلام علی نوحین اسلام الظاهر واسلام الباطن فالاسلام الظاهر اقرار اللسان وکمال العمل
فهذا الاسلام حسبه انی وایحسان فی ظمانی یعبر عن اللیل بالظلمة واما الاسلام الباطن فبالمشعر
القلب والصدر بنور الله تعالی فهذا الاسلام الروحانی ویعبر عن الیوم بالنوراه وکما فی تاویل
بذلک الاسلام غریبا وسمی غریبا لمراد بالاسلام هو الاسلام المحقق وصاحبها لا یرتدأ وکونه
غریبا ان لا یوجد له انیس له وکما فی احیاء العلوم الاسلام والایمان حکمان اخروی ودنوی
وان الاخری فهو الاخراج من النار ومنع التخلید اذ قال رسول الله صلعم یخرج من النار
من کان فی قلبه مثقال ذرة من الایمان والتخلید من غیر کشف وانشراح صدر وهو ایمان
العوام بل ایمان السخوف کلهم الا نحو آه *

وصل بیان توحید

اصل ایمان واسلام توحید الله رب العالمین هست که بدون ایقان توحیدی ایمان واسلام
عقاب محض هست و بی سود ایمان ایقانی لله رب العالمین واحد برحق ولا شریک ولا منافی
مطلق هست بقول تعالی قل هو الله احد یقین کردن ایمان ایقانی هست که بدون این ایمان
دیگر کدامی ایمان واسلام نه بکار آمد هست و نسو و مندوبه انبیات ذات کبریا و شواهد
براهین و حجج و دلائل معطل الوجود هست چه رویت عالم اجسام دفعه واحده شهود ذات
واجب الوجود ذوالکمال والاسلام شهود بین موجود که حاجت مشاطه نیست رومی
دلایم را به و آن ثبوت بر دو قسم هست عامه چون عوام مؤمنین را حاصل هست و آن ثبوت
عوام مؤمنین بدرجه یقینیات نمیرسد بلکه از طبیعات هست چه عوام جاهل با دینی توحید با سوسه
الله متوجه شدن یکین ثانیاً علم علما ی فریقین هست که آنان بقدر حیثیت و رتبه خود با علم
و عین الیقین و حق الیقین داخل شده اند که از الان یقینیات شان غیر ممکن الوقع هست بلکه
آنان بصورت علم نافع ترقی و ارج شهود و کشف ساعت فصاحت کمال ظاهر و باطن پیدا
میکند برگ و رختان سبز در نظر هوشیار و در قرش و تزیست معرفت کردگار چه توحید
لقد یفیه شی را واحد گردانیدن هست و بر علما ی تکلمین اعتقاد و حدیثست لود تعالی جلش
و با مصطلح صوفیه توحید معرفت و حدیثست او تعالی جلشاد علی سبیل جمال

و تفصیل دلیل وحدانیت کو کثیر اند که بشمارند معروف و مجهول و معلوم و غیبی و متعلق و متعلق
و اما توحید حق تعالی را از حیث خلق و از حیث تعالی و از حیث علم و از حیث قدرت و از حیث شرف و از حیث جلال و از حیث
از وحدت است یعنی یگانه خداوند تعالی قابل شدن شرعاً است توحید است وحدت بر دو
قسم است ذات و صفت مطلق یا مقید اولاً ذات خداوند تعالی واجب الوجود است موجود و دائم
تا هم بذات خود است ماسویش دیگران بقصد وجود موجود نبوده بلکه معدوم الوجود بودند
ثانیاً خاص ارض و سما بذات و صفات خویش لا ثانوی و لا شریک است لقوله تعالی لا اله الا الله
ذات مستغنی عن المناقص باوصاف مقبوعه بلا شرکت و تأیید غیر می پیوسته متصف بوده است
و مراتب توحید کو کثیر اند اما علمای ظاهر و باطن توحید را بنحوتین مشعب بدو شعب کرده اند
توحید لسانی و توحید حیاتی و توحید لسانی تصرف بدو بهره است تقلیدی که عوام مؤمنین
لا علم از آن توحید زمره پرواز نه ثانیاً متکلمین آن توحید حق را با شواهد و براین عقلیه و
نقلیه ثابت میکنند که آن بزرگواران از جاده تقلید پا بدر کشیده اند لیکن این از باب تالیل
چون علمای وجودی و شهودی و اصحاب احوال بحق الیقین و عرفان الحق و نور کشف و صل
نگریده اند قسم ثانی توحید عیانی است و آن توحید توحید بالافعال و الذات و الصفات
حق تعالی است و اهل توحید عیانی غریق بحر ناپید الکنار عرفان ذوالجنان بدل و جان گردیده
فنا فی الله و بقا بالله شده اند از هر دو جهان معرض و مجیر از دین و دنیا شده ماسوی الله
را فراموش کرده اند لقولهم الله بس باقی هوس و جهل توحید ربانی ترک دنیا باقی است
که سبب خاص نجات دارین و حقیقت دین اسلام همین توحید است و بس و توحید با عباد
احمال و ذات و صفات بسببه انقاسی پذیرفته اولاً توحید بدایت که ذکر کلمه لا اله الا الله
اولاً الله است و صاحبین توحید سیر عالم اجسام میکنند ثانیاً توحید اهل توسط که ذکر
کلمه لا اله الا انت است صاحبین توحید سیاره عالم احوال اند ثانیاً توحید اهل نهایت
که ذکر کلمه لا اله الا انت است صاحبین توحید طیاره عالم حقیقت اند و حق الیقین است
طاش بازی بدیدم از بغداد چون جبین ز سلوکش آگاهی بدرفت در جبهه وقت بازی
گفت ایس فی جیبی سوال کنی و این توحید ثلاثه را حجت مانع نیر ثلاثه شده مجزیه مال دولت

و بدن که بدون فحاشی مالی توحید افعال حاصل نیست و بلا زیان اولاد توحید صفات را
 دست برمی نمی شود و بدون فحاشی جسمی و روحی توحید ذات باری را یافتن لا ممکن و
 با اتفاق علمای فریقین توحید این دو شعبه را بر حسب رتبه مرتبت توحید ایمانی و توحید علمی
 و توحید حالی و توحید الهی توحید ایمانی آنست که بنده بفرده صفات الهیت و توحید اشخاص
 معبودیت خداوند کریم بمقتضای اشارات و آیات و اخبار تصدیق کند بدل اقرار نماید زبان
 و این توحید ثمر تصدیق مجرد و صدق خبر باشد و این توحید از ظاهر علم مستفاد است این توحید حلا
 از شرک جلی است و انحراط در سلک سلام فائده میدهد حضرات عکلا کفوفیه بضرورت ایمان
 به اوست مؤمنین و این توحید مشارک اند و بر ائمه و دیگر منفرد و مخصوص و قناعت باین
 مرتبه در آمدن بود بدین عبارت لقوله عم علیک بدین العجائز الحدیث و ان توحید علمی مستفاد
 از باطن که آن را علم الیقین خوانند که بنده در بدایت طریق تصوف از سر یقین بداند که
 موجود حقیقی و مؤثر مطلق نیست الا خداوند عالم جل شانۀ که چیزی بغیری را بدین صفت
 متصف شدن ممکن نیست و جمله ذات و صفات و افعال را در ذات و صفات و افعال
 او سبحانه یانحیر داند و بر ذاتی از نور ذات مطلق او نشانسد و هر صفتی را بر تواز نور جهان
 آرامی او پندارد و هر جاعلی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری بپند آن رابعینه اثری از ان
 علم و قدرت او تعالی آنکار و و این توحید مرتبه اولین توحید اهل خصوص و متصوف است
 و از علم باطن این توحید علامه کش می باشد و علم الیقین و علین الیقین و حق الیقین ازین
 توحید متضرع است و نیز از توحید حالی این توحید نسبتی می دارد نوعی و موحدا این توحید از
 شرک خفی برخیزد و اما توحید حالی آنست که حال توحید وصف لازم ذات موحد گردد و
 به جمله ظلمات و رسوم وجود الا اندک بقیه در اشراق نور توحید متلاشی و مطلق شود و نور توحید
 در نور حال او مستقر و مندرج می گردد بر مثال نور کوکب در نور آفتاب و علم استبان
 الصبح ادرج ضوا و با سفره اضواء نور الکوکب و باین توحید موحدا چنان فحاشی
 می گردد که دید و شنید و گفتار و خوردن و آشامیدن خود را عین افعال ذات خدا می گم
 پندارد و خود غنیمت بجز توحید چنان شود که از بود و نبود و دید و وجود و وجود و حسب الوجود

قائم الذات شود نیز این توحید دودار و دودوی و شهودی و علمای وجودی هر فرد از آن
 حضرت کبریا می و مبدان بارگاه ربانی اند و هم آنان قائل همه اوصیت اند و آن بزرگواران
 دین چنان ته اکب توحید شده اند جز علم اب توحیدی و فنا می ناسوتی و دیگر چیزی بنظرشان
 نمی آید و با محبوب خویشتن با چنان چسبیده اند که دین دنیا از یادشان در زفته و صورت
 غریب را آنان فراموش فرموده اند ان اساطین دین با شراق انوار حق سبحانه چنان
 مستواری گشته اند که هر یک خود را خیال می کنند صورت حق تعالی نظری کنند چون منصور
 حلاج قدس سره بود انانند علم حق یقین بر بالای عرش برین بر زده اند و علمای شهودی
 آنان اند که اتباع سنت نبویه و الزام احکام شریعت غایب خود را گوارا کرده اند و بشیر را
 بر مراتب توحیدی جز این مرتبه مرتبه دیگر حاصل شدن ممکن نیست چهارم توحید الهی است
 که حق سبحانه در ازل الازل همیشه بوصف وحدانیت و نعت فردانیه موصوف بودند
 لقوله تعالی و کان الله ولم یکن معه شیء و کل شیء با لک لا وجه آه بقول اهل قال این توحید
 نیز بر سه قسم است یکی توحید حق مرحق را و آن علم او بیگانگی خودش دوم توحید حق
 مرحق را و آن حکم او بود بنده را بتوحید آفرینش دل در وی ستودم توحید خلق مرخلق را و آن
 علمشان بود بوحدانیت حق تبارک و تعالی و این مقالات از طرز تقریر و تحریر بعید
 این مدرسه نیست جای آواز از سینه بسینه میرسد راز و سخن و سیدی و مولانی
 و مرشدی فردی در وانی شیخ نامرشد نامولانا شاه وجه الله روح الله روحه قدس سره
 بتوحید العارفين مصنفه خودش این معجزه شریف و مطالب لطیف را بشرح و بسط و درج
 فرموده من کان له فیه الشوق و التحقیق فلیطالع فیه لما فی التوحید العارفين التوحید
 اللغه جعل الشیء واحدا لی قوله اعلم ان دلیل و حدیثه الله تعالی کثیره و اظهره اربعة الابل
 التخلیق و الثانی التزیین و الثالث الامانة و الرابع الاحیاء و ایضا فیه ان هذا یقین
 لا یحصل فی القلی الصورى الذی هو اول القدم للسلوک بهم فسر و بان حق یقین الله
 هو نهایت الاقدام الی قوله فی بیان التوحید باعتبار حال الموحده یسمى التوحید الوجودی
 و التوحید الشهودی آه و کما فی روح البیان و حقیقه دین الاسلام التوحید و همه رتبه

الشرایع النبوی الشریط و لسانی تاویلات العجیبه مراتب التوحید توحید الافعال ثم توحید الصفات
ثم توحید الذات و لسانی روح البیان و التوحید علی ثلاث مراتب التوحید اهل البیادیه و هو
الا اله الا هو و سیر اهل هذا التوحید فی عالم الاجسام و توحید اهل الوسط و هو لا اله الا انت
سیر اهل هذا التوحید فی عالم الارواح و توحید اهل النهایه و هو لا اله الا انا و سیر اهل هذا التوحید
فی عالم الحقیقه و لسانی اللغات الان بحجب کلمه ثلاثه هی المال و الولد و المبدن توحید الافعال
انما یحصل بانفسا عن المال و توحید الصفات بانفسا عن الولد و توحید الذات بانفسا
عن الجسم و الروح و لسانی لاسمات الربیات اعلم ان التوحید اما سانی و اما عیانی مقترن
او اما التوابع اما سانی مقترن بالاعتقاد و الصصح فانه ثمان قسم بقواسم الثقید
الصرف لم یصلو الی حد التحقیق فمعوام المؤمنین و قسم ثلثون بکلیل الحج و البر اهلین انقلبت
و انقلبت فمواو ان خرجوا عن حد الثقید الصرف لکنهم لم یصلو الی نور الکشف و العیان
کما وصل اهل الشهود و العرفان و اما التوحید العیانی فاعلی مراتب مرتبه الاولی توحید الافعال
و الثانیه توحید الصفات و الثالثه توحید الذات آه و لکن فی عوارف المعارف

پر تو تو هم - و در بیان سر تکلیف شرعی و غیره چون منتهیات

خداوند کریم یوم المیثاق بود که تمام است بر کلمه قابو الی امانت گزین بار خود را بجهت
عمل آن امانت بر جمع مخلوقات ارضی و سماوی و ملک و ملکوتی پیش کرده بود جز انسان
و دیگران از عمل آن بار گران رو گردان شدند و انکار نمودند و تقسیم آن مفصلان برین

مرقوم میشود و آن اینست

و صل بیان بار امانت

فی الحقیقت امانت ضد خیانت است و علمای دین و حکمای شرع متین آن امانت را
بر سه قسم حمل کرده اند اول تکلیف شرعی و امورات دینی است و امور دینی سه قسم است
بدنی و مالی و باشرک هر دو چنانچه صوم و صلوة و زکوة و حج ثانیاً امانت و محبت بار
و عشق حقیقی لافانی است که لطیف الهمین عشق حقیقی و نجوای قولم تعالی لقد کرمتنا بنی آدم انسان
بر مخلوقات دیگر و ملائک مقربین مغفوق گردیده و مشرف حضرت ربانی شده و عشق که ما و

جمیع آفت و بلا و مصدر رنج و غمت جز انسان کیست که جاہل این کرب و بلا و غمناهی این
 جور و جناسدن تواند بد عشق را تا کسان چرمی دانند به عشق شایهی سیر از جسم است
 شب تاریک بیم موج و گردابی چنین باطل به کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها در فرشته
 عشق ندانند که حسب تخته خوان بد بخواه جام گلانی بنجاک آدم ریزه بنما لقا ظهور فیض نور
 جذبه عنایت صمدانی و شسته انوار رحمت ربانی است که بلا اقتضای مقتضای جد و جود
 جو یا و بلا حجاب حجب وجودی هویت ناسوتی خداوند تعالی عاشق فنا فی الله خود را از کمال
 عنایت خود آن کمال بی زوال و آن انوار لایزال عنایت می فرماید و این مقصود و ملائمت
 و مصیبت خیز امانت باری گران بار برگردن اغیار عرضه بود از ان اغیار به تحمل آن بار سر
 باز کشیدند و لما فی تفسیر الی سعود جعل الایمانه التی شانها ان تكون من جهة تعالی عبارة
 عن الطاعة التی هی افعال المكلفین بالانابة للتکلیف الی قوله من طبع الله ذرئته ففقد
 فاز قوت اعظم ما و لما فی البغوی المراد بالایمانه الطاعة للفرض التی فرضها الله علی عباده
 و لما فی مفتاح الغیب فقال انما عرضنا الایمانه الی التکلیف الی قوله لان من قصر منه علیک
 العزامة و لما فی البیضاوی تقریر لوعده السابق بتعظیم الطاعة و سماها امانة من حیث انها
 واجبة الاداء و لما فی روح البیان والایمانه ضد النیانة و المراد امن علیها و هی علی ثلاث
 مراتب المرتبة الاولی تکالیف الشریعة و الامور الدینیة المرعیة و لذ اسمیت امانة لانها لازمة
 الوجود و کما ان الایمانه لازمة الاداء الی قوله و المرتبة الثانیة المحبة و العشق الی قوله و المرتبة الثانیة
 انها فیض الالهی بلا واسطة و لهذا سماه بالایمانه لانه من صفات الحق تعالی فلا یملک احداه

و وصل بیان قبول انسان آن بار امانت

خداوند که نخستین عرض امانت بمجر انسان و دیگر مخلوقات رخی مسمودی عینی شجر و حجر و حیوان و طیر و سباع
 و ملائک و عقل و دهرت و فهم و فطرت و قوت ادراکی عنایت فرمود تا احدی فهم نباشد و خود را گویا شنود نتواند
 پسین آن امانت را قومنیزیرین را پیش نهاد جمیع مخلوقات و ملائک فرموده که حال این امانت را به قبولیت یا
 کند و ایزد پاک بمعرض عرض امانت این نیز بیان فرمود که حاملان این امانت اگر خیانت
 کار برانند تا مستوجب عقوبت و مستحق سنجین خواهند شد و انا انکه تجلیل این امانت امانت ابرار

و ترسکاری بخواند و در آمان امور و انعام و اکرام خواهند شد و جانشین فردوس برین
 خواهند گشت جز انسان جمیع مخلوقات دیگر و ملائک بشنود عتاب و خطاب و قیل قال نرم و
 گرم رب العالمین منکرا یک و ابای صاف از محل این امانت رب العالمین گردند ناقص
 و عدم استعداد لیاقت حمل امانت خود با ظاهر بر ساختند با وصف لحم و شحم و بلن و سب قدر و کثرت
 و قوی الجشده و عظیم الهیاکل خود با از بار برداری این بارگران امانت که بقدر منزلت باری بود
 سخت گران مجبور شدند و مجبوری خود با ظاهر کردند و این انکارشان انکار بی ادبانه نبود
 بلکه بخوف و حیثیت خادمانه بود و لاجرم آن مخلوقات و ملائک باین انکار موجب عتاب و
 باین اباستحقاق عتاب نشدند خداوند که لم یخاف عاصم قوت استعدادی و حیثیت و لیاقت
 ناقصه نشان حمل این امانت بر آنان عرض استعجابی نموده بود و فرض لازم و جوی ازان است
 که ایزد توانا آمان را مورد عتاب و تحمل خطاب نفرمود و رب الارباب انان مخلوقات را چون
 سدی و ارهان ساخت و دیگران جمله بزبان حال خود با گویا بودند که ایشان مسخرید قدرت
 کامله او تعالی شانند و جویای ثواب و عتاب آنان نیستند بیان کردند که از جهنم
 ما میترسیم و از جنت ماکاری نداریم و انسان مجبور و حکم حضرت ذوالنسان این بارگران امانت
 را بی تامل و بی تکلف بر سر خود برداشت سپیدی بیانه و لمافی مفاتیح الغیب لا ان امانه الله
 فوق قوتهم جمله الانسان مع ضعفه الذی قال الله تعالی و خلق الانسان ضعیفا و لمافی
 تفسیر فی مسعود و لعل المراد بالامانة العقل و التکلیف یعنی ضمانتین باعتبارها با الاضافه الی
 استعداد من الالباء الطبیعی الذی عدم اللیاقه و الاستعداد و لها و کمل الانسان قابلیه و
 استعداد و لمافی البیضاوی لما خلق هذه الاجرام خلق فیها نفما و قال لها فی نعمت
 فرقیه و خلقت جنه ملین الطبع و نار المن عصافی و لمافی تفسیر المدارک و با باین الالباء الطبیعی
 الذی هو عدم اللیاقه و الاستعداد و لمافی روح البیان لقدر کمال العقل و الفهم فی
 الجمادات المذكوره عند عرض الامانة الی قوله حیث قال لمن یحکمن هذه الامانة علی ان یحکمن
 لکن الثواب و النعمه فی حفظ و الاداء و العقاب و العجز و النجایه فاین ان
 یحکمن ابا شده الامناع آه و لمافی اللمعات قلن یارب کل من سخرت بامرک لایذیر ثوابا

ولا اعتبارا ولا کمین هذه القول منهن من جهة المعصية والمخالفة بل من جهة الخوف والخشية من
ان لا يودين حقوقها الى قوله كان العرض عرض تخيير لا عرض الزام واليجاب

وصل آن بار امانت بلا تکلیف شیعی

وآن امانت مندرجه بالا که تکلیف شرعی و اموالات دینی بهوام الناس انسان و عشق بابامیر
شرعی برخواص و جذبه بغض نامتناهی و عنایت خاص خود برخاص الخاص انسان خداوند کریم
عرضه داد احوال و زیات شان بندگان بلا الی انا پس پیش و بدون خیال کما پیش حل آن امانت
را یکبارگی دفعه قبول کردند مخلوقات دیگر با ضعف قدم و قامت و عرض و طول جسم است قابل
حل آن امانت نبودند چه حل آن امانت تعلق از قلبی داشت و قوت بدنی آنجا کار آمد نبود
و کاری نمی گیر و دو قلب مخلوقات دیگر چون قلب انسان ضابطه و مستقیم استقامت فاسد نمی گشت
نبوده است از ان و دیگران بکل آن امانت ناقابل شدند و انسان قابل برآمد مخلوقات دیگر چون
جسد انسان اند و انسان بشا به قلب انسان است خیر انسان است و کدام است که این را بر گران
بار امانت را بر سر خود بردارد و ان انسان نخستین بعرض طعن آنجا قیامش بقدر فهم و نفی و کمال
بودند چون انسان به تعجیز دیگران قابل تحویل و حل این بار امانت شدند الله رب العالمین
آدم و ذریات شان را سوال فرمود که مخلوقات دیگر عرش و فرش از حل این امانت انکار
در زیدند بی تکلف و بی تامل چیزی تو و ذریات تو حمل امانت بر خود گوارا ساختی آدم بی تاب
برخواست بزبان ادب تر زبان شد و برگفت خدایا یقینم آنست که رب العالمین بنده
خویشتر را بتکلیف مالا یطاق تکلیف نمیدهد و هر کاری گذار کاری کار کردن کار فرامی شود
و خداوند عالمین بفضل و رحمت خاوندانه از چون بایندگان نا کاره امر ما سوره خود را انجام
می فرماید ورنه گریار اگر خلم خداوند کریم برنج و اسلوب باید و شاید بحسن و خوبی انجام و
انصرام کردن تواند نظر بر این فضل و رحمت خدای کریم دارد قبول حکم احکام سعادتمندان است
حال و مال خود با آنجا شستیم چون ما را رب لا رب الا رب امانت اجابتی دارد و لم یاطر ان بار
ابا و انکار حکم حاکم گران باری امانت را بالکل فراموش کردیم و در این بنوعی و خرمی حل امانت
ما قبول کردیم و سمعنا و اطعنا بدل و زبان بلا تکلف و دریا با تقسیم بر مثال مخلوقات

دیگر بے ادبانه سرتابی از حکم حاکم هست مردانه مقتضی آن نشد و از ان هست سوتی اوبی بازماند
 و ما ازین توقیر و تعظیم عرض امانت بر خود با بالیدیم و سبب ان قبول کردیم آدم آنوقت بزرگوار
 حال خودی گفت س آسمان بار امانت تو انست کشید به قرعه خال بنام من دیوانه زد
 آن بار که از بردن او عرش با کرد به با قوت تو حال آن بار توان بود به راه او را بدو تو انست
 پیمود به بار او را بدو توان برداشت به آدم چون حل این امانت را اولین بار قوت حق خیر بود
 گو را کرده بود حق تعالی بجوابش فرمود که خبر او داد تو حکم را بجای آدمی از ان بر مخلوقات
 دیگر همگان شمار بیشتر و بعزت و وقار بالا دست کردیم بلحاظ قوت فضل و رحمت تا حل این
 امانت ساختی مابدولت نیز از تو و ذریات تو بحسن و خوبی انجام امورات این امانت خود هم ساخت
 و تا یوم القیامت حلقه کردن تو و ذریات تو این امانت ما گردید آدم ازین سرفرازی نا آشنا
 سرفراز خوش دل و مخطوط شد و مخلوقات دیگر عرش و فرش از شرم و خجالت خاک حسرت و
 افسوس بر سر خود با افتانند آدم در ان جلسه لطیفه این می گفت که خون من رنگین تر
 از رنگ حنانه زمین سبب تخم جناب برداشتنده به و لمانی روح البیان فالانسان اخص
 بالعشق و قبول فیض بالا واسطه همه من سائر المخلوقات الاختصاصه باتیانه رشاش النور
 الالهی الی قوله و کان عن العشق و فیض عام علی المخلوقات حمله الانسان لان نسبة
 الانسان مع المخلوقات كنسبة القلب مع الشخص فالعالم شخص قلبه الانسان الی قوله فقال
 الله مکاتک فانها فی عنقک و حق ذریک الی یوم القیامة و لمانی الکبیر فکانهم قالوا کیف
 الاسمع و لا نطیع و انه تعالی لا یكلفنا الامانی و سعنا و طاعتنا فاذا کان هو تعالی بحکم الرحمة
 الالهیه لا یطالینا الا بالشیء سهل الیهین فذلک نحن بحکم العبودیه و جب ان یكون ساعین
 مطیعین و ایضا فی ان تمیل مخصوص فی عرف القرآن بالتکلیف قال الله تعالی انا
 عزنا الامانیة علی السموات الی قوله و حملنا الانسان آه و لمانی تفسیر الی سعوا و ای سبیه
 تعالی انه لا یكلف نفسا من النفوس الا ما یسع فیہ طوتها و تیسر علیها و لمانی البیضا و ای
 او من التکلیف الی الی فی بها الطاقه البشریه و لمانی المدارک لان التکلیف لایرد الا علی
 یقدر علیه المكلف به لمانی شج القوا و ملات و المعات و الامتات البریات و لمانی روح البیان

تسکيف الزام باميه کلمه و مشتقه و الواسع لاميع الانسان و لمانى حجة الله بالاعتقوب بابا بهن
الا باا الطبع المتى و هو عدم اللياقة و الاستعداد و يحل الانسان قابلية و استعداد له لمانى
قوله و انما يلقين بالانكليف و يستعد له من كان له كمال بالقبول لا بالفعل آو -

او وصل بيان استحقاق انسان تحمل بار امانت و غيره مراتب

انسان که مورد مشهور اتی جاعل فی آبرض خلیقه بوده اند بالای آن قدر قامت با استقامت
تسلط وزارت و سرپرست د امانت و شمله عظمت و محمت زیرا بود ازان مست که خداوند کریم
در محمت کامله خویششن آن انسان با آتانا روتمنه نبوت و رسالت و شعار و میان بند خلقت و کمال
مشرف و معزز فرموده و عویداری و تقداری بآن قدر و منزلت باین مشابیه و یگویی نبود و دیگر
که بود که ادم مست که دعوی فاسده و حق باطله خود را بآن و در یگانه تنخیز پیش کند بجان مقبوله
اتی اعلم ما لا تعلمون السکوت و زیند و دیده و طنطنه آدم خاکی از تحت الترمی تا عالم بالا
بلند بالا اگر دیده و شمنان دیرین و حسودان شیاطین ازین کشتن و منزلت آدم حسودان
و چشم زخم انداختند و ازین همه سرفرازی خاکیان ناگوار و نامالانم طبع شیطان و نارایان شد
تقولم خاک را خوار و تیره دید الییس که کرد انکار آن حسودان و حسودان
نشد که کسبه کامل او به سرکنجی که هست در دل خاک به این صدا داده اند در افلاک
که بجز خاک نیست منظر کل به خاک شو خاک تا بروید کل به خدای رحیم دران بهنگامه کرم محبت
و چشم زخم حسودان سپندان تویذ کلمه طیبه انه کان ظکوا ما یجکولاً را بر بازوی راست
انسان بر سبت و خاک بر دیده بدین حسودان بر افشاند و با نا عرضنا الاله تفسیر
فرمود که چشم حساسه تیره و دیده بداندیش خیره گردد و دست تا کور شود آنکه نتوان دید که گوین
الفاظ متبر که نسبت بالانسان صورت تلخ معلوم میشود بان بان عاشقان را در
بدنی خوش مست به عاشقان را نوز ناگامی خوش مست به لیکن معنا و حقیقتاً ازین الفاظ متعجب
توقیر و شریف تکرم و توصیف ایشان ثابت گردیده که ایشان بشرف و عظمت از دیگر مخلوقات
ارضی و سماوی مشرف بارگاه ربانی اند که الله علی کل حال و حق آن سبت که انسان بآن
خود جهاد اکبر نموده بانهاک نفس اما ره ظلم فاش و صیر بحرف نفس خویششن با ساخته خانی اند

و بقا باللہ می گردد و اگر ب انسان با سخیبیه و معنی صورت ظالم عناست اما این ظالم عظیم عین
 تویمست خداوند کریم باین معنی انسان را ظالم لفظی بیان فرموده معنای عادل متقی قرار داده و انسان
 را نیکه فنانی اللہ و بقا باللہ میشود و خود را یکبارگی فراموش می کند و از خود می خود بی غیر
 محض می گردد و شهید نازداد و اقصیه منصور صلاح ثناء بران است باین جهت کذا می انسان
 جاہل از نفس خویش است و ہم معرفت ذات اللہ عین جاہل است لقولہم المعرفة فی ذات
 اللہ جاہل و این جاہل عین علم الیقین است از ان است کہ رب العالمین انسان را جاہل گفت
 و عالم سر بانی مراد گرفت کما قال مولوی معنوی **ع** علم معقولات علم اشقیاست **+**
 علم نامعقول علم انبیاست **+** کما قال حافظ شیرازی **د** و دلش دیدم کہ ملائک در میخانه زدند **+**
 کل آدم بسہ شتند و بہ پیانہ زدند **+** الی آخر الغزل للہ لوی جامی **ع** غیر انسان کشتن کو قبول
 از آنکہ انسان ظلم بود و جاہل **+** ظالم او آنکہ ہستی خود را بد ساخت فانی بقای **س** مدراہ
 ظالم او آنکہ ہر چہ بر حق بود **+** صورت او زلوح دل نبرد و **د** نیک ظلمی کہ عین محاسن است **+**
 نقص جاہل کہ عین معرفت است **+** ای نکرده دل از علائق صفات **د** من از دشت خلایق **+**
 از آنکہ در عالم خدا دانی **+** جاہل علم است و علم نادانی **د** و بعض مفسرین بران کہ چون آدم و
 آدم را جاہل الہ گفت **+** این خود گو را کرد ملائک لظن فاسد خویشتن با انسان را با ظالم و جاہل **+**
 ساختند خداوند کریم بیان طعن شان را فیض فرمان خویش ساخت و بان
 بازار کریم رفزد طعن جداوند کریم بشارت خاندی در داد کہ مابد دولت سہ و خطا
 او گناہان تو و ذریات تو با آمرزش خواہم ساخت **+** چه غفور و غفار و رحیم و رحمان اسمای مصفا
 من است آدم باین تشبیر از یکدل بعد دل زندہ دل گردیدہ علم سعادت و فرخندہ حملے
 و عنایات ذوالجلال را بر فرق فقدان و لامکان بلند و بالا کرد و بزبان شادمانی پامی گفت
ع امر و مبارک است ظالم **+** کاتادہ نظر برین تہالم **+** صد شکر خدائے آسمان را
 کا خیر بد آمد از و بالہ **+** ملائک بدیدہ و رمی آن نقشہ اقیانسی آدم و بشہ و کلام فضل
 خداوند اکرم بظنیان فاسدات خود ہامی شان تا دم وزیر است از تہجد آدم شدہ و از
 نتیجہ قصہ مشہورہ امیر ایم **+** ہم کہ بطواف کعبہ مقرر مہجودانہ ملتزم فریاد کنان خواہان

و جو یا می عصمت بود و محقق که انسان خاطی و عاصی نیز جز مشرک خفی و مجلی و کافر و منافق محبوب حضرت سبحانی اند این دو لاشریک و ثانی اند و ثانی خود پسند نمی کند و اکثر مفسرین حاکی اند که چون انسان بیثبات حل امانت نموده کسانیکه بان امانت خیانت فاحش و عین مجرمانند و آن امانت که از امضای خداوند مهور بود آن مهر از حالش در شکسته کافر و منافق و مشرک گردیده و بدمرغ آنان منسوب بظالم و جاهل اند آنان ظالم نفسه و جاهل لواحقیت اند و چون انسان مدفون بدفن وضعی خود می شود و منکر نگیر می آیند نخستین تحقیقات می کنند چنان که ربانی با مهر صدقانی بر بنیت سلامت و موجود می مانند از ان مینت در میگذرند و دست بردار می شوند و بر کسانیکه آن امانت بر نیک خیانت شکسته هر می مانند با آنان هر قسم معاملات سود منکر نگیر می کنند العباد بالله از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک بیثبات بود و لکن فی الکبیر لکن وعده بالامانة علی حفظ الامانة لقوله تعالی من یتوکل علی الله فهو حسبه و ایضا فی ان کان ظلوما و جهولا عن ظن الملائکة و ایضا فی ذکر الله فی الانسان و صفین و الظلوم و الجهول و ذکر من اوصافه و صفین فقال و کان الله غفورا حیما ای کان غفورا للظلم و در جمیع الجہول الی قوله الا الظلم العظیم هو الشرک كما قال الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و لکن فی البغوی قال بن عبته انما عرضنا الامانة لئلا یظفر نفاق المؤمن و شرک المشرک فیعذبهما الله و یظهر ایمان المؤمن لیتوب الله علیه ای یو و علیه بالمعزة و الرحمة ان یحصل منه تقصیر فی بعض الطاعات و لکن فی المدارک و من اطاع الله من الانبیاء و المؤمنین فلا یقال کان ظلوما جهولا و لکن فی تفسیر محی الدین بن عربی ستر ذنوب ظلمهم و جهلهم عن الشرک و التقصیر و التجرب و المحو و الطمس بانوار تجلیات آه و لکن فی روح البیان قال اهل الحقیقة اما صفتا ح س ل فی حق مودی الانه فان الانسان ظلم نفسه کمال الامانة لانه وضع شیائی غیر موضع فاقنی نفسه و ازال حبها الوجودیة الی قوله و جهل ما سوی الله تعالی بالکل و فی ایضا فی ان الجہول هو العالم لان نهایتا علم هو الاحتراف بالجہل فی باب المعرفة و العیون و در کدراک و لکن فی تفسیر زاهدی و تیمم صاحب اقاموس ان الوصف بالظلم و بیته و به کجمله لیه انما یلیق بمن خان فی الامانة و بقرع عن حقیقتها لا بمن تجملها و یقبلها و لکن فی تفسیر ابن عباس کان ظلوما

بجای الایمان وجوب لا حاصل من انجائیة فی قوله الذین صدقوا الایمان بعد ما قبلوا بها وکان فی اللسان
قال بعض العارفين حکمة الایمانیة اقتضت ظهور الخالق من الانسان لظهور منه الرحمة والغفران
سهو خطای بنده اگرش نیست اعتبار چنی عفو و رحمت پروردگار عظیمست و فی حدیث القدوس
لو لم یذنبوا لذ هبت لکم و خلقت خلقا یدنبون و لیستغفرون فاغفر لهم آه -

و وصل بیان تقسیم رحمت ربانی

خداوند کریم و رازل رحمت کامله خود را بقصد بهر تقسیم فرموده بهر و احد ان نصیب جمیع مخلوقات
کو فی غنی اضی و سعادتی و دوش و طیور و سباع و جن و انس و ملائک نموده تا دونه بهر آن
بید قدرت خود موجود داشته که آن نودونه بهر را برکنار نگارد ان جنس انسان در فضا و قیامت
علیه حسب مراتب خواهد نمود لقوله تعالی هو الازمین عطاء ربک و انکان عطاء ربک مخلوقا ملائک
بدیده در این عنایت و اکرام انگشت تحیر بدانان تحس در گزیده با خود با در ماندند و لمانی
سفایح الغیب رومی فی الحدیث الصحیح ان لعدا مائة جز من الرحمة قسم جز و احد منها علی الملائکة
و الجن و الانس فماتیر احمون و اودر تسعة و تسعین جز لیوم القیامة فاطل ان الماد من قوله فاعرفوا
هو ذلک لغفران الکبیر کان العبد یقول هب ان جری کبیر غفر لک عظم من جری آه -

و وصل انجام بار امانت

پیدا است که خداوند کریم بقوت قاهره حاکم اخذ شوکت خاندنی جایزانه تکلیف شرعی و مهورات
دینی را بر آدم زاده واجب نفرموده بلکه یوم الميثاق این تکلیفات شرعی را آدم و ذریات او
برضا و خواهش خود با خود با و واجب نموده و بار امانت مابین دوش گرفته اند و بار امانت و اگر
حسن انجام خدمت امانت و ادای تکلیفات شریعت واجب لا دایم و لازم وقت ما گردیده در
خیانت کاری و سرتابی از مامورات موجب رسوای صبح قیامت است که خود را از دایم پاک بگوشت
عاهه لازم قبول امر شریعت و دغدغه حمل امانت بدل آدم عنایت فرموده از بچیشان دیگر
حضرت حبسه توقیری عظیم و تینگی قویم در داده و دیگران بنادانی و ناتوان بینی خود با بان حمل میس
باشد رنگ بر روشکستند برافرض لازم افتاده که بان همت و دلیرانه پیشین و قوت میردانه
تحتین با جمع شرائط امانت داری و طرق مقرر شرعی نیکو انجام تکلیفات شرعی و عشق بی

تا بنی بالشموع اعمال مکلف بالشمع سه چیز است اول آنکه تکیه قلب از جمیع عقائد فاسده بوده است
 که شریعتاً آنرا تکیه القلب نامند ثانیاً معرفت الله باسماء و صفاته و ذاتهاست شریعتاً آن
 معرفت را ذکر می خوانند و ذکر جز معرفت الله دیگر هیچ چیز نیست ثالثاً شغل طاعت و
 عبادت است که آن را صوم و صلوة و حج و زکوة عبادت دینی محض می گویند و مناسب است
 که آن عبادت دینی محض را با شمع و خضوع بجا آورده شود و بی ذکر طلم علیحدت و مکلف بالشمع
 خداوند کریم ارحم الراحمین است از غایت فضل و رحمت خداوندی خویش بلا جبر بر خود بسته شمرط
 لازم فرموده اولاً تا مصلی در نماز است بالای سرش نزول رحمت قائم می باشد ثانیاً هنگام
 صلوة که مصلی ملائک از بازوی خود سایه بانی او می کنند ثالثاً مصلی چون بمناجات خدای خود را
 میخواند می گوید یا رب رب العالمین بخواستش می فرماید ای عابدی فی الحقیقت عبدیت
 عین عبادت است و نصیب عبدیت را ذلت و خواری بر سولای خود پیوسته لاحق است
 و ذلت عند المولی سبب بقا و تعظیم و تکریم بر اغیار است چون این تکلیفات از خود بخواهد
 بر خود هاگوارا کرده اند اکنون سرتابی و اعراض از ان صحیح نبی ادبی در کشی از عبدیت است
 و بر پروردگار خویش صاف صاف دروغ گوئیم است و بان مشدداً عصباً خود اعتدال خود
 خواهد بود آنجا دروغ گوئی کاری نخواهد کرد و بان داور بیکاه دروغ گوئی سبب غلبه یا نخواهد
 بلکه سبب سزای دوا خواهد گردید و هم امرنا زیاده بعید از شان عبدیت است و لدانی
 تفسیر امام ششیری و علمای انسان عند عرضها فی الی قوله و المراد بالانسان بحسب یدل
 قوله تعالی انما کان کلکوناً جوهراً الی آخر القول لان کلکوناً بالهمزة لا بالقوة و لدانی
 تفسیر الارشاد و لها عبارة عن قبولها بموجب استعداد الفطری او اعتراضه یوم الميثاق
 لقوله بل لما حکمنا قال الله تعالی حکمنا هم فی البر والبحر جزاء الاحسان الا الاحسان و لدانی
 فی تفسیر روح البیان قال الامام مراتب اعمال المكلف ثلاث فاولها ازالة العقائد الفاسدة
 عن القلب و هی المراد بالترکیه و الثانية استحضار معرفت الله بذاته و صفاته و اسماء و هو المراد
 بالذکر لان الذکر القلب لیس الا المعرفة و الثالثة الاشتغال بانحدرته و الطاعة و سه
 المراد بالصلوة الی قوله روى عن رسول الله صلعم عن الله تعالی قال الله سبحانه ان

مع اصحابین ثلاث شریکاً احد منها منزّل الرحمة من غمان السماء الی مغرق راسه مادم فی
صلواته و الثانیة حقته للملائكة باجتهادها و الثانیة حاجی معه فکما قال یارب اقول لبیک یا
عبدی ثم قال عم لو علم المصلی من نیاجی ما التفت و لما فی فتوحات کل ابن العربی العبودیة
و لمة محفنة لخالصة ذاتیة للعبد لا یكلف الله القیام فانما عین ذاتہ فاذا قام بحقیق
کان قیامه عبادة آدمی را هست در هر کار دست بد لیک از مقصود این خدمت
بدست بد تا جلای باشد مر این این را بد که صفا اید ز طاعت سینه را بد تاواز نشاندن تخم امید
و دست مدارد که در کرم نکند ابر نو بهار امساک بد

و وصل بیان ثبت نامه اعمال

چون انسان یوم الدین شاقی باز تکلیف و امانت را بر خود بلا حد و جهد گوارا کرده ازان خدا کی
بر فرد بشر بقید قوله تعالی کل انسان الزمناه طائفة فی غفلة و ینحیج له یوم القیامة کتاباً یلقا
فتشور او قوله تعالی افر کتابک کنفی بنفسک لیوم فکلک حبیباً متقید و دومی فرموده من نفس
انسان برنجیک انجام امورات شرعی و انصرام خدمات امانت داری خواهد ساخت بدان طیر
ثبت نامه اعمال شان میشود و آن جبریده اعمال مندرجه نیکو و بد کردار و طور و اطوار مذنون
بدفن وضعی نیز میشود و بدنگاه وضعی شان آن سجل بگلوی سمیت او یزان کرده میشود و بر سینه
محشر بران نامه گلوگیر همگان حاضر خواهند گشت و حساب و کتاب و داد و ستد بر منطخونی
ر بان یا طعرا ی گلوگیر بعمل خواهد آمد ازان بر فرد بشر را هو شیاری ازان داور بگاه بزم و
بزم ضرور است و باتیان او امر و اجتناب عن النواهی که سبب سعادت انگیز ابد است
نقطه سفید بر قلبی افتد و باز و یاد عمل صالح آهسته آهسته آن نقطه سفید ترقی بخان قلب
مجا به کلف را منور می سازد و آن مجا به کلف بالشرع تعیین بعبادت قلبی مشاهده عالم
ملک و ملوک و کونی می نماید همچنان عمل سوشقاوت نقطه سیاه بر قلبی افتد جدا نخواسته اگر آن
نقطه پیوسته و باز و یاد می نهد آخر کار قلب آن فاعل افعال درشت راتیره و تار سیاه خلعت
می نماید لقوله تعالی فی قلوبهم غشاوة آن مصیبت زده هوا بصیبت ابدی گرفتاری گرد
الهم احفظنا من غشاة قلوبهم بر است دل نشود ز این رنگها خوار و خجل او چون زیادت

دل را تیرگی نفس دون را پیش گرد و تیرگی بود و غلط نصیحت علمای ربانی کو پیش کردن و بجای قبول السامعہ بجان و دل دادن مصلحت وقت ہر بیشترست کو قبول شنوائی و غلط نصیحت امر نیست پس صاحب گرایزد تو انما توفیق کند ورنہ بخیزد لا کلام ہر فرد بیشتر را بطن جملی مالوف خود رفتن بدر بار سلطان انس و جان حاضر شدن و حساب و کتاب اعمال و کردار خود دادن خواہد افتاد عین عقل مندی و ہوشیاری از ان رستائیز نیست و لکما فی تفسیر الی سمعو حتی اذا مت طوبت صحیفک و جعلی بک قبرک حتی تخرج لک یوم القیامۃ و لکما فی تفسیر محی الدین بن عربی کل انسان الزمانہ طامرہ فی عنقہ ای جعلنا سعادۃ و شقاوتہ الی قولہ و تخرج لک یوم القیامۃ الصغری عند خروج من قبر جسدہ کتابا بہیکلامصورا بصریاعمال متعلکہ فی عنقہ آہ و لکما فی مفاتیح الغیب ای کل انسان الزمانہ عملہ فی عنقہ و ایضافہ الی کل عمل یصدر من الانسان کثیرا کان او قلیلا تو یا کان او ضعیفا فانه یحصل منه الاحمالہ فی جوہر النفس الانسانیۃ اثر مخصوص الی قولہ فاذا انقطع تعلق الروح عن تدبیر البدن فنماک یحصل القیامۃ لقولہ عم من تاب فقد قامت قیامۃ و لکما فی حجتہ البالغۃ الیہ الاشیاء فی قولہ عم تعرض الفتن علی القلوب کا محصور اعدو افای قلب شربہا تلکبت فیہ نکتہ سوہ و ای قلب انکر بانکبت فیہ بیضا حتی یصیر علی قلبین بیض مثل الصفا فلا تضرہ قننہ مادامت السموات و الارض و الاخر اسود مر بادا کا کوز نجسا لا یعرف مر و فاولا ینکر منکر الا ما سرت من ہواہ و لکما فی تاویلات النجیمۃ بجز ان یکون ہذا الکتاب لذی لا یغادر صغیرۃ و الا کبیرۃ الا حصلہا نسخہا الکرام الکاتبون بقلم اعمالہ فی صحیفۃ الناس من الکتاب لہائر الذی فی عنقہ و ایضافہ و قال تعالی خیر عن یعقوب عم انی لا حدیج یوسف و ما کان ذلک لا با دراک السر اردون اشہام الرجح فی الظاہر علی العاقل ان یعتقد فی تصفیۃ الباطن و تجلیۃ القلب و کشف الغطاء لکثر ذکر اللہ تعالی و لکما قال حجتہ الاسلام فی کتابہ النصحۃ سہل و الشکل قبولہا لانہا فی مذاق شیعہ الہوی مراد المناہی محبوبہ فی ظہور ہم فالو عطا انما ینفع المؤمن الحققی و لکما فی روح البیان اذا منحت ابواب الملکوت علی عبد من خواصہ آہ و ایضافہ ابجمال بدون الاشیاء با بصار الظاہر و قلوب ہم محبوبہ

عن رویه مخلوق الاشیاء التي هي المعينه انوار الذات والصفات اعمالهم الله ففشاوة
 الغفلة وغطاء الالهة كما قال حافظه ازین رباط دو در چون ضرورت هست که میل مکان
 طاق معیشت چه مریبلند و چه پست به هست و نیست مر بجان ضمیر و خوش دل نباش
 که هست نیست سر انجام بر بحال که هست به به بال و پر مرد از ره که تیر تر بانی به هوا گرفت
 زمانی ولی بجان نشست به کما عن سلطان الولد و دیناب از جسم و جان را شاید کن
 وطن اصلی خود را یاد کن به آنقدر در سیر تن ماندی ای سر به کان وطن یکبار رفت هست
 از ضمیر به تو درین اوطان غربی ای پسر به چون به غربت کرده خاکت بسر به نه که از دنیا هست
 ای اوطان تمام به به دنیا کی کند خیر الا نام به جب دنیا هست راس هر خطا به از خطا که
 است شود ایمان عطا به این وطن مهر و عراق و شام نیست به این وطن شهر نیست کور تمام نیست
 ام توجیه شطر اقلیم القوم به و اذکر الا اوطان والحمد للقدیم به تا یکی درجات طبعی سرنگون
 ای سینه بوسه بیا از چه بردن به تا غریز مصر ربانی شوی به داری از جسم روحانی شوی

و حاصل این بار امانت بقوت حاکمانه خداوندی حق تعالی بر ایشان

چهره روشد

تخلیفات شرعی که حلقه کردن انسان یوم الميثاق گردیده و تشویق حمل آن تکلیف و انبعاث
 قبول آن که خداوند کریم بقلوب انسان در داد آن تشویقات تجویز در دمنده حاکمانه و تدبیر
 خداوندانه مناسب حال طباع مختلفه متضاده انسان بود چه انسان از بد خلقت به طبیعت
 ترکیبی اخلاط ناملازم جسمی و سبعی مخلوط و مخلوق اند نظر بران تخلیفات شرعی و احکامات دینی
 منبجیات و مسلمات و مبررات و مسکنات و افعاله آن اخلاط فاسده سوداوی غیر طبع
 طبیعت انسان حکیم علی الاطلاق ترکیب داده و تجویز فرموده که نخستین بمنبجیات و مسلمات
 احکام شرعی تنقیه تامه اخلاط فاسده قهیمی و سبعی قوت طبع انسان نموده و استعمال مبررات
 و مسکنات طریقه و سلوک انسان صحت تامه حاصل کند و تسلیل قوت روحانی و عقلی و ملکی بذر
 اعتدال حقیقی بفتانی الله واصل بحق شوند و بیمار فرش ناتوان بینی و سوء شیطانی را بدون
 و ضعیف اخلاط فاسده سوداوی و قهیمی حصول صحت تامه قوت روحانی و عقلی و ملکی و بلا ترکیب

بال پریمی و محبت طهرانی می بخشد و به نجات و حیات سرمد می وابد می کامیاب می کند اکثر
 اوقات انسان مرض حبانی و نفسانی اند جسمانی چون جبن و جمل و نفسانی چون
 کفر و نفاق و شرک مستلزم همه امراض بلا اصلاح و تنقیه شرعی اخیر کار کار بر سام و ذات است
 دمی می کند و انسان با تباع است یا خمس به بلای می خشمه گرفتار شوند که با تباع نفس آثاره
 است و این حاصل است چون قابیل را بقتل با بیل گردیده مبتلاست بهوای نفسانی
 از حضور حضرت ربانی لاتانی بعید میشوند چون بلغم همچون سنگ بازاری غریق بجز خست
 و بعد گردیده جان داد و متابعت شهوت کافر و شرک می کند و پیر وی قرین سوء موجب
 حسرت قیامت میشود و اطاعت شیطان جهنم وصل می کند الله رب العالمین بر اس
 دینی و دنیوی انسان را بتکلیف شرعی ترغیب و تکره یعنی در داد و ذوق و شوق عشق جذب
 ناقتناهی خود غنایت فرمود و باین خصوصیت و حکومت حکومت جابرانه خداوند کریم تعالی بنا
 بلکه بمرحمت کریمانه بمرحمت و آئین عادلانه راجع و داد و جان بخشی بنده گان خود
 تلمانی روح البیان قال الراغب المرض الخروج عن الاعتدال الخاص بالانسان وهو ضربان
 جسمی و نفسی کاجمل و الجبن و النفاق و نحوهما من الرذائل الخلقیه و شبه النفاق و الکفر و نحو
 من الرذائل فالمرض اما لكونه مانعة عن ذلك الفضائل کالمريض المانع عن التصرف الكامل
 و اما لكونه مانعة عن تحصيل الحياة الاخریة المذكورة فی قوله تعالى ان الذر الاخرة لله و حیوان
 و اما لئیل النفس الی الاعتقادات الردیة مثل بدن المريض الی الاشياء المضرة و لما فی
 نفسیه لمعات فعلی العاقل ان یراعی جانب لافاق و الانفس بقدر الامکان و یجتهد فی
 اصلاح اباطن فی کل حال الی قوله و مشارک العالم الخلق و الاشیاء فلا بد من اصلاحها
 و از الله اخلاط الردیة لیکون لائقه لصحة الروح و یحصل فیها انواع الذوق و الفتوح و لما
 فی تفسیر ارشاد علی ان المعصیة تنزل النعمة عن صاحبها لان آدم قد اخرج من الجنة
 بمعصیة واحدة و لما فی روح البیان علی اهل القلوب لقاسیة ان یعاجبوا قلوبهم بامور
 احد بالاقلاع عما یرای علیه بحضور المجالس العالم و الوعظ و التذکر و التوہید و التفرغ
 و اخبار الصالحین الی قوله یستعد للموت قبل النزول فانه اشد الشدائد ایضا فی الاول

ان متابعتہ النفس اورشت اندامہ کہ قال تعالیٰ فی کل قاعیل باہل فطوشت و نفسہ مکمل
 انہیہ فطرتہ فاصبح من الخیرین الی قولہ انما مس متابعتہ الشیطان اورشت ہنم کہ قال تعالیٰ
 ان عبادی لیس لک علیہم سلطان الا من یتوب الیک من الخاویین آہ و لما فی تاویلائے الخیر
 لی ان النفوس فی ارض اللہ البشریۃ سیر و سیاحتہ فیکمل الاوصاف الاربعۃ:

و اصل بیان شریعت و منهاج

بقولہ تعالیٰ لکل جعلنا منکم بشریۃ و ذہنہا جاہل من یظہر شاکر اللہ فایہنا من تقویٰ القلوب و
 لکل جعلنا فیکم انکم ناسکوا شریعت و منهاج و طریقت را خداوند کریم جہت توقیر و تعلیم انسان
 ترویج داده و مقرر فرمودہ و شریعت مطلق دین و دین اسلام مقصود میشود و احکامیکہ ثبوت
 آن از قرآن مجید گردیدہ آن را شریعت می نامند انچہ بحدیث بنوی ثابت گردیدہ آن منهاج
 و شریعت و ملت ہر دو لفظ متحد المعنی اند و انبیای عم جہت ترویج ہمین شریعت و ملت مبعوث اند
 و طریقت اصل مکارم شریعت ظاہرست و آن را منہلج نیزہ خوانند و شریعت تعلیم احکام دین
 و تقریر معاملات دنیوی و طریقت فناء فی اللہ و بقا باللہ شدن را می گویند و ہر شریعت بر احکام
 ظاہرست و ہر طریقت بر احکام قلبی باطن است و شریعت سبب حیات ابدیست و منهاج
 معرفت دلیل موصل حق شریعت مرتبہ اولین و طریقت مرتبہ پسین است و منهاج طریقت
 واضحہ دین را بر می گویند و بحقیقت اصل دینداری آنست کہ دل ایند و منزل را از محبت یار و
 اغیار و از تود و یگانہ و بیگانہ یکبارگی پاک و صاف نمودہ محبت وحدت لاشریک لہ را جا دادہ
 محبت بشر را با نجای جامی خدای کریم جگا داون شرک و فسق و معصیت است
 مخلوقی را بسجای خالق خود نشانیدن می گرد و الیاذ باللہ منہ از آدم تا ایندم ادیان بہت
 مختلف مروج گردیدہ و شدہ میاید بیا نش لہد کتاب مہد رشد بہر مذہب را فرض العین و جب
 لذا است کہ شریعت و طریقت را بر پنج آداب مقررہ شرعی بسجا آرد ورنہ فی ادب محرم
 از فضل رب العالمین است ابو مرہ بی ادبانه جرات کرد و مردود شد و ملعون محض آدم
 بیک گستاخی لغزشی یافت و از حد شریعت و طریقت تجاوز کردن عین خیانت کاری است
 نخستین است لہذا فی فتوحات کلی الشریعۃ النہ الظاہرۃ الی جارات الرسل بہ امن

ولما فی حجة الله الی الفی معظم شعائر المذاهب الاربعة المخران والکعبة والنبی والصلوة آه

وصل بیان اول شعائر الله قرآن

قرآن فرمان سلطان السلاطین و منشور حکام حکم الحاکمین رب العالمین است که بزرگوار
انبیای مرسلین خود بر بندگان خویش تنزیل فرموده و آن فرمان ایشان حضرت ذوالنورین
قانون عام معاش و ضوابط خاص معلوم و دستور العمل ستوده هر خاص و عام است تعظیم و تکریم
قرآن بر حسب رتبه و شان آن فرمان فرض لازم عبدیت است زیرا چه تعظیم و تشریف هر مسلم
عین تعظیم و توقیر هر مسل است و تعظیم و توقیر خداوند کریم بر هر فرد بشر فرض بعینه است و تعمیل
احکام مندرجه آن فرمان واجب الاذعان بر همه بندگان فرض و واجب العین است و بذریع
تعمیل احکام او امر آن فلاح کونین و صلاح دارین حاصل گردند سببی ذکره فی باب تلاوت
القرآن سلاطین عثمانیه ترکیه که جد اول شان سلطان عثمان غازی بود تعظیم و تعمیل قرآن
بر قیام مدارج سلطنت سلا بعد نسل کامیاب شده متعاقباً همون غازی بدهی
و میرای و دهقانی دار و گردیده آنجا شب باش شد و درون خانه و دهقانی کلام مجید
اویزان دید و دریافت که قرآن مجید اویزان است همه شب رو بروی قرآن شریف
دست بسته بر پایی استاد مانده صبح شد و از آنجا سحرگاه راه خود گرفت و گفت که پیش نهاد
قرآن شریف خفتن و نشستن و کاری دیگر کردن سوءالادبی است بان اتهام همچون ادب
بر هر فرد بشر حتی الوسخ پر ضرر و راز لوازم عبدیت است و لما فی روح البیان علی ان عثمان
الغازی جد السلاطین العثمانیه الی قوله فنزل فی بیت رجل قد علق نسیه مصحف مسال عنه
فقالوا هو کلام الله تعالی فقال لیس من الادب ان یقعد عند کلام الله فقال و عند بدیه
مستظلاً الیه فلم یزل الی الصبح فلما أصبح ذهب الی طریقہ و لما فی تاویلات النجمیه و خطاب
مبین یعنی القران فامروا المتابعه هذا النور لیتقبصوه منه نور الوحدة فیغفروا بالاسعاده
الکبری و النعمه العظمی و ادلک هم المصلحون آه

وصل در بیان کعبه

کعبه مسجد کرم و بیت الله محشر نفس نفیس خود است و قدر و منزلت و رفعت عظمت بیت الله

از قرآن مجید بحقیق ثبوت پیوسته و مساجد می دیگر کعبه تعظیم این مسجد نمی رسد چه طواف اطراف بیت الله بقوله تعالی و لیطوفوا بالبيت العتیق فرض و واجب دینی است و جز این بیت محترم طواف حول مساجد دیگر ثبوت پیوسته اگر چه رتبه و منزلت این بیت احتشامی تمام می دارد اما تو قهرمی و تشریفی نیز این بیت را بنا و تعمیر ارجح است که انبیاء و ائمه و سلفی و سماوی معین بنا بر این بیت بودند بخلاف مساجد دیگر سیاهی بیانی فی باب کج انشاء الله تعالی مختصرانه این جام قوم گردیده و هو ذره فروگاه آدم چون دنیای می دون شد دنیا خالی از عبادت که خود آدم دید و بحضرت حق نالید و گفت که خدایا باین نشین خاک و گذر که اهل سما ملکبیر و تسلیل و تسبیح ملائک کوش زو نمی شود و اینجا جای طواف برای ما مقرر نشده چون بیت المصنوع که مطافم پیشتر بود همان جبریل عم حکم رب کلبل بر زمین در رسیدند و بجای خانه کعبه بازوی خود در زدند که از زمین بیفتن بنیادی نمود از دغاری پدیدار شد ملائک از کوه جبه و حر و طور سینا و طور زینا و لمان سنگهای گران گران بار چیل چیل کس در آورده انفار را از سنگها هموار کردند و چون سطح زمین مسطح ساختند الله رب العالمین بیت المعمور را از بالای آسمان بر زمین فرافستاد که قبله نماز و مطاف ابراهیم عم و ذریات او مقرر شد تا طوفان نوح آن بیت المعن بدان پنج بر زمین برپا بود و هنگامه طوفان قیامت خیز آتش انگیز آن مسجد باز بجای خود بفلک رفت قصه کوتاه بر زمان فطرت ابراهیم عم قوم زمان شان مشرک و بت پرست بودند و هر سو معابد و کنایس مشرکانه بت پرستی برپای داشتند ابراهیم عم بدیده درمی آن همه معابد باطله از حضرت حق تعالی درخواست که بنای مسجدی و عبادتگاه او مقرر شود بنا علیه بر بنیاد نخستین کعبه تعمیر بیت الله بر ابراهیم عم حکم شد و ابر سکینه جهت تعیین حدود اربعه کعبه از حضرت حق تعالی متعین گردید بر بنیاد ابر سکینه جبریل عم سجده و کعبه خط ما در کشیدند ابراهیم عم آن خطوط را کاوید بنیاد کعبه آدم برآمد و ابراهیم عم آن بنیاد را معاینه کرد و بر آن بنیاد کعبه عتیق آدم عم بنا بر بیت الجلیل جدید از ابراهیم عم فکیل قائم و برپا شد و باین تعمیر ابراهیم کعبه نه گزیند شد و از بنجر اسود تا بر کن شامی سی و سه گز و از بر کن شامی تا از بر کن عراقی بست و دو گز و از بر کن عراقی تا بر کن یلانی یک گز و از بر کن یلانی تا حجر اسود بست گرد طول تعمیر شد و باین تعمیر در کعبه که آن را طهر

می گویند کوتاه بود و زمین و دوز و مردمان هرگون بدرون کعبه می در آمدند و درون کعبه علی
 بن ابی طالب عم ساخته نامش خزانة الباب نهادند و نیا از تحت و بدایه بر آنچه می آمد بان
 می نهادند ابراهیم عم معمار است که و اسماعیل عم فروور کار کن گلاب ساز بود از بوفلیس و حمیر او
 در قن سنگ مای آوردند و تعمیر کعبه از آن سنگ می ساختند چون آثار کعبه از قد ابراهیم
 بلند و بالا شد ضرورتی چیزی شد که بران ایستاده کار تعمیر بانجام رسانند اسماعیل عم بتلاش
 سنگ بلند بالا بکوه بوفلیس رفت و آنجا با جبریل عم با هم شدند جبریل عم فرمود که تا آدم عم در سنگ
 از بهشت فرو آمده بود ادیس عم آن هر دو سنگ را از خوف طوفان لوح زیر زمین مدفون
 داشته است نشان و نگاه آن سنگها جبریل عم در داد و فرمود نشان داد که این سنگ
 که آخرش اسود خواهد شد کنج دیوار جنب راست کعبه قائم کنند از سنگ دیگر کار تعمیر خود
 برارند بر طبق فرموده جبریل امین حجر اسود بجایش نصب کردند و از سنگ دیگر کار خود بر آوردند
 و آن سنگ بقدر ضرورت ابراهیم عم می بالید و هم بران سنگ داغ قدم شریف ابراهیم عم
 موجود بود و با متد از زمان اثران داغ اکنون بران سنگ باقی نمانده و آن سنگ بمقام ابراهیم
 موجود است اتفاقی با تجلی متبر که دور کعبه نماز نفل می گذارند و جای قبول مناجات و فرید
 ثواب است سنگ اسود نخستین سفید بود بمساح زنان حائضه و گناهیگان آن سنگ
 سیاه شد و اسود گردیده و تا قیامت جای توبه گناهیگان آن جاست این هم سبب
 عصمت و شوکت بیت الله موجود است خالق ارض و سموات تعظیم این بیت را بر نموده
 فرض نموده و بعد بنای ابراهیم چند بار تعمیر این بیت احرام بعل آمد که در تفاسیر کبیر مشهور
 احوال آن مرقوم است چنانچه عاتقه و غیر هم قصی ابن کلاب بریاست خود را تعمیر این
 بیت الله کرده اند هنگام بست و پنجال سن شریف حضرت رسول کریم هم این بیت
 با تش زدی سوخته و از تصادم سبل دیوار هایش شکست و ریخت گردیده بود و تیش
 که سرخیل آن ولید بن مغیره بود با اتهام تمام و مال حلال خود را تعمیر این بیت الله کردند
 و در اسلام عبداللہ بن زبیر هم حاج ابن یوسف تعمیرش درست کرده بودند آخرش سلطان
 مراد خان ابن احمد خان عثمانی ترکی سنج حجر اسود را باقی گذاشته باقی باطل بنیاد کعبه شکست

از سر خود مضبوطی تمام تعمیر بهیت الله نموده و این تعمیر جدید بهیت العتیق پس بنابر جمیل
 بهجری بود قیام آمد و تا امر در جهون تعمیر مرادی موجود است خدایش بر او کونین فائز المارش
 کتب و رب العباد و لما فی روح البیان مدعی عن ابن عباس انه قال لما اهبط الله آدم
 من الجنة قال له یا آدم اذهب فان لی بیتا و طعت به و اذکر فی عنده کما رایت الملائکة
 الی قوله ثم ان الله امر ابراهیم بنیاء بیت یدکر فیه الی قوله قالوا بیت الکعبه عشر مراتب
 بنیاء الملائکة و الی قوله قال ایها الظالمین ان بنیاء المکین فی الدنیا الا خمس مرات الی
 قوله فی الخبر النبوی ذالک البیت خمس عشرة و لما فی النبوی فاسود من لیس محض
 فی السجایة و ایضا فیه اول من نبی الکعبه آدم و اندرس من الطوفان ثم ظهر الله
 الابرار الی بنیاء و لما فی الکعبه مر علیه الله بعد بنیاء الابرار الی فاندیم فنبی العالقه و مر علیه
 فنبی جبرئیل و مر علیه الله فنبی القریش و رسول الله صلعم به منشد مشاب آه و لما فی تفسیر ابن کثیر
 و لم یرو عن معصوم بن البیت منیاء قبل الخلیل آه -

و وصل ثالث الفیه اتباع رسول

اتباع رسول الله صلعم فرض بعینه و کفایه و واجب و سنت علی حسب مرتبت و مورد
 و رسول خدا صلعم بر بان اقلع و حج ساطع ایصال بحق اند که اتباع بنیاء صلعم سبب نجات
 و فلاح و سعادت کونین و مخالفت شان موجب ضلالت و اربین و شقاوت ثقلین و زوال
 نعمت اسلام است و اتباع سنت خیر الانام اتباع عینی آن فخر جن و بشر است هر آنکه عبادت
 ضلالت و بدعت با اتباع سنت انکار می نماید و فی الله محروم از شفاعت رسول خدا آن
 سبب راه رو خواهد بود و با اتباع سنت کیفیت اربعه حاصل میشود یعنی محبت بدل نیکو کاران
 و خوف و خشیت دل فاسق و فاجر عائد میشود و کشایش رزق و شفقت فی الدارین لازم
 اتباع سنت نبویست و بدون اتباع سنت خیر الانام و معنی خیر الانام بنیاء صلعم و دعوت
 محبت باطل و کذب محض و قویست و پیغمبرنا صلعم از جمیع مرسلین اشرف و اکمل و افضل
 نسبت با ذات پاک بر فیه صفات شان بامرسلین دیگر چون نسبت اشرف با شریف و نسبت
 اکمل با کامل و افضل با افضل است و فی بعض زید لوامی مصطفی ما یم و لیس آدم من جن و

خود بودی مصطفی است به شایسته آن که اگر بود خاک راه او به از او بندگان گرفتار مصطفی است
 بین سینه شاد و غم اوساخت دل خرمین به آن جان عزیز که بپای ایشان مصطفی است به در
 شب معراج با آدم و پیغمبر صاحب صلعم که تکرار شرافت نواتی گردیده در آن تکرار بنیاد صلعم شرف
 از آدم عم شد ند و آن قصه مشهور است فی الکتاب است تکرارش غیر ضروری لمانی روح البیان
 فاتباع الرسول عم فرض عین فی الفرائض العیدیه فرض کفایه فی الفروض علی سبیل الکفایه و
 واجب فی الواجب و سنت فی السنن و بکذا مخالفتی نزل نعمه الاسلام فالنبی صلعم هم هو الدلیل
 طریق الحق و مخالفته الدلیل ضلاله الی قوله قال صلعم من ضعیف سستی امی جعلها ضایعه بعدم اتباع
 حرمت علیه شفاعتی و قال صلعم من حفظ اکرمه الله تعالی باریع خصال المحبه فی قلوب الابرار
 و المعبودین فی القلوب العجیزه و السعته فی الرزق و الشفقه فی الدین فان امته من اتبعه و لا یتبع
 الا من اعرض عن الدنیا و لما فی اللامحات فالاعتقاد بالنبی صلعم قبول ما جاء به من الاحکام
 و الشرائع مود الی الاخلاص و لما فی روح البیان تعلی المؤمن ان یتبع سنته الرسول و یحکم
 عن کل ما هو بدعه و ضلاله آه و لما فی شفاء قاضی عیاض و جب طاعة صلعم فاذا وجب الایمان
 به و تصدیقه نیما جاء به و جب طاعته لان ذلک مما فی قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا رسوله آه و لما فی سیم الریاض فمعل طاعته هی طاعة الله لانه الایام الامم و لا
 الا بنسبه آه و لما فی اللسان الکامل و الباقون من الانبیاء و الاولیاء اکمل صمم فمحققان به
 الحق الکامل بالاکمل و متبعون الیه انتساب لفاضل بالافضل آه +

وصل رابعاً فیض صلوة

صلوة عبادت خاصست که دران تمامه اظهار عبودیت خود کردن است و باین عبادت
 هر قدر که اهتمام کرده شود عین اهتمام و اظهار عبودیت خود کردن است سببی ذکره و مصلی بهرگاه
 بصلوة عبادت الله رب العالمین بر رویش بوسه رحمت میدهد لمانی الحمد لله فی العباد
 آه احکم صلح فان الله قبل وجهه و لما فی روح البیان فمن شرط العبودیه تفرد العبد لعباده آه
 آه و لما فی اللسان الکامل و اما الصلوة فانها عبادة عن و حده الحق تعالی و اقامتها اشارة
 الی اقامته ناموس الوحدیة آه +

وصل اشباح کتاب و سنت

بر طبق بشریت غر کتاب و سنت عمل نیکو ساخته از منہیات احتراز نمودن عین سعادت ابد است
 الله رب العالمین بلا جبر و اکراه از غایت فضل و کرم خویش صورت مبادله برای آن عمل و عبادت
 مقرر فرموده و آن مجازات گاه گاه بدینا و یقینا بیوم القیاست با فضل بی پایانی خویش عبادت
 سے فرماید و خود فرمود اگر چه در قرآن مجید مذکور است لقول تعالیٰ لیس للانسان الا لاسمی لیکن عبادت
 نافعنا ہی ایند و تعالیٰ و تقدس است که بنده خود را بعضی کار فرموده و منہی خویش عوض من سبیل
 عنایت می فرماید و صد احسان دیگر آن است که بجز ازات معصیت سرای مضاعف نمی فرماید
 لقول تعالیٰ جزا سنیۃ سنیۃ شکر می بخشد نیکو عملی بای ماسوره و هر دوسر مجازات عشره اشکال می بخشد
 و چنان عنایات و کرم رسول الله صلعم آن است که گناه کاران کبائر است خویش را بلا عوض بخیر
 عنایات و احسان بی پایان خود شفاعت خواهد فرمود و لقول عم شفاعتی لای الیکابون متی ویدرب کریم
 از عمل صالح کی نفع بدیگری می بخشد چنانچه از عمل صالح اولاد نفع آسانی گردد و پیوسته ملائک دعا مغفرت
 زمید ان میکنند و از ان نفع برای اهل زمین میرسد و نیز خداوند کریم بلا عمل غیر بنده خود را
 چون خواهد مغفرت میکند و از عمل نیکوئی آباء و اولاد مؤمنین مغفور میشوند و برای تنقیه حج از طریق
 آباء جائز است و اگر حج شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر او کند ادای می شود و اعمال انفعالی
 ان خیر از غیره اوان شر از شر است مدار ترتب آثار آن همه کردار برای ان کفر و شرک و فساد است
 و مجازات طاعت و عبادات مؤمن مجازات حسن و منہیات ربانی است و جنت خوا بگاه ایشان
 خواهد شد و بعالم مثال ایشان نورانی شکل اند و مجازات سو کفر و شرک و فساد است و دوزخ
 برای شان معدن بقصافی طاعت و عبادات نیز امید مغفرت مؤمن بر حضرت حق تعالی است
 و سالکان بی کشش و محبت بجای نرسند و سالها اگر چه درین راه تک و پوی کند و عبادت
 ابل ایمان چون آفتاب روشن میگردد و بهر چار سوی عالم نورش لعان میشود و عالم کبیر را نورانی
 سے سازد و بار و اغیار و خویش و بیگانه از ان نور مستفید میشوند و معصیت چون شب تاریک
 ظلمت آن عالم را تیره و تار میگردد و صد مرتبه آن ظلمت کلفت انگیز معصیت نیز بیار و اغیار
 میرسد و چون عمل نیکو بود کلمات و چه نکه زشت آمد بد وید خار با کرد و گونیک باشد کار تو

هر چه گاه می بد روی انجام کار به بعد عالم مثال صورت شان مثل زشت و ناپاک چون با شکل حیوان
 خسیس میشود و حصیت تغییر صورت نیز ساخته کو این است تغییر صورتی نمی شود و تغییر قلبی لاحق
 می گردد العیاذ بالله اما این تغییر قلبی به تغییر است و مدار جمیع عبادت و دینی منحصر بر محبت خالص
 ربانی است اکثر مسلمان بحسب اولاد و ازدواج و احوال مشرک بشرک خفی میشوند لقوله تعالی
 وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّبِعُ مِثْلَ دُونِ اللَّهِ أَدْوَا بِشَيْءٍ نَّهَى اللَّهُ أَن يَتَّبَعَ لِقَدْ كُنْهُ بَشَرًا نَّهَى اللَّهُ أَن يَتَّبِعَ لِقَدْ كُنْهُ بَشَرًا
 خلیل عم و ابراهیم ادهم بلخ است و به سجا آوری هر قسم عبادات نافله کیارگی ترک دنیا و حبیبی
 ورنه آن عبادات هیچ کار آمدنی نیست و از نتیجه نیکوئی آن عبادات محرومی نصیب خواهد شد و اگر
 احدی بلا ترک دنیا صد سال نماز تسبیح با خشوع و خضوع ادا کند با سر سجود مسند نخواهد شد شا بران
 قصه استاذ ابو علی ذفاق بناجر مرید شان است بر عبادت عربی زیرین بیان آن قصه را اکتفا
 کردم چون در دهر اهلک پاسودی نمی کند و دست نجس آلوده شستن دامن و استین ظاهر
 نمی سازد و اعضا می مکلفه هشت گانه اند که بذریعہ شان جزای ثواب و عقاب لاحق حال میشود
 اعنی چشم و گوش و دوان و دست و پا و لطن و فرج و قلب و جفت بر عضو بن اعضا عبادات و
 تخلیفات جدا گانه جدا گانه مقرر شرعی است و اصل اصول دین داری نیست که با تبیل عکس
 و سنت بعقل صحاح حصول سعادت ابدی کند بر هر مؤمن متقی این امر فرض بعینه است
 فی روح البیان نموانه لیکن الانسان الاما سعي من طريق العدل والمجازاة وله ان يحذر يوا
 عشر اوضاعا مضاعفة بطريق الفضل والطول لاعلى سبيل البذل والمجزاة ولما في اسية الحكم
 فان النجاة الاصليّة المودعة في الكتاب والسنة بالعمل الصالح وهي النجاة بشرط المجازاة
 والمكافات فاما التي هي من غير طريق المجازاة والمكافات فهي بطريق فضل الله الى قوله
 قد قهر با رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث قال ادخرت شفاعة لاهل الكبار من امتي ولما في روح البيا
 ان الانسان انما يتفقد بدعا غيره و هو ارتفاع بعمل الغير الى قوله وان الحج المفروض ليقطع
 المسيت بحج ولي عنه ولما في اللغات ان الانسان يتفقد بعمل غيره الى قوله فكان سعي الغير بذلك
 كلمة سعيه ولما في ناديات النجیة سعي الانسان في طريق السلوك لاني طريق التحقيق الى قوله
 كلاهما من الله تعالى س اگر از جانب معشوق نباشد کشتی به طلب عاشق بجا و بجای س

وصل اشباع کتاب و سنت

بر طبق شریعت عزرا کتاب و سنت عمل نیکو ساخته از منہیات احتراز نمودن عین سعادت است
 الله رب العالمین بلا جبر و اکراه از غایت فضل و کرم خویش صورت مبادله برای آن عمل و عبادت
 مقرر فرموده و آن مجازات گاه گاه بدینا و یقینا بدوم القیاست با فضل بی پایانی خویش عبادت
 سے فرماید و خود فرمود اگر چه در قرآن مجید مذکور است لقول تعالیٰ لیس للانسان الا ما سی لیکن بخیر
 مانند اسمی از خود تعالیٰ و تقدس است که بنده خود را بوضو کار فرموده و منی خویش عوض من سبب حال
 عنایت می فرماید و صد احسان دیگر آن است که تبحرات معصیت سر می مضاعف نمی فرماید
 لقول تعالیٰ جزا سیئۃ تشبہ نیکو علی بای مامور و بهر دوسر مجازات عشره اشالها می بخشند
 و همچنان عنایات و کرم رسول الله صلعم آن است که گناه کاران کبائر است خویش را بیا عرض بخیر
 عنایات و احسان بی پایان خود و شفاعت خواهد فرمود و لقول عم شفاعتی لا اله الا الله من امتی و لیرب کریم
 از عمل و نفع بدیگری می بخشند چنانچه از عمل صالح اولاد نفع بامی گردد و پیوسته ملائک دعا مغفرت
 زمیده این میکنند و از ان نفع برای اهل زمین میرسد و نیز خداوند کریم بلا عمل خیر بنده خود را
 چون خواه مغفرت میکند و از عمل نیکوئی آباء و اولاد مؤمنین مغفرت میشود و برای خفیه حج انظر
 آبا جائز است و اگر حج شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر او کند او می شود و اعمال او انصاف
 ان خیر از غیر اودان شرأ فشرأ است مدار ترتب آثار آن همه کردار برایمان و کفر و شرک و فتن
 و مجازات طاعت و عبادات مؤمن مجازات حسن و مضایات ربانی است و جنت خواجگاه ایشان
 خواهد شد و بعالم مثال ایشان نورانی شکل اند و مجازات سوء کفر و شرک و فتن است و دوزخ
 برای شان معد و به نقصانی طاعت و عبادات نیز امید و مغفرت مؤمن بر حضرت حق تعالی است
 سالکان بی کشش و محبت بجای نرسند و سالها اگر چه درین راه تک و پوی کند عبادت
 اهل ایمان چون آفتاب روشن میگردد و بهر چار سوس عالم نورش لمعان میشود و عالم کبیر را نورانی
 می سازد و بار و غبار و خویش و بیگانه از ان نور مستفید میشوند و معصیت چون شب تاریک
 ظلمت آن عالم را تیره و تار میگردد و صد مرتبه آن ظلمت کلفت انگیز معصیت خیر ببار و غبار
 میرسد چون عمل نیکو برد کلها دهد و چون که زشت آمد بر وید خار با کرب و گونیک باشد کار تو

هر چه گاه می بد روی انجام کار به بعالم مثال صورت شان شکل زشت و ناپاک چون با شکل میری
 خیس میشود و محصیت تغییر صورت نیز ساخته کو این است تغییر صورتی نمی شود و تغییر قلبی لاحق
 می گردد العباد بالله اما این تغییر قلبی بد تغییر است و مدار جمیع عبادت دینی منحصر بر محبت خالص
 ربانی است اکثر مسلمانان محبت اولاد و ازدواج و اموال مشرک بشرک نفسی میشوند لکن الله تعالی
 وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّبِعُ مَنَ دُونَ اللَّهِ أَدَاؤَ الْجُحُودِ نَحْمُكَ مُحَمَّدٌ لَقَدْ قَدْ تَمَّ بَيَانُهُ شَاهِدُ بَرَانِ قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ
 خلیل عم و ابراهیم ابراهیم پنج سمت و بیجا آوری هر قسم عبادات نافله یکبارگی ترک دنیا واجب است
 ورنه آن عبادات هیچ کار آمدنی نیست و از نتیجه نیکویی آن عبادات محرومی نصیب خواهند شد و اگر
 احدی بلا ترک دنیا صد سال نماز تجمیع با خشوع و خضوع ادا کند هیچ سودمند نخواهد شد شاهد بران
 قصه است ابو علی ذوق الما جرمید شان است بر عبادت عربی زیرین بیان آن قصه را گفتا
 کردم چون در سراطلاک پاسودی نمی کند و دست نجس آلوده را شستن و من و استین ظاهر
 نمی سازد و اعضا می مکلفه هشت گانه اند که بذریعه شان جزای ثواب و عقاب لاحق حال میشود
 اعنی چشم و گوش و دمان و دست و پا و لپن و فم و قلب و صفت بر عضو ازین اعضا عبادات و
 تکلیفات جدا گانه جدا گانه مقرر شرعی است و اصل اصول دین داری نیست که با تبیل کتاب
 و سنت بعمل صلاح حصول سعادت ابدی کند بهر منوس متقی این امر فرض بعینه است که
 نے روح البیان نموانه لیس الانسان الاما سعي من طريق العدل والمجازاة ولان كبره لواء
 عشر اوضاعا مضاعفة بطريق الفضل والطول لاعلى سبيل البذل والجزء ولما في اسلية الحكم
 فان النجاة الاصلية المودعة في الكتاب والسنة بعمل الصالح وهي النجاة بشرط المجازاة
 والمكافاة فاما التي هي من غير طريق المجازاة والمكافاة فهي بطريق فضل الله الي قوله
 قد فرما رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث قال ادخرت شفاعتي لاهل الكتاب من امتي ولما في روح البيا
 ان الانسان انما يتنفع بغيره وبعاد غيره وجوانته بغيره بغيره الى قوله وان الحج المفروض ليقطع
 الميت الحج ولي عنه ولما في اللغات ان الانسان يتنفع بعمل غيره الى قوله لكان سعي الغير بلك
 كلمة سعيه ولما في تاويلات النجوة سعي الانسان في طريق السلوك لاني طريق التحقيق الى قوله
 كلاهما من الله تعالى س اگر از جانب محشوق نباشد کشتی به طلب عاشق بجای برآی سر

اولی فی روح البیان فالطاعة كالشمس المنيرة تنفذ في انوار باني الافاق فكذلك الطاعة تسري بركاتها
الى الافئدة فمن ثمارها ثمرات الحقة تعالى والمعصية كالليلكة الظلمة فكما ان الليلية تحجب ظلمتها
بالجوانب فكذلك المعصية تفرق شامتها الى الاقارب والاجانب فهي من ثمارات قبحه تعالى
والايضاً فيه العلم ان الله تعالى غير يشوم المعصية اشياء كثيرة وايضاً فيه وعد الاعضاء المكلفة
ثمانية وهي العين والاذن واللسان واليد والبطن والفرج والرجل والقلب فعلى كل واحد
من هذه الاعضاء تكليف بجملة من انواع احكام الشريعة وافعال المحمودة وايضاً فيه معنى المؤمن
ان يسارع الى طريق التقوى واحياء سنة خير الورى وفي الحديث من يحيى سمى فقد احيانى
ومن احيانى فقد احيى ومن احيى كان معي في الجنة ولما نادى بالجنة اعلم ان المبدء
هو الذي ترك الدنيا والمادة ثم عمل بواجبات الطاعة والعبادة لا من اتبع كل ما يهواه
وخلط بهواه بعداه على ان كان شيخ الاثنا اذ ابى على دقائق ثم يريد تاجر متمول فمرض يومها
اشيخ وشل منه سبب علة فقال التاجر مت هذه الليلية بمصلحة التمسك فلما ردت الوضوء
بذل من ظهره حرارة فاشتد امره حتى صرت محموداً فقال اشيع لا تفعل فعلاً فاضولاً ولا تفعل
التسجد مادام لم تجرد نياك من محبتها من قلبك فلا تلت لك اذ لا هوذا ثم الاشتغال بواجبات
النفوس فمن كان به اذى من راسه من صديق لا يسكن الله بالظلمة على الرجل ومن حجت
يده لا يسجد الطهارة بغسل ذيله وكه آه

وصل بيان مجازات

جزای اعمال حسنة وسية که خدای کریم مر بنده خویش را بر منهل عا دلانه فضلا و کرامت لا جبر
و قهر که عنایت سے فرماید بر دو قسم است دنیوی و اخروی و درین سراچه تکلیف مؤمن را جزا
یا مبتلا می امراض و غیره صعوبات از جرائم صغائر پاک و صفات و بے عیبی فرماید و امراض
و صدقات و خیرات و حسنات مؤمنین کفریات صغائر مؤمنین است از حدیث شریف نبوی
ثابت و متحقق لقوله علم ما من سلم لصیبه اذى من مرض فما سواه حظ الله به سیاسة كما تحوط
الشجرة و رتقا و اوق الصدقة کمذرات للسیات و انما الامراض لیدلن السیات و جزای حسن
عبادات و طاعات و عمل مرضات و مامورات رب بے نیاز که خالصه تو به است باین تنگنا

دنیا سے غافل و نادان معمول ربانی نیست و نیز داده نمی شود و رفتاری قیامت ایزد تعالی و تقدس
جزای احوال نیکوکاران و زباده و عباد و متقی و مصلی علی حسب سترتیب الوصال و التقرب عشر
امثالها باز ابد بران عنایت و رحمت فرمودن و عده و اثنی بقرآن مجید بیان فرموده چه دنیا
خاکستان و دن زبون جامی تنگ و تاریک غافلان غفلت انعامات باقی ربانی شدن نمی تواند و
این سرای تکلیف مؤمنین مست و بجا می راحت و تسکین ازان خداوند کریم عنایت جزا سے
نیکوکاران بقیامت منظور فرموده و این سرای سرور که ساعتی عیش غصه سالی چند و این
و دروغ و دروغ ناز بخت تجار حتم سرانجامش دولت و مذامت و نادانی و آخر کارش پریشانی و مصیبت
و خاک افشانی باست و ندان حسرت که مومنان و جنت اگرانگاه کافران مست لقول ثم الدنیا

صحن المؤمنین و جنة الکافرین لاجرم اوتعالی جلشانه مؤمنین را بر و ستیزه با نعام مجازات
حسنه و اکرام مبادله محنتان و درنواخته سخت رود و شادان و فرحان و کفایت آن زار و مصیبت
عذاب حیران و بدیده و رمی سخت روی مومنان حسرت گنان و برگردان خود نالان و سرتپ و تسبیح

مار موصد جهنم غلمان و پریشان خواهد فرمود و لمافی روح البیان فان حکمة الالهیه اقتضت

الانشاء الصوریة للجزا و المکافات و ایصال المؤمنین بالتدریج کما لزم اللامع بهم دلو اراد

التعقیل اجور هم فی هذه الدنیا لضاقت الدنیا باجروا حدتهم و ایضا فیة و انما لم یکن الدنیا دار الجزا

لضیقها و ایضا فیة العلم ان الجزا لا یسعها و لا التکلیف فلا بد من و آخر لا یصل الیهما الا

بالموت و النشور و لمافی المداک و قیل حتی المؤمنین فی العقبی بالموت و البکاه فی الدنیا بالانوار

و وصل بیان امتحان مؤمنین با بتلا می نکبات

خداوند کریم بسا اوقات امتحان مؤمنین را بنکبات و نوبیات و نیوی بتلا می فرماید که بصیر

شکلبائی و شکر گزار می مؤمنین را جزای حسنات مضاعف و مضاعف عنایت خواهد فرمود

بلکه مؤمنین ثوابت قدم حقیقی را پیوسته باقات جسمانی و مالی و بزلالت و نیو سے ابتلا سے

فسر موده امتحان کمال ایمان می سازد که جو محبت نتیجه نقص و کمال ایمان بنده حلقه کوشش

تویش را جزای مناسب حال حسن و حسن خواهد بخشید چه بذریعہ امتحان حال جید و در کمال

و کما سدا بهر باطن بیدار میگردد و لقولهم عند الامتحان یرحم الوجل و یمکن چون یوسف و یعقوب

علیها السلام باندگی تصور امان و و پدر و پسر مبتلی بعباد دنیوی شدند که قصه زندان یوسف
 عم و حال مصیبت زدگی فراق یعقوب عم مشهور رسیده است و ایوب عم امتحان و کرامت با قتل
 آپ و تعب ضعف جسمانی بتلاسی شده بصبر و شکیبائی علم بر بالایی کزین برز و نکایات شان
 عزیز بر زبان بر صغیر و کبیر است و اکثر اوقات مؤمنین بطعن و لعن و غیبت شکایت و بغض و
 دکافات کفار و فجار و فساق بتلاسی باشند این همه اذی مؤمنین زادا آخره مؤمنین
 مؤمنین را از ان و لنگ بودن مناسب نیست چه بعضی این همه نکبات صوری و موت
 و مودظا بر موجب و تحقق کرامات و انعامات ابدی معنوی خواهد شد چون عسکرا انبیا عم
 کفار و منافق و مشرک اند بر پنج آن عدد و سه انبیا نیز فساق و فجار و دنیا دار بوده اند
 بعضی اوقات حسب درخواست و مناجات مؤمنین جزای اعمال حسنه شان حسب حال
 وقت شان داده می شود چون صلوة استسقاء و غیر هم و رای آن بقیامت ثواب مضاعف
 آن نیز الله کریم از فضل عظیم خود عنایت خواهد فرموده چون نزار اندر حریم قرب خود ره
 داد شاه و از تغییر برده و از طعن و زبان غم مخور و گمانی روح البیان فی ایهام الصلحا و
 ان الاشرار تسلطون علی الاخیار با الطعن و قصد الاضرار لکن المتقی فی حصن الله الملک
 العجایب عاشقان را که در آتش می پسند و لطف دوست و تنگ چشم گر نظر چشمه کوثر کنیم
 و لمانی تا دیلات النجمیه و اما تعمیل مثل مازل یوسف عم من لبثه فی السجن باکم الذی هم به
 از قول ان سبیل بتلا یعقوب عم انه فجع عجلایین یدی امه و الی قوله و اما الامتحان مثل مازل
 بایوب عم قال الله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اداب و لمانی الحمد الباقی و سما کان
 حکم النظام اوجب من حکم الاعمال فیستدرج بالفاجر و یضیق علی الصالح فی الظاهر و یصرف
 التفتیق الی کسر بهیمه آه +

و صل بیان مجازات حسنات کفار و منافق و غیرهم

بعضی حسنات و صدقات مشرک و منافق و کفار و فساق و فجار را الله رب العالمین بکفو
 عادلانه باین دنیا بی خانی باز دیا و جاه و شمت و مال و کثرت و رنگ و دل و شوکت و تربیت
 آل و اولاد و شمت و صولت جزای عمل با دشمن می دهد چه دنیا جای آرام و عیش و عشرت

انسان است و یوم القیامت سزای محکیم و رنج و محنت و مشقت شان بوده است و بحدیث
شریف آمده که الا ان العباد یعمل لهم الحسنات فی الدنیا و لما فی الآخرة لعل الله ان یمنحهم
الا یمحوا فی الدنیا مع رعایتیة ذلک النظام اذ بذلت الاسباب عن تنعمه و تعذیر بسبب الاعمال
الصالحه و عذاب بسبب الاعمال الفاجرة و لما فی معالم التفریق البغوی لیس للمکافر من تخمیر
عمل هو مشاب علیه فی الدنیا و لا یبقی له فی الآخرة غیر آه

۱۴۵ در بیان وضو و تیمم و غسل

وضو و تیمم و غسل را شرعاً طهارت می نامند و طهارت لغتاً یعنی لطافت و پاکست بخلاف نجاست
و طهور یعنی طایفه مصدری آمده و تیمم یعنی شستن که شستن را پاک میکند آمده و فقها از نجاست
حکمی حقیقی بجنوبی پاک شدن را طهارت میگویند و وضو بفتح و او بضم آب است و تیمم و او بمعنی مصدراً
معرف است و لما فی الجملی الطهارة لغتاً الطهارة یقابله الدنس شرعاً و لا الخباسة الحقیقیة الحدیث غایب
المبدن و الثوب و المکان و المحکمة هی السحرة الاصفه و الاکبر بالوضوء و الغسل و تیمم ان عدم الماء
و لما فی فتاوی سراجیه قال رضا الوضوء من الوضوء و هی النظافة و حسن و لما فی جامع الرموز
و هو فی اللغة اسم من الوضوء الی قوله فی الشریعة نظافة مخصوصة آه

و وصل بیان دو قسم طهارت عینی حسی و معنوی

طهارت بر دو قسم است حسی و معنوی طهارت نفس و عقل و سر و غیر تیمم است و لطافت از اخلاص
مذمومه ناموصیه نامموده طهارت نفس است و صفای از خیالات و دوهم فاسده طهارت
عقل است ماسوی الله بیل و جان و ادن و دل از نجاست مس ماسوی الله طیب و
طاهر ساختن طهارت سر نیست و طهارت صدر رجا و قناعت است و حیا و مهلبت از
خدای تعالی داشتن طهارت روحانی و عفت از غذای حرام و شبیه پاک نموده اکل حلال طهارت
باطن و ترک شهوات و انزال و نفس طهارت بدن درع و اجتهاد طهارت دستان و ذکر الاله العالی
و مداومت باستحضار طهارت لسان بوده است کما صرح فی لطافت اشرفی و فتوحات مکی فلفیظه
فیة ابل استعاده طهر طهارت مرقومه زیرین است و جهت هر عضو از اعضا متعین شریعه طهارت
طاهر است و معنوی طهارت معنوی اجتناب و کف از عادات طبعی شهوانی و آبابی و حیوانی

از این مقتضات معاصی است و طهارت ظاهر هیچ مقدره شارع نیست مگر آنکه بیرون طهارت عینی
اعضا طهارت ظاهر اعضا پنج کارآمد نیست و بی سوء محض است ضوابط و شرائط که جهت وضو
مقرر فرموده برحسب آن عمل شدن بر ضرر در ورنه وضو غسل کارآمد طهارت نیست و کامل الوجود
نمیشود لقبوله عمره و وضو لا یقبل المصلوۃ الا به اربعه نجس و ناپاکی بر دو قسم است جس و نفس
ناپاکی باطن چون کینه جسد بغض و عیب و تمسک و نفس ناپاکی ظاهر است چون جلع و اقلام
جیف و نفاس بول و براز است و خبیث را برنجاست باطن جل میکند که بر ظاهر نیز محمول است
و نجس و ناپاکی بر ظاهر قیاس میکند که مشمول ناپاکی باطن است نجاست ظاهر بر دو نوع است
صغری و کبری باز آن نجاست صغری شارع وضو و تیمم مقرر فرموده و بدفع نجاست کبری
غسل و تیمم موضوع است بی مدد تواری شہوانی و سبقات جسمانی و بی سرایت نفس اماره و
شیاطین جن و انس و بی انفعال کامله قوای جسمانی و عادات و بافتضای عادات طبعی
فضلات بدنی که خارج میگردد آن نجاست را نجاست صغری مینامند باز آن لطافت آن
سرف وضو و تیمم کافیست و افعالیکه بقوت شدید بهیمیت و حیثیات عقیده شهنویه و بدشکار
شیاطین جن و انس از انسان سرزومیکرد و آن خبیث و نفس قلب و همگیکن وجود ظاهر را
ناپاک و غلیظ میکند نامش نجاست کبری است به تطهیر آن نجاست بنیاید غسل حلیج بود
و تیمم شارع ترویج فرموده موضوع مظهر این طهارت شرعی آب پاک و خاک معید است و غیره
بنید اختلاف علماء است به بقا وضو اول ثانی وضو اعنی وضو بر وضو بخود یک عبادت مستقله
بوده است کما قال عم الوضوء علی الوضوء نور علی نور و بادی عبادت مستقله مفروضه این
وضو شرط ادا است که بلا وضو نماز نمیشود و عبادت حافن و حافن نیز قبل استنجاء صحیح بوده است
و این طهارت بر دو گونه است عامه و خاصه غسل از نجاسات کبری است خاصه وضو
و تیمم مسح بعض اعضا و نجاست عینی کل طور له آتیه و تدل علی انتفی مفتقر و نتیجہ این
طهارت صغری و کبری حصول معراج حضور و تقرب حضرت اوتعالی جلشانه و عادت طبعی نمیشود
بر آن است که چون احدی در دربار مولای خود با خسران وقت رفتن گیرد و بالطاف بدین
و طهارت جسمانی همه تن صفای ظاهر و باطن و با جامه امتیازی تعلیمی ظاهر میرود بلا خیال

اهر شریک لفظ بر عبادت طبعی انسانی که بی روان روح روحانی و کون حقایق اند بان و است
 و الا ان لازم دینداری و از ضروریات دینی واجب افکود که برگاه از خواست غفلت ناسوتی بیدار
 و مرید و در بار حضرت کردگار شونخستین چهره خود که توجه بسوی زین و فرزند و مال اموال و
 دنیا می پیر زائل بیداشت و در خسارش ازال کرد و فبا مصیبت ساخت از ان آن جبر
 نجس و وجه جواسه را باب توبه و استغفار علی سبیل التوالی بمرات ثلاث شمارشت و شومس
 نماید ثم بحکم شمع ظاهر بران رخسارات ظاهر باشند طیب کند تا بولول و مخرج و مخرج
 منظر و جمالی آفریدگار و قابل توجه رب بی نیات از خسار شدن تواند و نیز بر دوست که تمسک
 علائق دارین مدلس و خبیث شده بود از طهارت تازه ظاهر و باطن طیب کند تا قابل تحریک
 حضرت حق زد و اجمال و شالیه خدمت دوست و رازی مناجات بارگاه حضرت لایزال شدن
 ممکن و رئیس الامضاء سر که از تجرید غبار مصیبت زای خبیث و نوی مغفور گردیده باب شفا
 رضا و صفای پنج شرعی مسح مانند تا قابل سجده و سترادار سر افکندن و سر نهادن حضرت
 و اهرام اعطای شدن تواند لقوله تعالی زین لایس حب الشوائب الی آخر الا یت الود کی لوش
 و نیا کلام انجاشته و انجس النجاسات مست و وجود انسانی را تمامه غلیظه و پاک می کند
 اولاباب تقدی و پیریز کار می غسل همه تن باطن نموده باب صفای صفای تن بسیارند
 نه مستحق حصول معراج حضرت کبریا می شدن بکن لقولهم و جو ک و سب الی الله کذوب ای
 پسندار خودی آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک سه راه را نمی کند و از طهارت
 صفای و کبری ادا می صلوة مفروضه مقصود و صلوة معراج المومنین است لقوله عم الصلوة
 معراج المومنین و فرضیت صلوة بر عاقل بالغ حد علم است و وضو و تحم نیز بران عقل
 بلقاء واجب از او امر و نواهی و اسرار ربانی و اتم کار و از لغات نفس و شیاطین جن و
 انس و حیوانات عاقل ماند و نه جاهل گویند علوم هر انواع و صد هنر عقل عقولانی دانسته و
 داشته باشند و تمیز حدود و کسب حدانی و معرفت اسرار ربانی مانع حد علم اند و نه پیر صد ساله
 سرنا بالغ شرعی اند فتم تحقیق قدیق و اماره بجا ضروریست اولاقوله تعالی انما تتم الی الصلوة
 فانخلوا و جو ک الی آخر الا یت الود کی لوش و وضو مست که در مدینه منوره فخرمه نازل شده

و مورد فرضیت صلوة خمس که معظمه محکمه است باتفاق علماء بر فقیدین متحقق که این آیت و صلوة
 بعد نزول فرضیت صلوة نازل گردیده و این آیت و ضوایت نخستین فرضیت و وضوایت
 و تکیه که صلوة خمس مفروض شد بتعلیم جبریل عم و بر طبق دلی غیر متکلف بنیاد صلعم و وضو مقرر
 شد یعنی نمودند و فرمودند که نماز بدان این وضو صحیح و جایز نمی شود برای ما و امت ما این وضو
 ساخته ما فرض شد و نیز انسانی ماسلف برین قطرة وضومی کردند شریعت من قبلنا برای ما
 مشرع و مفروض شده و بهیئت ترکیبی این وضو و صورت و کیفیت آن در کتب فقه بالقرص
 مندرج است و کم و بیشی صورت و کیفیت این وضو و وضو صحیح نخواهد شد و بدان وضو افراط تفریط
 نماز ناجائز خواهد شد و از منطوق الفاظ متبیه که قرآنی و فحوائی ظاهر عبادات آیت کریمه ربانی
 صراحت ناشی است که هر نماز فرض وقتی وضو جدا گانه جدا گانه فرض شد بنیاد صلعم نمیشود
 بهر نماز وضو جدید میفرمودند لیکن یوم الفسح غزوه مرتب حضرت ما صلعم یک وضو صلوة خمس
 او فرمود و بسوال حضرت فاروق الکبریه در کائنات ما صلعم فرمود که امر آیه وضو امر مندوب است
 و محدث را بهر نماز وضو کردن فرض است گو بحدیث نبوی رد قرآن مجید نمیشود اما تفسیر است
 و تفسیر از احادیث معتبره کثیره مستنبط که برای هر نماز وضو جدا گانه فصل و حسن و نور
 علی نور است و هر روز و هر یک اعمال کرام کاتبین برای وضو علی الوضو و عشر حسنات می گنجد
 از آن محروم ماندن چه ضرر و براسه وضو علی الوضو یک عمل حسنه مستطاع میشود هم از اتباع
 نظام اتیه حسنه پس پای با بعید از شان عبدیت است گو بنیاد صلعم مصلحه الموت و تمسیر
 لالعوام از احسان و فضل بی پایان خودش آن فخر انس و جان حکمی جدید بران حکم جدید جاری
 فرموده و تقهات نیز جهت عوام مومنین آن تمسیر را واجب و داده اند نه تحقیق و وضو تبری
 و تطهیر و تنظیف بدن انسانی و مداومت بر طهارت شیوه نیکو دانست اگر مرضی مضرب باشد
 لما فی شح الوقایه قد رایت فی کتبهم الاستدلال بقوله عم هذا وضو لا یقبل الصلوة الا به
 ولما فی جلیبی و ان الایة النازلة فی الوضوء مدینه اجماعا و فرضت الصلوة بکة الی قوله جوا
 ثبوت الوضوء بالوجه الفیه المستلوی قوله کما یدل علیه ما روی عن عمر حین توفیاء ثلاثا ثلاثا
 وقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی و ظلم ولما

فی الذکر المختار اجمع البیرون الوضوء و غسل فرضاً بکلمه منع فرض الصلوة بمعلم جبریل علم و انه
علم لم یصل قط الا بوضوء بل هو شریعه من قبلنا و ایضاً فی حدیث الوضوء علی الوضوء نور
علی نور و لما فی تفسیر احمدی فعلم ان الوضوء یغفر الذنوب و لما فی البغوی عن ابن عمر ان النبی
صلی الله علیه و آله قال من توضأ علی ظهر کتب الله عشر حسنات و ایضاً فی ظاهر الآیه یوجب الوضوء علی کل
تأثم الی الصلوة و ان لم یکن محذوفاً و الا جماع علی خلافه لما روی انه صلصم علی خمس بوضوء واحد
یوم الصبح و لما فی فتح القدر شرح فی غزوة ۱ لم یسع آه و لما فی روح البیان الطهارة عشر طهارات
النفوس الی قوله و طهارة اللسان الذکر و الاستغفار آه چون طهارت نبود کعبه و تجاره کیست
نبود خیر در آن خانه که عفت نبود *

وصل بیان حکمت غامضه و اسرار طهارت

علمای دین و حکمای شرع متین بیان حکمت غامضه رب العالمین و موزهر موره حکم الهی
بخصوص غسل و مسح اعضای متعینه مؤمنین با دای صلوایه منفروضه و عبادت محضه متقنین
بیانات متین و توجیهات حسین بیان کرده اند که تفصیلات آن در فتوحات مکی و لمعات
و تالیفات نجیه و مثنوی مولوی معنوی و الاسحات البرقیات و غیره اهم فی کتب اکابر بده افمن
منقوش ست من کان له فزید تحقیق و التذقیق فلیطالع ثم و باین ارجوز مخمعه انموذجا بک
از باب لباقیل و قال آن استاز و اولو الاباب مکتوب گردیده آن نیست که آدم علم باعد
شیطان حتی از جای اقامت خویش متن ها بنظر شهوت توجه سوی شجر مانعه خود را در رسیدن
و حوا بجسارت سوء ناقصه تا تمام خودش شجر مانعه را از جایش و شکست سنگین بود همان
از آن شجر خون جاری شد و یکیدن در گرفت ثم هر دو آن شجر دانقه کرد از مسرت و لذت القه
آن شمر خوش خوش دستان خود را بر سر برداشتند و قصیدند همان حضرت منتقم حقیقت بجایه جلا
و منظر قهراری صدک در داد و ندای کرد که یا آدم باین همت دلیرانه سو تو هر چاره اعضای
متصرفه بجنبش افتاد و قلب تو پاک گشت هر وقت از اوقات خمسه به بسا اقراب صحت
و مخرج احدیت با بدون تطهیر این اعضای اربعه ظاهر تو و اولاد تو را جای یافتن و وصل
ممکن نیست و یا حوا تو از درخت ممنوعه ما خون بر آوردی از و خزان تو تا قیامت بگذرد

معدود و محدود و اجزای خون شایسته به این خون خواهد بود که گشت زدن و اول تا آخر با یک معدود و جزا
تو پاک و طهیز محض خواهد بود بدین تطهیر همه محل خون شایسته نازد و روزه و عبادت از انسان
صحیح نخواهد شد و رای آن که تطهیر آن اعضا را بوجه ظاهرشان چون آدم و پسران شان
بر خیزان تو واجب گردیده که بدان که در بار قرب با و حمل شدن ممکن نیست تا بیست این
حکم را نماند و باید به سبب مسح بر مبرای آنچه همانی روح البیان و انکساره فی شخصیت بده
الاعضاء الاربعه فی الوضوء ان اهم عملها توجیه الی الشجرة بالوجه و تناد لها بالید و مشی بها بالرجل
و وضع ید علی راسه امره غسل بده الاعضاء الکفیه اطفالها و قد جا و فی احدیث ان العبد اذا غسل
خرجت غطایاه و اما ندیم که وضو ساختن از چشمه عشق و چار کبیر روح کبیر و بر هر چه که

و وصل در بیان اسباب عامه غسل و وجه

اسباب عامه غسل آن اعضا می نمایند بشری است که کونین مومن از خواب بختگت تا سر زنده
تا بیدار گردد بر سر لازم و مستقیم است که وجه ظاهر و باطن از لوث حوادث دنیوی چون نجس گشتن
از اجزای ثلاثه غسل و در وجه باطن که دل مومنین است دل را باب ظاهر مطهر علم نافع و حید
نفسین شسته دل را پاک کند و بظهارت قلبی جز آب علم نافع مطهری دیگر نیست لکن علم طلب علم
تقریظیه لکل مسلم و مسلمة و باب صاف ظاهر وجه ظاهر را طاهر کند خداوند کریم میفرماید که ای
مومنین وقت اذ قستم لکم الفسولة فاعلموا و هو کما فیما در سیدیه و بر شامستن وجه ظاهر و باطن
فرض لعینه گردیده تا شما هر دوری خویش را از دنس و خبث و آلودگی بای ناپاکی طیب و پاک
نخواهید ساخت قابل توجه عنایت و شفقت بنا بر خاندی و همواره از دیدار رحمت الهی نخواهید
از نجس و جس و دنیا و آلودگی لوث خبث و دنیوی بخ خود شستن ظاهر کردن طهارت
در نه سده مرتبه سیاق بر نرخ خود فاکره نمی دهد و طهارت واقعی نمی شود که بر کار شدن را نیز
توقع ضعیف بوده است و حب دنیا ام آفتاب و دنیا و معصیات کبیره است و لانی الطلحات
و غسل الوجه اشاره الی طهارت وجه به تنگ عن دنس ظلمه حب دنیا فانه راس کل خطیه آه

و وصل بیان غسل بدن

هر دوستان تا بمرافق شستن فرض گردیده زیرا چنان و شان بقوت موعظه خداوند کرد

یعنی قوت ماسه داغده و سالبه و جاذبه اکثر مواد حیوانی میگرداند و از چاه اولی
 شیطان جن و انس با کثرت قد و رات و نس دست گرفته و آلوده و نجس میشود سیله ناپاغبانه اثر آن
 نجاسات تا به رفتن رسیدن بکین ازان و جبلة متکلمه که مؤمنین دستان خود را تا به رفتن بکرات
 ثلاث بشت و شوی ظاهر و باطن طاهر کنند که تا دست بسته بدر بار حضرت آفریدگار حاضر شود
 تحیرم بندگی بجا آوردن تواند شاید باین بجا آدمی نفس قبول پذیرفتن تواند در نه تا پاکی
 طاهر و باطن بآن در بار واقف اسرار نهان و آشکار حاضر شدن بی ادبی محض نیست غسل بار
 و شان از آب گرم وجود و سخاوت ایشان و ادای امانت است غسل ظاهر با طاهر است و
 لغای فی فتوحات کلی فحصل الی بدین بالکرم و الجود و السخا و الی آخره **س** بدست نمی کسوف غیاب
 شد غریبی ز جرات رد باب **ب** بی ادب تنها خود را گردید **ب** بلکه آتش در همه آفاق زد **د**

و وصل بیان وجه طهارت اعضای درجه

از آیه کریمه **وَأَقِمُّوا الصَّلَاةَ** مستفاد که طهارت چار عضو خاص مشروع گردیده بدان طهارت
 شستن اعضای ثلاثه و مسح سر حکم نافذ شده ازان است که سر پیش اعضای بدن انسان است
 که سر را بر روی راس میگویند شستن از ریاست است و مسح سر منتهی بر جفت نما مضاعف نموده خداوند
 این است که عقل پس کیفیات مودعه انسان است و محل عقل برده یا فوئیه سر است و همچنین نیز
 سبب خاص ریاست پیدا است و نیز بر هر کس شکاره است که گرمی یا سردی که بر قلب
 وارد میگردد و بخاران حرارت معنوی بر سر تخمیر نموده سر را بی سرو سامان انتظامی می سازد و گاه گاه
 در و سر را سامان یا سر را سامان تخمیر پیدا میکند علاج آنوقت تبرید و تدبیر و تکمیل مناسب حال
 واقع میگردد بر آن نمط صدقات مصیبات چون موزی قلبی شود صدقات آن سوداکی
 شقی قلبی تا بسبب تخمیری نموده سر را سر سامان ناپاکی نجس آلودگی می سازد و بدای آن شارع تدبیر
 و تکمیل مسح مقرر فرموده فرض گردیده و اگر بعد از آن پنج بار بکرات نماید شستن سر واجب میگردد
 تا خوف وقوع انواع مرض هملک بود و خراب شدن پوشاک بر وفق اتفاق می شد لکن اگر
 رب العالمین فضلا و کراما مسح مقرر فرموده که خوفی ازان بیم بای بالاسج د نظر نباشد و سر را
 حامل نجاست و فاعل و نس علی وجه حسن نیست مسح و دست ترش کافی طهارت است گویند

مسح علماء وفقه حسب مذہب خود با احتکات یا کرده اند بکتاب مذہبی شان آن همه کوائف را بکتاب
مقومست و لما فی فتوحات کلی فکان الرأس اقرب عضو البدن الی السطح لما سببه الفوق کم
له شرف آخر بالمعنی الذی راس به علی اجزاء البدن کلها الی قوله ولما کان الرأس محلاً لجميع
الظاهرة والباطنة آه

وصل بیان ستر شستن و پا

پایمی که عضو ثالث شستن است آن عضو نیست کذا که مساجد و مقابر انبیاء و صلحاے
شربت قدم در یوم الرخف در جهان پیدا شد بالودگی نجاست ظاهر و باطن شستن است
ضرورت آن پا واجب افتاده و عین ارتکاب کذا می محصیت غالباً این عضو اول مستعمل میشود
اولین ازین اعضا نفع گرفتن میشود تا طهارت او نیز لازم الوقت افتاده و طهارت باطن
او کف از شستن مسح است و هرگاه یا خف پوش می باشد مسح بالای خف کافی طهارت است
و مزیل نجاست لما فی فتوحات کلی اعلم ان السعی الی الجماعات و کثرة الخطا الی المساجد
و القببات یوم الرخف فلیکن طهارة رجلک بما ذکرناه و امثاله و لا تمسح بالیمین الی
قال تعالی لا تمسح فی الارض مر جاد اقصی فی مشکک و بیان سنن و واجبات شستن
و طریقه عمل وضو بکتاب وفقه بالتفصیل مرقومست فلینظر فیہ و آن همه افعال خالی از حکمت
شرع نیست و لایلیق ذکره فی هذه المختصر فلیطالع تمه

وصل بیان سب غسل

افعالیکه با مقتضای قوای همی حیوانی و مقتضای قوت شہوانی شیطان فی که از انسان همی
و جسته جبلے انسان سرزد می گردد و آن جمله افعال افعال نامرضیه ربانی است آن افعال
ناچموده چون قلب را ناپاک میکند همچنان ظاهر بدن را نیز ناپاک می سازد آب روان
چشم تر و آه زاری نیم شبی دل سوزان و آب توبه و استغفار بحقیقت مطهر دل و غسل حقیقی
قلبه است ظاهر طاهر بغسل بدنی آب صاف ظاهر مطهر است و افعال ناشایسته بر دو گونه
اول اسیر فی الانفعال و سیر فی الفرج و ثانیاً بطی الانفعال و بطی الفرج سیر فی الانفعال و الفرج چون
جماع و طی و حیض و نفاس و احتلام و غیره بطی الانفعال و الفرج چون نفیض و کبر و حسد و

غیبت و همت قسم کافی را و جومی صورتی نیست و بظاهر بدن چیزی علامت حسی ازان پیدا
 نمی شود ازان غسل باطن ازاب توبه و استغفار کافی نیست نشان و علامت اول بظاهر بدن
 موجود و محسوس است ازان خبابت جنب غسل ظاهر و باطن فرض است و واجب و غسل ظاهر
 باب ظاهر است کفار بحالت جنابت مندرجه قسم اول غسل نمی کنند بخلاف آن بذهب سبب
 جماعت غسل فرض شد فادوم عم و حواش شجر مانعة الاکل خود ند از گرمی نطاط آن تغذی هر در افر
 آمد و جمله بدن هر دو غریق از عرق شد گرمی آن هاشته تا بفرق در رسید زاید بر آن مسرت نوجبر
 هر دو را بان خوردن حاصل گشت همان مسرت و لذت است که اولادشان را بجماع حاصل میکرد
 و آن هر دو را نیز حاصل بود چون آن عرق از گرمی مجرمانه خبث بود و کسب اعضا می بدنی آن هر دو
 ساری و طاری گردیده و بان حی ناپاک جلد اعضا می شازا خبث و غلیظ نمود الله رب العالمین
 تطهیر برای شان و برای اولادشان بان حالت تا قیامت غسل فرض نموده اسمین است
 که قصور بابر اولاد نیز اثر می کرد و زمانی روح البیان و فی الاغتسال منافع بدنه و فوائدینه
 منها منی الفة الکفار فانهم لا یغتسلون و انزال الدنس و الانجزة الردیة النفسانیة التي یورث
 بعض الامراض و تسکین حرارة الشهوات الطبعیة الی قوله قال عم آدم لما اکل من الشجرة یوحی
 له قد دعه و شجرة فاذا جامع الانسان ینزل من اصل کل شجرة فانضنه الله علی و علی امنی لظهر
 او تکفر او تشکر الما انعم الله علیهم من اللذات التي یصدها آه و لما فی فتوحات کلی فاما اعتبار
 بذه الطهارة النفس من کل ما امرت بالطهارة منه آه

و صل بیان اشیا می مطهر

شارع حسب طهارات زیرین آب صاف و خاک پاک را طاهر مطهر مقرر ساخته آب طاهر
 و مطهر بالذات است و میلان که از آن نجاسات جرمی می کند دیدار امور کائنات بر آب و حیات
 حیوانات بر آن منوط است ازان است که شارع ابتدا وضو و غسل بان مقرر فرموده تا رنگ
 و بوی و طعم آب تبدیل نشود و اگر مستعمل بعراض حیوانی و خارجی به استعمال آب مقید نگردد
 تا طهارت مستقلة از خاک پاک به تیمم مشروع است اگر چه فقها جدید چیز دیگر را قایم مقام خاک پاک
 مقرر نموده اند و بر آن فتوا جاری کرده اند خاک طهور مسلم است و مساجد و مدفن هر کس است و

اقرت بما ذبه موده خاک است که خداوند بپاشاند بر بنای آن از خاک پاک طهارت کردن علم
فرموده لقوله تعالی ^{والماء حیة} حیة ^{والماء حیة} حیة ^{والماء حیة} حیة ^{والماء حیة} حیة بعض علم او تمیز را بدل وضوء
غسل می گویند آن صحیح نیست خود تیمم پاک طهارت مشروعه مخصوصه است و در تیمم حرف مسح زنی
و دوستان مشروع و در پا مسح کردن مشروع نیست چه سرش را خفض است خاک سوده که روش ناست
و نایده که در مسح سر با بر قوم شده در تیمم آن نایده حاصل نمی شود و از آن تیمم مشروع غلط گویده و پاک
بخود آلوده خاک است بازش بنجاک سودن بی سود محض است از آن پا یا بنجا پا بدر کشیده و بر کنار
از تیمم شد از آنکه کریمه بنیضه بخوبی متحقق است لمانی فتوحات کلی اجمع العلماء علی ان مسح الميا
طاهره فی نفسها مطهره غیر باالی قوله فاعلم ان الماء هو السیاهة العکس لیس بجای آیه القلوب محصل
به الطهارة لكل قلب من اجمل وایضا فیہ الفقهاء ایضا علی ان الماء الذی غیرت النجاسته
لونه او طبعه او رکیه او کلی هذه الاوصاف لا یجوز به الطهارة آیه و لمانی الکبیر ما ورد فی التاب
قال محمد التراب طهور المسلم و لولم یجد الماء الی قوله جعلت الارض مسجدا و تراها طهورا و اذنتکم
و لمانی المبسوط و فی الشریعیه عبارة عن القصد للتطهر فلا سم شرعی فیه منی الطهارة و لمانی فتح القدر
قاله القصد الی الصحید الطاهر للتطهر آیه و لمانی فتوحات کلی و انما نقول انها طهارة مشروعه و معتبره
بشرط و اعتبره بالشیع فانما و شرع من الذی صلیه و لا من الکتاب العزیز ان تیمم بدل غلظ
بین کل طهارة مشروعه آیه

وصل بیان تیمم

برای از آنکه نجاست کبری چون تیمم وضوء بعض غسل تیمم کافی است و لمانی سراج الوقایع هو محذو
و جنب و حایض و خضار و کرم بقدره علی المارای یعنی طهارة حتی اذا کان للجنب ما کفی بالوضوء
لا لغسل تیمم آیه و لمانی فتوحات کلی و احداث اکبر و هو کل حدث یوجب الاغتسال آیه

وصل بیان وقت وضو چه باید خواند

از احادیث معتبره صحیحه ثابت گردیده که متوضی اولاً بسم الله خوانده آنچه الله الذی جعل
الماء طهوراً بخواند وقت بسم الله استغنی عن حوض و ملک کاشا لا اظلم بعد و اید الله علی
علی ذکرک و شکرک و تلاوة کتابک بوقت استغنا علیهم فی من لا تم فیکت جنابک

یا اللهم ارحمني راحته السجدة ولا ترجعني راحته النار ووقت شستن زینا اللهم بعضی وجهی یوم تم بیض وجهه
والتسود وجهه یا اللهم بعضی وجهی بنورک یرقم بعضی وجهه اولیایک و تسود وجهه عدا یک وقت غسل دست باین اللهم
اعطنی کتابی یحیی و یکسبى حسایا یسیر و وقت غسل دست چپ اللهم الاعطنی کتابی یشالی و لاسن و راقمى منکم مسر
اللهم هم شغری و بشری علی النار و اعطنی تحت غشک یدم لال الاظک اللهم غشی برکتک و انزل علی من
برکاتک وقت مسح اذنین اللهم اجعلنی من الذین سجد ل القول فیتبعون حسنة منکام مسح کردن
اللهم اعق ربی من النار و وقت غسل پای راست اللهم ثبت تدی علی الصراط یوم نزل فیہ
الاقدام وقت شستن پای چپ اللهم جعل لی سبیا مشکورا و دنیا منقورا و علما مقبولا و تجارة
لن تبوزخا نده باشند و بعد اتمام وضو تشهدان الا ا لا اله الا الله وحده لا شریک له و تشهدان
محمد ا عب و رسول اللهم جعلنی من التوابین و اجعلنی من المطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین
الذین انعمت علیهم و اجعلنی من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آه بخواند که مستحق ثواب و
قابل پنازات حسن خواهد بود و الله اعلم بالصواب

چهار اوردن از و بهم در بیان اذان و اقامت صلوٰة

اذان ائمة همیشه نبر کردن و آگاه رسیدن باشد و در شیخ اعلام بدر آمدن وقت نماز مالفا
مخصوص وقت مخصوص نیست پسین تشریف فرمای نبینا صلعم در مدینه منوره سال اول
هجرت صحابه با با حضور جماعت مسجد تکلیف و اختلاف واقع شد چه آنوقت کلامی اعلام
و اخبار وقت نماز و اقامت صلوٰة نبود صحابه هم مشورت کردند که برف این تکلیف اتم نشا
یا اعلامت قائم کرده شود که بدیده و رمی آن اخبار وقت صلوٰة اعلام قیام جماعت همگان
منظر معلوم کرد و صحابه بنا قوس نوختن و علم افراشتن را کردند و مرفوعی رفع بر بنای اذان
خود گفته فرمودند که از اذان اعلامی کلمة الله و اخبار اوقات نماز شدن یکین جمای صحابه بران
اتفاق نمودند که بنی صلعم بر لال حکم کردند که باوقات خمسة اذان داده باشند و همین اذان
متمم شده دو گانه دو گانه جاری گردید و مروج شد خلقی بواذان غیر فصیح بلال ائمة این کردند
حضرت عمر از ان گفتار سر باز زد و فرمود و مولوی معنولیش ترجمه پیش فرموده است خشم پیش
بجو مشید و گفت بکدر معزی از عنایات نهفت پاکای چنان نزد خدا می بلال

سبتر از صدحی می قیل و قال و اما مشورا یند گویم راز زنان و و ابگویم آخر دغا رنان و و
 فی المعبود و المشهور انه صلعم لما قدم المذیة یقدم الصلوة و یخسر بها اخری فاستشار الصحابة
 فی علامته لیرفعون بهاد وقت اذان الصلوة لکیلا یقوتهم اجماعه فقال بعضهم سبقت رایه حتی اذا
 را یا الناس آه و

وصل بیان بنای اذان و اقامت

اذان و اقامت بر بنای خواب صحابه با لوحی مشرع گردیده بدان علیهای مختلف فیه اند
 حق آن است که هر دو ثبوت آن تحقیق در مدینه منوره است پسین شورت تخمین رض و یحیی
 یاه و ا چهارده صحابه کبار یک شب اذان و اقامت صلوة را بخواب دیدند و فردای آن
 بمکه کان صحابه با جرای شب پسین را بگفتند نبینا صلعم فرمود که ردیای صادقه هست بران گاه
 باید که بر بنای آن روی اذان و اقامت حجت نماز و اعلام و اخبار مشرع شده و بعد از جواب
 صحابه یحیی نیز در رسید و بر دیتی از مرقضوی رض مردی است که حضرت عم بمعراج شد با سواد
 پرده عزت در رسید که محل کبر بای می بود و فرشته از پرده عزت بدر آمد که بدید نش
 جبریل عم فرمود که ما گاهی او را از بد و خلقت خود تا آیندم ندیده ام آن نوری از دریا چنان
 انوار بدون اند الله اکبر الله اکبر بخواند از درون صدای انا اکبر انا اکبر به خاصیت شم بانی کلمات اذان
 انا اکبر و ان نور الانوار صراحت بر کیفیت آن اذان سعادسی پس زمانی چند بر زمین سستون
 شد بلیله الله سراد بینا صلعم با جماعت انبیاء و رکعت نماز ادا کرد حضرت عم امام انبیاء بود
 جبریل عم اذان و اقامت آن جماعت برخوانده بود بعضی علما حاکم اند که حین فرضیت صلوة
 بتابعیم جبریل عم بینا با اذان و اقامت ادا می صلوة مفروضه نمود و صحت ثبوت آن پس
 ضعیف است حق آن است که در مدینه محترمه اذان و اقامت مشرع نماز شد و حین صلوة
 که بخانه بینا صلعم بلا اذان اقامت نماز میکرد و در مدینه این حکم شرعی نافذ گردیده و زمانی
 الحرقاة و لیس به عملاء بمجد المنام و نه انما لا شک فیه بلا خلاف و الله اعلم و لمانی المبسوط و
 ان اربعة من الصحابة هم را و انک الروای فی لیلیة واحدة و لمانی فی الیوم الحاضر رسنه ابتدا اذان
 جبریل عم لیلیة الا سراد و اقامت حین امامت عم رویا عبد الله بن زیاد و اذان الملک النادل

من السماء فی سنة الاولی من الهجرة اذ ولما فی روح البیان قال العلم اثبت الاذان لیس
بالمنام وحده بل هو ثابت بمص آه +

ووصل بیان سبب اذان و اقامت

اوقات صلواته چنانکه که اوقات خاص بکلیات جمالی حضرت ذوالجلال و مورد رحمت و برکت
حضرت ایزد متعال است که در بیان نیز بان اوقات خاص اذان میدادند و دیگران را اعلام
و اخبار می کردند که بآن وقت بای خاص نزول برکت رحمت جمیع ملائک با استفاده آن مفضیل
دوان و دوان از بهر سوسوی حجاب قرب شتایان شوند بر نمط آن بزر طینان نیز اذان مشهور آن
اوقات متبرکه که گردیده که بشنود آن زفر مره بشارت خیزد آن اعلام سعادت انگیز همه کس بارز و متبرکه
وصال و معراج حضور می افتان و خیزان از بهر کنار شتایان بمسجد شتابند و جوابی تهراج حضور
و مشایده رب الارباب از جان و دل شوند و همین است حقیقت اذان و و اما ابتدا می قیام حضرت
رب العزت اقامت همین است و پس اذان و اقامت که متعرف و مورد قیامین الناس است
همان اذان و اقامت اولین بود از الفاظ هر زبان تر زبان اند که ش ضرورتی ندارد و ولما
فی فتوحات مکی الاذان الاعلام بالتحلی الالهی لتظهر الاداب بالمشاهدة والا قامة الدعاء للصلوات

ووصل بیان مشر و عیته اذان که لازم وقت است

مشر و عیته اذان و اقامت از زمان نبوت موسی عم بودند و پیدا است که موسی عم نماز فجر با اذان
و اقامت ادا می کرد و تا زمان داود عم آن سنت بر جا بود که داود عم بیت المقدس نماز فجر
با اذان و اقامت میخواند آهسته آهسته متر و یک شد حتی که نبوت عیسی عم آن سنت سابقه
باطل شد آخرش بمعبادشان جرس نواختن و اذان اعلام وقت عبادت شان رسمی یافت
که یومنا نزلان معابد عیسوی مروج است +

ووصل بیان حکم اذان و اقامت

نماز مکتوبه که بمسجد گذارده میشود و اذان و اقامت برای آن نماز گفتن سنت است و که در محله
گفته و بران فتوی داده است و دیگران صرف سنت گفته اند مسافر می بایستی که بنماز خود نماز
ادامی کند اذان و اقامت برای نماز آنکسان مندوب است صراحت بعالگیری مرقوم است

آن نماز مستحب و نه افضل که با جماعت ادا می کنند. اعیانی اذان و اقامت بیان نماز با جماعت
نباید که مشابه با نماز فرض نشود و بعضی فقها، جاهل بهم داشته اند و لما فی العالم کیری القطوع
با جماعت اذان کان علی سبیل التداوی کیره فی الاصل المصدر الشهدا ما اذا وصلوا بجماعت بغیر اذان و
اقامت فی ناحیه المسجد لا یکرهه قال شمس الزامیه اکتلوا فی الکان سوی الامام ثلاثه ایاک و بالافان
آه اذان بجای بلند ایستاده گفتن و اقامت بجای هموار خواندن و سلت سرت و بنای مناد اذان
از زبان حکم رانی معاویه آغاز شد و حکم شان خجیل خواند. با می کشید بجهت بر پا کرد و بکثرت از
شائع شد ثم حجج ابن یوسف کثرت زاید بر آن کثرت افزود و چون او از آن اهم بود وقت اذان
بکوشش انگشت نهادن از هر دو ج شد و یومنا هذا ان یصله به بانی مست بکثرت این امر منوط
و نه سنت است چه اگر نه بر زبان حضرت عمر و نه بر زبان اعیان این امر شائع بود و لما فی العالم کیری
یک جعل اصابعه فی اذنیه و ان لم یفعل فسنن الیه لیس یسینه سهلیه و انما شیع الاجل الما الغیه و لما
شامی المنابر للاذان بامر معاویه لم یکن قبل ذلک آن

و وصل بیان آنکه بنیای صلعم بذات خود و اذان گفته

نبینا صلعم بذات شریعت خودش گاهی اذان نگفته و اذان گفته حضرت عمر شریف نیز بدین سبب
سبب آن دو امر است آنکه خلاف اذان حضرت عمری کرد بکافرا باشد و بذاکران باشد این امر
اللهم شهادت خود و خود گفتن میدان سراسر ناجای است آن حضرت عمر با جماعت از واد که
شیطان در گذشته با اذان و اقامت ادا می نماز قضا فرمود که بهر نماز عرض ادا وقت اذان
و اقامت شروع شد و لما فی العالم کیری الضابطه عندنا ان کل من اذّن و اقام و اقامه
یونون که و یقام سو اکان منفردا و بجماعت و الاضافیه ان اذان و اقامه یکجا خوانده شود
القضاء علی سنن الاداء و کذا سنن الکافی

و وصل بیان حکم مؤذن

مؤذنین را ضروریست که مرد صالح باشند و قائم الذمه و عالم بادات مقدره شرعی و عباد
خوش آواز بودن مؤذن افضل است و نه بد آواز چنانچه قصه مشهور رسولوی منوی بیان
فرموده یک مؤذن داشت پس آواز بدید در میان کافرستان با آنکه زیاده

از حدیث صحیح و مرفوع ثابت نیست از حدیث ضعیف مروری است واجب العمل نیست اگر احکام
بر آن عمل کند کردن تواند آنوقت مناسب که بمرتبه اول صلی الله علیه و آله و سلم گوید و بمرتبه
ثانیة قره عینی بک یا رسول الله گفتن ایشان بوسیدن چشم مندان تواند و در وقت اثبات سجود
قد قامت الصلوة اقامها الله و اداها ما دامت السموات و الارض گوید از گفتن و برخاستن
فصل است و بعد اتمام اذان این دعا خواندن حسن است اللهم هذه الدعوة التامة و الصلوة
الکاملة الحمد لک یا الله و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و البعثة المقام المحمود الذی وعدته انک لا تخلف
و لما فی روح البیان و ضعف لقبیل ظفرها معه مع سجدة الی قوله اتفقوا علی ان الحدیث الضعیف
یجوز العمل به فی الترخیب و الترہیب بکذا فی جامع الرموز و کثر العباد و الله اعلم بالصواب

پیر توتی و هم - در بیان صلوة

از آیات کثیر قرآن و احادیث صحیح معتبره کثیره و اخبار معتبره متواتره فرضیت و ثبوت فرضیت
و کیفیت اوقات و اعداد و هیئت نماز بخوبی ثبوت پیوسته چنانچه قوله تعالی الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة بما رزقناهم یتقون همین قسم درست و چار سورت قرآن ذکر نماز
واقع است و احادیث نبوی چنانچه عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم الصلوة خمس
و الجمعة و رمضان کفارات لما بینهن اذا احسن کبار و عن جابر قال قال رسول الله صلعم
بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة و عن بریده قال قال رسول الله صلعم العبد الذی یسئ
و ینسئ الصلوة فمن ترکها فقد کفر و اه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه اخبار و لما فی
در المختار و بی لفظه الدعاء نقلت شرعا الی الافعال المعلومه و هو الظاهر و لما فی البغوی
الصلوة فی اللغة الدعاء قال الله تعالی صل علیهم ای اذع و فی الشریعة اسم لافعال مخصوصه
من قیام و رکوع و سجود و قعود و دعا و شتر و ایضا کلمه فاوحی الله الیه فیاوحی خمس صلوة

صلوة کل یوم و لیلة

و صل بیان معنی صلوة

صلوة لغه بمنه گوشت بریان کردن و خشب کج و مسج را بر آتش نهاده رست کردن آمده
و شتر بمعنی دعا و استغفار و نماز که هیئت خاص مقرر است منقول شده بحقیقت مصلی خود را

از آتش شوق محبت الهی سوخته خاکستر گردید و با نفس انارده و شیطان پیوسته مجاهد شد
 تا همواری و کجی طبیعت خود را است نموده نماز ترکب شد و در آن بصلی، بصریح حق و نعل
 شدن تواند اقول عم الصلوٰۃ معراج المؤمنین که بوده است مصلی متقی آن شد. آن توان
 اقول هم ومن اصطلی بنار الصلوٰۃ و زال غوجه لای دخل النار و ہی صلته بین العبد و ربه تکلی
 و بران مصلی آتش دوزخ حرام است نماز یک عبادت جامع است بدنی و نفسانی و مالی را
 و مناجات حضرت حق تعالی نماز است و لقله تعالی فاقروا اما یقین من القرآن قرات قرآن
 چهار و سه نماز است و قرات قرآن بر سه یک عبادت کامله است نماز آن عبادت دوازده سال
 است بحقیقت نماز چند افعال و اقوال است که ابتدایش از تکبیر و سرانجامش از سلام است و از صبر
 صحیح متحقق است که بر چهره مصلی حافظ صلوٰۃ نور می از انوار رحمت شامله و فیض کامله حق جلشانه
 تابان و درخشان میشوید که آن نور دلیل روشن نجات و استحقاق بخشش بخشایش نامتناهی ایزد
 عظیم الصفات خواهد بود و آنانی که بخیف صلوٰۃ پس پایی با کرده با نخوف و نافرمانی مای حق پیش
 قدمی با ساخته اند بر روی شان آن نور خود درخشان لعان نمی شود و خوف خاتمه و نجات ایشان
 و انان با فرعون و هامان و قارون و ابی بن خلف مشهور خواهد شد. ولما فی مشکوٰۃ عن عبد الله
 بن عمر و بن العاص عن النبی صلی الله علیه و آله یوم القیامه من حافظ علیها کانت له نور و نورانا
 و نجاته یوم القیامه و من لم یحفظ علیها لم یکن له نور و لا برمانا و النجاة و کان یوم القیامه مع
 قارون و فرعون و هامان ابی بن خلف الحدیث ولما فی البکیر الصلوٰۃ فی الشرع عبارة عن
 افعال مخصوصه یتلو بعضها بعضا مفتحة بالتحريم محتمة بالتحلیل و هذا الاسم یقع علی الفرض و العمل

و وصل بیان نماز اجماع العبادۃ

نماز اجماع العبادۃ و مانع از نماز شیت و منکر سبت لقله تعالی نبی عن الغنشا و المنکر و نماز سبب
 خاص ملاقات حضرت او تعالی جلشانه است کسانیکه با اب و شر و ط و دار کان مقرر شده به
 باخضوع و خشوع ادا می صلوٰۃ کامله می کنند انان مستحق دیدار رحمت بهار حضرات آفریدگار مشتاق
 دیدار و ملاقات حضرت سمع السمات شائق و پیوسته مقید بخیف صلوٰۃ اند صلوٰۃ بمنزله صابون
 که چون روزانه مصلی آن صابون صفی و نیکانه ظاهر و باطن خود را شست و بشکند صاف و پاک

بچگونه بدرون و برون آن مصلحه جسم و دلس بانی نخواهد بود و نماز ضیانت است که بانی است
 بفضیافت انواع و اقسام و رنگارنگ طعمه و اغذیه موجود میباشد بدان نمط نیز بنماز جداگانه جداگانه
 حرکات و سکنات و کیفیات موجود که بر کیفیت و حرکت نمازی نتیجه جزای جداگانه جداگانه می
 و نماز میقات مناجات حضرت حق تعالی است که بصفائی و پاکی ظاهر و باطن و باصدق دل
 نماز ظاهر اگر آن مناجات نموده آید و عده قبول آن مناجات خدای کریم فرموده است
 نخواهد فرمود و بقوله تعالی اَوْفُوا نِعْمَتَنَا لَكُمْ کَمْ شَکَرْتُمْ بَرَّانِ است ذنوب که نجاسات ظاهر و باطن
 و فساد کن و بر باد داده خانه دل است عبادت مقرر شرعی مطهر آن نجاسات و بنیاد نه ابادانی
 دل است و روح انسان که جنس علوی نورانی روحانی است و بهیاس کل جسمی سفلی ظلمانی آن
 روح مقدس جزو قهر اجایی نگرفته و انسی پذیرفته بمعرض زیان ناجائزه و ظلمت و خسران
 نارد و در افتاده بنور الانوار اعمال صالحه شرعی تبارک عروج روحانی تا ساخته آید میتوان
 که باز آن روح منور بمقعد اصلی و وطن مالون اصلی فضلی خود طیران کند و باز بجای خود بستی
 و باز الهم و استقام روحانی و جسمانی نماز خود اکبر اعظم و تریاق فاروقی اتم است مبتلی مصیبت
 چون بکثرت نماز شغل در اندازد و لامحاله از اتم مصیبتش خواهد شد و دست نماز با جماعت
 و ارهان از نیکی معیشت و عذاب قبر می سازد و نامه اعمال نمازی نزد دست راست خواهد آمد
 دانان اصحاب الیمین اند و چون برق درخشند از پیل صراط خواهد گذشت و بلا حساب داخل
 جنت فردوس خواهد گردید بی نمازی سبب ترک صلوات اصحاب با شمال اند پیوسته پابند نیکی
 معیشت و محروم از خیر و برکت اند و چهره شان چون چهره پرنور صامعین درخشند و درخنده
 نخواهد بود و کدامی عمل دیگرشان مقبول نیست و قبض روح بی نمازی جالعا و ظالما میگردد و سخت
 دار گیر منکر و تکلیف باقسام عذاب گور پیوسته مبتلا خواهد بود الا مان الا مان و نماز خوف خدا پیدا
 بدل مصله و از معصیات کثیر باز میدارد و بی نمازی بی خونی از خدا عیب باشد و بشوق عزم خود
 مبتلا بمعصیات میگردد و بحقیقت هیئت نماز هیئت در بار سلطانی است احدیکه در بار حاضر میشود
 دست بسته نخستین ایستادن می شود و با جازت سلطان شریف جلسه حاصل میشود و ششم حسین
 عرض محروض حال خود ایستادن ضروری افتد و بجنبه هیئت صورتی نماز همان هیئت در بار

سلطان است و قرات نماز مناجات شکر گذاری آن بهیت توقیری و تقیسی می بوده است و بعد ایمان
نماز فصلت در عبادت است و نماز مصلی را از اکثر اشغال و نیوی باز میدارد و خشوع و خضوع بدین پیدا
میکند با دایان مختلفه انجاسی با سلف بهیت و منفع مختلف نماز مشروع بود تا قیامت نماز باقی است و
بجنت نیز همین عبادت جاریست و نماز ادای شکر بیدیت باری تعالی و تقدس است اگر چه هیچ کس
شرعیت نماز گذارده شود تا آن نماز مصلی را از همای نفسانی و سبقات شیطانی باز میدارد و بنماز
سایر موجود است اولاً کسی که از صدق دل و حب خالص و ذکر رب بی نیاز خود خواهد بود و خداوند
نیز از شرف باد و بانی مای خودش مشرف خواهد فرمود و نماز تمامه ذکر حق است لقوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَنْ
وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ والی قوله تعالی اللَّهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ وَذَكَرُوا الْحَمْدَ لِي مَا فِي رُوحِ الْبَيَانِ
ان الصلوة اعظم تریاق لازمة الالم ولذا كان الغنی صلعم اذا حزن به امر فرغ الى الصلوة نصیب
مصلی است ثانیاً قبول شده اند و تکالیف نماز مصلی با نعام قوله تعالی وَاَمَّا لَكَ بِالْصَّلَاةِ وَاِ
علیها منعم و کرم میشوند مصل نماز که مناجات حق است چون آن مناجات با الفاظ و عبارت قرآن
کرده شود با دعا و فیض قرآنی و تشریف و تکریم الفاظ سبع مثانی مصلی داخل صف ملائک ملا علی شایسته
و مستحق حسن الجزاء و یوم القیامت میگردد و فی الحقیقت نماز اقرار جلال ربوبیت و اظهار ذلت و خوار
عبدیت است محافظ آن نماز را بر تمام محافظت میکنند و الا از معصیت منعی و کبر و محفوظ می دارد
قوله تعالی اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَا وَ الْمُنْكَرِ ثانیاً از رحمت الالم و استقام قلبی و جسمی نماز
محافظ مصلی است لقوله تعالی وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَاِنَّ مِنْكُمْ لُكُنَّ الْمُتَصَلِّينَ ثانیاً
نماز و قرات قرآن نماز هر دو شفع مشر مصلی خواهد شد و شفاعت آنان که آن روز این کار را بدیت
و یوم فرغ الذکر مصلی را از جرح فرغ باز خواهد داشت و وارمان از بلا و آفت قیامت خواهد داشت
و علامت ذلت عبدیت در نماز خشوع و خضوع قلب و جوارح بوده است لقوله من خشع قلبه
جوارحه بوده است و بدین خشوع و خضوع و حضور قلبی نماز نماز نمی شود و ناحق سرسجاک باشند و فی الله
و بر خاشعین نماز گران معلوم میگردد و تقوی و تقوا آنها کبیره الا علی الا شیعین الا لانی فتوحات کبیره قوله تعالی اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اَلَا
الاشعین فی صلاته فما صلی لقوله قد جعل تعالی الالهی سبب الوجود و الخشوع فی القلب لایسا فی الصلوة و دلانی بسبب
لان الصلوة فیها قرات القرآن شفع تعاریه و هو شافع مشفع و ایضا فیها ان الصلوة کاحث فی سائر الملائکة

همچنین اجتناب از توبه بل العبد بعید رب فی الجنته اکثر ما یحب. و فی الدنیا و الاخره و فی العبادات
فالشرايع مختلفه نیما یا لوضع و المیزه و القبله و المیزه و الزمان و المكان و الشرائط و الارکان الی قوله
بقدره الرسول صلعم و الرسل و السلف الصالح و الايضافیه العلم ان بدیهه الصلوة ایتمیمه فیها فان
اولها و ثبوت بین بدی الله کوقوت الملوك یدی السلطان الی قوله من و دهم علی الصلوة بحسب
فیه انما یتدیر فی الله خلیف العیش و الايضافیه و می اندکم کان اذ اصابت الله ظهر امرهم بالصلوة
ولما فی اللامحات و علم ان تعلق الروح النورانی العلوی باجسد الظلمانی بالسفلی موجب بخیر ان
الان یتدارک انوار اعمال الصلوة الشریعه و لما فی اللامحات ان الصلوة معراج المؤمنین و میقات
مناجاته و اصله بوالذی یناجی رب و لما فی بیان علم ان الصلوة بمنزله الغیبه قد
هیما یا الله للموحیدین فی کل یوم خمس مرات و لما فی تأویلات النجیه و فیموا الصلوة بمراتبه القلوب
و ملازمه اعتشوق و کشف و الايضافیه قال النبی صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من
کره لقاء الله کره الله لقاءه و لما فی مضامین الغیب ان الصلوة مذکره عبد جلاله الربوبیه و ذل
العبودیه امر الثواب و العقاب اللهم اجعلنا من الصالحین و الکاملین بالصلوة .

و وصل بیان اقسام نماز و قول آن

نماز بر اقسام قسمست و انواع محل میکند اولاً نماز بدنی معنی نماز ظاهر شرعی که هر مصلی از جمیع
ظاهر شرعی بازمی دارد ثانیاً نماز نفس است که از خلاق روید و ظله و اسباب عیسیت و علایق و نیوی
حافظ مصلی است ثالثاً نماز دل است بان نماز نمازیر از نور غفلت و ظهور فضیلات نافذ عیش
و الباقی نماز سریه که آن نماز خود مصلی از التفات ماسوی الله فارغ بال نیاز و خامساً نماز روح
که بدن نماز از استقامت ملاحظه اغیار مصلی را کف می کند ثانیاً نماز خفی است که سالک طریقت را از
طبقات ماسوتی و انابت بترقی مدان لاهوتی و ملکوتی مصلی را ترقی بخیش میدهد و حقیقت هر سه
ظاهر و باطن بران صاحب حال منکشف میگردد و جز یکی نیست تقدیر عالم مد با زمین و عیان
مفروش و لما فی تفسیر محی الدین ابن عربی الصلوة تنهی عن الغشاش و المنکر فالصلوة البدنیة
عن المعاصی و الشیات الشریة و الصلوة النفس تنهی عن الرذائل و الاخلاق الرذیه و الهیات
المظلمة و الصلوة القلب تنهی عن الفضول و الغفلة و صلوة السر تنهی عن الالتفات الی غیره و غیره

ولمافی روح البیان صلوة اجمدة الفرائض والنوافل الی قوله صلوة الروح فیناوه فی القدر لقاده بالکمال
کما قال تعالی من قطع الراس لیس فی نفسه البانی بره من صلی بذه الصلوة
اغناه الله عما عند الناس رزقه ما عند کما قال وحیدک عالمنا غنی والیضانیه صلوة النفس وی
الشرکیه عن المحاملات الشرعیة و صلوة القلب وی اصفیه عن امیل الی الدنیا وشهواتها و خیال
الکون و صلوة الله وی بالفناء فی الحق والبقاء فاکمل ید او منون علی هذه الصلوة کذا فی ما قبل

وصل بیان حقیقت عبادت

عبادات بحقیقت عبادیت است و انهم از ذلت و خواری خود را عبادیت میگویند و مستحق اظهار تمجید
و ذلت و خواری انانیت که بعد از آن شان فضل و کرم بے پایان حضرت ایزد و جانی است
و عبادت مشروط بر دو قسم اند چون صوم و صلوة و زکوة و غیر هم که مدار ترتیب آثار آن عبادات
بر اقرار جلال ربوبیت ایزد و ذل و کمال و انهم از ذلت و خواری عبادیت خود بهر حال است و علت غائی
این اقرار و انهم از انشای محبت آفریدگار در دل هر صغائر و کبار و از التفات ما سوا الله و الکر
بوجه حسن می باشد در نه عبادت با شکر نخی سودمند و کار آمد نمی گردد و محبت حضرت لا شریکین لا شافی
تفضل بیع سعادت بدنی و روحانی است نماز عبادت و احدیت حق تعالی و اقامت صلوة اقامت
دناموس و احدیت با انصاف سائر اسماء و صفات او تعالی جلشانه است و لمافی اللغات و العباد
البلغ من العبودیه لان العبودیه انهم از الله لایستغنی الا من له غایة الانفصال و لمافی الان کمال
و اما الصلوة فانما عبادة عن واحدة الحق تعالی و اقامتها اشارة الی اقامته ناموس الواحدیه
بالانصاف بسائر الاسماء و الصفات

وصل بیان اقسام مکلف

مکلف با شیع چند قسم اند قومی اند که از نماز انکار محض نموده اند سر کرده بشان ابو جهل لعنه الله علیه
و انان داخل قوله فلا صدق و لا صلوة بوده اند و خیلی دیگر قبول صلوة نخستین نموده و خوف اذن شد
ومی اهل کتابند با نکارشان قوله تعالی فسوف یلقون عذابا و در بوده است گروهی دیگر بعض
خبر صلوة قبول و از بعض انکار کردند انان منافقین اند بر شان شان قوله تعالی اذ انما
الصلوة فامروا الناس فی نماز گردیده و جماعتی اند که آن اولوا العزمان دین و اولی الارباب شرع

مستثنی اند که نماز را بعد از قبول و باویش بجان کوشیده حق بحق ادا کردند که صنادید و سبک
شان جز از هم الله تعالی الدارین بنین صلعم بوده اند آیت قوله تعالی قد اطلع المؤمنون الذین هم فی
صلواتهم غاشیون دلیل بر شرافت ذاتی آن بندگان است که در اوقات صلوات بر دو قسم است شریف و
عینی و نفسی و حدود و شرط قبول تقدی و شوق و اخلاص و تقییم نماز افضلترین عبادت است از صلوات
بدان و بیگاه خیر و نشر اولین بازخواست صلوات خواهد بود و بعد از آن نماز محشر که جان گذار بوده اولین
پیش نماز بود و بعد از آن فی مخرج البیان اند ما بین و بین الکفر الا ترک الصلوة فان اقام الصلوة فقد
اشهد و اقام الدین کما اذا ترکها فقد کفر و هم الدین و فی حدیث اول ما یحاسب العبد يوم القيامة

بیان وقت فرضیت صلوات و مهیت و صورت و کیفیت و اعداد و رکعات نماز حضر و سف

نشب صلوات بنینا صلعم نبشای قوله تعالی سبحان الذی اسرى لیلته فی السماوات ام ایله
المسجد الاقصی آه در دربار حق آفریدگار تشریف فرما شد و در بساط قرب و وصل و از غلبت تمکلا
مشرف قاضی که آن دیدنی بود و دیده دیده تشریفه تقییم حاصل فرموده وقت برخاست در بار و در
سرمه کار تخته به شکل بغایت تخته نماز پنجاه وقتی بارگشت از حضرت خداوند کرم حضرت صلعم معز و کرم کرد
بان تخته عنایتی نادر موسی در رسیدند و جاری بیان کردند باز بگفتند در سفته موسی هم حضرت صلعم را رسانیدند
باز پس شده سر سجده و در نهاده و درخواست ناطا قتی است خود ساخت و اظهار کردی نماز پنجاه و سه
نموده نالان گریان عرض برداشتند الله رب العالمین بفضل بی پایانی خویش بر صغیر اید پنج خط
نسج عفو می خود در کشید صرف نماز پنجاه پلاشش پنج بانی ماند خداوند جل جلاله فرمود که درام الکتاب
نماز است شانما پنجاه به متعین بوده است آیا هر نماز وقتی ثواب عشر امثالها محسوب و مکتوب
خواهد شد تا فائده نماز پنجاه وقتی به همین نماز پنجاه حاصل خواهد شد صورت این نماز نماز پنجاه
ماند معنی نماز پنجاه وقتی صورت است گردیده باین انعام کرم و تشریف معظم معلون و مشکور
حضرت صلعم تا موسی هم باز رسیدند گفتار رفتار خود را گفتند باز موسی هم نصیحت باند دی و
معاف جوی باشد آن بزرگوار شرم و حیاء آن محدث خوف در جاکم از رفتار بی نظمی و تعرض شافی
سرمه کشیدند مرقه بعد از آخری عدد دل حکمی حکم الحاکمین ناگوار لطیفیت فیض طریقت خود را شکستند

بیان وقت فرضیت صلوٰۃ و ثبت وصورت کیفیت
 بلا از سرچشمی با سر و سجده و او ند که نماز پنجگانه مایه منانه الهی یوم القیامت بر ما فرض لازم گردید و بدین
 فرضیت صلوٰۃ و معراج شد از فردای شب معراج تعمیل حکم نماز بیل آمد اما قبل شب معراج نماز صبح و شام
 اعنی فجر و مغرب فرض بود که حضرت عم آن دو نماز تا کشف فرمای معراج میگذاشتند و قوله تعالی فی حجکم و تکلیفکم
 بالعبادات و الا نکابر بران قاطعه و حجت ساطعه فرضیت آن دو صلوٰۃ است نماز که فاضلترین عبادت
 از ان در وقت سعید و زمان حمید شب معراج آن عبادت فاضله کامله فرض عاجله احوال مابند گاه
 شد چه وقت ملاقات ربانی با شرف الاوقات مناجات بود بر شرافت این وقت فرج سیمکونه شنبی شدن
 نمی تواند از فردای شب معراج تعلیم ناموس اکبر عم رسول الهی و اکبر با صلعم نماز از وقت ظهر خواندن
 آغاز کرد و جبریل امامت میکند و جمله مقتدی شان بودند و قبل یکونیم سال سورت صلعم حکم فرضیت نماز
 نافذ شد بزبان اولین تاق و م فیض لزوم مدینه منوره نماز پنجگانه دو گانه دو گانه فرض بود و بدو رکعت
 مشروع بود با اتفاق علمی ۴۰۰ رجب الحبيب وقت فرضیت نماز پنجگانه است پسین یکماه یا ده روز
 علی اختلاف الاقوال هجرت مدینه محرمه نماز ظهر و عصر و عشاء حضری چهار رکعت و نماز مغرب بخمس رکعت
 سه رکعت فرض بیکم ثانی شد فجر و نماز سفر بهمان دو رکعت نخستین باقی ماند اولین قرات جمیع نماز
 چهار بود ثم در مدینه مشرفه با ندای کفار مدینه و سنگ ریزی شان نماز ظهر و عصر آن حضرت اخفای قرات
 کرد و در باقی نماز چون سابق چهار قرات میکرد و این اخفای قرات مست خاص واقع شد در نه اصل
 قرات بجهت برین حکم خاص نماز با جماعت است و منفرد و مجز ان است که بخواجه قرات کند و
 افضل است که نماز روز با خفا خوانده شود و نماز شب بجهت نوافل با جماعت با خفا خواندن در مسج
 و حین خواندن نوافل با جماعت اذان و اقامت گفتن نامناسب و لمائی و وضع الاخبار و انسا
 فرضیت الصلوٰۃ لیلتا المعراج لان المعراج افضل الاوقات و اشرف الاحکامات داعز المناجات و اصلها
 بعد الايمان فعمل الطاعات و لمائی معالم التنزیل قال انه لا یقبل القول لدی كما فرضت علیک
 فی ام الكتاب کل حسنة بشرة امثالها فمی تمسون فی ام الكتاب و می تحس علیک و لمائی بارشاه
 عن عائشة قالت فرضیت الصلوٰۃ للمفسر السفر لکنتین الا المغرب ثم نذرت لما قدم رسول الله لمدينة
 و اطمان نذرت فی صلوٰۃ اخر کتمان الی قوله صلوٰۃ الفجر لحوّل القرارة لما فیها و صلوٰۃ المغرب لانه
 و در التماس کفائی دشامی و لمائی تفسیر احمدی و الاسع ان فرضیت الصلوٰۃ خمس مکانت بک و کما فی

یعنی البیان این اقامت المعروضة المصلوة لم یشرع الا بالمدينة فاجتمعوا فی صلواتهم بان س
لمست تلك الصلوة صلواته الطه لا تنافعت عند قیام الطهیه ای شده احد و لما فی قیامی شام
وجعت فی هذه الاممة القدسی فی سیرته باز لیل السابغ والعشرون من رجب علیه عمل اهل الاصحاب
و ایضا فیما کان بکبر فی کل ثم ترک فی الطه و لم یشرع الا بکفر و لما فی ذوالقعدة ان الاصل بکبر و الاخفاء
تساریض و ایضا فی غیر المنفرد فی بکبر هو الاصل و لما فی تفسیر احمدی ان اشراف فی اول الاسلام
هو بکبر فی جمیع الصلوات ثم سقط فی الصلواتین تعذر حمل احکام جمیعاً علی حالها و ایضا فیما یستمر
بالخافه فی غیر الفرض کعبه و وتر نعم بکبر من الی قوله لم یشرع الا بکبر من الی قوله لم یشرع الا بکبر
و لما فی فتاوی عالمگیری الطوع بانجماته اذا کان علی سبیل التداوی مکره فی الاصل للمصلحة الشاملة
اذا مصلوا بانجماته بغير اذان و اقامته فی ناحیه السجد الاکبره و لما فی بکبری و المنفرد غیره کما لم یشرع الا بکبر
فانه منجربین بکبر و الاخفاء و بکبر من الی قوله لم یشرع الا بکبر و لما فی جات الرمیة اما نوافل النهار مکره بکبر و لا باس
منه نوافل اللیل کذا فی المحيط و المبسوط

وصل بیان حکمت و فوائد نماز

الله رب العالمین که باین اوقات خمسین نماز پنجگانه مقرر فرموده فوائد کثیره و حکمت غزیره ربان
آن منوط و مربوط است بنیاصلاح شمس حراج مالک را ملاحظه فرموده که طهران کنان و پران بران
طواف حول عرش میکنند و نمازی خوانند و آن مالک دود و سیئه چار و چاره جمعه خود با میدارند و آن
بال و پرهای طهران طواف میسازند بنیاصلاح آن پنجگانه گرم بهد و شیهه با و نواست کردند
چون مالک معبد عبادت با نیز برای خیالشان مقرر شود و الله رب العالمین منظور می رسول کریم
نماز پنجگانه مقرر ساخت با عدد و آنچه مالک عدا و رکعت نماز را دود و سیئه چار و چاره مقرر فرموده
متعین ننمود که چون اعدا و بازوی مالک عدا و رکعت نماز کار آمد باشد که با دوی کامله این نماز پنجگانه
مصلحت نیر و می این بازوی اعدا و رکعت طهران کنان طواف حول عرش خمسین اوقات طواف
کردن تواند تا رتبه دو بالا از فرشتگان این نمازی را حاصل گردد و هر فرد انسان را حواس خمسین ظاهر
و حواس خمسین باطن بوده و هیست و حواس خمسین ظاهر و قوت قاهر و نفس آراء که قومی حسی حیوانی است
بسیار اوقات در ملکب جزا کبریه و معصیت صغیره انسان را می کند و سبب سبب خاص میلان طبیعت

بسوی حبس و حبش و که در آن حواس نه نشود و میگردد و اکثر اوقات از بساط قرب ربانی بجا
ظلمانی و رمی اندازد از آن سست که با حسلات آن حواس نه نماز پنجگانه فرض شد که تا طلع آن حجاب
خمسه گوید و مائل بسوی قرب و دیدار صمدانی سازد و باین احسان عام و حکمت خاص رب کریم
بر مایندگان انعام عام در وادایم الله علی کل حال بانعام و احسان و از نماز پنجگانه کیفیت تلاطم
اولا نماز خشوع و خضوع بقلب و جوارح پیدای کند ثانیاً بخشوع و خضوع قلبی جوارح بخود و مودع گرد
ثالثاً خداوند که بر نماز را اسراج المؤمنین مقرر فرمود که بنهشتین تجلیات انوار رب العالمین احراز
نمازی مشتمل خواهد شد بقوله عم انکم ترون رکبکم فان استطعتم اوقات نماز معین و غیر معین ست
معین بر وقت نیست مخلص و مشرک مخلص اوسط وقت نماز است و وقت مشرک آخر وقت است
و انانیکه پیوسته در نمازی باشند آنان پر وقت معین و غیر معین نمی دارند و صوفی این
باشد ای رفیق نیست فردا گشتن از شرط طریقت

فصل بیان نماز انبیای سلف که برانچه واجب شد

بحقیقت این نماز پنجگانه آن نماز است که انبیاء و مرسلین سلف منفرد و منفردی خوانند بمجموعه برای
امت فرض شد چنانچه اوم از شب پیش بشت برون و از آن بخواه خود غیر مقرون گشت شبانه
را در و از آن ظلمت نمود و در کشید آن عالم تنبیه و شکسته حالیش ظلمت شب پریشانیش ساخت اوم هم
سقط بر کمال بود که سفیدی صبح نمایان شد و تیرگی حجاب ظلمت شبانه روی تیردیش برخواست
اوم همان دور رکعت شکر از صبح نمایان و قطع ظلمت شب و گذارد و برایشان آن نماز فرض شده بود
بارت پدری با آن نماز فرض یافتیم هنگام نماز ظهر ابراهیم هم معنایت فدکینه از بیع عظیم شرف و ممتاز
گردیده چهار رکعت نماز شکر به آن فدیة هان وقت انبیا هم اوم اگر در ایشان آن نماز فرض بود بر ما نیز
آن فرضیت نافذ گردید وقت نماز عصر ایس عم از ظلمت شکر مایه نجات یافت شکوه آن مخلص همان
بجا اوم فرض برایشان شده بود بر ما نیز فرض گردید موسی عم از غم فرعون خلاص دبا عیال و هائل
وقت عشا همقرین شد فارغبال از بموم و غموم وقت عشا گردیده چهار رکعت شکر از آن نارغبال
هان وقت موسی عم اوم که فرض شان شده بر ما نیز فرض گشت نماز مغرب و لیلین داد و همه نمود آن

معظم به بیست چار رکعت آن نماز آغاز کرده بر رکعت ثالثه بیست هفت جلالت ربانی آن نماز را
 بسه رکعت ختم کرد آن سه رکعت نماز نماز فرض شایان بود بعد از آن عیسی علم همین صلوٰه مغرب سه رکعت
 بدین وجه می خواند رکعت اول بنی الوهیت خود در رکعت ثانی بر نفی دعوی ولدیت خویش که چون
 نصاری می گویند در رکعت ثالثه بیست الوهیت رب که یک می خواند نماز مغرب فرض نماز شان نیز
 بر ما آن جمله نماز فرض شد همین بود آن حضرت عم در نیکه مغفله جمله نماز بدو دو رکعت فرض بود هرگاه حضرت
 صلعم در مدینه منوره تشریف فرما شده طمانیت حاصل گردید آنوقت این نماز پنجگانه چون نماز بامی باشد
 ناقصه فرض الذکر در نماز فرض شد در سفر سوای مغرب دو دو رکعت شروع سابعه بر حال خود باقی
 ماند و سه رکعت در مغرب بخبر و سفر یکسان فرض ماند اگر چه در ذکر نماز انبیاء چیزی اختلاف در بعض
 کتاب است اما قول اول اصح است و آن اختلاف این است که چه آدم طرد داد و عصر سلیمان مغرب
 یعقوب عشا یونس می خواندند هر یک همین صلوٰه خمس با اختلاف اقوال نماز انبیای سلف

که بر این جمله آن فرض گردیده است

وصل بیان نماز و ترویج سه رکعت آن

حضرت عم هرگاه در بیست المقدس بنیایه دیگر دو رکعت نماز خواند و امامت انجاعت انبیاء نمود
 بعد فراغت آن نماز موسی عم از حضرت صلعم وعده گرفت که بسره المثنی برای موسی عم یک رکعت نماز
 خوانند ایفا می آن واجب شد چون آن حضرت عم بسره المثنی رسید بطریق وعده آن یک رکعت بجا آورد
 که آن رکعت واجب بود ثم برای خود رکعت دیگر بآن ضم کرده خواند ثم بیک رکعت که یک رکعت ثالثه مغرب
 که تحریمه از خود داشت باز تکبیر خواند و تحریمه لبست اللهم فی استعینک الی آخر خوانده نماز تمام کرد و این
 و تر سه رکعت نماز شد و این نماز خاص حضرت عم است و این نماز با واجب و سنت و فرض ملحق شد
 نیست و جسد انمودن فضل زیر اچه بنیاد این نماز برد واجب بود بر ما نیز بدان طریق شروع گردیده
 و بعض می گویند که آن حضرت صلعم بارگاه چار رکعت نماز بسره المثنی نماز آغاز کرد و تحریمه در بست چو
 بر رکعت ثالثه نوبت افتاد آنوقت بلاخط ابری حال ابوبین جناب شان عم مضطرب حال گردیده تحریمه
 داشت باز تکبیر تحریمه خواند و تحریمه در بست اللهم فی استعینک خوانده آن نماز را سه رکعت ختم فرمود
 نسبت ابوبین آن حضرت صلعم گفت که در آن بی ادب و حرام است زیرا که آن حضرت صلعم را قولا و فعلا

این ادا و آن جائز نیست و حرام و محصیت بود

و وصل بیان نماز جمعه که چه طور مشروع گشته

قبل از آنکه انصار مدینه منوره بران حضرت عم در سیده غنوه دادند که بود و انصار را بجهت یک روز جمیع است و آن روز برای ایشان نیز نماز خاص است همچنان برای بانی روزی بجهت یوم الجمع مقرر کرد که آن روز بانی آن طرز بشاشت آن قوم بشاشت انگیزیم و جمع شویم و نماز خاص برگذاریم سبب آن نشان آن حضرت عم فرموده که سید الانام بجهت روز جمعه است که پیدایش آدم و جمله مخلوقات بآن قوم سعید گردیده شکریه آن نعمت غیر مترقبه با خطبه دو رکعت نماز جمعه شکریه برگذاره شود ثم انصار بعد مدینه منوره رسید بر بنامی آنکس فیض محکم یوم الجمع بشوکت و بشاشت الا کلام نماز برگذازه خطبه نیز خواند و بعد نماز جمعه بطباری ضیافت انواع و اقسام ماکولات آنجا خودند آن روز روز نخستین از چهار شوکت اسلامی در مدینه منوره بود نیز آن روز را یوم الغروبیه نامزد کردند چه معنی غروبیه نیز ظهور است و آن خطبه و نماز را سعد بن زاره ادا کرد پس روزی چند صورت سبب شوکت اسلامی با این لوی آن روز را بر روز جمعه نامزد نمود و خود نماز جمعه با خطبه میخواند بر طبق آن وحی نیز بنام زد یوم الجمع در مدینه منوره نازل شد لقول تعالی اذ انزلنا من کویم النجمه آه پس زمانی چند نبینا صلعم هجرت مدینه منوره ساختن دو از دهم رجب الاول بر روز دوشنبه در مدینه محترمه فرود آمد در قافله بن عمرو بن عوف شد که اسحاق مسجد قبا آنجا است و نمازگاه خاص و عوام آنجا می تهرکه روز جمعه بجزم مسجد محترمه که اسحاق اگر گویم هجرت برین آنجا است گفتن بجاست لقول عم بن ابی الی منبر و فقه من ریاض الجنه روا شد وقت اول ظهر و ادای بن سالم بن عوف داخل شد و آنجا نشست و قضیت معلوّه نماز گردیده که آن حضرت عم باد و از ده صحابه نماز جمعه با خطبه بآن و ادای و آن جمعه جمعه اول فرضیه باطل اسلام است خداوند کریم این نماز را تا تمام قیامت برقرار دارد بدستور سابق بآن جمعه نیز بهما آنجا بعد نماز جمعه تعذّب و تشریف بآوردن آن جای و بجا آن دستور را کل و شرب و آشامی ماکولی از خانه بی خود با آوردن سرج است و روز جمعه بعد ادا بر در مسجد دو فرشته درامی کرام کاتبین رسیده ایستاده می باشند هر یکی اول دهم و ششم می آیند بر پنج آدم هر صلی تمام نشان و روز خود می نگارند چون خطبه آغاز شد انگاه ششم کرده بعد از ادای نماز جمعه الا

ای میباید ثواب اول آمد مسجد مسلم جدا گانه مرقوم می شود و در باب نماز جمعه این ثواب
 و باید بر نام یا نبی مرقوم میگردد جدا گانه ثواب این فصل حسنه خداوند کریم عشر بهشت است خواه در او را
 جمعه تاکید تمام در قرآن و حدیث موجود و هات و قربات مسلمانان آنقدر باشد که اگر ساجدها را
 مکتوب شدن تواند بداند و در قریه نماز جمعه خواندن افضل است و فضل ظهر نیز بعدش خواندن مناسب
 و افضل نماز جمعه و نمازهای دیگر در کتب فقهیه و بسط مرقوم است فلیتأمل فیہ و لما فی روح البیان
 و اما احکمتی جعلها الله ثلثا و ثلثا و رباع فلازم شاه حکیمه الملائکه تلك الليلة ای لیلة الکرام
 اولی اخیره ثلثی و ثلثا و رباع جمیع الله ذلک فی صورة انوار آه الصلوة عند عروج ملائکة الاعمال باو
 العبادات آه مولوی معنوی سه پنج وقت آمد نماز بهمنون و عاشقان شری صلوته و اکون
 در اول عاشق بجز معشوق نیست و در میان شان فارق و غاروق نیست و در ایضا لم ازل
 فی بیت المقدس اوصاه موسی علم ان یصلی رکعة عند سدرۃ المنتهیه آه و لما فی تفسیر اول من
 یصلی الوتر یزیدنا صلعم قال امام سہیلی لیس لنا ان یقول ان ابوی القبی صلعم فی النار و لما فی
 تفسیر فتح الرمان بحرم اذ فی القبی صلعم بالقول و فضل بالا تفاتی آه و لما فی روح البیان اول من
 یصلی الوتر یزیدنا صلعم قوله من صلی بعد الزوال ابراهیم عم فہی ابنة عند النظر آه و لما فی فتاوی شامی
 قبل الصبح صلوۃ آدم و النضر له و دود العم لسلیمان و المغرب یعقب و العشاء لیونس عم و جمعت فی
 بناء الامانة و لما فی روح البیان من اجتماع الفجاءة فمعه او تکرر و منها الی قوله یقال فیما آیت
 علوة الطحان بعد الصلوة الی یومنا فہا و لما فی تفسیر الرسو و فازل الله آیتہ اکبته فی اول اکبته
 کانت فی اول الاسلام الی قوله فادرکک صلوۃ اکبته فی بنی سالم بن عوف فی البطن و اولہم مخطب و
 صلے اکبته و لما فی المبسوط لہام الشری و قال ابن شجاع رحمہ حسن باقبل نیہ اذا کان الیہا بحیث
 لو اجتمعوا فی کبر الساجد لم یسبحوا و لک حتی احتاجوا الی سائر اکبته فہذا مصر تعام فیہ اکبته آه و کذا فی
 جامع الرموز و لما فی روح البیان اذا کان یوم اکبته کان علی کل باب من ابواب المسجد ملائکة یقولون
 الاول فالاول ثواب من یاتی الی قوله فاذا جلس الامام یسبح صعد علی المنبر و المصحف آه و لما فی
 تفسیر محی الدین ابن عربی لما کانت کحوس خمس بشو علی الخیل القلب بایر و عنہ من الملیہ کجبا
 و یکبیر عن الحفرة الی حیاتی قوله فرضت خمس صلوۃ یتضرع فیہا العبد المکسور و یسجد ابواب کحوس

الی تو را میگویند تلك الصلوة خمس ابواب مفتوحة للقلب علی جنابها رب ولما فی مدح البیان
و حکمت فی جمل الصلوة فی اليوم و الیلة خمس ان الحواس لما كانت تساد المعاصی تقع بواسطتها و لما
فی سجدة البسائنة الصلوة ثلثة اشعار ان یخضع القلب عند ملاحظه جلال الله و عظمت الی تو را صلوة
معراج المؤمن بعدة للتحیات الاخریة آه اللهم اجعل فی زمره اهل الصدق و البصیرین آو +

و وصل و رسان فوائد خاص نماز

در نماز پنجگانه فوائد غریبه و حکمت خاصه کثیره مر کوب است که بمقتل بحال در گذران بخود قاصر انسان نمون
است و رحمت می کند و بخواب مدد انوقت جان نبی آدم مرده میشود که بوم براسه یکست اصغر
مقوله تعالی و جعلنا نوحکم شبانا و لقوله لهم الذم رب الموت صبحگاهان چون آن خوابیده شب بخواب
نوشین و غفلت و دشمن بیدار می گردد آن مرده شب فوتت و بانه زندگی خود یافت می باید
شکرت آن حیات جدید و زندگی مانده بجا آوردن ضرور نماز فجر بلکه اذان است و دباره خود است او که آن
باشرا لک مشرود و فرض گردید و آنایکه نماز فجر بجا است پیوسته ادا می کنند تا ان از تکالیف سکران و صدقات موت مان
و مصنون اند و بر این بین سختی انسان گذارند و بد شد و هنگام نماز صبحگاهی ملاک پاسبان شب بیداری رفتن میکنند
و ترشنگان محافظه روزی آیند و باین دو وقت ملاک است صبح با هم ملاقات میشود و نماز فجر یک ساعت بر میگردد
برای آن نمازی پس صبح دعا می مغفرت هر دو قائله رحمت حق میکند چه خوش پاکیزه وقتی است که
دعا گوئی آنوقت مصلی ملاک میشود و چون نصفه نماز شرعی بر میگردد آنوقت هنگامه و شورش
آمد آمد شب میشد و مشکلات آن آمد و شد روز شب او کردن ضرور از آن تهر عمر فرض شد و مشکلات آن
نماز دو گانه بچار چار رکعت او کرده اند کسانی که با جماعت مشغول اند و نماز پوسه ادا خواهند کرد و آن
خدا ب و ضحی قه و سوال نکرد و کثیر و بیست شان محفوظ و یکسو خواهد اند و حمد عشق که درست که
خداوند کریم با موسی عم حکایت فرموده که امت محمدی را چار چار رکعت نماز ظهر و عصر است که رکعت او شتر
سبب مغفرت شان و رکعت شانیش سبب گران باری میزان بوم بلعث شان و رکعت شانیش
سبب می فلت ملاک مصلی راست و رکعت چهارم صبح خاص در نماز مغفرت ملاک مصلی است و رکعت
آن نماز هر چایکه مصلی اند و آن کریم خواهد خست الله رب العالمین با جماعت شورش خواهد فرمود چون در رکعت
شد وقت گذر کرد و آن نماز مغرب فرض شد نماز مغرب نیز طری میزان شتر را گران با خواهد نمود و وقت نماز مغرب

در یامی خلک واهی شود مصطفی مغرب هر خواستن که خواهد خواست امید قبول حضرت حق آن مستحق
 بهمدق دل کرده شود و وقت مغرب نیز وقت آمد و شد و عوض بدل ملک محافظ انسان مستحب
 و غریب و لطف و متجرب و وقت این وقت است چون به دم غم استراحت و آرام طلبی یامی شب کنند
 قبل استراحت و شب خوابی شکرانه زیست ماضی خود بجا آورده و در کج گامان از خلقت شب بیدار
 بخیزد و زنده بحیات ثانی بریزد و از آن نماز عشا فرض شد مصطفی نماز عشا را از دین و دنیا بهترین کار آمد
 و وقت است و برپا صراط نیز نماز عشا مؤید اسان گذاران خواهد شد مصطفی عشا بعد ادا می عشا سلطان
 اللیل و به گناه چون مادر زادی گردد و علمای دین اوقات نماز را بر سه قسم تقسیم نموده اند اول عالم
 شهادت که آن عالم را عالم حسن و ظهور می گویند نماز آن وقت نماز صبحگاه است
 فجر است که مناجات آن وقت مناجات عالم شهادت حسن و ظهور واقع میگردد و آنوقت وقت
 افضل و حسن اوقات و مناجات آن وقت قبول نیز عجیب و غریب کیفیت پیدا می کند ثانیاً
 عالم غیب عالم عقل و فکر است و آنوقت وقت نماز عشا است که نماز آنوقت نماز اوستی شکر عقل
 فکر است ثالثاً وقت خاص معراج انبیاء و مسلمین و معراج وسیع و روح منعمه بشریه است آنوقت وقت
 صلوة اللیل و نماز تهجد است و آن نماز نماز مجبین این و سبحانی دو آهین اسرار ربانی است اوقات
 نماز فجر و مغرب و اوقات برحق است که در میان شب و روز واقع گردیده عبادت آن عالم برزخی و جیب
 ترقیات مدایج کمال لطف ربانی و فضل بے پایانی حضرت ایزد سبحانی بوده است بقول تعالی توبه لیل
 عَلَى النَّارِ وَ يَكُونُ الْكَافِرُ عَلَى الْكَافِرِ لَيْلٌ شَاهِدٌ حَالِ أَنْ سَتَ حَقِيقَتِ عَالَمِ بَرَسَةِ نَوْعِ اَنْدَ عَالَمِ غِیْبِی و عالم شهادت
 و عالم ماضی چون نماز مغرب بهین سه عالم واقع گشت و از آن بشناخت آن عالم با مغرب سه رکعت
 مشروع گردیده و نماز مغرب گواه صفائی مصطفی بروز قیامت خواهد گشت و کلمات تاویلات النجمیه
 دخی الحادیث من صلی صلوٰۃ الفجر بان علیه الموت و غفقه و من صلی صلوٰۃ الظهر بان علیه القبر و صلوٰۃ
 و من صلی صلوٰۃ العصر بان علیه سوال منکر و نکیر هیتها و من صلی صلوٰۃ المغرب بان علیه المیزان
 و غفقه و من صلی صلوٰۃ العشاء بان علیه الصراط و وقت آه و کمانی الملمات عن کعبه الاخبار قال انما
 لموسی فی مناجاته یا موسی اربع رکعات نقلها احمد است واهی صلوٰۃ الظهر عظمی فی اول رکعته منها المغفر
 الی قوله واهی صلوٰۃ العشاء غیر لهم من الدنیا و ما فیها و غیر چون من الدنیا کیوم و لک تم مهماتهم آه

وصل ابتدا و تمام نماز تا بعضی فوائد

الحمد للجلال ربوبیت و انهار ذلت و خواری عبدیت را نمازی گویند آن نماز از تکبیر تحریمیه آغاز و اول
 حتم می شود و نیز نماز هر کس از اشیا می چند دست که آن همه اشیا را شاه بران افکار و اظهار بوده است
 طهارت از نفس اصغر و اکبر حبس باطن و طهارت جمله دست و سر و صورت و استقبال قبله و قیام و رکوع و
 سجود و قعود تکبیر تحریمیه یاغیدین و اذکار و تسبیحات و تکبیرات و درود و حضور قلب و نیت و سلام
 و اطمینان ارکان و ترک کلام و عمل غیر منافی نماز و عدم التفات چپ و راست و آنانیکه در بار سلطان
 می روند آنان اولین دست و دهن خود شست و شونموده پاک و صاف گردیده دست و سر و صورت خود بخوبی
 ساخته و فتن در بار عبادت اهل دربار است نماز که در بار خاص حضرت رب العالمین است قبل حاضر
 آن در بار اوضاع شرعی طهارت ظاهر و باطن بخوبی نموده لباس پاک و صاف دست و سر و صورت خود
 بدر بار حاضر شدن واجب و رنجهای آن در بار محراب یافتن غیر ممکن و نیز توقیر و تشریف بان
 مجلسه محراب یافتن محال وجه خاص وضو غسل و پاک و صاف پوشیدن این دست و سر و صورت
 هر محراب و وضع و تشریف است و در محراب محرابی نیز بدان هیچ حاضر شدن ضرر است هر آنکس که در بار
 میرد و رفته دست بسته ای ایستد و ادب مجلسه تمامه بجای آورد تا میقام آن آداب مجلس تکبیر تحریمیه
 و تحریمیه دست بسته استادن است و قیام قیام مجلسی است کعبه که جامع مظهر انوار حق است بانس
 رو آوردن و ایستادن برومی حق ایستادن باشد و آب و سوی کعبه کردن موجب فریاد است حق
 لقوله تعالی فوال و جهنک شطرا لم یجد احکام و حیث ما کنتم قولوا و جهنک شطرا من استقبل قبله
 محبت ربانی و اعتقاد حقانی که درون دلهای مؤمنین است اظهار آن شناختن لسانی را سوره فاتحه
 خواندن و سوره دیگر بان ختم کردن می گویند در دربار محرابی قاعد و اجمال بلا خلاف جلال ربوبیت
 ذوالجلال با اعتقاد قلبی محال و شوق و خضوع مالامال انحاء و سرنگون گردیده اظهار تمامه ذلت عبدیت
 خود نمودن رکوع است و در عین رکوع اظهار ذلت است هرگاه حق تعالی بخورشده باشد تا آن گفت آن وقت
 قیام بهین رکوع و السجود کردن می شود بشکریه آن قیام سجده که بنایت درجه انکساری و نهایت
 اظهار عجز و انکساری ذلت و خواری خود است سجده اول است چون آن سجده اول قبول درگاه شده

تا سجده ثانی بشکر گذار می آن و اذان افتاد و سجده ثانی هر رکعت سجده شکر اول است یا رکوع نشاء
ازین است که از عالم ناسوتی و ملکوتی در گذشتن به عالم جبروت و لاهوت مشوجه شده و سجده ثانی مقام قیام
اکلی و معنوی و بسوی وطن اصلی علوی خود است و قیام و قعود ما بین رکوع و سجده اول و ثانی حیثیت تفرقی
بسبب حالت فغلی خود است و در رکوع و سجود هر رکعت چنین کیفیت حاصل است و تشهد شکر گذاری
و اجازت جلسه آن در بار محراب است وقت سجده شیطان از محله منفرد میگردد و سوسه نمیدهد
آنوقت حالت بدخود یاد می آید که فقط برای همین یک سجده او سرود و مقهور اینزدانی شد و نیز بدین
منافرت مصلی بادی سجده زیاده تر و بیشتر از بیشتر تنگ دل و ملول و ملگن میگردد و آنوقت نفس
شیطان اکبر و سوسه با نجوایی بدل و اذان می تواند چون در بار اختتام شد و یا عزادار اکر ام همه کس
رضعت یافتند علامت رخصتی هر فرد و سلام بعد تشهد است *

و صل بیان بنای نماز بر ارکان اربعه

بنای خلقت انسان بر ارکان اربعه غنا هر قائم است از ان است که خداوند کریم بنای صلاوة بر ارکان
اربعه قائم نموده معنی قیام و قعود و رکوع و سجود است و جمیع حرکات و سکانات مخلوقات دیگر درین نماز
موجود و در نماز مصلی قائم چون اشجار را که چون انعام و قاعده چون اجمار و ساجد چون پوایم
و نیز این نماز با صوم و حج و زکوة مرکب و مقترن است چه کثرت از جمیع منیات نفسانیه و جسم در نماز است
و همین معنی حقیقت صوم است و تکبیر تحریریه بجای احرار و استقبال قبله بجای طواف و قیام
بجای وقوف عرفات رکوع و سجود و حرکات و سکانات و دیگر بجای سی صفا و خرد و در همین حج و ادا
و زکوة بذل مال یا تعیین و محدود و مقترن است در نماز بذل هوا نفسانی و جسمانی و روحانی یا تعیین
و محدود است از ان فضیلتترین زکوة نماز است و عبادات جمیع و حوش و طبع درین نماز ذکر تسبیح
این نماز مشمول است هر مغال چنین بهر صیاتی بخوانند ترا با اصطلاحی که در لغت الکبیر ان الام
بالحافظ علی المصلوة امر بالمحافظة علی جمیع شرائطها علی الطهارة و لئلا فی تأدیلات التیمیه بایة الصلوة
اقامه ثم اوتیة فاما متبعا علیها بوجوهها و اتمام رکوعها و سجودها و ما ظاهرا و باطنا و ادا و استیذان
المقرئ جمیع التیمیه البعرض و لئلا فی اللغات ثم الانتقال الی الکرکع اشارة الی عبور من عالم الملكوت
سلة عالم الجبروت ثم الانتقال الی السجدة اشارة الی عبور من عالم الجبروت و الوصول الی عالم اللاهوت

ولمافی روح البیان والسمودان منزل من مرکب اوصاف وجودک التعلیل علی رفعت وجوده الی قوله
 بهر المشهد بعد السجود ایضا فیه ویس الانسان بمصوم من البیس فی صلواته الای سجدوه لانه
 فی قوله ان الشیطان معصیته غیرت فی شغل نفسه فی الی قوله فاعبد فی سجدوه مصوم من الشیطان غیر مصوم من
 آدمی را دشمن پنهان بسی است نه آدمی باخدا غافل کمی است نه ولما فی روح البیان وقد جعل
 علی اربعة ارکان الصیام والركوع والقعود والسجود لیکون شکر الهذه العناصر الاربعة ولان

الرابعة اوصاف آله

وصل بیان نماز کامل و قاصر

نماز بر دو قسم است کامل و قاصر نماز که با جماعت بمسجد گذارده شود آن نماز کامل بوده است
بنیابنا مسلم تعلیم جبریل علم نخستین صلوة با جماعت بمسجد شریف ادا کرده اند و مشرعت اودلین صلوة
بمسجد است از آن نماز نماز کامل بوده است و نماز منفرد و غیره نماز قاصره و نماز با جماعت افضل است
و نماز منفرد و تارک الصلوة از شارب خمر و قاتل نفس بلا سبب نهایت بد است برادر جماعت یک
فایده عظیم این است اگر احدی در آن جماعت مصلی مغفور باشد تا صحبت آن شخص در آن جماعت
بر کمال مصلی اثر خواهد کرد الله رب العالمین برکت حضور ی آن شخص مغفور جملة مسلمان آن جماعت
را مغفور خواهد ساخت و از خبر جمیع ثابت و متحقق است که اگر درون جماعت چهل کس مصلی باشند تا
خضر و یک شخص مغفور با جماعت حاضر خواهد شد صحبت شان غنیمت بر جمیع کسان جماعت خواهد بود
و توازن اودان تا بمسجی بجای نیک رسد باشند گان آنجا را بمسجی حاضر شدن ضرر دست اگر بلا عذر متغیر
شرعی احدی بمسجد حاضر نشد عذر خود را نماز خوانده باشد نماز امان نمی شود اگر احدی گاهی بمسجد
نمی آید یا شاؤ بنا در می آیند انما تعذیرا سزاودن خواهد شد و گوی آن شخص مقبول نیست و
جماعت سنت موكده است و لسانی الاصحاحات تارک الجماعة شریک خراب و قاتل النفس بغیر حق
و لسانی الطمعات و ان جمیع المسلمین فی جماعة اربعین رجال الا اذیم جل مغفوره فائده تعالی
اکرم من ان ینفیر و لسانی روح البیان ثم اعلم ان لا یغیر لمن سمع الاذان و ترک الجماعة فاستیة
مؤكدة غایة التکید الی قول دلو ترکها احد منهم بغیر عذر شرعی یکسب علیه التعذیر و لا تقبل شهادت و کما
فی وقایة الجماعة سخته موكده قریب من الوجود و من ابن عباس رفعه من مع الله و اعلم

من أتباعه عذر قالوا ما العذر قال خوف أو مرض لم تقبل منه تلك الصلوة أخرجه البوداوي وحده،
ولما في البوداوي أن صلوة الجماعة يفضل على الصلوة الفردية .

و حاصل بیان تبارک نماز

تارک صلوة بر قسم اند بر تارک صلوة عذاب حکم تغییر است لقول اعلم من نام عن صلوة او ضیاعا صلوة
از ذکر باجماعی حدیث شریف غفلت نوم و غفلت نسیان موجب تصحیح صلوة است نسیان دو قسم
نسیان بشغل حرام و نسیان بشغل مباح ناعمل شغل مباح اگر گناه است لیکن باعث فراموشی دقت نماز آن نمازی
بر بے ادبانه محسوب خواهد شد و قضای نمازشان حکم ادای زمان محسوب خواهد شد و ناسی شغل حرام
و ناعمل شغل نوم و ناسی قضای نماز بمنزل ادا بوده است آنان دو معذب و بر ذریع است سخت گیری
حساب ایشان خواهد گشت اگر آنان از آنجا که توبه و خداوند کریم بیامرز و مالک است بدان چیزی
بر جو عوی نیست و در ناخیر ادای دقت نماز نیز چون قاضی صلوة انسان نیز زیر محاسبه قیامت
آمدن و معذب شدن خواهد شد نماز با فتور غیر مقبول خداوند کریم است گو بسو سجدۀ مبادل آن
کردن عادت افتاده لیکن آن نماز مقبول محسوب نخواهد شد مؤمنی که گاهی نماز هم قسم
غفلت می کند و جفت جان نماز کرده است جاس بول و بر از و مقبره و قارعة الطريق و حمام و
موطن شتر و فوق ظهر بیت الاحرام و آنایک و در نماز بشغل و دیگر مشغول می شوند آنوقت آنان بی ادبانه
و در نماز نیستند لقول تعالی ذلک لعلکم تلتزمون و لا تأخروا عن حق الله فیما اوتوا و لا تأخروا عن حق الله فیما اوتوا
انظر لسانی مع البیان فی الحدیث من ترک صلوة حتی مضی وقتها ثم قضی عذاب الناحق باحق تباون سنته کل سنة الا انما
یستون یوما کل یوم الف سنة الی قوله لکن الله یکرم بان لا یجازی به اذا تاب عنه و ایضا فی
قد عرفت فی الشرع ان العبد یجاس علی تأخیر ما عن او قاتها و ایضا فی فان الضلوة بالفوت و غیره
عند الله الغفور و لسانی فی تفسیر محی الدین بن عربی ما من بالایمان العینی لایکون فی صلوة غافل
ابن عربی رسول الله صلعم عن الضلوة فی سبعة مواطن الزلیلة و المحرزة و المقبرة و قارعة
الطریق و فی الاحکام و مواطن الال و فوق ظهر بیت الاحرام +

وصل بیان عبد اختیاری و اضطرابی در نماز

بندہ مؤمن بردو قسمت عبد اختیار می وغیرہ اضطراری انا نیگہ صرف با دای فرض اقتصار

تسبیح شریف است حضرت انبیا و صلحین با سلف قدما و صلحا پارینه نماز تسبیح شریف می دانند و تسبیح نیز بر
 بنیاد صلح این نماز فرض بود لیس و هم نبوت آن فرضیه بفرصت نماز پنجگانه ساقط از جهت
 بنا فلیت مبتدیل گردید و لیکن عمل و جزای همه آن بکینه باقی مانده وقت شب که وقت نماز
 و آرام و زمان غفلت و خفتن و نشاط است بر آن هنگام عیش و نشاط از خواب غفلت بیدار گردیده
 بنماز تسبیح مرکب شدن امر بیست پس اشق و آشد و موجب فهم تکلیفات بوده است از آن بر این
 محال است این نماز شاقه مجازات حسن و اشرف عنایت فرمودن وعده فرموده خواب غفلت که مقوله
 الله ملخ موت است اعنی موت اصغر از آن موت و باره زندگی حاصل نموده و حیات نوعی یافت
 بنماز تسبیح صرف شدن شکرانه انجیات نوسه دوباره بوده است بذریعه این نماز ترقیات مباح
 و مجبور از مقام ناسوتی و ملکوتی نموده بمقام جبروتی و لاهوتی و اصل شدن امید قویست بنیاد صلح
 این نماز را گاهی ترک نفرموده بلکه باختلاف اعداد رکعت پیوسته نماز تسبیح برگزیده و بعد از
 این نماز امید قوی حصول دیدار دنیوی حضرت رب کریم است بر فضیلت این نماز قرآن مجید شایسته
 حال است بنیاد صلح بذریعه همین نماز تسبیح صدر نشین صدر شوکت و وصولت مقام محمود و سایه
 خاص و عام لوم القیام است موعود خواهند بود بقوله تعالی من لکلیل فتجد به نافله تک عسی ان یمنک
 رکعت مرقمات موعود است فی همین زیر لوی و دشمن ما یم بس و آدم من دونه تحت لواء مصطفی
 الی ذات در و کون مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمود و نیز همین نماز تسبیح هنگام موت
 و در قبر بس کار آمد وقت بینو و فائده کثیره می بخشد و لما فی روح البیان ای الی التجد فی جوف اللیل
 فان المعروف من القیام فی العرف الشرعی حیاء اللیل بالصلوة فیه و لما فی تفسیر احمدی عن عمر
 کان قیام ثلث اللیل فرضیه الی قوله تسبیح بعد عشرين آه و لما فی فتاوی شامیه فضل الصلوة
 بعد الفریضه صلوة اللیل و لما فی الکشاف التجد ترک الجمود للصلوة و نحوه و لما فی الکبیر ان الانس
 انما یرک لذة النوم و یحل مشقة القیام الی الصلوة لیطلب افادة و هجوده عند الموت فلیکان
 عرصه من ترک هذا الجمود آه و لما فی تفسیر ابو سعید عسی ان یمنک رکبک الی ملک الی ملک
 الذین لک من بعد الموت الا کبر کما تبعت من النوم الذی هو الموت الا صفر بالصلوة و العباد
 و لما فی فتاوی شامیه فالثلث الاوسط افضل من طریقه لان النفعه فیه اتم و العباد فیه افضل آه

ولما فی نفسیه معالم التنزیل السجده لایکون الا بعد النوم یتقال بهجده اذا قام بعد نومه آه ولما فی حبسها
 فی حبسها لعلیل فاکثر الجهد للصلاه آه

و وصل بیان شب و ابل شب

اللهم رب العالمین شب را بر اسمی ابل شب آفریده چون عالم غیب را بر اسمی خود ترسیم داده و با
 همی حجاب غیب از اسرار غیبی سرافعال را از حضرت حق نیارم و دم غافل اند و ناوقت بهمنان از
 احوال و افعال ابل شب حدی و واقف کانسیست که ابل شب لعبادت و بیداری شب باقی
 کیفیت حاصل کرده اند و لقوله تعالی جعلنا نونکم سباتا ابل شب بهین لباس شب بر بازوی خود
 کشیده از چشمان خفتگان شب در درون کنج خفته گنج گردیده خلوت با حضرت رب کریم سپرداخته بناتجا
 و دعوات مصروف اند و لقوله تعالی جعلنا نونکم سباتا ای ابل شب بجات ثانی موت صغرا صبر
 قرش بقراری مست و ندامی که بهین بستر رحمت و عهد استرحمت آنان مست بران لبها و
 ما آن هست مجموعی بسرای مناجات و توبه پی برده دلی اعانت غیری و مناجات و توبه مشغول
 اللهم کریم باجابت دعوات و قبول توبه شان سرور و مشغوف بوده است اللهم کریم شب باقر حضرت
 انکسار خود کیفیت عنایت فرموده که روز روشن را آن کیفیت و شرفه حال نیست لقوله عم ان اقرب الی

العبد من الرب فی جوف اللیل الحديث و قوله عم نزل اللیل الی اسماء الدنیا الحديث
 و لا یرخیز طاعت کن که طاعت به زب کار است به سعادت کسی دارد که وقت صبح بیدار است +
 خود و سان در سوگویند قم یا ایها الغافل به تو از مستی نمیدانی کسی داند که بهوشیار است + خواب نه
 بنحان شب بر بستر آرام گرم و درش استرحمت نرم خوابنده از دین دنیا در رفته و بجواب غفلت
 مدحوش در خدمت بجات خود بونیده اند آنان مرده و تحان شب اندیده خاموش شده عالم هست
 ما شب در طلب به زبیر که با یک عریه تشویش خلوتگاه نیست + چون خداوند کریم بر فلک دنیا جلوه
 جمالی می فرماید آنوقت دعای اصحاب اللیل بی پرده و بی ذریغ غیره بکل اجابت جای میدهد
 ابل شب مستحق نزول رحمت و تجلیات النوار فیوضات او تعالی جل شانیه بی پرده و میواسط غیری
 می شوند خداوند کریم شب را بر روز شرافتی و اعزازی بخشیده حق روز را بر اسمی طبعیت خلق آفریده
 را بهمت عبادت خود خاص فرموده و آنان سبب شب باطلت تا یکی خود از روز روشن لغیرت و ق

دو بالاکر دیدہ و وزیر شب بغایت در جہس باو بر جہ اسقصے ہر جہات دون در افتادہ ہر فردا شب
 بانواع اشغال و افعال و احوال و امور کونیہ و انتظام کارخانہ دنیویہ و طلب مال و عبادہ و غیرہ
 و فرزند ہر روز روشن مشغول می باشند و از خدمت خداوند حقیقہ خود بسا اوقات روز قافل می و روز نوز
 بقدری از اول شب ہمین صورت روز باقی می ماند نظر بر آن خداوند بے نیاز جو شب را بہت عبادت
 خاص خود مقرر فرمودہ کہ با تسکین و طمانیت و فرغت خاطر عبادت حق مصروف باشند و عبادت
 آنکوست شب بس عبادت سودمندست و از جمیع ثوابت تحقیق کہ اللہ رب العالمین فرمودہ و کسانیکو
 محبت و عشق الہی می کنند و در غفلت شب غافل از ذکر الہی گردین بنجاب غفلت آرسیدہ اند از آنان
 و عویا کہ کذاب و لاعنی اند چہ عاقلان بہ عشق خود اشتیاق خلوت مشغول خود نمکند و با مشغول خویش
 بخلوت و ریشہ اند آن عاشق عاشق نیست بلکہ غدار و فریب و مکارست چون عاشق لی فی لوق
 و آن قصہ مشہور است و بہ نماز تہجد فوالہ اربعہ قلوب محاسن است اول از بغض و حسد و کینہ و بدینہ
 و غم و دنیا دل پاک و صاف میکند ثانیاً بر تصور و اتکامی عقل خویش بیستہ خوف خدا بدل لاحق می نماید
 ثالثاً بر یافت فضیلت و فائز تہجد سائتہ و سائتہ و آنما فائز شوق و روانی و اواسے تہجد
 بیستہ بر از پیشتر میگردد و راجعاً بذریعہ ہمین تہجد قوت ایمانی قلبی و وزیر و ترقی می کند و غفلت شب چون
 در سراسر خود مصلی از دہ و آمد غیرے مسدود و نمودہ ول و دیدہ از سر و جہان برستہ با حق تعالی را آمیزد
 آنوقت احوال دین و دنیا و حاضر و غایب را و شکستہ یگر و نزدیک و دور حاضر و غایب ہر گاہ بر اہل العیون
 مشاہدہ می کنند چون از چراغ و آفتاب اہل دنیا می بیند و طبقات اہل شب حسب مدارج خود ہا مختلف
 الہر جہات علی طبقات خود ہا اند و اصل بحق بر پنج طبقات خود ہا می شوند چون سلیمن و انبیا و قطب
 و غوث و اولیا و غیرہ و لک و لسانی فتوحات مکی ان اللہ تعالی نیزل الیہم بالانوار الی السماء الدنیا
 فللمسبحین بنیہ و فیہم حجاب فلکی و نزول الیہم رحمۃ الیہم یخلی من سماء الدنیا علیہم کما در فی النجیر یقول اللہ
 کذب من ادعی محبتی فاذا جنہ اللیل نامعنی الیس کل محب یطلب الخلوۃ آہ و ایضا فیہ اہل اللیل
 ہم الخایرون لہذا الخلوۃ فی الخلوۃ و ایضا فیہ ان لک فی النہار سجت طویلا فاجلس الیل
 لی کما ہو لی فان فی اللیل یکون نزولی فلما راودت فی معاشک و شکاک الی قول قد مت
 عنی و اسات الماوب منی فی دعواک مجتہ و ایضا فیہ اہل اللیل من یکون اللیل فی حقہم

فضائل نماز تهجد
 تهجد از ذات شریف گردیده آن وقت بر تو غالب آمد می هم حلفت کرد که دیگر باره سب گاهی
 چیزی نخواهند خورد شیطان نیز حلفت کرد که بنی آدم را گاهی نصیحت نخواهم کرد و در آن
 دارای منقول است که او شبی بعد ادای تهجد بجاالت و در غنودگی بر او غالب شد و بجا برفت
 در آشنای خواب حوری را دید آن حور گفت که یا ابوسلیمان از پنجاه سال با این خمیه
 تبر سبت حق تعالی جل شانہ میخرم تو خود را بخواب در می اندازی قصه ابو بکر صریحی نیز در
 آن است که مشهور السنه است از پیرن مغیث زنی صاحب جمالی شکیل بدون از حد
 قال قتل از حسن جمال و ناز نعم خنده بر روی زنان عالم سفلی بر بنیه و بجا دید و پرسید که
 شما بیستی گفت من حورم گفت من قصد نکاح تو دارم گفت که مهر من دهند و خطبه برای من
 کنید از هر گفت مهر تو چیست گفت طول تهجد بزرگی سید الطائفه جنید بغدادی را بخواب دید
 بعضی و ماحری از وی پرسید جنید فرمود تا هست العبادات و فیت الاشرار و انفعنا
 الارکعات صلا بنا فی جوت اللیل اعنی من نماز تهجد کار آمدشان شدن فرمود لمولف
 بیا خود در دل شب کن مقامی از طلبکاری بود نور عنایت خاکی اندر پرده شب با
 از یوسف مهران مروی است که در زیر عرش مرغیست که پرهایش از لولوی و غلبش از
 زبر جد اختر است که بر و شلث شب یکبار باز وی خودی جنبانند و بانگ میدهد که برخیزید
 ای قایمون و بگرد نصف شب بانگ میکند که برخیزید ای متجدد و بر و شلث شب بانگ می کند
 که برخیزید ای مصلیون و صبحگاهان بانگ می دهد که برخیزید ای غافلون که بر شماست و از
 شما اعنی و در کم علیکم و از خبر صحیح ثابت و متحقق است که چون مومن خوابی کند شیطان
 سه گره بر سرش می بید و در هر گره می بندد که خوابش بپود و از چون مومن تهجد می بخیزد
 یک گره آن بعین کشافه میشود چون و صحت تهجد بساخت گره دیگرش در کشود چون نماز
 تهجد ادا کرد هر سه گره آن طحون و اشده شب خفته و از خواب غفلت بر فرش نصیحت
 مرده چون صبحگاهان بر نمی خیزد شیطان در گوش آن بول کرده جدا میگردد و شیطان
 اقسام قسم و سوپه و دود غده مومن را میدهد که از آن مومن بخواب غفلت خفته از
 ادای نماز محروم می باشد صوفیه صافیه می فرمایند که متجدد در دنیا اندر عالمین

خواب خواهد دید از ان امید قویست اکثری از ان دولت مشرف شده اند چون الوهیه
 و غیبه ذلک من جنسهم اکثر اکابر دین از منوچهر عشا نماز فرمودند و شب گاهی نمی
 می خوانند و صبح گاهی بود و شب گاهی بر پهلوی نمی نشستند گسائیکه شب بکثرت نماز
 اعلم ان یقام اللیل من علو الهمة وهو وهب من الله تعالی فمن وهب له هذا فقیته و الا تیکل و لا تکل
 بوجه من الوجوه و لما فی اکام المرحان ظهر المیسر کما یقال لیسری بل قدرت منی علی شی قال
 لا اله الا الله و لما فی تأویلات البیضة قال ابو سلیمان الدارانی قدس سره نعمت عن مردی
 انا بحراء و لما فی اللغات و کان بعض الصالحین یقوم لیل کله یصلی صلواة الفجر یومضو العشاء
 کابی حیفة و لما فی تفسیر حمدر استنارت و جوبهم من طول الصلوة باللیل لقوله عن نضر السدوقی
 حسن بابه را و ما فی بیابان قال لی یا استاذی انی نمت عن وردی الیل فزیت کان محرابی
 قد انشق و کانی بحراء قد خرجت من المحراب آه و لما فی حجة الله الباطنة قال ان فی اللیل ساعتی
 لا یوافقها بعد مسلم سال الله فیها خیر الاخطاه قال علیکم بقیام اللیل فانه ذات الصلوات
 قبلکم و هو قریب الی ربکم مکفرة للسیات منها عن الاثم و لما فی احیاء العلوم من الاخبار
 قوله لم یعقد الشیطان علی قایفة راس احدکم اذا هو نام ثم عقد لیرب علی کل عقدة مکانیک
 لیل یحیل فارقه فان استیقظ فذكر الله انحلت عقدة فان تومأ انحلت عقدة فان سلی انحلت
 عقدة فاصبح نشیط طیب النفس و الاصبح خبیث النفس کسلان و فی الخبر انه ذکر عنده رجل نام
 کل اللیل حتی اصبح فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه سه منه من مناک ان خبر
 من النوم التحد بالقرآن + الی قوله یردی عن ازهر بن مغیث و کان من القوانین انه قال
 رايت فی المنام امرأة لا یشبه نساء اهل الدینا الی قوله فامرک قالت طول التحید و قال یوسف
 بن مهران یعنی ان تحت العرش ملک فی صوته دیک یرثه من لولو و صیغه من زیر عهد اخضر
 فاد مصی ثلث الاول خبر غیبی ز قال فیهم القیوم و اما یطول الرقاد و انما یلینوم و انما یلینوم
 و صل بیان تحیده نماز تحید

چهار رکعت و اکثر مشقت رکعت بوده است و دلیل فقهای حنفیه حدیث مروی است حاج
اممات المؤمنین عایشه صدیقه است و علما حدیث را اند بران ده رکعت و دوازده رکعت
نماز تہجد بودن بیان میکنند غرض بنیاسلم پیوسته بدان پنج بعد نماز تہجد و تراویح
اگر بر بیداری شب خویش احدی اعتماد کردن تواند تا اول شب و تر خواندن نتواند و
خواندن و تر پس نماز تہجد افضل است و در آخر بسدس شب چیزی فتن هم مسنون است
بنیاسلم سنت فجر ادا نموده تا اقامت بلال بر جای نمازی خفت و اگر فردت ملاقات
اہل می شد تا بابل نیز ملاقات میکرد بعد اقامت بلال ادای فرض فجر می نمود نماز تہجد بدو رکعت
جہرا خواندن افضل است بچار چار رکعت نماز و باخفا خواندن نیز جائز است بعضی صوفیہ
کہ در تہجد قرآن سورہ اخلاص یکا بیشی روح میدهند ان خلاف شرع است چہ در نماز قرآن
سورہ جائز نیست و از رکعت اول رکعت ثانی در از خواندن ہم ناجائز است سندین
قول صوفیہ سند ضعیف بوده است شاہ عبدالعزیز صاحب در تفسیر خود این معنی را اسط
ترتیم فرمود بنظیف و بعضی صوفیہ قرات سورہ یسین نا فتن در تہجد فضیلت می فرمایند
در تہجد اگر از پنجاه آیه کم خوانده شود تا بقیامت قرآن بآن مصلی متنازع خواهد نمود و اگر صد آیت
خوانده شود تا آن مصلی بزمرہ عابدین محسوب می شود اہل تہجد را قیل و دل روز سنت است
تا بقیامت شب نوم یومی طاقت نباشد و انا نیکہ باوقات معینہ مقطر طاعت و معذور از طہارت
بر انا ن ضرور کہ شب وضو ضروری نموده باید از قرات چار رکعت نماز شستہ تنفقا
خوانده باشند بعد از ان بخوابند کسانیکہ بجا ارض خارج و کسالت بدنی و بنا بر وجوب
شب از ادای تہجد و در معذور باشند بر آمان ضرور کہ باین مجبور و ظہر بدلہ ان ادا کردہ
ساادای شان بآن مبادلہ محسوب آید شد کہ قضای نوافل نیست لیکن تہجد از نوافل دیگر
افضل بقبیلست است بیشترین فرض بود از ان بدل مافات تہجد بروز خواندن جائز
گردید بنیاسلم نیز گاہ گاہ ادای بدل نموده و لما فی اجراء العلوم وقال عمر بن الخطاب
قال صلعم من نام عن حریر او عن شی منہ باللیل ففر بین صلوٰۃ الفجر و الطہر کتب لک ما قراہ
من اللیل کذا فہم قنوعات کلی و لما فی تفسیر روح البیان و منها اذا فاتہ الصلوٰۃ من اللیل

هر شب تسبیح قدر است اگر قدر بدانی و فی در المختار و احیاء یلیقی العید و انصف من
 شعبان و العشر الاخر من رمضان و الاول من فی الحجة کیون کل عباقة نعم اللیل او کثیره
 در شب نصف شعبان صد رکعت نماز است در هر رکعت با سوره فاتحه سوره اخلاص ده بار
 و در شب عرفه و هر دو شب عیدین همه شب نماز بایغذ تا صبح شود و لقوله عن حمی
 یلیقی عیدین لم یمت قبله درین شب خداوند کریم از غروب شمس تا طلوع فجر ابر بر آسمان دنیا
 می باشد تا دعای اهل دعا قبول کند و درین شب هر قدر که از بنی آدم در آن سال تولید
 خواهد شد و خواهد مرد نوشته می شود و نیز کتاب رزاق بنی آدم مرقوم میگردد و روی آن عا
 ان النبی صلعم قال بل تد رین مانی هذه الیلة یعنی لیلۃ النصف من شعبان قال قلت ما فیها یارسول
 الله فقال فیها ان کل مولود من بنی آدم فی هذه الیلة و فیها ان یکتب کل حالک من بنی آدم
 فی هذه السنه و فیها ترفع اعمالهم و فیها تنزل او ترقم عن علی بن ابي طالب قال قال رسول الله
 صلعم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان فقوموا لیلها و صوموا لیلها فان الله ینزل فیها
 الغروب الشمس الی سماء الدنیا و در شبهای مذکوره دیگر دوازده و دوازده رکعت نماز است
 با سوره فاتحه و دیگر یک سوره قرآن بعد از آن سبحان الله لا اله الا الله و الله اکبر صد بار
 و استغفر الله صد بار و بعد از آن صلوة علی النبی صلعم صد بار بخواند بعد از آن هر چه بخواند
 برای خود عا کند قبول خواهد شد و این نمازها بدو رکعت باید خواند

پرتوشانزد و هشتم

در بیان صلوة شبهای هفته

در شب یکشنبه سبست رکعت نماز است بدو رکعت و در هر رکعت با سوره فاتحه و قل الله
 احد پنجاه بار و مودتین یکبار و استغفر الله عز وجل صد بار بخواند بعد از آن در دو صد بار
 و استغفر الله لنفسه و لوالدیه صد بار بعد از آن این دعا بخواند لا اله الا الله و الله اکبر ان آدم
 صفوة الله و فطرته و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد صلعم حبیب الله
 بعد از آن هر دعا نیکه بر الهی خود خواهد بکند موافق این صلوة را خداوند کریم با انبیاء و

تنبیه القلوب
خواهد کرد و در شب دوشنبه چهار رکعت نماز است در رکعت اول با سوره فاتحه قل هو الله
ده بار و در رکعت سوره اخلاص ده بار افزوده خواهد شد تا چهل بار بعد از اتمام صلوٰه
درود و استغفار بخواند خداوند کرم شنوای دعای او خواهد شد و در شب سه شنبه دو رکعت
نماز است و در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و قل هو الله و معوذتین پانزده بار و بعد از آن
آیه الکرسی و استغفار الله پانزده بار بخواند در شب چهارشنبه دو رکعت نماز است
و در رکعت اول با سوره فاتحه قل اعوذ برب الفلق ده بار و در ثانی با سوره فاتحه قل اعوذ
برب الناس ده بار بخواند بعد از آن درود و استغفار صد صد بار بخواند در شب پنجشنبه
بعد نماز مغرب قبل العشاء دو رکعت نماز است و در هر رکعت بعد سوره فاتحه آیه الکرسی
و قل هو الله احد و معوذتین پنج پنج بار بخواند و بعد درود استغفار بخواند خداوندش
درجه صدیقین و شهدا بخشند در شب جمعه دوازده رکعت نماز است بدو رکعت دو رکعت
رکعت با سوره فاتحه قل هو الله یازده بار بخواند تا بعد الله خواهد شد و در شب
شنبه باین مغرب و عشاء دوازده رکعت نماز است با سوره فاتحه و کلامی یک سوره و آن
مجید بخواند حق تعالی برای او مکانی خاص در بهشت مقرر خواهد کرد و قوله کما کان حق تعالی ان یغفر له

پیر تو به هفدهم

در بیان ایام فاضله و صلوٰه آن

ایام فاضله در سن قمری چند ایام است از آن است یوم عرفه و یوم عاشورا و یوم سبت
هفتم رجب و هفدهم رمضان و پانزدهم شعبان و یومین العیدین و عشره ذی الحجه
و سه روز تشریق و هر روز رمضان شریف و در شرافت پروردگار
مرقوم احادیث کثیره واقع است و در هفته پنجمین و دوشنبه شرافت خاص دارد
اما روز جمعه بهترین روزهاست که در شریفیت سید الایام نام ز دست خلقت آدم
و مبوط آدم و وفات آدم علیه السلام در روز جمعه است و در روز جمعه ساعتی است بهتر
که بدان ساعت هر که بخواهد جناب باری عنایتش کند و قال رسول الله صلعم

این یوم الحیدر سید الایام و مظهرها خداوند و هو الله عند الله من یوم الایام و یوم الفطر
و یوم خمس محال خلق الله آدم و ایهبط الله آدم الی الارض و فیہ توفی الله آدم و فیہ
الله الی الیال العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه ایل بهشت و در بهشت خواستند
و قیامت است بر روز جمعه خواهد شد لقوله عم فی یوم یوم طلعت علیہ الشمس یوم الجمعة فی خلق آدم
و فی اول جمعة و فیہ انج منها و لا تقوم الساعة الا یوم الجمعة و و رای این همه شرفها مسترها
دیگر نیز باین روز جمعه سرزد گردیده چه عروسی آدم عم با حوا و یوسف عم با زلیخا و موسی عم
با صغوره و سلیمان عم با بلقیس و تزویج خدیجه الکبری و عایشه صدیقہ رضی الله عنہا بار
کائنات صلعم و متحد الی علی رضی با فاطمه زهرا رضی الله عنہا بر روز جمعه منعقد گردیده

و صل در بیان صلوة صحلی

صوم یعنی بلند شدن آفتاب و چاشت هم آمده و این نماز بدو قسم است فحوة الصغری
و فحوة الکبری هر گاه آفتاب بیک یا دو نیزه برسد آنوقت چهار رکعت نماز است آن نماز
نماز شرقی و فحوة الصغری گویند و هر گاه آفتاب تا بلع آسمان بر آید آن وقت نیز نمازی است
چهار رکعت که آن نماز را نماز منجی و فحوة الکبری گویند بالجمله این هر دو نماز به نماز صغری و نماز
چاشت معروف است مولانای دهلوی می فرماید احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار
آمده و اکثر علماء بر استحباب او بنید و مختار نیز همین قول است آه و ایضا قال و آن نماز
مختار نزد اکثر علماء چهار رکعت است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن
اکثر است آه قال عم عن الله تبارک و تعالی انه قال یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات
من اول النهار الفیک الحدیث و باین صلوة آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و خصوصاً داود علیه السلام موافقت میداشتند و فی هذا المختار بعد ریح النهار آه
نصاً عدائی انھی من بعد الطلوع الی الزوال و وقتها المختار بعد ریح النهار آه

و فی العالمی و وقتها من انقضاء الشمس الی ذوالها

و صل در بیان صلوة بسیج

حدیث صلوة بسیج را این جوی مومنین گفته و مشایخ طای کلام آنرا مردود

نور شد و در صلوٰۃ تسبیح تائید فرموده و آن چهار رکعت نماز است بسلام واحد با سوره فاتحه و سوره دیگر به ترتیب خاص و همین است مذهب مولانای دهلوی لیکن برین نماز پنج خواندن مشروع است فی در المختار و اربع صلوٰۃ تسبیح شمانیزه تسبیح و فضلها عظیم است و هر یک با سوره فاتحه که ای یک سوره دیگر و بعد از آن قانتا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پانزده بار و بعد از آن بهر قیام و قعود و سجود و رکوع ده بار این دعا باید بخواند و وقت صلوٰۃ تسبیح قبل ظهر بوده است فی العالمگیری و بیلیها قبل ظهر کندانی و مختصات

وصل در بیان صلوٰۃ توبه

و آن نمازی است چهار رکعت بسلام واحد بهر وقتیکه خوانده باشد و بعد از سلام دعای مغفرت و صد بار استغفار و صد بار درود بخواند و باید که همیشه این صلوٰۃ را با خطا بگذارد و مواظبت کننده برین صلوٰۃ هرگز توبه شکری نخواهد شد کما صحیح الیولوی لدی و فی عالم المختار

وصل در بیان صلوٰۃ وضو

دو رکعت نماز است که عقیب هر وضو خواندن باید تا از خواندن وضو مستفید شدن تاوانند بقوله سم الا انی لا احدث وضوء الا الاصلی عقیب رکعتین و فی در المختار ندب رکعتان بعد از یعنی قبل الجفان و فی العالمگیری و منها رکعتان عقیب الوضوء

وصل در بیان صلوٰۃ تحیة المسجد

دو رکعت نماز است که بدخول مسجد ادای آن مسنون است و از فوائد کثیره مشحون فی الحاکمی و منها تحیة المسجد و ہی رکعتان آه

وصل در بیان صلوٰۃ دخول و خروج از منزل

دو رکعت نماز است بدستور هر که این دو رکعت نماز در وقت دخول بمنزل و خروج از آن بخواند خداوندش از بیات محفل او دارد و لقوله عم اذا خرجت من منزلك فصل رکعتین تمنک منج السوء و اذا دخلت الی منزلك فصل رکعتین تمنک من کل سوء و فی توضیر الالبصار و من المندوب رکعتان السفر و العتدوم من آه

وصل در بیان صلوٰۃ حاجت

هر که بجای می بخشد باید که دوازده رکعت نماز بخواند و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی و قل هو الله احد یک بار بخواند و بعد از سلام حاجت خود سوای حاجت سود طلب کنی بخواند که یکم برار حاجتش خواهد کرد و وقت این نماز بعد نماز صبحی و نماز ظهر است و در عالمگیری دو رکعت نوشته فی العالمگیری و منها صلوة الحاجه و هی رکعتان آه

وصل در بیان صلوة استخاره

در آن هنگامی که است غلینظ فی کتبهم و آن دو رکعت نماز است فی در المختار و منها رکعتان الاستخاره آه و فی العالمگیری منها صلوة الاستخاره و هی کتبان آه

وصل در بیان صلوة تحسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقا

چون در صلوة تحسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقا در کتب فقه بالتصحیح مذکور است لاجرم اینجا نیز نوشته شد و وقت حاجت در کتب مذکوره مطالعه خواهد رفت

وصل در بیان صلوة روزهای هفته

بروز یکشنبه که چهار رکعت نماز به رکعت با سوره فاتحه و آیه امن الرسول بعد نماز ظهر بخواند و آن عظیم خواهد یافت و جای برای او در بهشت مقرر خواهد شد و روز دوشنبه دو رکعت نماز است قبل صبحی و هر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی و قل هو الله احد و مؤذنین یکبار بخواند بخشیده خواهد شد از گناهان و هر آنکه مستحق شفاعت خواهد شد بر روز سه شنبه قبل صبحی ده رکعت نماز است به رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار هر یک این نماز بخواند تا بهشت او روز خداوندش پاک دارد از گناهان و اگر باین هفتاد و نهم روز سهید نمیرد و مغفور شود و بر روز چهارشنبه هر یک پس از اشراق دوازده رکعت نماز کرد و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی یکبار و قل هو الله احد و مؤذنین سه بار بخواند عذاب قهر و سواس قیامت پاکند امن خواهد بود و بر روز پنجشنبه هر یک با این ظهر و عصر دو رکعت نماز بخواند و در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و آیه الکرسی صدبار و در ثانی سوره فاتحه یکبار و قل هو الله صدبار بخواند خداوند کریم او را ثواب عظیم و شعبان و رمضان و ثواب حج عنایت کند و بر روز جمعه قبل نماز جمعه چهار رکعت نماز است هر یک با این غایت بر آن کند هر کس بی ایمان خواهد بود و هر که مضاعف آن خواهد بود و دوازده رکعت ثواب بزرگ خواهد یافت و اگر درین چهار رکعت نماز به رکعت سوره فاتحه یکبار و قل هو الله احد

پنججاه بار بخواند بر وجه تصدیق بخوابد رسیده و برین نماز مواظبت جناب تعالی علی حق بوده
بروز شنبه چهار رکعت نماز بر وقتیکه خواهد بخواند و سه رکعت سوره فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون
نسیب بخواند که جای می در روز قیامت نطق عرش خواهد بود و الله اعلم بالصواب

باید دانست که مستحسن آنست که صلوته نافذ دود و رکعت خوانده شود و تا چهار رکعت نیز درست
و نماز شنبه و دو رکعت و نماز روز چهار حبیب رکعت مشروع است فی الهدایه و الا فضل فی التلک

عند ابی یوسف و محمد بن منتهی منتهی و فی النهار رابع و الیافیه و یکوه الزیاده علی ذلک آه
و لکن فی العالمگیری ادای نوافل در خانه بهتر است از ادای آن در مسجد فی العالمگیری افضل
فی السنن و النوافل المنزل لقوله عم صلوته الذیل فی المنزل افضل الا المکتوبه آه و نوافل باو

قدرت علی القیام نشسته خواندن نیز جائز است فی العالمگیری و یحجزان متعین القادر علی القیام
قاعد با لکراسته فی الاصح آه و لیکن سنت با یکله قبل و بعد بکتوبه یعنی نماز فرغیده خوانده میشود و چنانچه
قبل فجر و بعد ظهر و مغرب و عشاء و دو رکعت و قبل ظهر و قبل جمعه چهار رکعت و نیز قبل
عصر چهار رکعت این نماز با با وجود قدرت قیام نشسته خواندن جائز نیست فی العالمگیری
ولا یحجزان یصلیها قاعدا مع القدره علی القیام لهذا قبل ما یجوز من اجابت فی التاجیه ناقلا عن المنافع

پرتوهای ماه

در بیان روزه رمضان المبارک

فرضیت صوم رمضان از آیات متحرکه و نص قطعیه قرآن مجید و احادیث صحیح و معتبره و نبوی ثبوت پیوسته
که لاریب فیه و منکره فرضیت این روزه باجماع امت کافی و نقول تعالی یا ایها الذین امنوا کرم علیکم
ایضاً ما کما کتب علی الذین من قبلکم انکم تعلمون عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انما صیام
خبریه فلا یرفت و لا یحمل الحدیث و لما فی الهدایه علم ان صوم رمضان و لایفیه نقول تعالی کرم علیکم ایضاً
علی فرضیه العقد الایحیاء لهذا یفرض احد به

وصل در بیان معنی روزه

روزه را بعبه صوم می گویند لغت صوم امساک از جمیع مفسطیات کنی و حقیقی نمودن و

و یکبار و خاموش ماندن و معنی شیر و گریه آمده است که بعضی های خودی از معنی منقول شرع
 بطریق مناسبانی میدارد و از طلوع صبح نخستین تا غروب شمس از جمیع منیبات که نفس انسانی جوید و
 خواهان بایمانان ان تقو لهم النفس جریس فی مانع بوده است و از جمیع قول فعل و حرکت و
 سکون و خور و نوش و جمیع فطری و غیر وضع فطری شخص مخصوص علی مسلم بالغ صبح غیر متعذر
 با علم و یاد موم و بانیست صحیح از شب پیشین تا برودن روشن اساک کردن راز و زهی گوشت ظاهر
 که ترتیب اثر ثواب کدای عمل خیر بدو نیت تحقیق نمی شود و هر فعلیکه بلبانیت عبادت موزنت
 میگردد آن فعل فعل عادت است عبادت نیست جهت عبادت نیت و کار است تقو لهم
 انما الاعمال بالنیات و لما فی تفسیر می الدین بن عربی هو الامساك عن کل فعل وقول وحركة
 و سكون و لما فی العنوی هو الامساك عن الاكل والشرب و الجماع مع النیة فی وقت مخصوص
 لهذا فی تفسیر ابو سعید و ابن عباس سفادی و مدارک و لما فی تفسیر کبری الشریع هو الامساك عن
 کل من الطلوع الی غروب الشمس حال العلم بکونه صائما مع اقتران النیة و لما فی الزنجاری و هو اساک
 عن المخططات حقیقه و حکما فی وقت مخصوص هو الیوم من شخص مخصوص مسلم کاین فی دارنا و لما
 فی الهدایة الا انه زید علیه النیة فی الشرع لیتنبه بها العبادة من العادة و لما فی تفسیر احمدی
 صار الصوم من طلوع الفجر الی التالی بالی قوله و قد امر علی بده

اصل - و زه شریعت پیشین است

صوم عبادت او بان سلف اعنی شریعت من قبلهاست آدم هم موم ایام بیقر و دود هم کبر و زه
 صوم و یکروز افطار بهمه عمر خویش میگردد و نیز برابر ابراهیم هم صوم علنشوره و عیسی و موسی هم صوم
 رمضان فرض بود قوم نصاری حسب خواهش و مرئی خود با کم و بیشی تعداد و زه و تقیه
 تبدیل وقت پسندیده خود با نموده آهسته آهسته از روزه اساک کردند و بود تبرک صوم مضائق
 یکروز بر شاشت عرق فرعون روزه کردن اختیار کردند و عوام و اغنیاء روزه از میان سلطنت
 بطیورث سلطان سوی بنی آدم شائع و رائج گشت و شهرت یافت بسطنت شان
 قحط و افلاس سلطان همگان اباساک اکل شرب بیوی حکم دلاوه بر غنیان در داد و گرفتاراک بودیشان بر
 فقر وقت تقسیم کنند تقاضای تربیت چیزی بخیزی خورده باشند و همین است و تجاب اهام صائین که

بشریعت نیز رواجی پذیرفته شدی برین سپری شدیم آهسته آهسته بالقلب انان فخرن فوسخ
 روزه انقیای کبار وقت فوت شد. و صورت ترک برین نه شود جلوه آرا پذیرفت قوی روزه شب
 میگردند و وقت چاشت افطار کرده تا عصر خور و نوش می ساختند از مغربیت روزه میگردند کعبه
 روزه عبادت تقدیمه و شریعت پاریز است که برای نامزد نیز شروع گردیده و لکن فی روح الهی
 اول نافرین الصوم علی الاضیال اجل الفقراء فی زمین ملک طبعی و ثلث ملوک بنی آدم وقع قحط فی زمانه
 آه و لما فی تفسیر احمدی لان الامم السابقه فرض علیهم صوم غیر رمضان مثل صوم ایام البیض
 لادم الی قوله و صوم قوم امر لعبد الماکل من العشاء الی الصبح و امثاله و الیضافیه ان رمضان
 کان فرضا علی النصارى الا انهم زادوه فی عدد و الی قوله فصاموا اقص الایام السنه و الیضافیه و
 لما فی تفسیر ابو سعید و یدى ان صوم رمضان کان مکتوبا علی الیهود و النصارى و اما الیهود فقد
 ترکوا و صامت یوم من السنه زعموا نه یوم عرق فرعون و لما فی تفسیر کبر و اما النصارى فافهم
 صاموا رمضان فصاموا لحدیث یوم لوالی وقت لا یشیر آه

وصل روزه بهترین عمل است

روزه بهترین عمل عبادت و افضل ترین وسیله برات است و نیز بر روزه فاحشه فائده چنانکه
 حاصل است اول آنکه عای روزه دارین افطار ضرر قبول خواهد شد ثانیاً سکوت و خاموشی
 صائم مثلاً به تسبیح و تکیه آنست چه آقا نهای صائم به تسبیح بخواند ثالثاً بجای عمل خیر روزه دار با حسن مجاز
 ثواب مضاعف عنایت فرموده چهارم مید قوی اجابت جمیع دعای صائم است پنجم جمیع گناهان تا تقدم روزه داخل
 حضرت حق میگردد اصل اصول روزه آنست که بر مومنین واجب و لازم است که متعلق با خلق صمدیه
 حضرت حق عز و جل گردیده و از جمیع شهوات حیوانی و لذات جسمانی کف کرده اقتدای ملانک
 مقربین بارگاه صمدانی کنند باعث ترک کل و شرب قوت حیوانی مغلوب نفس اماره مقهور و الوار
 تجلی حضرت حق جل شانده بر قلب صائم ساعه فساده متعلی میگردد و همین است مضمون قوله علم الصائم
 فرحان فرقه عند فطره و فرقه عند لقاء رب صوم عبادت محض پاکیزه منزله از ریاض و سخته
 و دوسوسه و دغدغه شیطان و حدیث نفس و لم بوده است ع سجد الله چه پاکیزه عبادت +
 نوم صائم نیز عبادت است زیرا چه صائم نوم محفوظ از مکانه شیطان و انفعال قوت

حیوانی می بود و باید لقوله عم نوم الصائم عبادة وایضا فیہ لقوله عم عليك بالصوم فادلا مثل
 جمیع علی بنی آدم برای اوست و روزه خاصه لذت فائده نموده می شود و خداوند کریم روزه را
 را بجز برای تنگویی آن بجا که میخاق قیامت دادن عده واثق فرموده روزه محبوب ترین عبادت است
 بر حضرت حق تعالی است که بوی دهن روزه را نیز برگزیده و از بوی مسک و عنبر خوشبو تر بود
 حق تعالی است چه اصل روزه مبر از منیات شرعی است و مبر نصف ایمان لقوله عم الصوم نصف
 الصبر و نصف الايمان بالعالمین بقرآن مجید روزه را با بلفظ صبر باید فرموده که بوم الخ جزاء
 احسن فی کل وفضل ان بلا حساب خداوند کریم عنایت فرمودن و عده فرموده لقوله
 یا ایها الذین امنوا استیعنوا بالصیوة و التسلوة و انما یؤتی الصابرون الخ هر چه بطحیح حساب روزه
 امانت خداوند کریم بر مومنین است و جمیع مومنین فرض و لازم که این امانت نخستین باب و
 و امانت کاری حتی الوسع با تمام و انصرام کوشیده باشند و لما فی البغوی و عن ابی هریره عن
 صلعم قال من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و لما فی ما قبلات الخیمة المقصود من الصوم
 التخلق بخلق من الخلاق الله عز وجل و هو الصدیق و الاقصد و بالمالا یزنی الکف عن الشهوات
 و من ابی هریره قال قال رسول الله صلعم کل علی بنی آدم له الا الصوم فانه لی وانا اجزی به
 و لما فی احیاء العلوم قال صلعم ان الصوم اما فی حفظ احکم یا ماته الی قوله عز وجل ان الله
 بامرکم ان تؤدوا الامانات الی الله و لما فی محامد التنزیل البغوی للصائم فحقان فرقة عند
 و فرقة عند لقادر بخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک الصوم حبه و مل
 فی فتوحات کلی لان الصوم لا مثل له و المشاهدة لا مثل لها و انما من اجاز بها فقال التجلی مثالی
 فلا بالی فان الذات من ورا ذلک التجلی و التجلی لا یصح الا من مقام التجلی له و لما فی مع ابی
 و اما اضیف الصوم الی لانه لا یرا فیه بل لا یحله الا الله و لهذا فی البغوی للمولوی المعنوی
 هر که را دارد سحر سها جان پاک به زد و بنید حضرت انوار پاک +

و صل در بیان روزه و روزه دار

روزه بر دو قسم است ظاهر و باطن و صائنین بر سه نوع اند عوام و فخاص و خاص الخ
 امساک از اکل و شرب و هر قسم جمیع نمودن روزه ظاهر است و صائنین این قسم روزه

صوام مؤمنین آمد و گفت از جمله جرائم و جوارح خود را از ایشان جمله ایام بازداشتن روزه ظاهر
 خواص صوم و از جمیع ماسوی اهل دنیا بخل شده دل از افکار خیالات دینی و دنیوی برداشتن
 روزه ظاهر و باطن حاصل نفس مؤمنین است و این صوم اصل قلب تیزی نامند و صوم باطن صوم قلب
 و صوم الروح و صوم السر است و از جمیع مشارب و محتوی و بالکل زخاوت و هوای دنیوی باز آمدن
 و از هر شیئی مذموم و مکروه که دل را بشغلی در اندازد و از شغل ذکر الهی غفل کرد و اندازان باریستون
 صوم قلب است و از ملاحظه روحانیات و نعیم آخرت کف نمودن صوم الروح است و از روزه
 شهود غیر الله تجامه سر باز زدن صوم سر است کف از غیبت و محش و غیبت و تحقیر خصوصیت عین
 کاذبه و گفتار پندیان صوم زبان است و از ملاحظه غیر محارم و اششای شک و غفلت چشم برداشتن
 صوم نظر است و از شهود جمیع مناهی و طاهی گوش خود محفوظ داشتن صوم گوش است و حافظه صوم و قنوة
 و غسل منابت ولی اند و آنانیکه حافظ این هر سه نیند عد و الله و دشمن خدا اند و از کل تمنا و شهوات
 و حرص کف کردن صوم نفس است و تمنای احیاء العلوم اعلم ان الصوم ثلاث درجات صوم العموم
 و صوم الخصوص و صوم خصوص الخصوص الی آخره و لما فی روح البیان ان الصوم کیا یون الکمال
 و یكون الباطن ایضاً فی الحدیث من حافظ علی ثلاث فهو ولی الله حقاً من صوم صوم صوم
 حقاً الصلوة و الصوم و غسل الجنابة و لما فی تأویلات النجیة و صوم اللسان عن الکذب و الغش و
 صوم العین عن النظر فی الفحشاء و الریبة و صوم السمع عن استماع المناهی و الملاهی و علی هذا انفس البانی
 و صوم النفس عن التمنی و المحرم و الشهوات آه +

وصل بیان روزه ابتدای سلف

صوم مشرعه ادیان سلف چون عَشْرَه محرم و سه روزه ایام بغض باوایل اسلام فرض بر ما
 مردم هم بود سپس مجبور بر پانزده سال نبوت آن حضرت عم پس یک و نیم سال یا سه سال هجرت
 مدینه منوره محترم آن حضرت عم و بعد فتح مکه مظهر و نه رمضان فرض این امت شد و آنحضرت
 عم مکی هشت شهر رمضان روزه کرده اند پنج ازان بلبست نه روز ختم فرموده و سه سی روزه
 و ختم ساخت بفرصت روزه رمضان فرموده و روزه های دیگر منسوخ شد لیکن عمل آن
 روز با ما را و انکودیده حکم کتاب آن اعمال تا حال باقی است و لما فی البیضاوی او محبوب صوم قبل

حسن و جمال نماز و سوره های شان شادان و فرحان گردد و رحمت و کفایت و حقیقت عیسی
 این ماه رمضان خداوند کریم و رسول الله صلعم آگاه اند جز آنان دیگری از اسرار رمضان مبارک
 خبر ندارد و واقفکارینند و باین ماه مطهر واجب هر فرد بشر آن است که همه روز روزه کند و همیشه
 برهای ایستاده نماز گذارند تا روزه سپایه کمال مستقیم گردد و این امانت خداوندی بادایانت و اگر
 مشرعه مفروضه داد اگر دو کما فی روح البیان و انما سمی بذلك اما لا تهاض الاکبا و احراقها
 من الجوع و احتش الى قوله او رمضان اسم اسما و الله تعالی و شهر رمضان الیه ذلک و لذلک
 روی لا تقوله و رمضان و ذهب رمضان و کما فی فتاوی عالمگیری قال و لا دری لعل رمضان اسم
 من اسماء الله تعالی و کما فی المداک لا تهاضم فیمن جراحه و مقاساة شدة و کما فی البیضاوی او
 لا تهاض الذنوب فیمن و کما فی روح البیان الذی انزل فی القرآن جمله الی بیت العرة فی سماء الدنیا
 نزل بجریل نخبی فی ثلث عشر و من ستة الی قوله و الا نخل ثلث عشر و القرآن لا ریع و عشرین
 فی معالم التنزیل عن ابی درداء عن النبی صلعم قال انزلت مصحف ابراهیم فی ثلاث لیال معین من شهر
 رمضان و روی فی اول سید معین من رمضان الی قوله نزل القرآن علی محمد صلعم فی الاربعة و عشرین ایضا فی شهر رمضان
 لیلة القدر خیر من الف شهر جعل الله صیامه و فطیه و قیام لیلته طوعا و ایضا فی عن ابی هریره اذا کان
 اول لیلته من شهر رمضان صفدت الشیاطین و مرده الجن و غاقت ابواب الیران فلم یقع منها باب
 و فتحت ابواب الجنة فلم تنلق منها باب و یادی منادیا باغی ایما قبل من باغی الشتر قصر و الله مقار
 من النار و ذلک کل لیلته و کما فی العینی فدخل الصوم فی عمل مستور لا یعلم منه الا الله و کما فی البخاری
 لم یشرع سمع ابا هریره یقول قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء فلو
 ابواب جنهم و سلطت الشیاطین آه و عن ابن عمر ان النبی صلعم قال ان الجنة ترزق لرمضان من
 راس الحول الی حول قابل قال فاذا کان اول یوم من رمضان هبت یریح تحت العرش من وقته
 علی المحر العین فیلن یارب جعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم انفسنا و تقر اعینهم بنا و کما فی المرقاة
 تقر بهم الا و هم اهل القرین و من القرآن فالدول کنایة عن المرقاة و فی آیه

وصل وجه تفسیر ماه رمضان بر روزه

شهر رمضان که مخصوص بر روزه گردیده سبب این آن است که اگر یک وقت خامس روز از طریقت شارع

مقرر نمی شد تا مردم در افراط و تفریطی افتادند و بهیئت اجتماعی بر روی کار نمی آمد و سبب
تقریب وقت خاموشی و تکلیف روزه رمضان رفع گردیده آسان گدا شد چه شوق
چون عام میگردد و هر گنگان شاق معلوم نمیشود و نیز نگی بیدیه وری فصل دیگر بخواهی شمی
مکلف روزه می شوند چون اطفال بیدیه وری آبای خود روزه میکنند باعث موافقت عام
بهیئت اجتماعی می نمایند و دیگری می ساخته باشند و قومی لشب روز میگردند آن روز
منسوخ گردیده روزه یومی مشروع شد چه خلاف عادت عداوت ست بانفس اماره و این عادت
محض ست و مردمان اکثر ملک شب چیزی نمیخوردند روز روزه و شب غر و فوش کردن آن نیز خلاف
عادات شان واقع میشد و عبادت صورت بست میگرد و روزه نصیبتی که نمایان ست چون
برای خداوند که یکم آن مشقت را بر وجود گوار کرده ازان مثاب میشوند و تخفیف کیه روزه
بد و سبب محض گردیده اول حساب سال قمری اهل عرب ست بر پنج حساب روزان از روزه
هلال رمضان تا روزه هلال شوال سی روز گردید یا بست و نه روز روزه مشروع شده تا با حساب
سال ماه عرب حساب شرعی نیز موافق شود و سال قمری سصد و شصت روز ست و خداوند که
واثق و عده فرموده که جزای احسن هر روز رمضان عشره اشها البصا کین عنایت خواهد فرموده پس
بهین یکماه سینه روز معین شد و شش روزه شوال نیز مشهورست و جزای خیران شش روزه
نیز چون جزای نیکوی رمضان یافتن موعود ست تا باین شش شصت صورت بست گرفت
بمجموعه سصد و شصت روز روزه داران را روزه داشتن صورت قبول پذیرفت فائده روزه
سالانه از همین چند روزه تحقیق و مترتب گردیده و سبب دیگر آن ست که الله رب العالمین جهت
قطع قوت همی شهواتی و دفع رزالت حیوانی حیوانی انسانی روزه مشروع ساخت و برای قوت
همی حیوانی شهواتی روزه همی ست قائمه اکاله که لطفیل همین صوم عبودیت متخلی با خلاق صمدیه
باری تعالی و تقدس میگرد و بجدیت شریف آمده که یا معشر شبان آنانی که از شما اهل مقدس
و قوه باهیته غالب دارند انان را واجب که کح کند و از کح بصارت حقیق نماید میگرد
و حفاظت فرمید میشود و آنانی که بی مقدمه راندا تان را پر مزور که روز بکنند روزه نمونین
راضی میکنند نیز از شکر و احسان او ست تعالی شانه که بر ما چون صوم موسی داود علیهما

الصلام صوم فروض نغمه که اشدر شاق و مفر قوت بدنی حیوانی کرد و بر حکای اعلانی و دنیائی
 انجمنی تحقیق که با مساکل کل شر بوفاق یومیه بالای سبت روز و مادون چهل روز بعبودت مناز
 ملتسمه او میخشد لائق میگردد و شرمی و نغمی سازد از ان فاقه هر فرد بشر را چون خصمی کند و
 بیکرت روز و همنین راتر قی مدارج قوت ملکی و عروج درجات علای حاصل میشود و یک قسم آنها که
 قوت عیوانی و انعام شورش و جوشش خسروانی میگردد و این دولت که بر مرصعین را حاصل
 و تقست لمانی اینی قول که قال صلعم المشوران الصوم له وجاء الحدیث علی بانی التباری و مسلم علم
 قال قال رسول الله صلعم یا معشر الشبان من استطاع منكم الباءة فلیترع فانه اغض البصر
 البصر لفرح و من لم یستطع فعلیه بالصوم فانه له وجاء الوجار نوع من الخفاء و هو ان یرض عروق
 الاثینین مع القیام ای ان یقطع الشهوة کما یقطع الخفاء و لما فی تفسیر احمدی لان الصوم عبادة
 بدنیة اشق علی النفس بسبب الجمع لانی الا یام المعینة و لما فی تفسیر البوسج و فان الصوم کبیر الشهور
 الداعية الیه کما قال عم فخلیه بالصوم فان الصوم له وجاء الی قول اولیصلون بذلك الی رتبة التقوی
 و لما فی روح البیان و العجاو نوع من الاختفاء و هو ان یرض عروق الاثینین الی قول ای الصوم یقطع
 شهوة الجماع و شر المنی کما الخفاء و الیضایفه فانه تعالی لم یفرض علینا صیام الدهر و لایام کثیرة
 تخفیفاً و رحمة تسهیل لامل التکلیف علی جمیع الامم و الیضایفه و اعلم ان الله تعالی امر بالصیام شهر
 کامل لیوافق عدد السنین بقوله من جاء بالحسنة فله عشر مثله فی الشهر کامل تلامنا نیست
 و مستون یوما و الیضایفه فان الصوم عبادة شاق و الشی الشاق اذا عم سهل عملیه ترغیب
 فی اتیانها و لما فی تاویلات النجیمة و الصوم سبب للولوج فی ملکوت السموات و واسطه لمخرج

عن زحم المضائق المحسانیات آه

و صل بیان ضروریات روزه

از ضروریات صوم عموماً و خصوصاً رمضان چند چیز است نیت صوم از شنبه نخستین باید نمود و اگر
 سهو واقع شود تا از صیامگان فردای آن نیت نمودن لازم و از رویت هلال رمضان روزه شروع
 نموده تا رویت هلال شوال روزه ختم باید نمود و بایاد روز صائم کد امی شی خارج داخل بدون عده
 دام الیغ و نه حلق نکند جماع بغیر وقتی مشغول سازد که تصریح آن علی سبیل التفصیل بکتاب معتبره فقه

تتمه بر اقسام

و مساکین بر دو قسم اند صائم مظهر و مظهر صائم صائم مظهر آنرا آنکه که ادا خشی حلال است و مساکین
 با شغال و افعال حرام شاعل و فاعل اند و از حرام خواری صوری و معنوی روزه افطار و خراب
 میکنند و مظهر صائم آن بزرگواران اند که از اشیای حلال افطار میکنند و از جمیع حرام و از افشای حرام
 و افعال قبیحی محتجب است و مساکین نموده اند بحقیقت صائم حقیقی آنرا چنانچه قلب حق بایزید بسطای رود
 از سفر به بسطام رسید بشهرت قدوم فیض از دامن ذات مقدس برای زیارت و استقبال
 شان خلقی پیش قدمی با نمودن دان ولی الله بدیده وری آن هنگامه مردم و محل مردم از حبیب
 خود کای بر آورد بدین انداخت حال آنکه ماه محرم رمضان مکرم بود مقصود همیشه بد اعتقادی
 خلایق از ایشان بود این بزرگ مظهر صائم بحقیقت اند و لیکن عامی را از این افعال شنیع و افعال
 ناسنجیده بر رمضان شریف با احتراز واجب چه مراعات خلاف شرع شریف ظاهر است از حضرت شیخ
 علیه الرحمة مدد و تبحر فعل نادر و از این سبب بود و از اجتناب شان مسافر بود و عزیمت افطار
 صوم رمضان جناب شان را شرعاً حاصل بود بدین سبب نیز ایشان مجرم بر ظاهر شرع
 نیست و این شیخ هنگامه دید و خیال فرمود که این حاصل نادر و مانع ذکر خدای شان خواهد بود و از این
 از ان ازدحام به بد اعتقاد کردن آنان ضرور افتاد نظر بران بدان فعل تکلیف افرازد مشایق
 شان بادر شد ثم کفاره او اگر داکتر اکابر دین و اساطین ملت و مذہب راقوت کامله قدرت
 مودعه است که گدای شی را بطاهر بصورت نامرغوب و ناخوب معاینه کنانیده تبدیل کیفیت
 و حیثیت ظاهر خود با استعمال میکنند چنانچه بطاهر حر می لوسند با باله شمدان خمره خلق شان میشود
 معاذ الله من ان کبرای دین گاهی حرام خواری میکنند بحقیقت این اقتدار با نبیاعم و کل اولیا الله
 حاصل است هر کس را کس را بدان دست اندازی کردن جائز نیست و عوام مومنین بدان تبدیل
 و تغییر خود با نادر اند علماء و ربانی مدام متبع شرع ظاهر اند از ذات پاک شان شاد و نادر چون
 افعال خلاف شرع ظاهر سرزد میشود بدان سبب آنان مورد طعن شرع ظاهر نیز نبوده اند
 تا نیا صائم مظهر یعنی از اکل و شرب حلال مساک نموده از اشیای محرمة معنی غیبت و غیره و در
 می میکنند و افطار میکنند چنانچه دوزن در رمضان شریف از غایت تشنگی سقیا و در اجاب
 گردیده بران حضرت محمد در رسیدند و اجازت یافتند آن حضرت آن دوزن را قی کردن فرمود

هر دو قی کردند از گلهای شان خون بسته و گوشت خام پدیدان حضرت فرمود این دو نفر کین
مساکل از حلال نموده روزه از غیبت مردم در شکسته همچون صایم را بحقیقت جزر سنگی و بی
کیفیت اصلی حیثیت حقیقی صوم چیزی حاصل نشود از غیبت و نیمه و حلف دروغ و نظر شهوت
و فحش و هزل و جفا و خصومت و سماع کل مکروه شرعی و بدیان گوی روزه خراب میشود

وصلت و حالت ضرورت مانده و واجب افطار

وقت افطار زنگارنگ اطعمه و اقسام نوع نوع اغذیه چون پلاو و قرا و قلیا و نان عربی
و کباب شامی و مرغ و متجن یا بهر مقامی که رواج مای خوار می ست بان او طاقان قسم
مای نخته و بریان و اقسام دال و غیره و اقسام شیر و غیره جمع میکنند آن نیز مفسد صوم
لحوم مؤمنین رواجی در افتاده و عادت ستم گردیده که بیازده ماه دیگر سال تکلیفالت که بکل
شرب میکنند از آن عشر امثال زائد تکلف خورد و نوش بجاه رمضان می کنند و میامی سازند
باین تکلفات شکم سیری روزه بچند قسم آب میگرد و غیر صحیح و نادرست واقع میشود اولاً
صوم الجمع الجمع شکم و نفس شکنی است برای تقوی تقوی اگر بعد افطار بائن کونه کونه کون افطار
شکم سیر سیریب دوسه بار خورده شود البته از وقت خواب غفلت غالب روزه دار را از جا خود
خواهد برد و شیطان بر این روزه دار با تمام خند با خواهد زد و باین معنی روزه برخلاف
واقع و اصلیت مستعمل شد ثانیاً به دوازده ماه قمری یکماه روزه دامنن حکم شرعی است و به
خامس آنست که هر قسم شهوات حیوانی و لذات جسمانی که معاندنش شیطان علیه اللعان
عدو و مقهور حضرت ذوالنار است منکر باشد مقهور و مغلوب گردد و بحصول آن غلبه شیطان
مؤمنین را حصول ترقی مدارج روحانی حاصل شود ظاهر که تغذی اقسام قسم اغذیه نفیسه
علیه و همچنان شهوات جسمانی و لذات شهوانی است شکم سیر ایشیای شهوت خیره پویه است
بره المیسر تلکس مغلوب می باشد و این امر اصل کیفیت و حیثیت روزه را خراب و تغییر
و تبدیل میکند و بشیر ازین روزه یکماه مقصود اصلی حضرت رب کریم آن است که مؤمنین
ببرکت گرسنگی و از امساک روزه یکماه دوازده ماه کامل سال یا نه از دست افسا و اله ای
شیطان محفوظ و بر کنار ماند و هر شب رمضان شکمی سیری تلکس همچون اغذیات روحی

در چوب خیز معصوم کلی مرئیات ایزد سبحانه بالکل باطل میگردد و ثالثا جایز همچون ماکول و مشرب
 نفس پروای حلال و پاک از حرام نمیدارد و غذای حرام سم قاتل روزه بوده است و تحقیق
 روزه داران آن اند که ولهای شان بعد از افطار مضطرب و پریشان میگردد و خوف و رجاء
 می باشد که یا روزه شان مقبول شد یا نه و امانت ذمه شان بدیانت داری او اگر دیدند که
 بیان حقیر از قلموسه نان سپری میکنند خیال خود و نوش بان کی می باشد پلا و قرار آنان هم موجب
 خنقل و میوه شجر ملعونه نمیدارند و حق آنست که روزه گرسنه محض شب ب العت است و غیر
 از گرسنه شیطان بفرستگهای گریزد و تیز بر مضان مستغرق است که روز روزه و شب نماز گذرانند
 شب غمار و شکم شب بابر مضان این دولت نصیب نجاست حیث شیطان بر آنان غالب
 می باشد و لکن فی روح البیان یقول الفقیر کان مراد الی نیرید تنفیر الناس حتی لا تشغلوه
 عن الله تعالی اذ کل ما یشتغل السالک عن الله فمعه دله و لابد من اعتناء بالعدو باجماع
 من وجه الجمل الی قوله و همان الادل انه لم یجد عند ما قاتم ما یدفع عنه سوی هذا الحلیة
 فانظر الی قوله و الوجه الثانی انه افطر صورة للاحقیقه اذ اکان علی الاعداد کما یو حال الملامیة
 و نظره شراب الخ فانه یقلب عیسا عند الوصول الی الحاقوم ای بالنسبة الی من کان قادرا
 علی الاستحالة باقدار الله تعالی اه عن النس قال صلعم خمس لفظان الصائم الذکر و البیة بشیوة
 و انیمیه و الیهمن الکاذبة و النظر بشیوة الی قوله کف السماع عن الاعتناء الی کل مکره لقوله
 تعالی سماعون الکذب اکالون للسحت و لکن فی روح البیان من سنن الصوم ان یصون الصائم
 لسانه عن الذکر و الغیبة و فصول الکلام و السب و النمیمه و المزاج و المدح و العناء و الشتم
 للمرئولوی المعنوی و چونکه کشتی شیر مرداری شوی بد بخیر چون نفس دیواری شوی بد
 پس کنی مردار دیگر که سکه بد کنی در راهین هم کنی بد للسعدی و ندرند زن و در
 ای بد که بر معده باشد ز حکمت تنی بد و لکن فی اللغات ادا بالصیام حفظ الجوارح الظاهرة
 و حراسته الخواطر الباطنة و من ثم المقرب الی الله تعالی الی قوله و لا یسمانی وقت الصیام تنقبت
 الصائم اکل الحرام فانه سم مهلک للبدن اه و لکن فی احیاء العلوم ان لا یتکثر من الطعام الحلال
 وقت الافطار بحیث یجلی فاما من دعاء بعض الی الله عزوجل الی قوله حتی استمره صاعده

تنویر القلوب

بأن تدخر جميع الأطعمة رمضان فتؤكل من الأطعمة من لا تؤكل في عدة أشهر معلوم ان مقصود الصوم
 بالجماع وكسره الهوى للتقوى النفس على التقوى واذا رفته العدة من صخرة نهار الى العشاء حتى اجبت
 شهوتها وقويت رغبتها الى قوله ان يكون فيه بعد الاطعام معلقا مضطربا بين الحزن والرجاء اذ ليس
 يدرى الاقبل صومه الى قوله صلح ليس له من صوم الالبوع والطلح الى قوله كم من صائم مظهر
 وكلم من مظهر صائم الى آخر القول ۴

وصل بیان مستحبات روزه

از مستحبات روزه آنست که سعی بدیر خورد و بزودی افطار کنند و افضل فطار از غریب است
 ورنه از آب طاهر و مطهر است لقوله اذا افطار احدکم فليطعم على ثمر فان لم يجد فليطعم على خاف
 طهور اذ است و مسافر و مریض را عزیمت رخصت است که افطار کند یا مسایم باشد مگر برونه مریض
 اشتداد مرضی در نظر باشد شفت نه حاصل گردد تا افطار افضل ورنه اختیار است که روزه نهد
 که تراویح نیز بر گزاردن تواند همچنان حامله و مرضیه را نیز است که بلحاظ نقصان جان خود و الما بد
 طریق روزه یکطرف اختیار کند و زنان مقدره ضروری بدنی عادی خود بارار و روزه نیست
 و بعد دفع قدر و دلش نشان قضای روزه مافات واجب و کسانیکه بلا عذر شرعی روزه نین
 می شوند بر آنان کفاره روزه لازم است عتق عبد یا کنیه اگر نقد و ربا باشد تا شصت روز علی التوا
 روزه دارند و اگر با نهم متعذر راند تا شصت مساکین را دو وقت شکم سیر خوراندند یا آن قدر صدقه
 فطر خود یا بهمان شصت مساکین نقد و جنس داده باشند شیخ فانی ناطاقت را لازم که برای روز
 خود دو مسکین را شکم سیر خوراند یا نقد فطر خود یا نقد و جنس بایشان بدهند قضای روزه
 و نماز آنانیکه فوتیده اند بر ورشته ایشان واجب که چون صدقه فطر برای مریض و روزه نقد و
 داده باشند تا مباد نماز و روزه مرده گردد و الله اعلم بالهولاء ایه اخرج و هله

پرتو نور و سلام

در بیان وزنه ناسله

روزه اولین ده روز محرم الحرام خصوصاً روز عاشورا بهترین صیامت ناسله است و عاشورا که

روزه است که در آن موسی عم از فرعون نجات یافت روی عنه صلی الله علیه و سلم فی صوم یوم عاشورا
 ان سبب مشهور و عتیقه نجات موسی و قومه من فرعون فی هذا اليوم المحدث در اول اسلام روز آن
 ده روز فرض بوده که از زمان نسخ شدن در مختار صوم عاشورا مع التماسه و فی
 العالمگیری المسنون ان یوم عاشورا مع التماسه کذا فی فتح القدر و بکبره صوم عاشورا
 حضرت اذانی مجید الله خدی عالم را اختتام است در فضیلت عشره ذی الحجه و عشره رمضان
 و مختار آنست که روزهای عشره ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای
 عشره رمضان افضل است بسبب معبود شب قدر در آن فتنه بر روز و هر روز عشره ذی الحجه
 مساوی است بر روز یکساله و قیام بر شب از شبهای آن برابرست بقیام شب عرفه لقوله
 علم ما من ایام احب الی الله ان یحب که فیها من عشره ذی الحجه بعدل میام کل یوم فیها بیستم
 بنه و قیام کل لیلیه منها بقیام لیله القدر و سته شوال شش روزه است بعد عید مستحب است
 و تشریف ترا این شش روزه نیز بمشابهت روزه رمضان است در ثواب که میام با این سته شوال
 حکم صائم الدهر قمری پیدا کند لقوله علم من صام رمضان فاتبعه ستامن شوال کان کصائم الدهر
 کل العذیک و لما فی در الفتا و نوبد بفرقی صوم السنه من شوال و استحباب السنه متفرقه کل
 اسبوع یوما کذا فی المطمینه +

روزه عرفه

آن روزه برای آن بهترین نافله است که متشابه میشود و صائم باین روزه با حاج تمام
 رحمت مثل آن گرد و خداوندش نیز مثل جماعه حاج میام نزد احدیث کثیره در خصوص این صوم مدوی است

روزه ایام بهین

آدم علم برکت چنین صیام ایام باین از بکلا و سواد نجات یافت از آدم تا اول اسلام این روزه
 فرض بود و بر مشهور و عتیق و الفضلیت این صوم بر این کثیر است و آن روزه سیزدهم و چهاردهم
 و یازدهم و پانزدهم قمری است فی العالمگیری و مستحب صوم ایام البیض الثالث عشره و الرابع عشره
 و الخامس عشره کذا فی فتاوی قاضیخان آه و مساوی این روزه عشره اولی الحجه نیز مستحب
 و اول شعبان اول ربیع بعدیم رجب و کل ماه شعبان و کل ماه رجب بهترین روزهای

صوم نافله است و در اول هر ماه شنبه و یکشنبه و دو شنبه و در آخر هر ماه سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه بهترین روزهای روزه است و صوم روز جمعه بهترین صوم است که منقذ و اہم باشد و لیکن مستحب آنست که روزه نفل منقذ انداخته شود فی دین و دنیا و یوم الحجة و یوم منقذ او
 بقول عمر لا یصوم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم قبله و یصوم بعده احدیث فی فتاوی الساجدین
 آنست که یوم قبل یوم عاشورایا و یوم بعد مخالفت لابل کتاب آہ فی العالم کیست یوم یوم
 بالفراہ مستحب عند العامة کالائین و انیس کذا فی البحر الرائق و مستحب صوم یوم انیس و الجمعة و
 السبت من کل شهر الی آخر القول المرغبات من الصیام انواع اولها صوم الحکم و الثانی

صوم حجب الثالث صوم شعبان آہ

و صلی بیان صیام کرده

صوم کرده صوم الشاک و صوم وصال و صوم ایام نور و صوم عیدین و صوم ایام تشریق است
 زمان صوم ایام نور بدو اجازت شو بان خود اگر حاضر باشند روزه نفل ندارند و یوم و رافط و صوم
 و اوفط از خربابترین است که در آن بخت است و اگر نیافته شود تا از آب که طایر است بقوله عم
 اذا فط احدکم فلیفط علی طرفانہ بکرة فان لم یس فلیفط علی ما و فانه بطور الجوریت و صوم شنبه و یکشنبه
 کرده است که عید شنبه و یکشنبه در آن روز است عن ام سلمة عن عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم صوم من ایام یوم السبت و یوم الاحد کان یقول انہما یوم عید المشرکین صوم و شنبه و یکشنبه
 بهترین روزها که روز ولادت آنحضرت عم و روز اول نزول وحی است و مد او مت بر آن
 صوم حجب خیر و بخت است و در ایام کرده الراحہ و روزه و روزه او در دست خواهد بود
 و لما فی فتاوی عالمگیری و کیرہ صوم یوم العیدین و ایام التشریق و این صام فہما کان صائحا
 عندنا لکن فی فتاوی قاضی خان کذا فی التامی و المیسوط

چهارم
 بیان اعتقاد

اعتقاد و بخت مشر و فاض است که از کتاب و سنت ثبوت مشر و صحت او و پیوسته
 و نیز اعتقاد و بخت در میہ پاریز است کہ در نہایت تاثیر مشر و حلال نفلها تعالی

والتائب من الذنب فاعفون فی السجده عن ابی هریره و عایشه رضی الله عنهما ان النبی مسلم کان متکلف فی العشر الاواخر من رمضان منذ قدم المذین الالی فی قضا الله تعالی اعتکاف لفته بمعنی بانگ آمدن و درنگ کردن و معنیهای دیگر نیز آمده و مردان بسیج یک مصلاته پنجگانه باجماع ادا کرده باشند آن مسجد و زنان در خانه خود بجا اینکه نماز گزارده باشند بجهان مسجد و جای اقامت بوجه مخصوص نیت اعتکاف اقامت کردن و زمانی قلیل یا کثیر نشستن و ماندن معنی شرعی اعتکاف است و اعتکاف عبادت است که فراغت قلب از امور دنیوی حاصل میگردد و خود را بید کرم و فضل خداوند ذوالجلال سپرد و گردنش متکلف چون کسی است که در هر کسی باسجاح حاجت خود می شنید تا زمانیکه واهی حاجت خود بکند بدان و طیه و متکلف نیز برود حق تعالی شسته بدر بار خداوند کریم خود را بید مغفرت بلی نیاز تقوی پس بسیار دعاغفو جراتم او گردد و مغفور شود و ازین عمل خیر عملی برگزیده نیست که باخلاص اتم کرده شود و آن مخصوص امید مغفرت و معرفت نیز از حضرت حق جل جلاله بوده است

وصل وقت اعتکاف

بمذهب تشیه ما اعتکاف در آخر عشره رمضان شریف نمودن سنت مومک بوده است و چون آن بمذهب ثابته نیست و بعد شریف فرمای آنحضرت عم در مدینه محترمه منوره زاد الله شرفا پیوسته اعتکاف کل اخیر عشره رمضان می ساخت گاهی از ان وقت بذات شریف خود ترک اعتکاف نه فرموده و بعد واصل بحق شدن آنحضرت عم مهمات مؤمنین باوام متکلف میشدند اعتکاف بر سه گونه است واجب و سنت و نفل اعتکاف نذر برای بگذر زنا نذر کرده شود و ادایش واجب و جوب اعتکاف بر قصد متکلف است و جوب اعتکاف از شرع ثابت نیست و بحقیقت واجب شرعی آنست که آن حضرت صلعم با میلان آن افعال و اجبه تا کید می فرمود و حکم میکرد و منع ترک آن می فرمود و حکم اعتکاف عشره اخیر رمضان گسانیکه از ان حضرت عم می پرسید آنحضرت عم میفرمود که هر کسیکه این اعتکاف را دوست میدارند ایشان کردن میتواند از ان ثبوت سنت و عدم جوب این اعتکاف متحقق و و ترک اعتکاف ترک سنت است چنانچه صلعم گاهی اعتکاف اخیر عشره رمضان ترک فرموده

در این بین اعتکاف واجب نیست امکان نافلاست برای اعتکاف نافله وجود رمضان شریف ضرورت
و تعیین اکثریت اعتکاف صحیح مشروط نیست صرفاً بقدر مشروع است که آنحضرت صلوات الله علیه شریف
رمضان را اعتکاف فرموده همیشه قدر اکثریت اعتکاف سنت شدن تواند و اقل مدت اعتکاف
یک ساعت نیز آمده اما مذکور مختار خفیه یک شبانه روز است به بنیت روز شب پیشین آن
بالتبع شامل آن روز خواهد گشت و اعتکاف سنت و واجب صرف بنیت شب صحیح نخواهد شد
چه شب محرم نبوده است و با اعتکاف واجب و سنت صوم ضرورت چون نماز بلا توقف
همچنان اعتکاف سنت و واجب با صوم نمیشود و برای اعتکاف فطر دهنه دار بودن ضرورت و نازا با احوال
شوم خود اعتکاف که جایز نیست سوکاحات ضروری لابدی چون بول و اراز و غسل حاجت و نماز جمعه معتکف در آن
اعتکاف خود مسدود باشد یا خاندن بر فتن جائز نیست اگر جهت کثرت بشوند اعتکاف سجد باشد معتکف را با اعتکاف خود
نوش کردن و فتن و گفتار دینی کردن جایز است ساکت بودن مکروه است انگشتکوی دنیوی و
و حریم و اتمام کردن حرام است و لما فی البیوی و بخیر فی جمیع المساجد الی قوله عن عائشة ان النبی
صلوات الله علیه العشر الاخر رمضان حتی توفاه الله تعالی عز وجل ثم اعتکف از واجبه بعد
و لما فی روح البیان نیت الاعتکاف و هو فی الشرح لزوم المسی و الملامة بطاعة الله فی التمسک
الیه و هو من الشرائع القدیمة و لما فی الکبیر و هو من الشرائع القدیمة و لما فی المبسوط امام خمینی
فی الاعتکاف تفریع القلب عن امور الدنیا و تسلیم النفس الی بارئها الی قوله مثل المعتکف مثل
رجل له حاجة الی عظیم عیسای باب و یقول لا ابرج حتی یقضي حاجتی و المعتکف یجلس فی بیت اکثر
تعالی یقول لا ابرج حتی یخفف فی فوائش الاعمال اذا کان من اخلاص و ایضاً فی لایون الا یصبر
لا یكون اقل من یوم و جعل الصوم للاعتکاف کالطهارة لصلوة الی الله لا تعتکف المرأة الا فی
سجدها الی قوله ثم الاعتکاف غیر واجب بالحق الشرع بجملة الا ان یوجها بعد نذر فیکفر
و لما فی العاکبری سنة مکرمة و هو فی العشر الاخر من رمضان و ایضاً فی منها لیتمة حتی لو اعتکف
بلائیه لا یجوز بالاجماع و ایضاً فی ان الصوم لیس بشرط فی التطوع ایضاً فی ان الاصل ان
لیست بتبع الیوم الذی فی ایضاً فی منها لیتمة الذی یتقده عبادة فانه مکروه و المرأة تعتکف فی
سجدها بقیة اذا اعتکف فی مسجد فکلک البقیة فی تحتها کسجد بطهارة فی حق الرجل لا ینفخ من ذلک

النسایه لما فی فتاوی سرجه لا یخرج المعتکف الا لیول او غائط و ایضا فیہ لا ینبغی ان یعتکف
 بغير ذل الزیج و لما فی قاضی خان للمعتکف الاکل الشرب فی معتکفه و ایضا فیہ اذا خرج لیول
 او غائط لا یمکن فی منزله بعد الفراغ من الطهور و لما فتاوی سرجه لا یابس باکل و شرب و حیث
 بالاکرم فیہ و لما فی الهدایه و لو خرج من المسجد ساجده بغير غدر فسد اعتکافه و ایضا فیہ و لا یشکل الا یمکن
 طهره له الصمت و فی در المختار و مکتبه فی عشر الاخیار من رمضان و مستحب غیره من الاثر

پرتو بست و یکم ۲۱

در بیان صلوة تراویح

ناز تراویح سنت و مواظبه خلفای راشدین و صحابه کبار بر آن سنت و عهد خلافت حضرت
 سیدنا عمر رض جناب شان تراویح را در مسجد باینست جماعت ادا کردند و حاجی در واده بالکل
 خلفای راشدین و صحابه بر این سنت مروج سیدنا عمر رض با دای تراویح باینست جماعت
 بمسجد اجماع نموده اند اجماع خلفای راشدین و صحابه دلیل سنت و مشهوریت جواز تراویح
 تقویم اصول الشریع ثلاثه الکتاب السنه و اجماع الامه و الاصل الرابع القیاس از زبان
 سیدنا عمر رض تا این زمان احد من الناس اهل قبله بر مشرع و عقیده تراویح منکر نبیند الا در بعض
 سیدنا علی کرم الله وجهه و جددیده و ری آراستگی مسجد فرمود که با عمر چون تو مسجد را منور کردی
 خدا خواگاه شمارا همچنان منور کند در خلافت خود سیدنا علی کرم الله وجهه با دای تراویح
 بر پنج بنای سیدنا عمر حکم فرمود برای حضرت سیدنا عمر رض دعای خیر کرد و سنت خلفا
 راشدین چون سنت نبوی بوده است لقوله عم علیکم بسنته و سنته الخ خلفا من بعدی این دلیل
 نیز دلیل سنت تراویح بوده است ادا می صلوة تراویح بنیاد صلعم تا بسبت رکعت بیست
 جماعت در مسجد بسند صحیح ثابت نیست و بر حدیث مروی ابن ابی شیبہ محدثین و فقها اعتراف
 کرده اند و سناد این حدیث را ضعیف گفته اند و حدیث مروی ام المؤمنین حضرت عائشه
 خیر گفته فقها این حدیث را دلیل خود باین باب کرده اند از مضمون فیض مشهور آن حدیث
 جز آنکه تا بعد از آن صلوة تراویح بنیاد صلعم ثابت نیست سیدنا عمر رض ناز تراویح را بدو

رکعت بیست رکعت باجماعت بمسجد ادا فرمودن شروع نموده و ختم قرآن یکبار تراویح
 کردن سنت دو با فضیلت بار سوم بفضل بودن سنت شده است و در سبقت ختم رمضان
 ختم قرآن نمودن افضل است که با فضیلت لیلۃ القدر شامل شدن تواند و در تراویح
 امامت صبا یا اهل خراسان جائز و اهل عراق ناجائز میگویند و صاحب تفسیر قطبی حکایت
 که بنیفاصل نماز تراویح با سبست رکعت ادا نموده باز ترک کرده تا فرض نشود بمسجد و عجات
 تراویح بخواند عمر رض تراویح را رواج عام بنیت کذا ی بالا و شائع تمام نموده که این بدست
 عمر است اما بدست محدوده و در تراویح و تراجماعت گزاردن صحیح است و احوال و ترا
 در باب صلوات بالتفصیح مرقوم است اگر کسی بعد خوانده شدن چند رکعت نماز شامل جماعت
 شد بر او ادای مافات ضرور است و لما فی التسلط علی دمار واه ابن ابی شیبۃ عن ابن عباس
 کان رسول الله ﷺ فی رمضان عشرين رکعة والوتر فساد و ضعیف و قد عارضه حدث
 عائشه رضی الله عنہا فی فتح القدر عن ابن سلمه بن عبد الرحمن سأل عائشه فی
 لیلة کانت صلوات رسول الله ﷺ فی رمضان فقالت ما کان یزید فی رمضان ولا غیر
 الا احدى عشرة رکعة الحدیث و ما روی ابن ابی شیبۃ الی قوله انه عم کان یصل فی رمضان عشرين
 رکعة سوى الوتر فضعیف و لما فی الهدایة یتضمن ان مجتمع الناس فی شهر رمضان الی قوله
 والاصح انه سنة و لما فی المبسوط و الا انه اجتمعت علی شریعتها و جاز بالملک لیکل احد من اهل القبلة
 الا الروافض لا یأبوا ان یفهم الی قوله فانها عشرون رکعة سوى الوتر عندنا و ایضا قد نزل
 مع اصحابه رضوان الله عنهم و رضی به علی حتی دعا به بالخیر بعد موته کما روینا و امر به فی عهده
 و قال یوصی انسان فی سنة لا یأثم و ایضا ان یقع الختم فی لیلۃ السلاطین و العشرین رجاء ان یتألو
 فضیلة لیلۃ القدر الی قوله فی امامة السعی فی التراویح جوز مشایخ خراسان رح و لم یجوز مشایخ
 عراق و لما فی فتاوی شامیه لان المواظبة تعبت فی انشاء خلافة عمر رض و وافقه علی ذلك
 عامة الصحابة و من بعدهم الی یومنا هذا بلا تنکیه و کیف لا آه و لما فی قاضیخان و اتنی علی
 علی عمر رض و دعائه بالخیر فقال نور الله مضجعه کما نور مساجدنا و ایضا فیہ و اطلب علیها الخلفاء
 الراشدون رض قال علیکم بسبی و سنة الخلفاء من بعدی و لما فی النعمان الکی فی نفس التراویح

سنة على الاعيان عندنا كما روى الحسن عن ابي جعفر وقيل مستحب الاول مع الجماعة سنة على كل حال
ولما في الاحتفال واهتم مرة سنة ومرتين فضيلة وثلاثا افضل ولما في تفسير قطبي في حقه عمة عليه السلام
وجمع الناس اليها وذهبهم بدعة لكنها بدعة حميدة ممدوحه وثناءه ولما في العالكية اذ وافقت السنة
لا يقضي جماعة ولا يغنيها العجم وكذا في ضيخان *

پر تو بست دوم

در بیان صلاوة عیدین

عید از عود است صاحب صراحت گفته عید با کسر سیم یا بآید اندیشه و جزآن و جشن اهل اسلام و
صاحب قاموس گفته که عید آنست که هر سال عود کند بفرح و سرور بحقیقت اعیاد مقرر از اول
پنج بوده است اول عید قوم ابراهیم که آن روز قوم شان بعید گاه خود رفته بودند و ابراهیم
به تندی شان شکسته بودند ثانیاً عید قوم موسی لقوله تعالی موعدهم که یوم الزینة ثانیاً عید قوم عیسی
لقوله تعالی ربنا انزل علینا مائدة آباءنا و خامساً بل مدینه مطهره و در جہالت خود با دور و غیبه نمود
اعتدال با عالمیان آن عید با ابطال نموده بشکرانه روزه رمضان شریف عید الفطر و بشکران حج
و وقوف عرفات عید الفی مقرر فرموده هجرتان شدن بتیج بجای تو عید است و جان
میدیم هر چندین روز عمر است بحقیقت عید اهل اسلام چند است اولاً روزانه عیدان مید
روزان افطار روزه رمضان است علما آن عید را عید الطبیۃ نامند ثانیاً هفته روزه عید
ثانی است که آن روز نیز اهل اسلام را بشاشت تازه حاصل است ثالثاً عید الفطر و عید الفی
است که سالیانہ دور و روز عید است رابعاً قبض روح بایمان کامل شدن نیز یک عید
که ازین بشاشت هشتاد و یک نیست و این عید عید کبیر بر علماست خامساً گام تحسینی
لقای ربانی و آخرت وقت حصول کمال بشاشت طبیعت و این عید را عید الکبر میگویند و در
آخرت عید بر چند قسم است عید عوام و عید خواص و عید انصاف خاص بر روز جمعیه است اجتماعی
از تقاربانی جمع عوام و خواص مشرف خواهد شد اهل بهشت یوم الجمعة را یوم المیزید گویند
و خواص بهشتین را بهر صبح و شام دیدار راحت بهار حضرت رب کریم نصیب خواهد شد و

در هر نفس دو عید اخلاص مخصوص مومنین حاصلست صوفیان در رمی دو عید کنند و لیکن
 حج حیوان المذاهب و در نماز عید عید الافطار و جو عید الطبیقة و الثانی عند الموت ^{بیت}
 بالایمان کامل و جو عید کبیر و الثالث عند التجلی فی الآخرة و هو اکبر الاعیاد و له ما فی سمولیات ^{بیت}
 تذکر عید و الآخرة و قد قبل کل یوم کان للمسلمین عید فی الدنیا فهو عید لهم فی الجنة الی قوله و انا
 اخلاص الخواص فکل نفس عید لهم آه عید فطر شکرت تمام صیام است و عید فطر شکرت تمام حج
 و عتق عتقات و نماز عیدین و نماز واجب است و دو رکعت باشد شش تکبیر و خطبه علی المصحف
 و عیدین کما فی الامور هفتگانه ضرورت اول تکبیر در عید الفطر از شب فطر تا شرفی صلوته فطر
 و در عید فطر از صبح عرفه تا عصر سینه در راه و پس هر نماز فرض که جماعت ادا کرده شود باین
 صبح عیدین غسل و تزئین فاخرة ثالثاً از یک راه برای نماز عیدین رود و براه دیگر بخانه باز
 بیاید و لما فی الفتاوی السراجیه مستحب ان یرفرف الی بیتی من غیر الطریق الذی الی به الفسح
 و البعا مستحب آنست که نماز عیدین در میدان گزارد و سواى به مکة معظمه و بیت المقدس خائفاً
 وقت نماز از مابین طلوع شمس تا زوال سادساً در نماز عید فطر تعجل کند برای قربانی و عید
 الفطر تاخیر کند تا بوقت قربانی که ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله و مستحب است که گوشت قربان
 تا سه روز خورد و قبل نماز عید سواى اشراق وضعی دیگر که نامی نقل خواندن جانبیه نیست و
 زن حائضه سواى جای نماز در خانه خود بوده خطبه شنیدن میتواند و اگر از راهی نماز عیدین
 فوت شود قضا کردن ضروریست و لما فی العالمگیری و الامام لوصلا مع الجماعة و فوات
 عن بعض الناس الا یفنیها من فاته خرج الوقت او لم یخرج آه و لما فی الهدایة من فاته
 صلوته العید تتبع الامام و لم یقیضها آه و قبل نماز عید الفطر چیزی خوردن مسنون است
 چنانچه خرماء و در عید فطر پس از نماز خوردن مسنون است از گوشت قربانی لقول
 ربینا نعم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم و لا یطعم یوم الا یفنی سنته یصلی آه و
 قربانی قبل نماز عید فطر نیست بعد نماز باید کرد و مستحب است که اول گوشت
 قربانی خورد و لما فی العالمگیری و مستحب ان یکون اول تناولهم من نجوم الاضاحی
 اعنی هی ضیافة الله و الله اعلم بالصواب

پرتو ۲۲۲ در بیان صدقه فطر

فطر الکسره یعنی افشردن و این معنی اسلامی است و نیز میخندن و ادا کردن زکوة صومست و لما فی الذکر
 الفطر لفظ اسلامی صدقه فطر از شعاثر الله است و تعظیم آن ضروریست و از فطره طعمیه صوم و
 تجمیل آن می شود و از فطره سه چیز حاصل است قبول هم و فطخ خویش و نجات از سکران موت عذاب
 قبر و لما فی فتاوی السراجیه و قالوا فی صدقه الفطر ثلثه اشیا قبول الصوم و الفطخ و النجاة من سکران
 الموت و عذاب القبر و لما فی المبسوط فی صدقه الفطر ثلثه اشیا قبول الصوم و الفطخ و النجاة بالجملة صدقه
 فطر باصوم چون بین روایتهاست با مکتوبات صدقه فطر واجب است بر جمیع مسلمانان احرار غنی که فاضل
 از زوج مال میدارند و لما فی القاضیان صدقه الفطر لا یجب الا علی الحر المسلم الغنی اه صدقه فطر واجب
 است برای دولت خویش و برای آنکه ولدیت و مؤنث و لغت نشان بران کس واجب باشد پس چنین کسی را
 سوا ذات خویش فطره آنان هم دانی است و لما فی العالمیه و الاصل ان صدقه الفطر متعلقه
 بالولاية و الله یفعل من کان علیه و لایة و مؤنثه فانی یجب علیه صدقه الفطر فیه و الا فله لما فی المبسوط
 لانی و دی عن نفسه و من اولادهم الصغار و لایة بهم برای فطره چهار چیز شرعاً مشروعست که غیر
 چهار چیز زشتی دیگر فطره و ادا در سنت نیست یعنی ضرر او کندم و بود و آنکو خشک یعنی منقعی که همین چهار
 چیز مشروع شرعی برای فطره است و لیکن قیمت این چهار چیز بزرگ نقد مثل روپیه و غیره و ادا و نذر و نذر
 بیکد افضل آن است که قیمت داده شود و لما فی العالمیه که سنانا تجب صدقه الفطر من اربعة اشیا من ثمن
 و الشعیر و التمر و الزبیب و آه و البضایة و ما سواه من المحبوب لا یجزی الا بالقيمة و ذکر فی الفتاوی ان
 اداء القيمة افضل من عین المنصوص علیه علیه الفتوی که فی المبسوط اه شرعاً فطره نصف ماله است
 از کندم و حرام و ماعنت کامل از آنکو خشک و بود و لما فی السراجیه صدقه الفطر نصف ماع من بود
 بزبیب او ماع من تمر و شعیر و در خصوص ماع باعتبار وزن مر و بر ایند بار جناب استخوان و مولانا
 مولوی محمد وحید قدس سره چنین تخمین فرموده که بوزن روپیه مر و بود یا باربشتاد روپیه یک آنرا این
 ملک میشود و ماع چیزه که از پنج آنرا این ملک میشود و نصف ماع و دو نیم آنرا این ملک است چیزی
 زاید از حدیلا که صرح به استاذ فی المبرور فی کتابه و وجوب فطره از فطر بوام الفطر می شود مستحب است

اصحیه پنجم هر چه بخشنه فرج کردن و قربانی کردن آمده و یوم النحر و الزان یوم الاضحیه خوانند و بر ماه ذی الحجه قربانی کردن ضرور و در قربانی اسراف نیست هر قدر که بخوابد بکند چه سر و کائنات کاهی و قربانی کرده و گاهی چهار و گاهی زاید بر آن در یوم النحر خرج الوداع سر و کائنات غم خود بدست خالص شریف خویش شخصت آتش بدنه ذبح فرموده و بعد از آن سیدنا علی کرم الله وجهه را هم مجازت داده و از هر بدنه یک یک قطعه گوشت بریده آورده خود تناول فرموده اما عربان بکره ذبح نیست قربانی خیر است که درن جایز نیست و قربانی یوم النحر افضل است لقوله عم مائل ابن اوس من عمل یوم النحر احب الی الله من احراق الدم الحديث و لما فی الباریة التعنیة فیها الفضل من التصدیق ثمن الاضحیه سنت ابراهیمی است که خداوند تعالی باندازه ششم رجبه ثواب بزرگ بخورده و در قربانی شایسته حیات خویش است و احیای میراث خلیل الله عم و لما فی السامیه کیریل فکر النعمه الحیوة و احیاء میراث الخلیل عم و وقت اصحیه سه روز است و دهم و یازدهم و دوازدهم ذی الحجه و لیکن روز اول افضل و روز چهاردهم و لما فی الواریه

الاصححة ثلثة ايام العاشر والحادي عشر والثاني عشر ولها افضلها واخرها ادونها ولما في
العامين جان افضل ايام الصفحة اليوم الاول ولونها اليوم الاخر الى آخره ووقت قربان بديار
است وكر قبل ناز عياضني قربان كندي جازي نیست واکر کسی خواهد کرد بقر بانی محسوب شود ابد شد
لما في الدر المختار ارجل وقتها بعد الصلوة افضل الله است که ونبهه قربان خود بک کنند

و اگر گوید و نیز بخوبی قادر بر باشد استقامت گیر و تدبیر از دیگر می و باید که خود و حاضر یا شذر زن یا در و علی بن
نموده و در اولی است و لما فی القاضیان و الا فضل للرجل اذا اراد التخصیة ان یفنی سید و ان
فان لم یفنی یفنی الی غیره و فی المدایته و اذا استعان بغيره یفنی ان یفنی بها نفسه و فی العالمیة
لان الاولی فی القربان ان یفنی بنفسه و اگر وقت ذبح بجز از شکم اضحیه بر آید بجز اجم ذبح بکند و لما فی
القاضیان فیصل بالواد یا فیصل بالام گوشت اضحیه تا سه روز نورون بسنون است و گوشت را
نموده و در هسایه را و در بقدر مذک غیر ارادون هم جایز است و اگر کرشیر العیال باشد تواند که
فقر را اندم و لیکن اجرت قصاب از اضحیه و ادون و پوئین اضحیه را فقر و حقین جایز نیست صدقه و
جایز است و لما فی المدایته و لا یعطى اجرا لجزا من الاضحیه و لما فی الدلیلتها و استفتید من قوله
من باغ جله اضحیه فلا اضحیه له از جانور سعویوب جایز نیست و لیکن از خصی درست است و آن
عیب نواه سار باشد باذنا و لما فی القاضیان یشرط الکامل فلا یجزا ان قص و ان کان النقص
من حیث السن او من حیث الذات او و لما فی العالمیة اما مضه حنوان کیون ساین من العیوب
الفا حشده او و لولای مخفوق فرموده که بر جانور قربانی باید که زرباش و جوان که بجنده باشد علی
نمود و از ماده قربانی کردن مستحب نیست و لیکن قربانی می شود و افضل آنست که زرباش مولان
و تحت تفسیر قوله غم لا تدبکو الا سمنته بمن توضیح فرموده و ارباب فقه نیز ذبح زرافصل گفته اند
قربانی واجب است بر جمیع مرسله مقیم که صاحب نصاب باشند از نفس خود بر اسه اولاد
صغار و نو و کبار خود و اضحیه و ادون واجب نیست بقول مفتی به و لما فی بین و در المحتار مستحب
التفنی علی حر مسلم مقیم موسر عن نفسه لا عن طفله عن الظاهر بخلاف الفطرة و لما فی فتاوی
شامی لا عن طفله ای من مال الاب قوله علی الظاهر قال فی الحانیه فی طلب بهر الروایة
ای قوله و الفتوی علی ظاهر الروایة و لما فی المبسوط و اما الاب لیس غیران یعنی عن ولده الصغیر
فی ظاهر الروایة و لما فی فتاوی سراجیه و لا یجب علی الاب ان یفنی عن اولاده الصغار فی بین
المجوسیه به افتنی للمحیر الدین مر غفانی و لما فی العالمیة و الفتوی علی ظاهر
الروایة و انکان لا یغیر مال قال بعض مشائخنا یجب علی الاب که ذبح فی فتاوی قاضیان و
هو الاصح او و شروع است بر اسه قربانی کلا و کلا و میش و بوش و نه و کلا این جانوران از

جافوران و دیگر قربانی کردن جایز نیست و لما فی القاضی عن الاضحیه يجوز من اربع من الحيوان الشاة
 والمعز والبقر والابل ذکوة صا واما شواکذ الجاموس اه و لما فی العالمگیری ما یابنیه فیه ان یکون
 من الاجناس الشاة الغنم والابل والبقره والیضافیه المعز نوع من الغنم والجاموس نوع من البقر
 و لما فی المدایته والاضحیه من الابل والبقر والغنم و جافورس که براس قربانی خریدیه شود باینست
 کرده شود برای قربانی تبدیل آن جایز نیست و لما فی القاضی عن ابی یوسف وعن ابی صنفیه
 مع انها تقرضضیه بحجر و نمیه و بز و میش اعنی غنم برای شخص واحد است و کا و کا و میش و شتر برای
 هفت کس حبس قربانی کافی است تقریر بالمعد تعالی و برای زاید از آنچه مذکور شد اضحیه جائز نخواهد
 شد و لما فی العالمگیری و اما قدره فلا يجوز الشاة والمعز الا عن واحد وان كانت عظيمة مسینة
 تساوی نسائین شاتین نما یجوز ان یضمی لهما ولا يجوز لغير واحد ولا بقرة واحدة عن اکثر من سبعة
 و يجوز ذلک عن سبعة و اقل من ذلک اه جانورانی که مخصوص قربانی است در آن باید که بز و میش
 ايسال دوم پانزده باشد و صاحب هدایه گفته که اگر میش پانزده باشد تا هم قربانی جایز
 ولیکن بهتر آن است که بیست و یکم از مردم قوم اضحیه کرده شود ولیکن یکم از مردم کور قربانی جایز نخواهد شد
 چنانچه جزیع یعنی درین محل استعمال کرده اند و صاحب صراح گفته جزیع آنچه میش از ثمنی باشد
 و ثمنی زن بار و دوم زانیده است و صاحب غیاث گفته که جزیع آن را گویند که بسال دوم
 پانزده باشد و لما فی العالمگیری و من المعز ابن السنته و من البقر ابن السنتین و من الابل
 ابن خمس سنین اه و الیضافیه و لما فی المدایته السجیع من الضارب ما تمت لسته اشهره و فی
 القاضی عن و ثمنه من البقر اثنی عشر و ثمنه من الغنم و المعز ما تمت
 سنته و ثمنه فی الشانیه و فی الدر المنثور و حولین من البقر و الجاموس و حول من الشاة
 و المعز اه و لما فی العالمگیری و تقدیر بنده الانسان باقلا بمنع النقصان و لا یمنع الزادة
 حتی لو ضعی باقل من ذلک شیاء لیکوز و لو ضعی بالکثر من ذلک یکوز و یكون افضل و اعلی علم
 بالصواب

لیلته القدر لیلته القدر انان رو گویند که در وی از راق و اجال و احکام کمال مقدر
 می شود و یا چست آنکه قد طاعت در شب زیاده می شود و بشرافت شب قدر سوره انا انزلنا
 شاید حال است آن شب از اندای و اغوی فطن من فطو و مردگان آن شب را کو رغبه و اجاب
 شد بشرط ایمان می الدین بن عربی در تفسیر خود شب قدر را بهیته محمدیه که بعد شهو و اجتناب
 طلب برده متعین اند بیان باسط نموده لما فی تفسیر لیلته القدر می مینه الحمدیه حال
 اجتماع غم فی مقام القلب بعد اشتهو و آن شبیه است محمدی که خداوند کریم بر سباسب
 نیا از برای اجابت دعوت بندگان خویش نزول می فرماید جبریل عم بان شب متبرک باخیل
 ملائکه مقبرین زمین می آید و در خانه اس مومنین تشریف می برد و با هر مومن و مومنه مصافحه
 میکند اگر ایشان پاک باشند از نجاسات ظاهری و باطنی و روح بنیایم بار و اح ابنیا خیل
 ملائکه در خانه محبان خویش و مومنان تشریف فرما می شود و وعاسه خیر براسه ایشان
 میکند و لما فی البعوضه تسمیه لیلته القدر ملائحه لیلته القدر الزمور بقدر المد فیها امر الله
 و الا یضایف ان لیلته القدر ساعه لا یستطیع الشیطان ان یعمل فیها سوا الا ان یحدث
 فیها افی و لما فی روح البیان الحدیث نزل جبریل لیلته القدر فی لکته من الملائکه
 ای جماعه تامه یصلون و یسلمون علی کل عبد قائم او قاعه بذكر الله طبری نقل کرده که
 و خندان در آن شب سجد کنند خدا را و بر زمین فی افتد و باز سجده خود و بر ستاب
 خود باز میگردند و هر چیز در آن شب سجد میکند و مسجود حقیقی را جل و علی ابها
 شور و در آن شب شیرین میشود و ارواح مردگان سیر میکنند در خانه فرزندان خویش
 و برویت عمل خیر ایشان و عاسه خیر می فرماید و خویش میشوند و بجلال آن انصرفت می
 کنند و گریه و زاری بر حال ایشان می رند و آن شب تا صبح صادق محفوظ است
 از آفات دینی و دنیوی و ای بران کسیکه بدان شب با کرامت خود در آن لنگان و در
 انقدر انقدر و در آن شب با کرامت فرقان مجید و قه بر باوای نیا بلوح محفوظ جلوه نزول
 افتد و بعد از آن جبریل عم بارت ۳ هجست و سه سال هجسته آیات آن سبع مثلاً
 را بر سر و کانیات عم حسب مقتضای وقت فرود آورده و بان شب ثواب یک

عمل خیر برار است آن بخشیده می شود و وجهی است آن شب و حکمت در آن باینکه تلاش شب
محبوب تعلیم شمع باشد با کرده شود و بیدار و عبادت مولانا و دلوئی فرموده هر که یکسال شب
بیدار باشد برای کشف چیز به عالم سکوت نشسته باشد او می بابد آن شب را و حکمت خلفا
آن شب همین است که مردم بیدار بیدار کنند به بیدار شب با براس حصول شب قدر و لیا
فی القاب من حی انما اخصی الله تعالی نزه للیلته و رفع علمها عن بکال لایة لتجید و انی احب الی الله
و اکثر الطاعة فی طلبها و لکافی فتاوی شامی مذکور عن الامام هو قول رو ذکر فی البحر عن الکاتب
ان الشهر عن الامام اخذت و رای فی السنة کلهما قد یکون فی رمضان قد یکون فی غیره قلت و لو
بجده مذکور سلطان العارفين سیدی محی الدین ابن عربی فی فتوحات مکیة بقوله و اختلاف الکاتب
فی لیلته القدر یعنی فی زمانه من غیر من حال من السنة کلهما و قوله قول مالی را یتعامة فی الشهور
منی شهر ریح فی شهر رمضان و اکثر ما را یتها فی شهر رمضان و فی العشر الاخر منه و را یتها
مرة فی العشر الوسطین رمضان فی غیر لیلة و ترو فی الوتر منھا فاما علی یقین من انھا ترو
فی السنة فی و ترا و شفیع من الشهور و لکافی المبسوط و کان علی بن ابی طالب یقول انھا لیلة
الثالث و العشر و ن الی قوله و کان ابن عباس یقول انھا لیلة السابع و العشر و ن یقول
و من این بقول ذلک قال لان سوة القدر تثلثون کامة قوله فی الکاتب السابعة و العشر و ن و فی
اشارة الی لیلته القدر ذکر الفقیه ابو جعفر ان لذهب الی جنبه انھا یکون فی شهر رمضان
ولکنها تقدم و تتاخر و الاضافه کان عبد الله بن مسعود کان یقول من یقیم الحول بد کرده
و لکافی العالم لکافی العلم ان لیلته القدر یستحب طلبها و می افضل لیالی السنة یکنه ان فی
مراج الدرایة امام ابو حنیفه فرموده شب قدر و ائرس در میان سال و صاحب فتاوی
فرموده که من آن شب را در شعبان و ریح الاول و بیشتر در رمضان و یدیه آم و یافیه ام و بهر
طریق ابو حنیفه نیز فرموده و اغلب علما بر آنند که آن شب در شعبان و تر عشره اخیره رمضان
ست غالباً و رست و یقیم ست چنانکه در قرآن مجید لیلة القدر سه بار مذکور گردیده
و عدد معروف لیل القدر نه است پس اگر به سه ضرب کرده شود رست و هفت بر می آید
از ان غالباً رست و هفت شب مقرر گردیده صرف اختصار شب قدر بر رمضان نیست

ماه می شود و شبان و رجب نیز ابو حنیفه و صاحب فتوحات یکے یافته غالب الظن رمضان
است عشره اخیر رمضان غیر ضروری هست در شبها جفت اول داو وسط رمضان یافتن
شب قدر علمایان کرده اند علامت آن شب آن است که مگرم و نسرو آن شب می ماند
بلکه معتدل خواهد بود و فردا سه آن افتاب طلوع خواهد شد مگر تهازت افتاب محسوس
نخواهد شد و لما فی حجتہ اللہ الباقی لا یحیی ان یکون رمضان ثم رمضان مظنة غایبہ اہ و لما
فی الاقنیع ان اکثر الاقائل علی انھا لیلة سبع و عشرين اہ و لما فی روح البیان قالوا علمای
لیلة القدر انھا لیلة الاحارة و لا یارده القطع انھا لیلة الاحارة ای خواجہ جوئی شب
قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی هر که شب یابد باید که این دعا بخواند که سنن
المسلم انک انما تحب العوافی عنی و اللہ اعلم -

پرتوبست ششم در بیان حج

حج بمعنی انبک کردن است و صراح و قاموس است الحج بهو فتح الحاء و کسر صا المقصد الی المعظم
و شرف غازیارت و طواف و فلاح برد و قسم است حج عوام ان قصد زیارت بیت اللہ است و
حج خواص ان قصد و شهود حضرت حق تعالی است چون حج ابراهیم عم و شیطان هر سال
حج میکنند و موقوف غنات رفته گریه و زاری جزائهم فافات خود میکنند لیکن شیطان مجبور بر غنات
بخلاق است چه او سادون بد قدر آلمی است که بیانش با لاف و تالیفات اینجسته حج العوام
قصد البیت و زیارت و حج الخواص قصد رب البیت و شهود کما قال طویل عم التلی ذابیب
الی رتلی سیدین و لما فی فتوحات کی فان المایس حج فی کل سنته و ذلک بموقوفه یکی علی ما
فاته من طاعت رب و بهو مجبورانی الاغوار حقیقت حج آنست که اجتماع جماعت عظیم صالحین
باشربیان و احد و جائے معین که همه ذکر حال منعم علیهم بانجا کرده باشند و حج مع مناسک
آن نیست تعظیمی است باقیود و صد و وثینہ نفس است بتبکیه عظیم بالیقاس معصود و حصول کمال آن
یزیر بس و در نیست و حج امتیازی می بخشد موافق را از منافق و حج و دخول ناس است فی دین
اللہ افواج حج بیت اجتماعی است که در آن فیما بین برادران دینی تعلق حاصل شود و بلا تعلق

که پیش معاینه یکدیگر گفتند و محفل است رفیع و مزومحی است و بیخ که از اجنات و امصار و بلدان
و اقطار و اما که و اوطان مردم فراهم شوند و اسلامیان رفعت و شوکت اسلامی و صولات
و شروات بل و دولت ملت حنیفیه را معاینه کنند و در اطراف و اکناف حقیقت و انماکی بدل گفتار
واقع شود و فیما بین برادران اسلامی تعلیم و تعلم شایسته اند تا فاش شود و نجوت حج از نمان ابراهیم
عم تحقیق و شکیست گردیده چون ابراهیم بنات کعبه راست کرده از خداوند کریم حکم شد بقول تعالی
اَوْنِی النَّاسِ یَا تُوکُّ عَلٰی كُلِّ مَسَامِرٍ اَعْنٰی عِوَانِ اطراف و اکناف شرفا و عزبا و جنبو با و شامالا
بطوان کعبه بیت الله عید و حج گذارنا بر ابراهیم عم و قندهاد که یار الحالین اذان من که خواستند
که خواهد آمد حکم شد که اذان از ان کارست و شنوایند کار من است الحاصل باختلاف روز
ابراهیم عم بر مقام مشهور مقام ابراهیم انی وقت برنگ موجوده بایستاد و ان سنگ چون کوه و کلا
بخود بالید خلیل بران کوه بالید استیاد و ای بقول تعالی یَطْوُوْنَ اِلَیَّ الْبَیْتَ الْعَتِیقِ در داد و بر سیمت
توجه نموده همان بانک برز و خلاق مشرفین و مغیرین و انافیکه با صلاب آبا و ارحام اصوات و رم
تقوا و قدر بودند چنگلی بر حضرت انبوی لبیک اللهم لبیک لبیک لک الحمد گفتند و نیز مردی است
که کسانیکه چند بار اعنی یک یاد و یاس یا ربیک انوقت گفته اند همان چند بار مرتبه جواب حج
خواهند هر که یکبار گفته یکبار حج بخواند کرد و انانیکه دو بار یا سه بار گفته همان دو یا سه بار حج
کرد و انانیکه بان تسبیح خاموش بودند هر که حج نصیب شان نیست کومال ابراهیم باشند نصراقی
یا یهودی گردیده خواهند در و کما فی معالمت التبریل اینشا بوری فقال ابراهیم و یا یبلغ رسولی فقال
خلیک الاذان و علینا البلاء فقال ابراهیم المقام حتی صار کاطول البحال فادخل فی اذنه
و قبل یوجهه بینما و شمالا و غربا و شرقا قال یا ایها الناس الا ان ربکم قریبا لکم بیتا و کتب علیکم
الحج الی البیت فاجیبوا ربکم فاجاب کل من یحج من اصلا ابابا و ارحام الاممات لبیک
اللهم لبیک و لما فی تفسیر کبر قرین اجاب عرقه و من اجاب مرتین او اکثر فحج مرتین او اکثر
علی ذلک المقدار بلکه انی روح البیان و مدارک و میضاوی و الواسع و اصل حقیقت حج بجای
ممکن است چه بجای که اساطین ملت و مظلمین تدبیر چون انبیاء و علما و فضلا و زهاد و عبادت
اجتماعی بقیع و غنیمت امید و اخیر از حضرت کریم شوند غالبانیا انجا نزول رحمت و برکت و مغفرت

از حضور رب العزت و کفایت خطیبات خواهد شد و لیکن برای این بهیئت اجتماعی اتفاقاً باید فراخ
و بیداری باید وسیع که اجتماع خلقت بر آنجا ممکن شود و باطنی و خلایق بلا تکلیف و تشویش
قرار در زند و تعلیم بر ناکند و برای العین صولت اسلامی و شوکت حنیفه نمایند کنند
و برای این اسباب ضروری اجتماع میدان عفات خوشی جایست پاکیزه و مقامی
ست مستوده و محمود و قدین بیت الله مقبوله معصومه که عظمت تمام بدانجا معبر پارینه دنیا
علیم السلام است و باین بهیئت اجتماعی مناجاتیک بدانجا کرده آید امید حدیث قبول آن از حضرت
باری است بیتان عفات جایست که سیدنا بر ابراهیم عم جبریل عم در آنجا بر اے
حج شریف آوردند جبریل عم فرمود که این جایست شناخته من است از آن میدان را
بعفات گذرگاه خاص صلح است که کیفیتی خاص دارد بر اے قبول عمل و شرف آن بهیئت
اجتماعی بدانجا مشروع و واجب گردیده و نیز از فقر آن ثم اقصوا این حیث افاض الناس
مستبط است که آدم ناسی باز رسید در عفات و صاحب کسان و بیضا و کسر و بسین و دوم
همین معنی تأویل کرده اند و این آیه قرآنی به ثبوت عظمت عفات بر هانے است بقرین و نیز منار
بینی است و بیع محدود و دار بود آن این است اعنی از جانب مشرق و شش میل و از جانب
مغرب و دو اندام میل و از جانب شمال و سجد و میل و از جانب جنوب بست و چهار میل پس باین
پهنای فراخ آمدن خلقت کثیر ممکن است و عفات قریب تربیت الله است که فائق از
ساجد دیگر است و بتعظیم آن بر این فاطمه شایسته و هر که بهیئت الله میرد و لبوق بقا باری
مهمان خداوند کریم میشود و خداوند کریم هماننداری و ضیافت آن مهمان بر خود لازم و مستحق می سازد
و از طرفان بیت الله فیضی است عام و این هم سبب خاص اجتماع و وقوت عفات است و در
آمدن هر سال در این وادی عفات بر وزع و زاید بر شش لک مردم مجتمع میشوند و اگر در آنجا
کم شود خداوند کریم ملائکه بمحرم نقصان ان متعین می فرماید پس باین جا که ام جافاضل تر و بهتر
نهاد بود و اگر این اجتماع یا و احد مقرر به شرعی مقرر نشود اتمام و اتمام نامکن و همین است
و چون فقر ذی الحوائج علیک دین عشره ذی الحوائج از عشره و اخیره رمضان حسن فرموده اند و حج
بهترین وسیله و ترمین الهی است بدفع غوائل رسید و سفر حج سفری است شایسته و عملی است

شاکر کہ کمال نوشش نفس تمام میشود و حج مکلف خطیات و باہم مضیات مانع است بہ منزل ایمان و
 و حج فوائد است اولاً تعظیم بیت اللہ و تعظیم خادم تعظیم صاحب خادست قول تعالی وادخلکم البیت
 ثانیاً فی قسائم و اما فی تفسیر روح البیان و الکعبۃ مسمی من دخل مسمی امن من عدالی ثانیاً و انفت
 باقوارث سیدنا ابراہیم علیہ السلام کہ امان دو امان ملت چینی یلودند و میداند عرب کہ دنیا علیہ السلام
 سبوح باطہاران ملت عالیہ حنیفہ شدہ بقول تعالی لک ابراہیم و لقولہم تعالی مشاعرکم فانکم
 علی ارث من ارث ابراہیم علیہ السلام کہ امان دو امان ملت چینی یلودند و میداند عرب کہ دنیا علیہ السلام
 خویش را با جماعت شرکان عیسیٰ میگردد و لیکن خلاف دستورات ابراہیم علیہ السلام شرک بدان میگردد
 و تعظیم اصنام بجای می آورند و اہلال انان میساختند در اسلام آنہم حرام شد و اگر انی نذر دینہ
 انصار از سعی مظلومہ خود باز می داشتند آن مشروع کردید بقول تعالی ان الصفا و المروہ من تعالی
 ہند و حجاز ہند و موم بلا زاد و حج میرفتند و اہل مکہ را تنگ روزگار میگردد و می گفتند کہ مسا
 یستویکم ان ممنوع شد کہ بلا زاد و حج بناید رفت بقول تعالی یثود و کمال خیر الزاد الشوقی سادہ
 ملا و ایام حج نامشروع میداشتند جناب سرو کائنات ہم در سال حج الوداع امر فرمود
 کہ احرام فرمودہ اولاعمرہ بجای آورده بعد از ان حج بگذرانند اگر چنان نمی شد براسہ آفاقی تکلیف
 می شد و براسہ ایشان بخندید سفر خلی مشکل می گشت اصل حج چہا چیز است شمت و تفل و حج
 شمع و زانو و راحلہ از شرط حج است شمت غبار آلود و سر شدن و تفل بے خوشبوی شدن و حج
 بلند کردن آواز است بہ تلبیہ و شمع خونریزی کردن است افضل قربانی و حج نفس است بکار و
 محابہ ہفتاد و جوہر است و بذل محبوب است برای نظر تا تجلیات ربان واقع شود لما فی النبوی
 انشا لوری افضل القربان بذل المحبوب و تعظیم کعبۃ القاب لتجلیات الرب المعبود و حج النفس
 بسکین المبادۃ جان کہ بقربانی همان بود .۱. حیض من بہتر از ان جان بود .۲. ہرگز نہ گشت
 ہشتم دوست .۳. لاشہ مردار بہ زبان اوستہ و حقیقت حج تذلل نفس خود است بانوار تعالی
 اللہ الکبریم و اعلا رکلمہ اللہ تعظیم پس شکل خود را بشکل اخلاص و محبت شکل کرد و حق است و باہم
 ترک عادت مالوف خود گشتی چنانچہ بدترین عادت مالوف جماعت است و ترک آن در اہرام حج
 ضرور است و چون در قانون شرع بالکل سدا این باب جایز نیست لاجرم دینا فوقنا ترک

آن مشغول گردید چنانچه بحالت احرام حج و اعتکاف و موم و پوشیدن جامه دوخته براس صاحب
احرام حرام است چه در بار چرخ و خسته تخیل و شان و زینتی و تفاخری است لاجرم قاطبہ حرام گردیده
بجلافتن پارچه غیر دوخته که ستر عورت است و ترک آن سواد لایب است مگر زنان را جامه دوخته
پوشیدن باید چرا که ستر عورت ایشان خضر غالباً جامه دوخته بهرگز نمی شود و آنکه زنان ملک بنکال
در نماز جامه دوخته نمی پوشند بستر عورت ایشان بغیر جامه دوخته بخوبی شرعاً نمی شود و ستر عورت
در نماز واجب است و تبرک آن نماز فوت میشود و چنانکه قمیص و زار و رود از ضروریات پوشش
ایشان در نماز است بچنان در حج نیز پوشیدن ایشان جامه دوخته را ضروریست و شارع
پوشیدن جامه دوخته در احرام براس زنان رواداشته و آنکه زنان ملک بنکال ساریهای
و با کالی جامه ای و و و یا اکثر پوشان می باشند بآن لباس ستر پوشش بستره نماز هم ادا
می کنند بجز از نماز ستر پوشی زنان بدین شمار و گفتگو و محل شک است اگر لباس بیه دوخته
ساعت نسوان میشد تا شارع در حج ستر نسوان را با مردان همزی می ساخت بجلافتن آن بلباس
عدم ستر پوشی نسوان بدون جامه دوخته شارع پوشش جامه دوخته صرف براس زنان حج مقرر
داشت و بدین لباس بستره بدریایار باره حاضری نهایت بے ادبی و سبب نفرت ملک
و موجب لعنت شان است که بجلوت هم نماز برگذارده باشند و کشتن جمید بری براس صاحب
تاجان و حرام است و لیکن کشتن زناغ جیفه خوار و زعفران و موش و عقرب درست است و ذوق غنائم
و خروس و دجانه نیز جایز است و احرام در حج چون نیت و تکبیر است در نماز و جامه احرام اهل
ذوالحلیفه و اهل عراق ذات عرق و اهل شام و اهل نجد قرن المنازل و اهل یمن یلملم است
چه اگر جامه از خانه خویش حین بر آمدن خود بغیر نیت حج احرام کند ره نور دان شایع را که
کشدین خود افتاد از آن رو شارع قریب تر جای عوفات را بعد احرام فرموده و حج بردو قسم است
حج میبرود و حج غیر میبرود حج را تا عمر یکبارہ فرض نموده و حج بردو قسم است حج میبرود و حج غیر میبرود
هر که بلا رفت و منق حج نمود آن حج میبرود و حج بردو قسم است حج میبرود و حج غیر میبرود
حج پاک و صاف چون طفل مادر زادی شود و بجلافتن آن حج غیر میبرود و بقوله علم الحج المبرور لیس
جزا الا الحینه علامت حج میبرود آن است که حاجی اهل باختر و تارک الدینا شود آن حاجی میبرود

و مغفور و ستیاب المذمومات است و غور و ج در دل انجامی که می پدید آید شود و بیان غور و موجب زوال
نور ایمان و عرفان است و هم ان حج از مال حلال نموده شود و در راه کسب حمام اگر حج کرده
شود آن حج مقبول نیست و لکن فی روح البیان علامه الحج المبرور ان رجوع زنده اند و سیاق
و راجع فی الآخرة فاذا رجع من الحج المبرور و قلبه مغفور و عاود و عتول الی قوله الا ان غیر کفک
و اعطیت نفسك قد را و منقره فلما انزلت عن ربک علم ترا التور الی قوله من کسب حراما کان
العه لا یقبل الا الطیب الی قوله من حج بیت الله من کسب لکلال و لم یخط خطوة الا کتب الله
له سبعین حسنة و خط عنه سبعین خطیة و رفع له سبعین درجة و در تفسیر فتح العزیز تحت قوله تعالی
و اجعلنا البیت شایبة لکنائس و ظاهر است این خانه بر آن تحصیل ثواب است زیرا که حج
این جا موجب کفارت جمیع گناهان است بکلمه حدیث صحیح که من حج بعد فلم یرث و لم یغفر
رجع کیوم و لدر تباهه این حدیث را صاحب بغوی تفسیر نقل کرده اند و عمره نیز نکست حج است
و با صطلح علمای دین حج حج اکبر و عمره حج الصغر است و عمره مابین عمره مکفر خطیات مابینهما
و هر عمره رمضان مساوی یک حج است لقوله عم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة و در خبر آمده
که یک بار و صفت استطاعت زاد و راحل حج نکند از دیهودی یا نصرانی شده خواهد مرد
چون بترک رکن اسلامی شنبه بالخروج عن الملة می شود یهودی و نصرانی نماز سیکنه از نماز حج نمی
گفتند از ان باعث سلمانان تارک حج نیز بهمان ذروه می رسند و لکن فی روح البیان و
من الحج قلیمت انشاء یهودیا و نصرانیا لکذا فی تفسیر کشاف سمری الجها را بیکان سخت
ابراهمی است و آن قصه مشهور است که برای دفع شیطان زده شده بود یا بر آن تنبیه
نفس خود بکدامی و جتبا اصرار بدی برای آنست که فضل سیدنا ابراهیم علم نفس بتنبه شود و بدین
شود که سیدنا ابراهیم علم طاعت لرب و حج پ خویش کرده و سیدنا اسمعیل علم اضی با طاعت
پدر و حضرت باری گشت و سر خلق آنست که اتمام حج کرده شود و بسبب سعی صفا و مرده است
که با جرمه مادر سیدنا اسمعیل علم از رزم تا صفا مرده و دیده بود و ان دوادوش برای اولاد
ایشان با و کار باقی بماند واجب گردیده است صفا از ان مافر و بفا شد که نخستین نشستن آدمی
اند بر آن کوه و گوید پیشتر بخلایش نمی بود و ملک مردان نام آن بیت صاف بود که در راه ان

اسلامین آن شب را از آنجا بیدار کردند و مرد و زن از آن مرده نامی شدند که مجلس بی بی حوا به بالا می
 کوه بود و به هم شکل نسوان همان کوه نایل نام بود اهل اسلام آن را نیز دور گردیدند بحقیقت صفه
 مرد و دو در جنبه الفردوس است و این صفه مرد و حواست که با نخلان و راجات دعوات میگذرد
 و مرد و بسبب که باین صفه مرد و در فن هفتاد هزار انبیاست و لما فی روح البیان الصفه علم بحیل کلمه
 و صفه الصفه از مجلس آدم صفی الصمد و کرمه علم بحیل فی مکتب و ایضا تسمی المروءه لانها جلست علیها
 امر ارمه آدم و حوا و ایضا فی روی آنکان علی الصفه من علی صور و جل یقال لاساف و من علی الصفه
 علی صور ارمه ۹۱ یقال لها ناله و ایضا فی الخبر الصفه و المروءه باین من العجبه و صفه من حج و من
 الاجابه و باینهم قریب سبعین الف نبی و مرت رکن میانی الان بر بنای سیدنا ابراهیم علیه السلام
 و حجر اسود از بهشت بزرگ سفید رسیده بود از گناه گشتار آن این رنگ گرفته و رکن هاست دیگر
 ایام جاهلیت متغیر گردیده که ذکرش بالا گذشت فی الحقیقت حجر اسود بعین الله است بر زمین
 هر که بید خدا و رسول الله بیعت نکرده از مسح و بوسه حجر اسود بیعت پیدا کند و رسوله حاصل میگردد
 و شیطان علیه العان را آنجا جانی نیست و لما فی روح البیان الحجر الاسود بعین الله فی روضه من لم
 بدرد که بیعت الله و رسول الله مسح الحجر فقد بالیج الله و رسوله و لما فی فتوحات مکی از من صافح الحجر
 صافح الحجر تعالی و من صافح الحجر فهو فی محل الاسمن الی قوله فلا یجذب الشیطان الیه و خول الان
 الشیطان لیس له علی المسمین سبیل آه و حج سپهر فرمن است احرام در بقعه منقوش و عرفات
 و طواف زیارت و پنج چیز واجب است و حق و موهبه و سعی و رمی جمار و طلق باقره و نه و طواف کعبه
 برای آفاقی و دو حق ساعده اما در عرفات حج است و اگر به تربیت مناسک حج نرفته واقع شود و کفاره
 بذبح داووق است و مزد الله هاست که آدم علم با حوا در عرفات ملاقی شده در آنجا یعنی در روضه
 شب باش شده بود از آن شب باشی مرده الله یادگار آدم و حوا تا انیدم مشروع ماند و عمره عظیم است
 است و احرام حج و عمره بر سه قسم است اول احرام حج مفرد و عمره مفرد ثانیاً قرآن و آن آنکه احرام
 حج و عمره معا کرده شود ثالثاً تمتع و آن آنکه میقات با حرام عمره تجاوز کرده عمره بجای آورده
 احرام شکسته باز احرام حج نموده شود و علامت حج مبرور آنست که کاهی از نوایمی و معصیت
 سرزد نکرده و علامت راجع حج مبرور آنست که دلش بسوی گدازین معصیت رغبت نکند

و آنکه حج روز جمعه به حج اکبر مشهور است آن غیر متعارف نهماست ولیکن اصح آنست که حج روز جمعه بر ابر هفتاد حج روز هاست دیگرست و لما فی روح البیان در آن الوقت یوم الجمعة تعدل سبعین حجة و هو الحج الاکبر و عروج اصغر و حج اکبر است اگر کسی بحالت خواب در عرفات باشد حج ادا می شود میدان عرفات میدان قیامت است زنان را بدون معیت شوهر یا محرم ایمنی و غیر فاسق بسفر حج رفتن جایز نیست و هفتاد در تفسیر حج زاد و را حله نوشته اند که شخصی چنان زاد و را حله دارد که به آمد و رفت او کافی باشد و نفقه اهل و اعیال چندان داشته باشد که تا باز آمدنش از سفر حج کافی بود و حرفه او تا آمدنش باقی باشد و لما فی القاضیه ان یشرط جوب حج ان یحک الزاد و الراحله الی رجوع و یسقی لالات حرفه کان علیه الحج و الا فلانسان را تلبیه هست گفتن باید چه در آواز ایشان خوف انبعاث مشهور است همین است حج و مرجع

پرتو تبست مهمتم در بیان زکوة

الزکوة اسم مشرک من عین و معنی فاعلین القدر الذی یخرج به المذکر من النصاب الی الفقیر و المعنی فعل المذکر الذی هو التزکیه و هو الذی اراده الله تعالی جمیع المشرکین فاعلین له زکوة یعنی تزکیه کردن و زکوة دادن از مال است در صراح و صاحب قاموس گفته زکوة بمعنی نمود تطهیر و تطهیر آمده و شرف زکوة آنرا گویند که مومن مال خود را از ادای زکوة مقدور شرعی آن طیب فعلی هر کند تا از میان آن ادای زکوة مال طیب قبول نمکند و نفع حال و مال حاصل شود آنرا بیک زکوة واجب از مال خود نمیدهند آنرا بشکل اثر و باقیاست خود ابد بر نهماست و آن اثرها کلو کثیرشان بر روز قیامت خواهد گردید و ادای زکوة کافر و مشرکین اند نمکند که با دای زکوة نتوان می کنند آنان نیز بدان زمره داخل می شوند و زکوة اهم الاعمال خیر الیه است که اجابت آن تطلب از دل و نکل و مال از حبش حریت پاک میشود و مال را مال از آن بر میگردد که میلان طبیعت انسان بآل است و انسان مجبول بالذات و بالطبع مایل بسوی مال است زکوة و دیگر صدقات در قیامت مسالمان تمانت افتاب و حرارت قیامت خواهد گردید فاما متکلف از ادای صدقات واجب نمودن بکل است و شیخ و امتناع ادای صدقات بطریق نمودن بکل نیست و لما فی روح البیان فی الحديث یجاء له صاحب المال الذی لم یؤد زکوة

بزک المال علی صورة ثبوت الی قوله لما کان حب المال من اشد مغاث النفس الامارة السی
 ی فی صورة ثقیان لاجرم ظهور بوم تبلی السرایر علی بده الصورة المزعجة و بصیرتوفا اعتق و صاحب
 و لما فی اللمعات من منع الزکاة حیث جعل من اوصاف المشرکین و قرآن بالکفر بالآخره حب المال
 و هم بالآخره هم کافرون بقال الزکاة فطرة الاسلام فمن ادی بجان من تخلف عن مالک و انصافی
 ان الزکاة هی ام الاعمال المالیة بها بطر القلب من دنس النجس و المال من حیث الحرمة الی قوله
 فی الحديث من تصدق بقدر رثرة من کسب حلال و لا یقبل الله الا الطیب و الا یصافیة ثم علم
 ان المال ما سمی باللیل النفوس الی کان الله تعالی قد اشهدت النفوس ما فی المال من
 قنار الحاجات المجهول علیها الانسان اذ هو فقیر بالذات و لذلك مال الی المال بالطلع
 الذی لا یفک عنه من زمان خویش باحسان منتفی برادر مشو گویند بنامی جوار اقام +
 و لما فی روح البیان اعلم ان البخل عبارة عن امتناع او امر الواجب و الامتناع عن التطبیح
 الیكون یحکم سعدی علیه الرحمة فرموده + بیت + زکوة مال بدرکن کفضل زرا + چو باغبان
 ببردیشتر دهد انکور + و زکوة مردنده را مزی و مظهر سیکند از کنایان و زکوة قمر من
 شریعت ماست و بر است انبیا سلف فرمن بنود و عبادت بر ستم ست بدن محض چو
 محوم و صلوة و مالی محض چون زکوة و مرکب از بر دو چون حج اعظم ترین اتملاق حمیده
 انسانی جستجوی مضیات جناب باری ست و اذهب تمذیب نفسانی طلب خوشنودی حضرت
 سبحانی و خداوند کریم ناراض ست از بخیل و دوست میدارد جو او را بقوله عالم لا یجتمع الشیخ و الا
 فی طلب ابد و محامد زکوة قصص قرانی و احادیث نبوی شاهد حال ست و در زکوة فوائده
 کثیره است اولاً سکینی تنگی روزگار خود ناله بد رکاه ایزد سبحان نفوذ رحمت کریمان جوش زد و به
 قلب زکی سخنی جوادی یار زکوة از بوارق الهامی پرتو نزول افکند و رفع حاجت معالیت شد و
 و مخصوص بنابر کثیره پیش ادنی و اعلی ظاهر ست چون لفظ حضرت ابی بکر بود که مذری حضرت ابی بکر
 باتفاق جمیع مال خود پر داخت حضرت فاطمه پاره پوشش برای شان فرستاد حضرت ابو بکر از آن
 ستر بدن خود ساخت که بجزیر علم بران حضرت علم رسید بتهنری صدیق اکبر بود و گفت که ای
 ملائک عرش و فرائد امده تهنری صدیق اکبر بوده اند و الله رب العالمین از صدیق اکبر و ثنائ

ائین انهمانی الغار بر برج ثابت راضی بودم است و لما فی لمعات ان مذنب الصوفیه بدل
 اکل و التوجع من الاسباب الی المسبب فقال هذا مذنب الی بکر الصدیق و ذلک ان الصدیق
 انقیطت جمیع بالیتجو و الی قوله قال ان الله کما یسلم علیک و یقول قل لابی بکر کمل رضی منی فقد
 رضیت عنه ای صاحب کرامت شکرانه سلامت + روزی تفقد کن در ویش بل نور
 سحریش از غزنی بختش بزرگ و بار + و ثانیاً نسا اوقات خلایق بتنبی معیشت و قیود روزگار
 تا مسامت و وقت محتاج می شوند و مباحث نایابی مرزوق جان سید مین و بیجان میشوند بعد
 اوان جوادان عالی همت و غیر ان اهل دولت بتائید خلایق بارزاق و اتفاق شان مستفیض
 از انوار الهی می شوند و از العذاب قهر خود می سازند و برینیت خالصه تقرب مقرب حضرت
 میشوند چه بخل قوم سلف را بهلاکت انداخته لغو لغو الشح فان الشح الملک من قبلکم و کذا
 خواهان جنت اند بلا اتفاق مال و جوای میجت باری اند بدون ترک معاصم الصد و بی محبت
 بنیضغ اند بلا محبت فقر هر قوم کذاب لاغی و دعوی دارند و ولایات انجمنه من
 ادعی ثلثاً بغیر ثلاثه فمذکاب دمن ادعی محبت الصد غیر ترک معاصم الصد فمذکاب دمن اولی
 محبت یعنی صم من غیر محبت الفقر و مذکاب الی قوله فی الحدیث لکل شیء مفتاح و مفتاح الصد
 و الفقر احب در ویش ان کلید جنت است + دشمن ایشان منرا لعنت است ثالثاً زکوة
 مذنب نفس است زو فح شود و ششم مهر معاوست که بالغت مال قرین شود و او مبتدا
 خواهد شد بعد از کور الی ان یشار الله بهمیرن زکوة مذنب میشود و نفس انسان
 و معرف میشود بچوش اخلاقی و حس سعاد و مستفیض میگردد از انوار قدس چه سخاوت سترقی
 میکند و دم را از هدایت خسته و نیزه زیر اگر سخاوت براسه قاهره بهیمیه است بقوت ملای
 دفع ملال نفس و یسازن سلیم مخلوق اند برقت جنسیده و انوار ملکیه که طبعیت شان بخود
 صفت بر اتفاق مال میگردد و بر حسب احتیاج محتاجین و الاکلام صدقات مکرر خطیات است و آتش
 علی سوا ی شکر العیاذ بالله کبار هم شامل این خطیات کرده اند قال عم فان الصدقات
 مکرر الخطیات و تریق البیانات و ایضا قال عم ان الصدقة تطهر الخطیة کما تطهر الماء بالشار
 صدقات دفع می کند عذاب دنیا و عذاب قبر و یوم القیامت از مومن اتفاق و صدقه بر چند قسم

اتفاق عامی از مال که اجر بخان جنت است بر وجهی که در ضمن عنوان اصلاح مال و ترک عیبت نفسیه
قلب است احقرشان لغای ربانی است در روز قیامت و بر همینین واجب که ترک عیبت نفسی باشد و
صفای قلب پس گفتند باعتبار صرف مال فی سبیل الله مقامی اشرف فی الجنان پیدا کنند و صوفی تا
تا آنکه بذل مال و روح خود بطلب حق تعالی نکند تا آن زمان صوفی از اهل و بنات از وصول
حضرت حق تعالی منتفع است و لما فی روح البیان فی الحدیث صدقه المؤمن تدفع عن صاحبها آفات
الدنیا و تحصنه العبره عذاب یوم القیامة و العاقبة اعلم ان الاتفاق علی مراتب اتفاق العاقل بالمال
فاخریم الجحیم و اتفاق الخواص اصلاح الجال ترک عیبت النفس و تصفیه القلب فاجرم یوم القیامة لظفر
وجه الله تعالی یعنی للمؤمن ان شکر فی نفسه فلیس قلبه من حیث المال بالاتفاق فی سبیل الله
الملک المتعال حتی نیال الشرف فی الجنان و لما فی لاشحات البرقیات فالصوفی بالمیل مال
و وجه فی طلب الله فهو صاحب دنیا و الدنیا مانعة عن الوصول فلیک بالانیاس کمال الاقتصار
را الباعث مال بدترین اخلاق و مذموم ترین عادات است چرا که در دست مبداء مال را و دنیا
بهرس و نشره آمانند اصل فخرای قوله تعالی و یجوز ان المال ضایع کما اذا کانت الارض و کادها حاسه
مصلحت نظام مدینه موقوف است بر بذل مال تا محتاجین و فقرا را سهاک به جوع و عطش و آزار
شوند و چون در بذل مال همچو فواکه مستوده عوائد مندرج است ازان رو خداوند کریم بخاوندی که
بین امت مرحومه زکوة مال را فرض مطلق گردانیده و در قرآن مجید با ذکر صله بهر جا ذکر زکوة را
فرموده و در هشتاد و دو وجا ازان نعمت زکوة بی هر کرده تا فاطمی و غیره می بیند که اگر ان جانی
حاصل نیاشد و تکلیفی یا بیایطاق دست تهیه از برای آبی تقدیر و تمسک زکوة و مال فرموده که ازان مقد
شرعی زکسی را تکلیفی رسد و حال را تلافی و براسه ادا ای زکوة حریت و اسلام و عاقل و باطن شدن
مزوری و برای ملک مالکیت تمام و فارغ از حاجت اصلیه و دینی و نصاب کامل شدن در کار
و مورد حول بر مال لازم چنانچه برای کتاب و راسه تجارت زکوة نیست و بیان نصاب در فطره
گذشت و حول قری است و هر که مالک شد میباید تمام حول باید زکوة بر سر هر قدر است اولاً
اصناف موبشریه متناسله سائله ثانیاً از روع تالش تجا صقسم اول اهل و بقرة کا و میش و غنایم و قسم
ثانی اقوات و شمار و قسم ثالث از هشیایک بجز تیره و فروخت رجاسه ریج و اشته شود و قسمی زکوة

حقاً جانتند معنی فقر و مسکین و بنای سبیل و غارین و عامل که گرفت صدقات و عظم مایه و
و گنجین که استعانت براس آردی رقبات خودشان می کنند و می دانند که او را صورت ادای
دین یکبار بخوده باشد فقر انا مانند که مالک مایه و نصاب اندو مسکین آنکه براس او چنانست
و این سبیل است که غریب منقطع المال باندو غارین مجاهدین تمسک است اندو لیکن ازین مستحق

مستحق عالم افضل است از جهل و لما فی العالمگیری التصدق علی الفقیر العالم افضل من التصدق
علی الجاهل کذا فی الزاهدی و زکوة دادن جایز نیست هر کسی را که صاحب نصاب باشد بکس
وجود لما فی العدایه لا يجوز دفع الزکوة الی من یملک نصاب من ای مال کان آه و کذا فی العالمگیری
و زکوة سواى تحقیق اصل اسلام دیگران دادن نیز درست نیست و اگر داده شود ابر زکوة تنخوا
شد و لما فی العاقبتان و لا يجوز صرف الزکوة الی الکافر حیما کان او ذیما و اهل بدعت ر نیز زکوة
دادن درست نیست و لما فی العاقبتان و لا يجوز دفعها لایل البیوع و بنی باشم را نیز زکوة دادن درست
نیست لقوله علم ان هذا الصدقات انما هی اوساخ الناس لا تملح لهم و لا لآل محمد و لما فی العاقبتان

بنو باشم الذین لا یملح لهم التصدق الی عباس و آل علی و آل عقیل و آل جعفر و اولاد حسن
عبدالمطلب و این قول مطابق احادیث معتبره کثیره بوده است اما صاحب متاخرین بخوار دفع زکوة
برای بنی باشم فتوا داده اند و لما فی روح البیان عن الی حنیفه انه یجوز دفع الزکوة الی العاشم
الا يجوز فی ذلک الوقت الی قول عن الی حنیفه ان الصدقات کلها جایزه علی بنی هاشم و الحمد لکانت

فی عهد بنی مسم و وصول خمس البیوم علیما سقط ذلک بموت همت لم الصدقه قال الطمی وى و بالجواز
بمخذ کذا فی شرح الوقایه و شرحا کرده است فرستادن زکوة از جاس بود باش خود بجای دیگر و لیکن
باوصف که است نیز بجای دیگر از براس اقارب محتاج فرستادن جایز است و لما فی العالمگیری
و یکره نقل الزکوة من بلد الی بلد لان یقلعها الانسان الی قول و انکان مکروه و لما فی الفتاوى

السراجیه الافضل ان یتصدق بنکوة مال علی فقره و یبذلها فیما النصاب و لا یخرجها الی موضع آخر
الا ان کان من اقارب و محتاج و در تقسیم بر اقارب اعتبار عصبه و ذوی الارحام است و بجانب پدر
را بجانب بر جانب مادر است و در تصدق زکوة مکان وضع مال را اعتبار است و لما فی الجاهلی
الاعتبار فی الزکوة مکان المال و یقول مال زکوة قیمت آن مال دادن درست است و لما فی

الفایده آنست که بجز دفع القيمة فی الزکوة و لما فی القیاس و السیاسه فی دفع القيمة فی باب الزکوة
 جائز و زکوة و فقره و جمیع صدقات از دست راست خویش بدست مستحقین باید داد و صدقات را
 خداوند بفرموده میگردانید پس از آنکه بیدار سائل و یا بیدار عالم ان الصدقة تصفح بیدار صدقه و عمل قبل
 ان تصفح بیدار سائل و در تقسیم زکوة چون تقسیم فقره و فقره واحد را دون افضل است اگر بقرینه
 باشد و لما فی العالم بکیری و المدخ الی الواحد افضل اذ لم یکن المدفوع لخاصة ایه در کم از پنج ششتر
 زکوة نیست و در دادون بست و پنج ششتر در هر پنج یک کو سپند زکوة است بشرطیکه آن ششتر
 در هرگاه جزند و یک سال تمام بگذرد و بر ششتر آنکه در خاد علف خوردن زکوة واجب نیست و بر
 بست و پنج ششتر یک ماده بجز ششتر که در سده دومین پانزده باشد تا سی و پنج ششتر و بر بالای آن تا
 چهل و پنج ششتر یک ماده بجز ششتر که با سوم سال پانزده باشد و بر بالای آن تا شصت ششتر یک ماده
 بجز ششتر که بسال چارمین پانزده باشد و بر بالای آن تا هفتاد و پنج یک ماده بجز که بسال پنجمین
 پانزده باشد و بر بالای آن تا نود و دو و بجز ششتر که بسال سوم پانزده باشد و بر بالای آن
 تا یکصد و بست دو ماده بجز ششتر که بسال چهارم پانزده باشد و بر بالای آن چهل و پنج زائد بر یک
 صد و بست مذکور فوق در هر پنج یک شاة و بر بالای آن با در حساب هر قومه بالا زکوة دادنی است
 و کاه و کالایش کم از سی زکوة نیست و از سی تا سی و نه یک کو سال نیا ماده که بسال دوم پانزده
 باشد و بر چهل یک کو سال نیا ماده که در سال سوم پانزده باشد و بر بالای آن تا شصت و بست
 ششتر دو و چهل یک کو سال نیا ماده که در سال دوم پانزده باشد و بعد از آن بر هر سی یک
 کو سال نیا ماده که در سال دوم پانزده باشد و بر چهل یک کو سال نیا ماده که در سال سوم پانزده
 باشد و در غنائیم بجز از چهل زکوة نیست چهل یکصد کو سپند و بر بالای آن تا دویست و دو و سپند
 و بین طهر بر هر صد یک کو سپند بر لوت واجب است باید دانست که در غنائیم بر ویش
 داخل اند و در روع و ثمار عشر آن زکوة است و در طلا کم از بست مثقال زکوة دادن
 ضرر نیست و نیز در فقره کم از دویست و در جم زکوة واجب نیست و در دویست و در فقره و بر
 بالای آن هر قدر یک باشد و در بست مثقال طلا و بر بالای آن هر قدر یک شود و در چهل
 آن زکوة دادن است چنانچه آن طلا و فقره از غنیمت زیورات باشد یا سبب و اجناس و خواه

گذاخته باشند یا غیر آن و شرعاً براس طلا و نقره غرض تجارت بشرط نیست در زروا شرفی
موجود بیوفتی در حق و مثقال شرعی زکوة واجب خواهد شد و لما فی الفتاوی السراجیه
الزکوة فی الفلوس الرائجة کما فی دو حضا الیوم لا یجب ما لم یکن قیمتها ماتی در حق من الذر
الشی تغلب النقره فیها علی الغش او عشرین مثقالا من الذهب ولا یشرط فیها التجاره
او ویک در حق شرعی بهفتاد جو و مثقال شرعی به صد جو میشود و لما فی الدالمختار فیکون
الدرهم الشرعی سبعین شعیره و المثقال بایه شعیره او و لیکن اعتبار وزن بوزن مکه معظمه است
و لما فی الاشیاء و النظائر لا اعتبار لوزن مکه او دو صد در هم باعتبار سکه مروج و دیار ما
پنجاه روپی میشود و کما حقیقه اکثر العلماء الدماوی و نیز برنوٹ و پراسری نوٹ که هر دو
کاغذ زر است باعتبار در اعم زکوة واجب خواهد شد چه بذریع آن نوٹ باز نقد موجود
بدست می باشد و در ای مذکوره بالا در دیگر اخبار تجارت باعتبار قیمت بروفق در اعم
زکوة واجب خواهد شد و براسپ زکوة نیست اگر براس تجارت نباشد اللهم رفق علما
و نفی به و از قنی نفیسب صحبه الصالحین

پرتو لبست مشتمل کتاب الصید و الدج

حیدر نعت بمعنی شکار کردن است و عموماً شکار کرده شده را گویند اعنی مصدر بنی علی المقصد
است صاحب قنطاری و السنه اللغات فرموده که چندین ثابت نشد که نفس نفیس حضرت
رسالت ماب صلح کاهی شکار کرده ولیکن تقدیر این فرموده و اجماع بر آن منعقد است اما
شکار کردن مباح گشت از کتاب و سنت بخوبی اباحت بموت میوست و لما فی المبسوط
بان الاصطیاد مباح بالکتاب و السنه و انما کتاب بقوله تعالى اذ جعلناهم قنطاری و انی قوله
و استنبطهم الصید یعنی مایه ان الاصطیاد مباح و مشروع و ذیج صبیح و کسر معنی کاو برین
قد یوح آمده و بدو از ان بار اقوم بر پنج شرعی مستعمل گردیده معنی نیست که حصول و کسب
سعادت انسان موقوف بر حفظ صحت بدنی و دفع امراض جسمانی و روحانی است و بالاجماع بر
حضرات حکما روحانی و جسمانی صحت انسانی و عاقبت ابدانی را موقوف بر صحت جسمانی

و اکثری مناسب حال چه اکثر اوقات باغذیه حاصله اشک قوت جسمانی و در بعضی عوارض مملکت
 میگردود و بسیار آن چنان آغذیه است که کمیلوس و کمپوس آن بیات دینه خفیه نفس انسانی تولد
 میشود و همچنان و صورت آن قوت انسان مشابه با شیاطین و در دست ملائکه ملا اعلی میگردود
 پس ضرور افتاد که نفس انسانی محتاط باشد از استعمال آن آغذیه فاسده و تصریح آن فاسد است
 در بسیاری پس ضرور و علم آن اجماع است واجب و لابدی از آن رو برخی از آن مکتوب میگردد و انسان
 را هر آن در بکولات فاسده که اجتناب واجب است خداوند کریم آنرا با قسای چیز منقسم گردانیده اولاً خداوند
 کریم غضب قاهره و نصفت عادل قوی را از صفات شان مبتلا غضب خود فرموده و شکل جانوران
 به شکل وضع ساخته چون بوزنه و خنزیر که این جانوران بدترین جانوران و مضروب علیهم اند و در صورت خداوند
 کریم و قوی باعث لعنت غضب باری شکل آن جانوران مضروب علیهم گردیده اند و لمانی المبسوط تم قدینا
 ان المسوخ لائل له ولا یقارن فی الذی یوجد الان لیس بمسوخ وان مسخ قوم من جنسه و لکن من جنس
 و لکن عاقد رسول الله معلم فی فضل تحت قوله تعالی و یحرم علیهم الخبائث لکنه متخلفاً طبعاً کسائر الهوام آه
 هرگز این جانوران از تیره رحمت و شایع ضلالت افتاده اند پس خون و لحم آن جانوران نیز غالباً آسده
 ناپاک بوده است حتی که نبی عام فرمود که خنزیر بلای است و دنیا تا دانی که حضرت عیسی عم باز تشریف در دنیا آورده
 قبل عام جنس خنازیر نمکنند بآران از خوردن گوشت این جانوران آسده احتراز ضرور و واجب است
 اسلامی است و شایع بخوردن خنزیر مصلحه و حجت باشد تا کید نمی فرموده و چون بوزنه و موش کسی نمی خورد
 از آن زخور نش نمی تا کید میفرموده تا نفس انسانی بخوردن آن گوشت خصلت مفرد مملکات و کما
 انسانی پیدا کند و لمانی المبسوط قال العلماء ان الغدایه یحرم من جهر الختدی و لابد وان یحصل
 للمعتدی اخلاق و صفات من جنس ما کان حاصله فی الغدایه تا نیا جانوران سباع یعنی درنده که خلقت ایشان
 بر غرض جرح و دولت و شوق قلب است بهم گوشت این جانوران خون متولد و نفس انسانی نفس انسان
 بهمان خصلت مبتلا میکند از آن باعث آن جانور از خداوند کریم حرام کرده و لمانی روح البیان که در جرم البیان
 تا غیر عظم آه تا جانور تا نیک خلقت بجلی شان منسوب بر آید آن است آن جانوران قبولی امام شیاطین نموده اند
 چون را گردم و غیر ذلک پس شایع خوردن لحم شان حرام شده و آنها جانور تا نیک مستلحه اند و چون فارغ شد از این امر
 از مردم و کما تا جانور تا نیک حیثیت شان بر کما تا و سیم حیثیت خود را و عمارت آنماست که البیان شان حتی تا نیک

نقدی است آنرا نیز حرام شده و لما فی الملبوط بحرم علیهم الخبائث و لهذا حرم محاول اعتشار لایست
 مستقیمه طبقا انما ارج لنا اکل الطبیات سادسا حاکما که او از نشان محبوب شیاطین است از شنیدن
 آواز حایر خود خواندن شروع است لقوله عم اذا سمعتم نقی الحمار فتقودوا بالبدن من الشیطان فانه
 رای شیطانا گمشت نیز حرام گردیده سابعاً میته و متردیه و نظیره و خورده سباع کردن سمیتان
 جانوران اثر میکنند و این همه گوشت بدان جهت خبائث موزیه گردیده که خداوند کریم مصلحت
 بندگان خود را از خوردن آن گوشتها منعی فرموده حرام ساخته و نیز مهورا طبله جسمانی بود
 بر آنکه گوشت جانوران کتویه بالا مضرا بدان انسانی است پس خوردن گوشت آن جانوران
 حرام است طبقاً و شرعاً منافح مشرکین و ما اهل به بغیر الله خواه عند الذبح باشد یا قبل آن
 ام چه پیشین مشرکین عرب بدان نجس مینی با اهل فج می کردند و گاهی خفه گاو نیز بمصلحت
 ازان رو تشاع از خوردن گوشت آن ذبیحه نمی تاکیده فرموده ازان از باق روح جانوران
 ماکول بنام خدا کرده ضرور شد زیرا که چون خداوند کریم اباحت علی ما رزقتم من سیمه الانعام
 کرامت فرموده بنام خداوند کریم قبول آن نعمت کردن ضرور و نه کفران نعمت لازم می آید
 و بسبب نیت و فعل حرام و ارج و مصلحت حرمت بر مذبح و ما اهل به بغیر الله اثر کرده چون ربوا
 و مصلحت و حلوان الکاهن و اجرت ناحیه و اجر فرامیر که در حبس گیرنده مال حرام و در حبس دهند
 قبل اعطائهم آن در حلال است بدان نجس باعث فعل بد گیرنده همون زر پاک صاف حرام میشود
 بچنان ما اهل به بغیر الله نیز بفعل ملل حرام غیر ماکول انجس نجس العین میشود و تا سماع مجوس
 افشردگی گلو و شق شکم نموده جانوران ماکول را می خوردند و شریعتاً آن چنان استعمال
 حرام گردیده فج و خود را راقه دم مشروع شده و در فج و فائده است اولاً اراقه دم مشروع
 که آن غالباً نجس و حرام است و لما فی الملبوط و لهذا کان المزکی الطیب لهما من المبتة و ابعد
 من الشیث و الفساد الی قول فکان الزکاة ازاله الخبث و الطیبها تیز الطاهر من الخبث است
 ثانیاً فج و خرشاری از شرارت ضعیفه است و باید که اهل اسلام بانصرام شرارت ضعیفه
 خویش با تمام تمام مذهب نفس باشند و بدین تیره فج و خرزا انبیاء ماسلف مشروع بوده است
 فج بر دو قسم است اولی و ثانی فج انتظاری طبع و جرم و خوریزی از هر موضعی که

بوده است و لما فی فتاوی السراجیه قال فی المدعنه الذکوة الاضطرابیه هو العطن و اخرج
 و انما الدم فی ای موضع کان که ذکر آن بعد ازین می آید و اما ذکوة اختیاری پس رکن آن
 فنج است در گو سپند و گاو و غیره و نحر و شتر و لما فی العالمگیری و اما الاختیاریه چون کهنه الذبح
 نمی آید فنج من الشاة و البقر و الخرفایا نحر و هو الابل و فنج مشروع است برک جانوران است
 که آن جانوران بلا ضرورت عجز بنبج اضطرابی حلال نخواهد شد و لما فی العالمگیری الاصل
 ان الالبسة اذا توحش و منع العجز عن الذکوة الاختیاریه یحل بالذکوة الاضطرابیه کذا فی
 چنانچه ماکلیانی بر شجر آویزان شد و صاحبش بآن رسیدن نمی تواند و خوف مرگش نیز لاحق
 اندامان حالت بنبج اضطرابی نیز انداختن حلال خواهد شد و لما فی الفتاوی السراجیه و وجوب
 تعلقت بشجرة لا یصل الیه صاحبها و یخاف علیہ الموت فرما با فانه یوکل آه و در ذکوة اختیاری
 بریدن حلقوم که مجرای نفس است و مری که مجرای طعام است و دودک که جانبین گردن است
 است و آری و وجان نامند و از آن دودک آمد شد و دم سفوح است ضروری است پس اگر آن
 چهار چیز وقت ذبح بالکل بریده شد پس آن ذبیح بالاتفاق حلال است و اگر اکثر آن چهار
 بریده شد پس حسب قول مفتی به امام ابو حنیفه آن مذبح حلال خواهد شد و لما فی البیضاوی
 الذکوة فی الشرع لقطع الحلقوم و المری آه و لما فی العالمگیری العروق التي تقطع فی الذکوة
 اربعة الحلقوم و هو مجری النفس و المری و هو مجری الطعام و الودجان و هما غرقان فی
 جانبی لرجلیه یجری فیما الدم فان قطع کل الاربعة حلت الذبحة و ان قطع اکثر با فذلك عند
 ابی حنیفه و فی فتاوی السراجیه موضع الذکوة الاختیاریه ما بین اللیة او اللیمیتین فی البتة
 العروق التي تقطع فی الذکوة اربعة الحلقوم و المری و الودجان و ضروریست که ذبح قبل مرگ واقع
 شود و سوائه صید که حکم آن جدا گانه است و علامت حیات قبل الذبح دو چیز است حرکت
 مذبح بعد از فنج یا بر آمدن خون از دوسه و اگر بخوبی علم حیات مذبح قبل فنج بوده باشد پس
 بخاطر این دو امر غیر ضروریست و لما فی القاضیان ان علم حیات عند الذبح و لم یحک لم یؤثر
 سده الدم اصلا اکل و لما فی العالمگیری ذکر فی بعض الفتاوی انه لا بد من لعل الشیخین با الحکم
 و اما خروج الدم فان لم توجه لایکل و ایضا فیما اذا علمت حیاتها یقینا وقت الذبح اکل حلال

و برای شتر خرست و اگر کسی ذبح کند جائز خواهد شد با کراهت و در گاؤ و گوسفند ذبح منسوخ
و اگر کسی بخر کند جائز خواهد شد با کراهت و لما فی الهدایة و المستحب للابل الخرفان و بکها جاز
و کیره و المستحب فی البقر و النعم الذبح فان مخرجا جاز و کیره ذبح مسلمانان و یهودیان و نصاری
و زمان مسلمانان و یهودیان و نصاری درست است و طفلان ایشان اگر بادی بسم الله
و ضبط آن حیثیت دارند ذبح آنان نیز حلال خواهد شد و نه نخواهد شد و یهودی و نصاری اگر بسم
غریب یا مسیح عم ذبح کنند آن ذبیحه حرام است و ذبح مشرک و بت پرست و آفتاب پرست حرام
و لما فی الهدایة و ذبیحة المسلم و الکتابی حلال و لما فی الطهیرة ان کیون مله التوحید دعوی و
اعتقاد اکا مسلم او دعوی لا اعتقاد اکا لکتابی و لما فی القاضیان کذا ذبیحة الیهودی النصار
حلال و لما فی العاکلیری منها ان کیون مسلما او کتابیا فلا یوکل ذبیحة اهل الشکر و المرته آه
و ایضا فیہ و المرأة المسلمة و الکتابیة فی الذبح کالرجل و لما فی القاضیان و صنف منهم ینکرون
النبوة و الکتاب اصلا و یعبدون الشمس فم کعبدة الاوثان لا یوکل صیدهم و الا یکل ذبیحتهم
و لما فی الهدایة و یکل اذا کان لعیقل لیسیه و الذبیحة و لیضبط و ان کان صبیبا او مجنونا او امراة
اما اذا کان لا لیضبط و لا لعیقل التسمیة فالذبیحة لا یکل و لما فی الکفایة انما یکل ذبیحة الکتابی
فیما اولم ینذکر وقت الذبح اسم غریب او اسم مسیح و اما اذا ذکر ذلک فلا یکل ضرر است که ذبح کنند
وقت ذبح بسم الله الله اکبر گوید بهر زمانیکه خواسته باشد و اگر ذبح قصد اترک بسم الله کند
ذبیحه حرام و غیر قابل خوردن خواهد شد و نیز اگر وقت ذبح و بسم الله گوید ذبح ساکت
باشد غیر فراموش ذبیحه حرام خواهد شد و در هر ذبح جدا گانه بسم الله گفتن ضرری نیست و میان
بسم الله و ذبح عت باید کرد که بفرقه ذبح حرام میشود و حیثیت دعا قبل تسمیه و بعد ذبح خواندن
ممنوع نیست و اگر سهوا اترک بسم الله نموده باشد ذبیحه حرام نمیشود و لما فی العاکلیری و من
التسمیة ان کیون التسمیة من الذابح حتی لو سمی غیره و الذبح ساکت و هو ذکر غیر ناسخ لکیل
و ایضا فیہ و منها التسمیة حال الذکوة عند نابای اسم کان الی آخره قول سوا کان التسمیة
بالعربیة او بالفارسیة او ای لسان کان آه و ایضا فیہ لا بد ان تجدد لکل ذبیحة تسمیة عظمی
و ایضا فیہ المستحب ان یقول بسم الله الله اکبر بدون الواو مع الواو و کیره و فی الهدایة

وان ترک الذبح التیمیة عند افا الذبیحة میته لا تؤکل وایضا فیہ لقوله عم المسلم یذبح علی اسم الله
تعالی سنی اولم یتیم و فی الدر المنثور والدعا قبل التیمیة او بعد الذبح لا یاس به شیخ شریک بن
میته یخوردند و بحضور رسالت مآب صلعم عرض دادند که گویند مرده کشته گشت که گشت سید العالمین
فرمود که کشته آفرینده دوست بے ادبایان گفتند که واجباً کشته یاران تو سنگ و خنجر حلال
پاک است و کشته خدا حرام و ناپاک ازان و سوسه بخاطر اهل اسلام پیدا شد خداوند کریم نبی
تاکیدی مومنان را به خوردن جانوران که نام خدا فحی نشده اند از فرموده و بشارت داده
تو له تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و آله ففسق امام ابو حنیفه در بیان راجح از راه داده
و خوردن میته فسق است اعنی مذبوحه که به اسم الله فحی نشده خوردن آن مذبوحه فسق است
ولما فی الکشاف وان اکله فسق او جعل مالم یذکر اسم الله علیه فی نفسه فسقا و جائز است فحی
بهشتی که آنرا بیطی نامند و از مرده که آن سنگ سفید پتیر است مثل کار و از پتیر
که ازان خورزی شدن تواند و مستحب آنست که فحی کرده شود بآلهی پتیر چون کار و
و شمشیر و غیر ذلک و صحیح آنست که بغیر آلهی پتیر فحی کرده است اما خوردن آن جانور جائز
و درست است و لما فی الهدایة و يجوز الذبح باللطه و المرقه و کل شیء انهر الدم و لما فی الدر المنثور
او بلیطه ای فشر قصب او مرده ای بجرا بعض کالسکین یذبح بها الی آخر القول حل عندنا
مع الکرا بة و لما فی العالمگیری و یستحب الذبح حاله الاختیار ان یکون ذلک بالثابة حادثة
من الحدید کالسکین و السیف و نحو ذلک و کیره بغیر الحدید و سنت است که جانور فحی شده
قبل ذبح کرده خوابانیده فحی کرده شود و شتر را بر پا قیام داشته بخورده خواهد شد و اگر قبل ذبح
نکرده فحی کرده شود مکروه خواهد شد و لما فی العالمگیری و السنة ان یخرقا ثم یعقول البید البکر
فان انقصه جاز و الاول افضل و السنة فی الشاة و البقر ان ینح مضطجعة لانه امکن لقطع
العروق و یستعمل القبلة فی الجمع و لما فی الجوهرا خلاطی اذا ذبحها بغیر توجه القبلة حلت
ولکن مکروه و لما فی الدر المنثور و که ترک التوجه الی القبلة لثابتة السنة اگر کسی بتوجه بندگان
تداعی سیر یا زیگ کند جانور فحی کند گوشت فحی نام خدا و کرده شود تا هم نه بوج حرام خواهد شد
چرا که داخل مآهل به بغیر الله شد و اگر براس ضیافت همان فحی کند حرام نخواهد شد و لما فی الاشیاء

والنظر فخرج لعدم الامير ولو لو احد من العلماء يحرم ولو ذكر الله والضيف لا ولما في الذبح
يحرم لانه ممل به بغير الله ولو وصله ذكر اسم الله تعالى ولو فوج للضيف لا يحرم لانه سنة تحليل
والكرام الضيف والكرام الله تعالى بايد والنسب که حیوانات ماکول بر دو قسم آنقسم ازان را
بلا فوج خوردن حلال است و قسمی پنج چه حیوانات بر دو قسم اند یکی حیوانات بدیهه میگویند و دیگر
معمشیت بخشی حیوانات دریائی جمله حرام مگر بجز مینامی با نواحه حلال است و راسته طلع
که عبارت از خود بخود مرده باشد و لما فی العالمگیری الا السمک خاصه فانه یحل اكله الا ما طفا
ولما فی الله المتجدد و انواع السمک بلا ذکوة و ما ماهی و جرث نیز حلال است و لما فی الکفایه
لا باس باکل الجرث و المار الماهی و ما نواعان من السمک و لما فی المسبوط فالمسح
نوعان منها صید البحر لا یحل تناول شی منها سوى السمک و منها صید البر یحل تناولها الا
ما له ناب او محلب کسبی البنی صلعم عن اكل ذی ناب من السباع و اكل ذی محلب من الطیر
ماهی و تلخ و در جانوران بحری و بری بلا فوج خوردن حلال و لما فی السراجیه انواع السمک بحر
حلال لا یستط فی الذکوة و فی العالمگیری لا باس باکل الجرث و لما الماهی بلا ذکوة
تلخ مرده نیز حلال است خواه بسبب خاص مرده باشد یا بسبب و لما فی العالمگیری بحر
بکل مات لعله او بغيره آه قاعده کلیه حلت و حرمت ماهی آنست که اگر ماهی بلا سبب جدید
نمرده باشد اعنی خود بخود مرده باشد آن ماهی حرام است و اگر بوجه خاص چون غلی مکان
اجدا شدن از آب یا مقید شدن از اختیار خود بمیرد حلال است و ماهی که خود بخود بمیرد آن
هی را طافی میگویند و لما فی الکفایه المراد من الطافی مایوت تحت الفسه من غیر سبب حادث
و لما فی العالمگیری و الاصل ان السمک مات بسبب حادث حل اكله و ان مات تحت الله
السبب ظاهر لا یحل اكله لیکن ماهی که از تابین آب یا از سردی آب بمیرد پیش امام اوجنیف
ابو یوسف رجما الله حرام است و پیش امام محمد حلال و فتوی بر قول امام محمد است و لما
العالمگیری و روی عن محمد انه یحل لانه مات بآفة و لا ذکوة بآفة سبب برودة الماء
دورته فی حال بالموت علیه و هذا رفق بالناس کذا فی سمیاء السیاسة علیه التوی و کذا
البحر الا خلاطه و لیکن احتیاطا آنست که بقول شیخین کتبایع گفته و صاحب کفایه غالباً

بسو حرمت میل کرده و لما فی الکفایۃ اما اذا ماتت بحر الماء او برده فیه و ایضا من اصاب الریتین
یوکل بوجود السبب لموتها و فی روایۃ اخری لایوکل لان الماء لا یقلل السکات را کان با و باردا
ماهی که در بطین ماهی یافته شود خوردنش جایز است و لما فی الکفایۃ لو وجد فی البطن السمک مکة اخر
فانما توکل لان یضیق المکان سبب لموتها و اگر سگے قد برے از ماهی خورد و بعد از آن چون
شکم آن ماهی پاره کرده شد درون شکمش ماهی دیگر صحیح یافته شد آن ماهی که از شکمش برآورد
حلال است و خوردن آن درست و لما فی العالمگیری و ان اکله کلب فسق لبطنه فخرجه
توکل اذا کانت صحیحة جانوران بری بر چند قسم اندانسی اہلی و انسی متوحش و متوحش و جمله
آن بر سه قسم اندا و لا آنکه برای شان قاطبۃ خون نیست چون ملخ و زنبور و گس و عنکبوت
و غیر آن پس سوا سملخ اقسام این قسم خوردن حرام و ملخ حلال بالاتفاق است و لما
فی العالمگیری فما لادم له شلل الجراد و الزنبور و الذباب و العنکبوت و الخفاف و العقرب البغا
و نحوها لایکل اکلہ الا جرا و خاصۃ ثانیاً جانورانی که برای شان دم مسفوح یعنی خون جاری
نیست چون مار و حشرات الارض و ابن عرس و موش و غیرہا و اینها بالاتفاق بحدیث
ما حرام و خوردن این جانوران ناجائز و لما فی العالمگیری و لا خلاف فی حرمة ہذہ الاشیا
ثالثاً آن قسم جانوران که در احساب شان ہر قسم خون است و آن بر چند قسم است اولاً مستأنس
اہلی چون شتر و گاو و غنم کہ بالاتفاق حلال است ثانیاً متوحش چون آہو و بقرا و وحش
و اہل الوحش باتفاق حلال ثالثاً مستأنس سباع چون سگ و گرہ اہلی و فہد باتفاق حرام
و متوحش سباع و ذیاب سباع چون شیر و غیرہ حملہ حرام و سباع آزاگویند کہ درندہ باشد
و ذیاب آزاگویند کہ از دندان قرین ترین رباعیات شکار میکند و عادت شان آزار دادن
باشد و لما فی الدر المختار و لایکل ذوناب یصید ہما بہ فخرج نحو البعیر و کلب یصید بخلبہ اے
ظفرہ فخرج نحو الحما مہ من سبع بیان لذیاب و السبع کل منقطع بمنہب جارح قاتل عاۃ
او طیر آہ منب عادت سباع مست و خطف عادت طیر است و فی ہاتھتہ طیر بخلب سباع
بندان شکار میکنند و آلہ جارح این ہر دو ہمین است و لما فی الکفایۃ قالو المراد بالناب بخلب
ما ہو سملح منها بان یصید ہما و لیکن گاو میش داخل بگا دست و در بیان اضحیہ بیان

وگذاشت و خروشی حلال است اگرچه اہلی ہم شود و لما فی العالمگیری الحمار الوحشی اذ صار
 اہلیا یوضع علیہ الاکان فانہ یوکل و خراہلی حرام است اگرچه وحشی ہم شود و لما فی العالمگیری
 و اما الحمار الاہلی فلم یرحم کذلک لبنتہ و حممہ و الاہلی اذا تو حش لا یوکل خرگوش حلال است
 و لما فی المداۃ لا باس باکل الاربع خیر کہ بعربی آنرا بغل میگویند اگر مادرش خرباشہ حرام
 و اگر مادرش گاؤ یا دیگر جانور حلال است و لما فی المد المختار بغل الذی امہ حمارہ حرام فلما
 بقرۃ اکل اتفاقا و لو فرغ فکامہ و در اسب اختلاف علماء است ابو حنیفہ حرام گفته و صاحبین
 حلال گفته و در المختار نوشته کہ امام ابو حنیفہ ۳۳ روز قبل از موت خود از بیان حرمت اسب
 رجوع فرمودہ و بہر علت فتویٰ دادہ و در فتاویٰ سراجیہ و کفایہ مرقوم است کہ امام عبد الرحیم الکرمی
 بخواب استفتای این مسئلہ از ابو حنیفہ کردہ کہ است تحریم ثابت نمودہ و قاضی خان تصنیف
 فرمودہ کہ احتیاطا آنست کہ اسب نخوردہ شود و گوشتی تحقیقہ خوردن نادرست نبودہ باشد
 و نوشیدن شیر اسب بالاتفاق حلال است زیرا چہ بدان تعلیل آلودہ نمی شود و لما فی العالمگیری
 یکہ لحم الخیل فی قول ابی حنیفہ کما قال القاضی خان ما قال ابو حنیفہ ۳۳ احوط
 و ما قال اوسع آہ و فی المد المختار و الخیل عندہما و التامی تعلیل و قيل ابو حنیفہ ۳۳ سرج میل موتہ
 بثلثۃ ایام و علیہ الفتوی و لا باس بلبنت علی الاوجه و فی فتاویٰ السراجیہ حکى ان الامام
 عبد الرحیم الکرمی سأل ابو حنیفہ فی المنام عن کیفیۃ قال کراہتہ التحريم یا عبد الرحیم آہ و
 فی الکفایۃ لا باس بلبنت لانہ لیس فی شربہ تعلیل آلودہ اگر از شکم جانور ماکول تذکیر
 بچہ مردہ برآید نزد امام عظم حرام است اگر زنذرہ برآید و فنج نکرده شود و بیکر و بقول مفتی ابو حنیفہ
 حرام است و حسب قول امام ابو حنیفہ ۳۳ فنج جانوران زاینده مکروه است و لما فی القاضی خان
 جبین الناقۃ اذا خرج مینا بعد ذبحها حرام فی قول ابی حنیفہ و ایضا فیہ لان عندہ الجنین
 لا ینذکری بذکوة الام یشعر ان الجنین مفرد بحکم یم ینذکری بذکوة امہ و فی القاضی خان شاة
 و بقرا اشرف علی الولادة قال لیکرہ ذبحہا لانہ یصح الولد و ہذا قول ابی حنیفہ ۳۳ آہ کا و و
 گو سپند یکہ بر لم نجس بخورد و عادتش نجس و حیث غواری گرد و حتی کہ شیرش و بزیش متنجس شود
 خوردن گوشت آن جانور درست نیست و اگر گاہ گاہ خوردہ باشد خوردن گوشت و شیر

آن جانور مکروه نیست و جانوران نجس خوار دامی را جلالت میگویند مناسب آنست که تمام
روز آن جانور را بسته داشته فرج کرده شود و لما فی المسبوط ليعتبر بالجلالة التي يتقارر اكل
ولا يخلط فتغير لهما يكون لهما ميتا محرم الاكل لانه من الجنائز و لما فی العالم لکیر
روی ابو یوسف عن ابی حنیفه انما یحسب ثلثة ايام دروی ابن رستم عن محمد فی الساقه بالجلاله
والشاة بالجلالة والمقر بالجلال انما تكون جلالة اذا اتیتین وتغير ووجدت منیر کج منقشه
فی الجلالة تحینذ لا یشر بلبنا ولا یوکل لهما والیضا فیہ فان خلطت فلیست بجلالة
فلا تکره اگر شکم گو سپید یا کما که چون سک بجی پیدا شود پس اگر آن بجی آواز چون سک
کند حرام است و اگر آواز چون گو سپید کند حلال و اگر هر دو نجی آواز کند آب پیشش آورده
خواهد شد اگر نه زبان خورد حرام و اگر از نجی و حلال اگر از هر دو خورد پس شست کاهه شست که نه خواهد شد
اگر گوشت خورد حرام است و اگر کاهه خورد حلال و اگر هر دو خورد پس فرج کرده خواهد شد
اگر از شکمش کرش اغنی شکمبه سوز نشخوار زننده بر آید حلال و اگر معا بد شود حرام و بنگار
از حلت و حرمت طرف حرمت راجع خواهد شد و لما فی العالم لکیری شاة ولدت ولدا
بصورة الکلب فانکل امره فان صلح مثل الکلب لا یوکل وان صلح متلبا یوضع الما بین
یدیه فان شرب باللسان لا یوکل لانه کلب وان شرب بالغم یوکل لانه شاة وان شرب بها
یوضع التین واللم قبله ان اکل التین یوکل لانه شاة وان اکل اللیم لا یوکل وان اکلها متلبا
ینجج ان نزع الامع لا یوکل وان خرج الکرش یوکل کذا فی جوهرا الا خلاطه و بکذا فی القاضی
والقادی السراجیه باید دانست که در بدن جمیع حیوانات ماکولی هفت چیز حرام است
که خوردنش گناهی درست نیست اول آدم مسفوح امی غری جاری شام غده و غده آنست
که بالای گوشت جانوران عذو دماند گره پیدا میشود ثانی مره یعنی پیدایان شامه آنست که هر جانوری
نخیه ساد سا ذکر اعنی کیر سابق فرج و لما فی العالم لکیری و انما یحرم الکله من اجزاء حیوان
سبعة الدم المستوح والذکر والامثیان والقبل والغدة والشاة والمرارة کذا فی البدایع
للساعر اذا ما ذکبت شاة فکلها سوی سبع ضئین و بال و فحار شم خار تم وال و فئین تم
یسمان و ذال و در ماهی خرد افشر و فیش براسه بر آوردن زهره او کانی است چرا که زهره

ماهی خرد را بدر کردن مشکل است کما صح استاذی قدوة العلماء المولوی محمد رکن الملة والکلی
 ونیز شرعاً در جمیع جانوران ماکول مرده دم مسفوح و منقحه و موقوذه و تدریه و نظیمه و خورده سباع
 حرام است بشرطیکه ذبح شرعی یافته نشود و جانور آنکه بر نام غیر خدا آواز داده شود حرام و غیر
 ذبح علی نصب و میز قبیح که ستر بر مشرکین عرب بود و قصه آن طول است و این جای ذکر آن
 نیست حرام است و فسق لقوله تعالی حرمت علیکم الميتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اکل بغير الذبح
 و المخنقة و الموقوذه و المترویه و النطیور و ما اکل السباع الا ما ذلکم منقحه افشرده گلو و موقوذه انچه
 بسنگ یا بجنیزی دیگر ضرب زده شده باشد تدریه انچه از بالا افتاده باشد و نظیمه انچه شلیخ زده
 جانور دیگر باشد اگر بدان سببها جانور ماکول بمیرد حرام است و اگر بحیات ذبح کرده شود حلال است
 و در جانوران پرندستانس چون مرغ و بلبل و وحشی چون کبوتر و فاخته و گنجشک و قیچ یعنی
 کبک و کرکی یعنی کلنگ بالاتفاق حلال و زراغ دشتی اگر غنچه در حلال است و اگر غنچه خار و دره خوا
 باشد تا هم بقول امام ابوحنیفه کرده نیست و لما فی الفتاوی السراجیه و ان کان بخلاف فاکل
 و یا کل بحسب قال ابوحنیفه لایکره آه و قمری و سودانی و زرنه شارک و خطاف یعنی پستو
 و صلصل که نوع از فاخته است و همد و عقیق که مرغی است سیاه و سفید که آوازش مفلوط عقی
 می ماند و آواز زراغ دشتی میگوید حلال است و قاعده کلیه جانوران پرند است که بچکل گیر
 و جمیع خوار جمله حرام چون صقر یعنی جرج و بایبی و سحر و باشق یعنی باشر و شاهین و بنات
 و زراغ و زرن حرام و لما فی القاضیان و ما یا کل الجحیف من الطیور کالغراب الا بقیه آه و لما
 فی الفتاوی السراجیه لایکل اکل کل و یحلب من الطیر آه کذا فی العالمگیری و البهائیه سلیکن
 ماکیان خالگی که وارسته باشد خور و نش کرده نیست ولیکن افضل آنست که زمانی بستم
 داشته شود که شکمش از غذاست پاک گردد و لما فی العالمگیری و لایکره کما الدجاج الخ و الک
 قیماول النباشه لانه لا یحلب علیه اکل النباشه بل بخا لطها بغیر باد و هو احب و الا فضل آن بکبر
 الدجاج خیر مذبح مافی لطنها من النباشه آه و فی القاضیان و الفتاوی السراجیه کذا بوم
 حلال است بالاتفاق ولیکن ظاهر این بوم که در دیار ماست حرام است که از مرغان شکار
 و انچه مذکور شد شاید آن بوم دیگر باشد که شکاری و بچگی نموده باشد و خاش حرام است

قال الله تعالى وما علمتم من الجاحدين يعلمون ثم قالوا ما علمتم الله فكلوا مما اكتسبوا وما كان حراما
 اثم الله عليه بمصدق اين آيه كه يه واحد كثره و بقول فقها شك كردن جائزست بلكه
 كه تعليم شده باشد ترك خوردن و همچنان بفهمد يه يوز و باز و شاهين و مثل آن و تيره تيره كه بذكر
 بسم الله بلاتين صيد بگذارند و بخرج آن آله صيد شكاربميرد خوردن آن حلالست ليكن
 در صيد سگ و فند شرط آنست كه آنان چيزى از صيد نخورده باشند و اگر خورده باشند آن صيد
 حرام خواهد شد و بلا جانوران مذكوره و تيره صيد مرده كه امى آله ديگر بلا فنج خوردن جائزست
 چون بنده كه هندش گليل مى گوينا اگر از زدن آن كه امى جانور صيد شود و بميرد و غور و نش حرام
 و اگر از صيد آن جانوران و تيره صيد زند بدست صياد آيد پس فنج كردن ضرور خواهد شد و اگر
 بجز در سيدن بدست صياد فى الفور بميرد و وقت فنج يافته نشود مهند آن صيد بلا فنج حلال
 است و اگر احدى حين تير اندازى تسميه را عدا ترك کرده و صيد آن مرده باشد آن صيد حرام
 خواهد شد و اگر سهوا ترك شده باشد حرام ناست و ضرورست كه صيد هيكه شكار شد و مرده بدست
 صياد برسد كه درين حالت حلالست ورنه حرام چنانچه اگر صيد تيره خورده از هوا بدست صياد
 افتاد حلالست و اگر از هوا بر سقف خانه افتاد و از آنجا بر زمين افتاد و مرده دسترس صياد نشد
 حرام خواهد شد و همچنان صيد جانوران صيد گير و اگر با جانوران معلم جانوران غير معلم شريك صيد
 شوند و صيد بميرد آن صيد حرامست و صيد اهل اسلام و يهود و نصارى كه اهل كتاب اند
 وزن و مردشان بحسب قاعده بالا حلالست و اگر اطفال اينان حشيت درك و ضبط
 بسم الله دارند صيدشان از سالادرنيا حلال خواهد شد و الا لا و اگر يهود و نصارى رضى رسا
 با سم غريه و سح عم كنند صيد حرام خواهد شد و سواى اهل كتاب اهل اسلام صيد نجسى و مرده
 و بت پرست و مشرك بلا فنج حلال ناست و نخواهد شد و اگر كسى جانورى معلم را براس صيد
 و اگر دو خودش صياد بشغل ديگر رفت و از فكر آن غافل شد و بعد از زمانى چند طلب آن صيد
 كرد و يافت آن صيد را مرده و سگ معلم پيش ايستاده و جراحت آن معلوم ناست كه آنچه شده
 پس بحسب قول متقه به آن صيد حرامست و همچنانست حكم افتاده تيره شكار جانوران
 معلم ديگر و اگر صياد رضى و ارسال نموده بتلاش آن صيد ديگر را تعيين كرد و جائزست شكار

تسمیه کرده باشد و بسبب تسمیه اختلافی است و بصورت ثانیه احوط آنست که آن صید مرده خورد
 نشود و در صید ماهی شبکیه و غیر آن هر چه از ماهی صید شده باشد خوردنش جائزست چرا که
 ماهی بلا ذکوة خوردن جائزست و اگر سنگ معلم مجوسی یا سنگ معلم اهل کتاب شرکت بصید
 آن صید مرده نیز حرامست بکذا فی العالمگیری و جمیع کتب معتبره افقیه و خوردن صید
 و محرم درست نیست و لما فی العالمگیری و بشرط مع ذلک ان لا یكون محرما و ان لا یكون
 فی الحرم حتی لا یؤکل صید المحرم و لما اصطاده الحلال فی الحرم و لا باس بصید الاخرس
 من المسلم و الکتابی کذا فی المحيط و بشرط فی الرمی و فی ارسال الکلب البازی و ما اشبه
 ذلک بشرط التمیة وقت الارسال و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

پرتو لبست و نهم در بیان خطروا بابت

دانستنی است که بمصدق قوله تعالی خلق لکم فی الارض جمیعاً خداوند کریم جلشانه مخلص صابرا
 منفعت فرزند آدم که بنده برگزیده اتم حضرت بارگاه او تعالی اند مخلوقات ارضی دیگر را بگوین
 فرموده تا بنی آدم بعنایت ربانی در نوازش سبانی بر جمیع عنصریات و معدنیات و مخلوقات
 شته دست تملک دراز کنند در قبضه تصرف خویش آند و علت غائی دیگر مخلوقات کو بنی
 همین آدم و اولاد آدم اند الحمد لله رب العالمین ولیکن در دست درازیا تصرف اکلاً و غیر
 و جمیعاً لحاظ حلت و حرمت و اجازت مالک حقیقی و اباحت اصلی مودع مالک الملک العلیا
 ضروری و لابدی و حکمای نوامیس شرعی و اساطین مذہبی برای آنچنان تصرف قواعد کلیه
 مقرر فرموده اند رضی الله عنهم بعض فقها اصل هر شی را مباح گفته اند که تا زمان عدم شہوت
 حرمت بدلیل قطعی بنی آدم با استعمال برایشان است و بعضی بسبب غلط آن رفت
 گفتگوی خلافانه فرموده اند ولیکن مذہب متعارفتی آنست که باعتبار هر شی خاص خطروا یا
 آن ضروری چون فرج زن قاطبه حرام تا زمانیکه بران وجه حلت از تنگن در محل یافته نشود
 چون اشیاء مالکونی که جمیع آن حلال است تا زمانیکه وجه حرمت یافته نشود و ازین است که
 علمای دین را کین شرع متدین جدا گانه جدا گانه ذکر این مسائل فرموده اند و نیز مسائل

مستنبطه متفرقه آن خصوص رابعه یک باب جدا گانه ذکر فرموده و نام آن باب با بر احوال خطی و اباحت و کتاب الکراهات نامزد ساخته و مبادیش را از مکروه تحریمی و تنزیهی موضح فرموده و اگر محذور صراحتاً خواست در نیت یعنی خداوند کریم ارفع شأنه هر آنچه خواست ندارد که بنی آدم استعمال آن کند و ناراض است از آن برای ماکروه است و لما فی الهدایة الکراهیة فصل اول و الاوده پیش امام محمد جمیع مکروه حرام است مگر تا زمانی که نفس قطعی بر حرمت یافته نشود استماع لفظ صریح و ام بران ردائیت صاحب هدایه و دیگر فقها مکروه را بر دو قسم تقسیم ساخته اند تحریمی و تنزیهی هر آنچه قریب تر بحرام است مکروه تحریمی است ثبوت حرمت آن شکی بدلیل نمی بوده و اگر بدلیل قطعی ثبوت حرمت گردد آن حرام بعینه است مکروه تحریمی است و هر آنچه قریب تر بحلال است مکروه تنزیهی است و قاعده کلیه آن آنست که اگر اصل شیء حلال باشد و باعث کدای عارض دیگر ترک غیر مجازم برود و قیاس کردیده پس کراهت تنزیهی بوده است در نه کراهت تحریمی و لما فی رد المحتار شامی قوله و مکروه ته هو ضد المحبوب قد یطلق علی الاحرام الی قوله المکروه فی هذا الباب نوعان احد عام باکره تحریمی و هو المحل عند المطلق المکراهیة فی زکاة فتح القدیر و ذکرانه رتبه الواجب لایست الایما ثبت به الواجب یعنی بالظن الثبوت ثانیها المکروه تنزیهی و مرجع الی ما ذکره اولی و کثیراً ما یطلقونه کما فی شرح المنیه معینة اذا ذکره و ما ذکره فلا بد من النظر فی دلیل فالتکلیف شیاناً حکم بکراهیة التحجیم الا لصارت للنهی عن التحجیم الی الذنب فان لم تکن الدلیل بنیاب کما

مقتدای التکرار الغیبه المجازم من تنزیهیه

وصل در بیان صلوة و تسبیح و قرات قرآن

و ذکر عباد غیره

اگر در مسلم که میخوار باشد پارچه خریده شود پس بلا شوب نماز از آن درست است چه اصل مسلم است اجتناب از نجاست است بر خلاف ازار عمومی که بدان نماز جایز خواهد شد بلا شوب و لیکن با اگر قرین نجاست یعنی در جلئی یا خایه که نجس قرین آن باشد نماز بدینا و بآنجا نه درست است و اگر تصور بدون جنبه فقط سیر باشد که نقش با خود و بان نماز کردن مکروه است و در خانه باشد یا در لباس خود و تصاویر داشتن برای تنظیم مکروه است و اگر یکس تحقیر احدی داشته باشد

مکروه نیست و اگر در تسبیح و تحمید و قرات قرآن و ذکر احادیث نبوی و علم فقه و مجلس ریاضت
کرده شود معلوم باشد که سامعین بر آن خنده زنیها خواهند کرد و اگر آن گنگکار خواهد شد
و اگر آنچنان یقین باشد که سامعین متنبه و پند پذیر خواهند شد گفتن رواست و قائل ثواب
خواهد یافت و در راه تسبیح کردن مکروه است و جماعت مشتعلین امور دنیا را بهتر است تنهادر
خانه خود نشسته تسبیح خوانند و تا جبران که مال خود را بر بستر بیاورند و اگر ده برای اظهار حرمت
مال خویش و تعظیم آن سبحان الله و درود بخوانند حرام است و نادرست و گنگبازان که صین پاک
لا اله الا الله و درود بخوانند درست نیست و مرتکب آن گنگکار خواهد شد و همچنان کسی مجلس
آمده و درود خواند یا سبحان الله بگوید اگر نیست قائل تعظیم خودش باشد و اراده اش باشد که حاضرین
مجلس از او خورسند شود حرام است و ذکر گنگکار خواهد شد و کذا فی العالم کی می بشنوند اسباب
خداوند تعالی بر هر مجلس اگر هزار بار هم باشد سبحان الله و ارفع شأنه گفتن باید و اینها را
نام نامی سرور کائنات معلم درود گفتن واجب تا سه بار یک مجلس و بعد از آن تعجب و اگر مستحق
ثواب خواهد شد و افضل است چه اولین و دین است و بعد از آن افضل است و همین قدر
کافیست درود گفتن اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه و بارک و سلم و اگر جماعت تسبیح
نام نامی رسول پاک علیه الصلوة و السلام درود بخوانند بهشتان گنگکار خواهند شد و درود
خواندن بر غیر نبی غم نرود است و تلاوت قرآن اگر نام نامی آن شفیع المذنبین آید افضل
که با دای صلوٰة ادای دین خود کرده شود و در آن صورت اگر گنگکار نخواهد شد و ادوات
مکروه از تلاوت قرآن درود خواندن افضل است و تلاوت قرآن از ادویه دیگر بهتر است
تقوله عم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن کمثل الأترجة ریحها طیب و طعمها طیب مثل المؤمن الذی
لا یقرأ القرآن کمثل التمرة طعمها طیب و لایح لها و مثل العاجز الذی یقرأ القرآن کمثل الرکبان
ریحها طیب و طعمها مر و مثل العاجز الذی لا یقرأ القرآن کمثل الغنطلة طعمها مر و لایح لها و افضل
که قرآنی را بر قرآن دیگر تفصیل داده نشود و در تلاوت قرآن و فقه تعظیم ضرورت است و لمسا
فی القاضیان تعظیم القرآن و فقه واجب تا ملی قرآن ما باید که با حسن لباس و پاک و بیکی
احوال قبله رخ شده تلاوت قرآن کند اگر برای خواندن چیزی دیگر نیم الله خوانده شود

تلاوت خواندن ضروریست و برای تلاوت قرآن نود خواندن ضروریست و تلاوت با قرات
و مثل باید کرد و اگر رسیده سوره متقل شود در صورت هم بسم الله و تلاوت خواندن باید و تلاوت
مشموع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و پاک نیست به قرات قرآن در حالیکه سوار باشد
کسی یا روزه و لیکن در نجاست گناه و قرین آنجا تلاوت قرآن نادرست و در حمام نجس قرات
درست است و بقول متی بدر حمام و مغسل و مخج اگر کسی جهرا قرآن خواند حرفا قرآن خواندن روا
و حین طواف قرات قرآن مکروه است و مکروه است در میان شتغلین اعمال دنیا و بر سر بازار
و مومنین نویات تلاوت قرآن کردن و در مجلس اگر بطبع دنیوی قرآن خوانده شود مکروه است
و نوحه الله خواندن مکروه نیست در حین قرات قرآن تنظیم احدی بقیام جائز نیست مگر تنظیم
پدر قاری یا اوستاد او که از علم دین آموخته باشد و نیز اگر فاضل با عمل باید انچنان تنظیم
رواست و به تنظیم دیگران قاری گنگار خواهد شد بکذا فی القاضیان و العالم المکرمی و پشت
برزین نهاده قرآن خواندن رواست و لیکن باید که آن وقت پایی خود را بسته دارد و بر پایه
خواهید اگر سر از لحاف بر باشد تلاوت رواست و افضل است قرات قرآن مجید در اس
صلوة جهرا یعنی با و از بلند شنیدن قرآن از قرات قرآن موجب حصول فزیه ثواب است و لما
فی الاشباه والنظائر استمع القرآن ثواب من قرأه از خواندن با و از دو نفع میشود یکی خود ثواب
می یابد و دیگر از این شمل ثواب میکند چه تا مد عبادت نیز یک عبادت است و قرات قرآن
افضل است که بجا نماند ختم و تلاوت کرده شود زیرا که اصل قرآن معنی قرآن است و تلاوت
آن موجب نفع است و ختم بیک روز کردن مکروه است و یکم از سه روز هرگز ختم تلاوت قرآن
نمکند چه بدان صورت به تنظیم قرآن فتوری می آید مستحب است حافظ قرآن را ختم بچهل روز
در روز و در موسم سرما اول روز و در گرمای اول شب تلاوت کردن مستحب است و در سال و ختم
حسن ترین ختم است و لما فی الفتاوی السراجیه و قاری القرآن معنی آن یکون له فی کل
اربعمین یوما ختمه و قال ابواللیث ان یکون فی کل سنة ختمان قرات قرآن بدان پنج باید که
سامع را ختم معنی حاصل بود و قل هو الله احد عقیب ختم سه بار خواندن احسن است و در نماز مکتوبه
یکبار قرآن بهتر است خواندن مسنون است اما با سنان خواندن مکروه چرا که سخن خود حرام است

و در امر معروف و نهی منکر ناجائز و مکروه است و در موضع وصل فصل کردن و در موضع فصل وصل
 کردن و قرات قرآن بخوف ریاست که نباید کرد و لما فی العالمگیری اذ اراد ان یقر القرآن و یحس
 علیه ان یدخل الیاء لا یرک القراءة لاجل ذلک و حین قرات رفع صوت و دعوی محبت و بعد
 چیزی نیست بل بدعت است و بعد ختم قرآن ادعیه با ثوره خواندن مستحب است و حین ختم
 اولاد و اهل راجع کردن مستحب است و لما فی العالمگیری و مستحب است ان جمع اهل و اولاد و عذر
 و بعد علم و حبی که قرات قرآن در خانه خود میکند و اهل آتخانه قبل آن قرات مشتعل با مور خود
 شده باشند در خیالت نشیندن هم رواست و در نشیندن ضرورت نیست و در رس نفع را حین در
 فقه سماعت قرآن ضروری نیست و در بروی کاتب فقه از قرات قرآن بروقت کتابت اوقاری
 گنگا خواهد شد و حین ختم قرآن دعا بجاعت خواندن مکروه است و بدعت و دفع صوت از دیگر
 حین قرات قرآن مکروه است قرآن بر اهل باطن و اهل ظاهر نازل گردیده قرآن متقمن ظاهر
 و باطن است ظاهرش احکام شرعی و عقود نظام دنیوی است و احکام ظاهر مطلق فسخ است باطن
 محتوی بر عاقل ربانی و اسرار ایزد سبحانی و مشمول بر مواظبت و هدایت ارباب ذریع و تقوی
 و اصحاب تکوین و تکمیل است از نیست که ارباب معنی میفرمایند هیچک احکام قرآن منسوخ نیست
 قرآن دوائی هر درد و دشمنی هر مرض است برای صفائی قلب تلاوت قرآن لفظا باشد یا با
 و لیکن اصل تلاوت با معنی است حکم اکسیر اعظم میدارد اهل قرآن اهل ابد اند و صفاتی که
 قرآن بعضی معنی میخوانند قرآن خون و گوشت شان میکرد و قرآن فصل ربیع قلب و منیت
 چون ابر بیع زمین است مجرد تلاوت قرآن هیچ فائده نمیدهد بدون عمل بر مثال آنکه سلطان
 وقت پیش امیری فرمانی فرستاد و بر آن فرمان مندیج نمود که رعایای ما تحت آن امیر رای
 سلطان بنای آراسته تیار کنند رعایا بجز درود و منشور شاهی تنها آن منشور در گرفتند و روز آن
 یک دوبار آن منشور را میخواندند لیکن حسب حکم آن بنای تیار نکردند چون سلطان بان قریه
 و میرسد و بنای خواسته خود نمی یابد در آن هنگام آن رعایا موجب شفقت و رحمت خواهند شد
 یا مستحق عذاب و عقاب خواهند گردید ملاحظه طلب است همچنان حکم بقاری قرآن بلا عمل است
 و کسانی که قرآن در خانه خود با حجت خیر و برکت میارند و گاهی نمیخوانند و بان سوئی نگردد قرآن

بنام شان پر خداوند کریم تالش مند خواهد شد و خداوند کریم تجویز آن خواهد فرمود سوره قرآن
یا آیتی یاد کرده فراموش کردن گناه کبیره است و وقت قرات با دوازده و بر هر آیه سی بار
نہا قرات باید کرد تا زبان و دست و چشم قلاوت حاصل کند و بر ذریامت حفاظ و اہل
قرآن کمالی مرصع بجا ہر شخص عنایت خواهد شد کہ اہل مشران را خواهند دید قرآن کہ بر کاغذ
یا پوستین نوشتہ بالتش اندازند نمیسوزد و بدل مولی کہ قرآن منقوش است آن دل قابل خوشنم
ہرگز نخواہد شد و قرآن بر بہت لغت واقع شد کہ آن لغتہا مشہور عرب لغتہا است و بلاغت
و قرآن قبل زمان حملج بن یوسف منقسم سببی پارہ نبود حملج نسی پارہ کرد بلکہ احزاب عثمانی بدین
منج بود کہ از روز جمعہ تلاوت شروع میشد و روز جمعہ از اول تا سورہ انعام میشد و بروز ہفتہ انعام
تا سورہ یونس و بروز یکشنبہ از سورہ یونس تا سورہ آلہ و بروز دوشنبہ از سورہ آلہ تا سورہ
عنکبوت و بروز شنبہ از عنکبوت تا دمر و بروز چہارشنبہ از دمر تا سورہ واقعہ و بروز پنجشنبہ از واقعہ
تا آخر قرآن خواندہ میشد این را حزب عثمانی می نامند و بعد ہر ختم ہر دعا نیکہ کردہ میشد و مستجاب
و انیمنی تحقیق اکابر یونانی تحقیق کردیدہ اما حملج بن یوسف بہر امور شرعی دست اندازی نمود
بحزب قرآن نیز ترتیب فی بشوق نہادہ اعنی بروز جمعہ از سورہ فاتحہ تا سورہ مادہ و بروز شنبہ
از مادہ تا سورہ یونس و بروز یکشنبہ از یونس تا سورہ بنی اسرائیل و بروز دوشنبہ از بنی اسرائیل
تا سورہ شعراء و بروز شنبہ از شعراء تا الصافات و بروز چہارشنبہ از الصافات تا قاف و بروز
پنجشنبہ از قاف تا آخر سورہ باین طریقہ حملج بن یوسف صرف حفاظ قرآن و قرا تلاوت میکنند
و مصحف جامع عثمانی نقطہ و اعراب نبود ابو الاسود دوی تابعی بصری نقطہ و اعراب در داد
اما آن اعراب بطرز نقطہ بود مگر فرق رنگ بود بعد از ان نصیر ابن عاصم لمسی ترکیب اعراب داد
تا امر ز قرآن بدان پنج اعراب عرب است و بعضی علما می گویند کہ خلیل ابن احمد ترکیب اعراب
حالیہ مدادہ حق آنست کہ خلیل ابن احمد قرابندی مدو شد و ہمزہ و علامت و سکون و وقف
و شریل بقرآن در نشانہ ابن مقفہ وزیر مقتدر باندہ و قاہر باندہ قرآن مجید را انخط کوفی بخط
عربی ترکیب دادہ اما خط نسخ عربی شیخ احمد اند مغربی مینادہ مد قرآن مجید کیصد و چارہ
سورہ و آیات قرآن مجید شش ہزار و شش صد و شصت و شش است و لفظ قرآن مجید

و مکرده است بسجده کعبه و کتب شریعت بخواب پاها ز کردن عذا و بسوی متوضی و حمام و قبر قبله
مسجد کردن مکرده است ولیکن این حکم برای مسجد خانگی نیست بلکه برای مسجد جماعت است
و تیر انداختن بسوی قبله مکرده است و هر مسلمان را ضرر است و مستحب که در خانه خود سجده نمازی
جدا گانه دارد و اگر کسی مسجد بیانی بنا کرده که آنجا عبور و مرور و آمد و رفت مردم نیست الا قبلت
آن مسجد حکم مسجد نیست و لما فی العالمگیری لعدم الحاحه الی میو رتہ مسجد او محدث را در مسجد
رفتن جایز است علی الاصح ولیکن خواب و خور و نوش در مسجد سوای متکلف دیگر ایراد نیست
و اگر خواهد کسی که مسجد بود و باش کند باید که اولانیت اعتکاف کند و بعد از آن ذکر باری تعالی
ارغ شانه و تم دور کعت صلوة گذارد و تم هر چه خواهد بکند غریب و صاحب خانه را رواست
که در مسجد خواب کند علی الاصح لیکن برای صاحب درع احسن نیست که در مسجد خواب کند یا اند
در مسجد داشتن مکرده است و خفاش و غیره را مسجد را خراب میکند بدر کردن مسجد رواست
یا کفش و نعلین درون مسجد داخل شدن ناجائز و از شدت سرما آتش افروختن و تابیدن
در مسجد رواست و امتنع خود را حفظه و برای دفع فتنه در مسجد داشتن درست است تقوی مذکور
در مسجد نشسته حرام است و هم که امی عمل دنیا سوای عقد نکاح در مسجد کردن حرام و عقد نکاح
در مسجد کردن مستحب است معلم و کاتب را حسبه لمد عمل نمودن جایز است و باجرت ناجائز و
نخس آورد مسجد رفتن نارواست حرمت و تقطیم مسجد پانزده است اولاً هرگاه درون مسجد
و باید سلام گوید اگر احدی در آن مشغول نماز یا ذکر یا درس نباشد و اگر مردمان مسجد باشند اشغال
شاغل باشند یا مسجد خالی باشد از مردمان آنگاه باید بگوید السلام علینا من ربنا و علی عبادنا
الصالحین ثانیاً قبل طبله در مسجد دو رکعت نماز دخول مسجد خواندن ضرور است ثالثاً شایع و شایع
و دیگر که امی عقود دنیوی در مسجد نکنند رابعاً خوزیری نمکند در مسجد خامساً گم شده را بگوید سادساً
نبرد آواز خود را بدون ذکر خداوند کریم در مسجد سابقاً احادیث دنیا نمکند ثامناً غیبت و غیره
نکند تا سحاکم را و تنایع برای مکان نماز نمکند عاشراً تنگی صفت نمکند بر کسی حادی عشرت بر آید
بالای کسی ثانی عشرت غیبت از دعا بمان ما در مسجد ثانی عشرت فرقی اصابع خود نکند و فرقی صابع
نمائید ان گشتان است که از آن آواز بر آید رابع عشرت از نجاست پاک باشد و طفلان و دیوانگان

در مسجد نبرد و اقامت حدود و قصاص در مسجد ننگد خامس عشر و مسجد همیشه بزرگ آتی باشد اصل
که مسجد خانه خداست و برای انصرام امور دنیوی بنایش نگردیده و لما فی العالمگیری الجکوس
فی المسجد لحدیث لایباح بالاتفاق لان المسجد بابی لا موالدینا بالای سفت مسجد بر این
مکروه نیست بضرورت و کما غدی که برو نام خدا یا رسول الله صلعم نوشته باشند اخشن آن
مکروه است و همچنان نوشته نام خدا و رسول خدا هم و کتاب فقه و حدیث و تفسیر را پیچیدن نام
در سول را از لعاب دهان محو کردن مکروه است و بعد از انا کل دست از کما غدی پاک کردن حرام
و بر آن سخت تنبیه شرعی است اگر احدی قرآن شریف را برای خیر و برکت خانه ملاقات و دعا
خود داشته باشد گنگار نخواهد شد بلکه دارنده مستحق ثواب خواهد گردید قرآن شریف آویزان کرد
بمقابل آن شستن و پا دراز کردن بیداد و یانت است آنچنان فعل مناسب اسلامیان نمی باشد
بزرگ سر یا پایا از قرآن شریف و کتب حدیث و فقه و دیگر کتب دینی محض از برای حفاظت بدار
مکروه نیست و اگر احدی استغناقا آنچنان خواهد کرد کما فر خواهد شد نوشتن کتاب قرآنی شریف
و غیره بالای فرش و بساط و سفره و غیره نادرست است و عامل آن گنگار خواهد شد چنانکه نام
فرعون و ابوجهل نیز نوشتن مکروه است چه حرمت حروف و گوه و نام آن اشتقاق نیز باشد
ضروری و واجب شرعی است و از خط بارک تحریر قرآن شریف نادرست و مذموب نمودن قرآن
بمید در دست است و در داشتن قرآن و حدیث و کتب فقه تنظیم ضروری که بترتیب یکی بر دیگری
داشته شود و از چراغ مسجد درس و تدیس تا ثلث شب درست است و الله اعلم بالصواب

وصلی بیان اسلام و جواب عطفه

هر مسلمان را اولاً سلام کردن سنت است و جواب سلام دادن واجب پس ازین تحقیق گردید
که در سلام افضل است یعنی جواب سلام دادن اولی و افضل هر مسلمانیکه بر در خانه مسلمانیکه
با یکدیگر با جازت مالک خانه درون خانه در آید و سلام بگوید یا هر جایکه مسلمانیکه با مسلمانیکه
ملاقاتی شود قبل گفتگو سلام فیما بین کردن ضروریست و معنی سلام شرعاً آنست که الله تعالی
واقف است بر حال تو پس غافل مباش یا اینکه سلام خدا تعالی برتست اعنی تو بخاطر نجاست
اولی یا اینکه تو در سلامتی از من هستی و مرا نیز سلامت دار از خود و مولوی و بگو یا که با

مشرکین پیشین که در ملاقات و رخصت فیما بین خود با میگفتند انعم الله بک انعم الله بک صبا
و صبحک الله باخیر و مساکن الله باخیر اعمی شب بخیر و صبح بخیر و محوس میگفتند هزار سال نبری و
روز ترا آرام بود و شب ترا خوش باشد و زن از تو خوش و تو از تو خوش باشی و یهودی و نصاری
میگفتند خوش صبح و خوش شام و خوش بامین آن در عهد شفیع المذنبین حبیب عالمین آن
طریق شفیع مگر دیده و سلام بصیغه جمع مشروع گشت که هر مسلمانی مسلمان دیگر را چنین تعارف رخصت
بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در جواب بفرماید و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته
از عهد آدم تا عهد ابابیم عم صرف السلام علیکم مشروع بود و در عهد پیغمبر با صلعم ورحمة الله وبرکاته
افزوده شده است و اگر بگوید یا داو و تبرک رحمة الله وبرکاته سلام کرده شود کافیهست اما
بیک افضلیت خواهد شد و برداشتن دست وقت سلام متروک است و مکرره و عادت کفار
مسلمان را بناید که عبادت متروک عادی شود بلکه بطریقه شرعی بنوی خود صلعم باشد اگر یک عمت
مسلمین دیگر را سلام نکند هر دو فریق گنهگار خواهند شد و اگر احدی از ایشان سلام کرد کفایت
و اخیال آنست که هر فرد هر فرد را سلام کند و جواب یکبار دادن واجب بار بار غیر ضروری و زن و
اگر ملاقی شوند مرد را باید اولاً سلام بکند و اگر زن اجنبیه مرد را سلام کرده و زن سیر باشد جواب
آیا و از دادن نادرست نیست و اگر زن جوان باشد باید که جواب سلام زن مذکور بفرستد بنفس خود
و لیکن زن شبانه را اولاً سلام علیکم گفتن مکروه است و لما فی الفتاوی السلاویه و دیگره السلام
علی الشابة و اگر احدی در خانه کسی فته باشد و خانه خالیست باید که گفته شود السلام علیکم و
عباد الله الصالحین و طفلان را سلام نکردن آهسته است و مستحب است جواب سلام با طهارت
دادن و تحیم هم کافیهست کفار را اولاً سلام کردن نادرست و بجا جواب ایشان علیکم گفتن رواست
و اگر با ماده مسلمانی السلام علیکم گفته شود نادرست و نیز السلام علی من اتبع الهدی گفتن
نادرست بسلام سائل جواب دادن واجب نیست و نیز قاضی را در حکم و زائرین را در حین زیارت
و آنما که در مسجد بقرات و تسبیح و انتظار نماز نشسته اند و نیز حین قرات قرآن جبراً و حین اذان
و اقامت و خطبه و وعظ و او ستانده را سلام تنها اگر جواب دادن واجب نیست و نیز حین بول و برا
و جام و لیکن بعد فراغت از بول و غائط در جواب دادن خیارست و جماعت مذاکر علم و سامعین

سلام نباید گفت که سلام کننده گناهکار میشود و شرطی باز را سلام کردن غایب است اما امام ابو یوسف
مکروه گفته تخمیر او فاسق را اولاً سلام نباید کرد شیخ مانع و زندق و کذاب و لاعنی و غیبت گو
و دشنام دهنده مردمان را و آنان را که بر سر راه سبوی زنان میگذرند تا زانیه ثبوت تو بر ایشان نشود
اولاً سلام نباید کرد تا دیبا و جحیان رخص کننده و سرودگوینده و شنونده ما اولاً سلام نباید کرد
و اگر کسی عطسه زند باید که الحمد لله بگوید و هر که بشنود واجب است که بگوید یرحمکم الله تعالی و مستحب
بعد از آن مرعاطس را که بگوید غفر الله لی و لکم و فرض جواب با قطنی شود الا بساعت چنانچه
واجب نمیشود بلسامعت و اگر احدی در مجلسی بار بار عطسه زند تا سه بار جواب دادن واجب است
و بعد از آن حمل بر ذکام کرده خواهد شد و چون مسئله سلام درین مسئله نیز احکام زن مرد متحد
بوده است و در عطسه الحمد لله گفتن بد و سبب مشروع گردیده اولاً از خروج آنجه غلیظه و لغ
شکر گفتن است مر خدا تعالی را ثانیاً سنت آدم عم معروف است فیما بین الناس و در فاشه یعنی
و بان دره باید که دست خود برد بان خود بگذارد تا شیطان درون شکم گز کردن نتواند گنگ
تحریک لب کافیست در جواب سلام و عطسه حدین تلاوت قرآن با خفا جواب سلام دادن ..
والله اعلم بالصواب

وصل در بیان دیدن مرد زن و دیدن زن مرد را

رویت مرد مردان را جایز است مگر عورت و عورت مرد از زیر یاف تا مرد و زن انوی دست
و زنان داخل عورت است نزد علمای ما و از بدن مرد آنچه دیدنش مرد دیگر را جایز است مس آن
نیز جایز است و لما فی الهدایه ما یباح النظر الیه للرجل من الرجل یباح المس و حامی برای تنویر
بدن عورت مرد را از دست خود مالیدن تواند لیکن باید که حامی چشم خود بند دارد و زن بان
مردان دیگر را فیما بین خود با دیدن و مس کردن تواند ولیکن بای زنان جایز نیست که مس
زنان دیگر را بشهوت بنگزند و زنان صاحب را نباید که با زنان فاجره روبرو و دود و بشوند مگر بجلاب
و خار چه زنان فاجره می توانند که بر مردان اجنبی محاکات آن خان صاحب بکنند لا جرم بیشتر
احتیاط از آن زنان مردان صاحب را ضرور است که آن زنان کو بگوید شهر شهر و آن مردان
میباشند و آن زنان بکلم مردان اجنبی اند و نیز زنان مومن صاحب را نباید که روبرو کنیز

و مشرک که بی پرده میشوند و زمان را دیدن مرد اجنبی سوا از همکار که بی پرده است بشمار می آید
یقین کلی باشد که در وقت آن زنان قاطبه میلان شهوت نخواهد شد و اگر از شهوت شک هم بدل
افتد پس قاطبه دیدن زمان مرد و جنبی را درست نیست و دیدن مردان اجنبی هر زمان است
بلا ضرورت خاصه الوسع درست نیست بلکه حرام است البته را دیدن جائز است اگر بامون از
شهوت باشد که در بخت دیدن حرام نیست ولیکن مکروه است و اگر احتمال شهوت باشد قاطبه
حرام و صرف پا و کف و چهره زنان بقدر ضرورت دیدن مرد را جائز است و باز زن جوان و عفت
کردن و مس کردنش حرام اگر زن و مرد هر دو پیر باشند و صافه کردن میتوانند ولیکن نکردن
احسن بران فتوی است و زن کافه نیز مثل زن مومن است و باز نیکه غم نخاک داشته باشد
و خوف شهوت هم باشد معذرت سرا و دیدن درست است و لما فی السراجیه اذا اراد ان یتزوج
امراة لا باس ان یفطر البیاء و ان کان یعلم انه یتهاجره زوج و کنیز خود را از فرق تا قدم دیدن
درست است و احسن آنست که نه بنزدیکی شرمگاه دیگر برادر از کنیز که آن کنیز که مراد است که از او
وطی حلال است و وقت جماع دیدن فرج زن درست است که در آن لذت جماع زیاده میشود
و نیز مرد را درست است فرج زن را حرکت دهد از دیدن زن را درست است آلت مرد را بچنانکه که متاثر
شود و آماده گردد و بطی حسب ل امام ابو حنیفه و امام محمد و زوج بدین فعل مستحق ثواب و اجر جزیل
خواهد گشت و لما فی العالمگیری و کان ابن عمر یقول الاولی ان یفطر فرج امراته وقت الوقاع
لیکون ابلغ فی تحمیل من اللذة و الاضافه قال ابو یوسف سالت اباحنیفه عن رجل مس فرج
امراته و هی مس فرجه ثم کانت هل ترمی بذلک باسا قال لا و ارجو ان یقطع الاجراه زن و
شوهر را وقت جماع مجروح شدن باید و رو برو ضربه یعنی ابلع و وسنی و رو برو امته یعنی کنیز نیز
وطی کردن بازو و دیگر مکروه است پیش امام محمد و یحییان بالای سفت خوابیدن و اعلان
بطی کردن مکروه است و بعید از مروت و دیانت چنانکه کنیز که را درون خانه برده در خانه بند
کردن بعید از دیانت است و محرم خود را بازینت ظاهر و باطن دیدن سوا پشت و شکم و فخذ
و کعبه درست است خواه محرم نسبی باشند یا رضعی یا صهر او پس میتوان که پشت و شکم مادر خود را
مس کند این بار چه حائل و قاطبه و طبیب را دیدن بدن زن و مرد بقدر ضرورت جائز است و اگر

زن و شوهر بر بستر خوابیده باشند آنجا محرم بر بجا است آمدن دست ست و لواطت باز و ده و امه
 موطوءه حرام است و اگر برده فحش زن دریده تا در در آید تا زمان تنقن و بر و قبل و طی حرام است و طفلی که
 قریب بالبلوغ است بچشم مرد دست و طفلان صبی بچشم زنان اندوزنازا دیدن مردان اجنبی مکین و دست
 بخلاف دیدن مردان زنا زانیه مردان را دیدن زنان اجنبی مطلقاً درست نیست و وجه فرق اینست
 که زنان مغلوب الشهوة اند اعتبار این پس اگر مردان زنان را خواهند دید شهوت ناک خواهند شد حقیقه
 و از دیده بازی ایشان نفقه با خواهد برخاست و چنین نیست اگر صرف زن مرد را به بنید و شهوت ناک
 شود زیرا که در مصورت شهوت از جانب مرد غیر موجود است و از وجود شهوت صرف از جانب زن کار
 نمیکشاید لمانی الهدایه و وجه الفرق ان الشهوة علیهن غالبه و هو کالمحقق اعتباراً فاذا اشتی الرجل
 کانت الشهوة من الجانبین موجوده و لا کذلک اذا اشتقت المرأة لان الشهوة غیر موجوده فی
 جانبه حقیقه و اعتباراً و الله اعلم بالصواب

در بیان لباس مکروه و غیر مکروه

مستحب است پوشیدن لباس سیاه و آنکسین ذنب عامه بین المتقین تا وسط پشت و لمانی العالمیه
 ذنب لبس السواد و ارسال ذنب لعمامة بین المتقین الی وسط الظهر و قفسه پوشیدن پاک نیست
 و پارچه ابریشم خیط آیمخته پوشیدن مکروه نیست و پوشیدن از بیهشتم مضاعفی و با حریر و دیگر اقسام
 ریشمینه صاف و غلاب بران بر مردان حرام است و در خصوص آن و عیدایم منصوب است بجملاً
 زنان که برای ایشان پوشیدن ریشمینه حلال است و پرده و غیره از حریر کردن درست است و چنین
 پوشیدن مستحب است و لباس ریشمینه لباس انبیاء عم است لقوله عم نور و اقلو کم لباس الصوف ایحد
 و نیز پارچه ای که از ریشم و پشم بافته شود پوشیدنش درست است و آن قسم پارچه را خزف و قنار مندر ریشم
 و زرد و خسته بقدر راجع اصابع بر مردان حلال است و لمانی الهدایه الا ان القلیل غنوه و هو مقدار
 ثلثة اصابع و اربع کالاعلام مکروه است برای مردان قفسه ابریشمی و طلافی و نفقه و کشه کار کرد
 طلا و نفقه و ساز زرد و زردیه و در ریشمی اختلاف علماست و هر که همیشه بربن میگذرد بای او
 رواست انداختن خمار ابریشمی اسود بالای چشم بای دفع رید و پوشیدن لباس جلیله سلیم است
 مگر باید که بدرجه تکبر نرسد و همیشه لباس فاخره نباید پوشیدن که متماهین را قلع و بدل شان شود

در مرد و گاه گاه باید پوشید که لطاف رعایت پروردگار خود شود و زنان را باقسام مرقومه بالا بجا نهد
پوشیدن رواست هر آنچه پوشیدن برای مرد حرامست پوشانیدن آن طفلان و عظام را نیز حرامست
و پوشاننده گناهکار خواهد شد و سنتست تقصیر لباس درازی انداز و تمیص بدست و زنان را
باید که از خود را از انار مردان در کنند تا پشت قدم شان مستور باشد افضلست برای مردان
تا نصف ساق از انار داشتن و تا کعبین درازی انار مردان مکروه تنزیهیست و پوشیدن و غیره
که در باعث داده باشد پوشیدن رواست خف سنج و سفید پوشیدن نادرستست و خف سیاه
پوشیدن رواست چه خف سنج لباس فرعون و خف سفید لباس هابان بوده و خف اسود
لباس علماست بکنایه فی العالمگیری و غیره باسن الکتاب الفقه و مردان را پوشیدن لباس رنگین
بصغر و زعفران و درس حرامست و الله اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال طلا و نقره

استعمال طلا و نقره از قسم اسباب غیره حرامست برای زن و مرد و طفلان و لیکن از قسم زیورات
که وجه آرایش زنانست پوشیدن آن برای زنان حلالست قاعده کلیه طلا و نقره آنست
که سواي زیورات زنان استعمال اسباب طلا و نقره بدان مشابه که مس را استعمال کنند یا
بکمان یعنی زن مرد نادرستست و اگر چنان نباشد مکروه نیست و لیکن باید بدرجه تکبر و تمیز
نرسد و استعمال ظروف عقیق و بلور و یاقوت و زجاج یعنی شیشه و آگینه و زبرجد و درصا صغیر
از زیر جائزست و هر اسبابیکه بر آن نقش و نگار طلا و نقره باشد استعمال آن در دستست
و انگشتری نقره بقدریکه شغال آنرا که ضرورت مهر کردن دارند بهر دست که خواهند پوشید مگر
در انگشت خنجر باید داشت و باید که فص سبوی کف دست دارند و آهین و صفر یعنی مس
و نحاس یعنی روی و درصا صغیر یعنی سرب انگشتری ساختن حرام عقیق بقدر مهر داشتن جائزست
و مردان از دندان خود از طلا بسپین نادرستست جلجل که هند آرا چاکر و گزده نامند یا زیور که زنان آن
پوشند و از آن برقرار یا بفعل دیگر آواز برمی آید خواه از طلا باشد یا نقره حرام و وعید شدید
در پوشیدن آن مردان است و الله اعلم بالصواب

وصل در بیان خوردنی و نوشیدنی و متعلقات آن

خوردنی بر چند وجه است اولاً آنکه ازان دفع هلاکت گردد و آن خوردنی فرض است اگر آنقدر ترک
 نشود تا رک آن گنهگار خواهد شد و ثانیاً آنکه ماجر علیه است اعنی شی زائد از اول بمقداری که بدن
 قدر اکل آسانی بقیام و قعود نماز و سهولت به روزه ممکن شود ثانیاً مباح که تا شبع خورده شود تا
 قوت بدن بدان زیاده شود و قوت لحم لا اجر فيه و لا ذر و یکا سب حساباً بایست از آن کان من حل
 تا بجا حرام اگر فوق شبع خورده شود و لیکن اگر آن خورش سحری روزه روز دیگر باشد یا بفتح شمر
 میمان خورده شود یا برای ریاضات دیگر خورده آید باک نیست و آسراف است الوان طعام و
 نیاده بر حاجت بر و ستر خوان آوردن و لقمه افتاده از دست را خوردن و مسنون است آن لقمه را
 پیشتر خوردن و مسنون است قبل و بعد طعام خوردن تا سب و دست شستن و قبل خوردن باید
 چنان اول دست بشویند و بعد ازان سیران و بعد خوردن بر عکس قبل خوردن طعام دست
 شسته از رمال مسح نباید کرد و بعد خوردن شش مسنون است و نم شستن و غرغره کردن مسنون است
 صاحب تاضیحان نم شستن را مستحب گفته و غرغره را بدعت از دقیق و یوق و ایشان صاحبون
 دست شستن ممنوع نیست وزن و مرد و جنب حاله را نباید که بلا شستن دست و دهن حرکت
 بخورند و مسنون است که قبل خوردن بسم الله گویند و اگر سهوشده باشد پس بهر لقمه که یاد آید بگویند
 بشرطیکه آن خوردنی حلال باشد و در آخر طعام الحمد بگویند و مسنون است بسم الله گفتن بفتح
 صوت تا ساهی را یاد بشود و الحمد بدهد و هر که بختین خورش بسم الله گوید شیطان باخوش
 او شریک و همواره گردد و هرگاه بسم الله گفته شود شیطان از جنب آن خورش پس دور میگردد
 و صاحب قسطلانی و نووی و عالمگیری تصریح آن کرده اند و نیز مسنون است ابتدا و انتها از یک
 کردن که مستعمل آن از امراض کثیره محفوظ میماند چون برص و جذام و غیر ذلک من الامراض
 مسنون است که از وسط طعام اولاً خورده شود و دست و انگشت و ظرف خوردنی را بپسین
 مستحب مسنون است و حلبه طعام خوردن مسنون است بر دو زانو نشسته یا زانوی راست بر دو
 بنشیند بر زانوی چپ افتاده و ستر خوان را خوردن مسنون است که خداوند کریم کشایش رزق
 بر برکت آن میکند بر سر راه خوردن مکروه است و شکایت طعامیکه پیش آید حرام و شاکلی که
 پیشود و خداوند کریم از دانا خوش میگرد و قال غم الطاعم الشاکر کما نصام الصابر و ظرف کوب

چون شکر و غیره خوردن نامناسب کم خوردن عادت مومنان است بخلاف کفار و مکشوفین هر
خوردن جائز است بکلیه زده و پهلوزده و بنیشت خوابیده خوردن نادرست نیست اگر قصد بکسرت
و حالات اضطراب و تمهید برای دفع هلاکت جان بخوردن میت باک نیست و در وقت خوف هلاکت
غارتیده خوردن درست است و اگر چنان نکند و هلاک شود گنهگار خواهد شد محتاج و عاجز و غیره
خزائیدن نهایت ضرر و سنت تاکیدی است و بیفته کما ذلطن مرغ مرده بسیار خوردنش
درست است و همچنین شیر برآمده پستان گوسپند مرده و لما فی الفتاوی السراجیه البلیغه

اذا خرجت من دجاجة میتة اكلت وكذلك اللبن الخارج من صرع الشاة الميتة و هكذا فی جمع
کتاب الفقه و مکرده است شستن پنج و عدد من غیر از آب نجس و گوشت اگر بدو بشود خوردن حرام
دروغن و شیر و زیت اگر بدو بشود حرام نیست و طعام اگر تغیر و جوش زده باشد حرام و نجس است
و شربت متغیر حرام میشود و سیزم با که در آب یافته میشود اگر غریقی است حکم لقطه دارد و بدیهه معتد گرفته
تغیر یا خوردن اغیارا جائز است و خاک خوردن مکروه است کمی باشد یا تجارتی زنا نیکه عادت
خوردن گل سیدارند ایشانرا منع باید کرد جز اگر نقصان جمال شان بدانی باشد و انواع طعمه
چون فالوده و غیره خوردن مکروه نیست ولیکن ترک افضل و ایستاده آب نوشیدن درست است

و بر آسافر بحالت رفتار نیز جائز و لما فی العالمگیری لا باس بالشرب قائماً ولا يشرب ماشياً

و نص للمسافرین آه و هكذا فی القاضي خان و الدر المنثور و لما فی الحجة البالغة و روی انعم
شرب قائماً شاه عبدالحق قدس سره فرمود ولیکن ایستاده آب خوردن حرام نبود کذا فی
المواهب اللدینه و در بعض روایات فقیه آمده که آب وضو و آب زعفران ایستاده بخورند و غنی و فقیر
از سقایه آب خوردن درست است ولیکن طرف سقایه را بلا اجازت سقاخانه خود بردن
نادرست و اگر قطره خمر خوردن خمر سرکه افتد بعد سقته سرکه آن خمر خوردن درست است و اگر
یک کوزه خمر در خم سرکه افتد اگر تغیر طعم نگردد خوردن آن سرکه درست است و بالای نان نمک
بر کاه خذ کرده و بقولات پخته را داشتن مکروه نیست و از کار دندان و گوشت پاره پاره کردن

مکروه نیست و لما فی العالمگیری قال علاء الترمذی ان یکره قطع الخبز بالسکین و قال ابو الفضل
الکرمانی و ابو حامد لا یکره کثراً فی القتیة یسئل عما علی بن احمد فقال تطیر النکان خبز کثیر بماء یسئل

حاکم کرده و لا باس و اما اولی که من احقاقی الامام جم و شاه عبدالحق قدس سره در شرح مشکوٰۃ
 شریف فرموده قطع بسکین امیانتانان حضرت نیز ثابت شده چنانکه باید پس تطبیق آنست که لحم
 اگر نرم باشد نهش باید کرد و اگر زینین باشد جازست قطع بسکین و در حقیقت این حدیث
 اشارتست بآنکه خوردن بدن انسان الطیب الذست و نهی تنزیسیست از ناستعمل غیر کردن در
 و موش که گندم و غیره شکسته باشد خوردن آن بضرورت درستست و نهی مسلم که در غیره قند اگر
 قلیل باشد خوردن نان غیر درستست و در بوستان و غیره بلا اجازت صاحب آن بوستان
 میوه جات آن خوردن و با خود آوردن نادرست و همین حکمست در آثار اشجار متعارف و مساجد و غیره
 شمد و حلوا خوردن مسنونست چه محبوبت بین غذای شفیع الذنبن سید العالمین بود عن عائشه
 قالت کان رسول الله صلعم یحلب الحلو و العسل آه و خوردن و نوشیدن از دست راست باید بود
 از دست چپ شیطان خورد و نوش می کند لقوله عم اذا اکل احدکم قلیا کل بمینه و اذا اشرب بشیر
 بمینه فان الشیطان یاکل بشماله و یشرب بجماله و الله اعلم بالصواب +

و وصل در آداب هدیه و ضیافت

تشنه خفا که مال او حرام باشد و انیت هدیه ضیافت او را قبول کردن و اگر او اقرار کند که او بصورت
 قرض آن هدیه ضیافت پیش کرده یا از مال حلال ساخته پس قبول کردن درستست و اگر غایب
 مال او حلال باشد پس باکی نیست و اگر امرای جائز فی زمانه هدیه قبول کردن جائز نیست چه اکثر
 مال ایشان حرامست و درین باب اعتبار غایبیت مالست و اشیای اشخاص ظالم گرفتن مناسب
 نیست و نه صدقشان تا زجر و تنبیه شان شود و دعوت مدیون قبول کردن باکی ندارد و لیکن
 قرض اخصلست و در قبول دعوت اختلافست بعضی واجب بعضی سنت گفته اند اخصل آنست که
 دعوت عام قبول کرده شود که دل هر مومن باشد و در جایکه رسوم بدعت و معصیت اگر از پیشتر علم آن
 باشد پس ثمان ضیافتن بهتر و اگر بعد از رفتن معلوم شود که رسوم بدعت و معصیت آنجاست و ضیافت
 متعمدا قوم نباشد و لیکن می تواند که ایشانرا از آن معصیت بدعت باز دارد پس باز دارد و نه هم کرده بود
 و متعمدا راضی و درست که از آن مجلس برخیزد و بیاید خانه اقارب نیز مدین هجرت همین حکمست و اگر در
 دعوت و لمیر یا غیر آن یکت و دیاسه روز ضیافت کرده شود پس بدین روزهاست بمینه خوردن جائز

و دعوت فاسق معلن و مرتشی و سود خوار و کاسب حرام قبول نباید کرد و نباید خورد و در خانه اهل بیت روز اول و دوم و سوم با خود طعام آورده با ایشان خوردن مکروه نیست و لیکن از اهل مصیبت نباید خورد طعام گرفتن مباح نیست و اگر گرفته شود خوردن جایز نیست و مناسب نیست کسی را که میهمان شد بر خوان دیگری طلب کند و بخواند دیگری بر او بر خوان یا بر دیگر کسی چیزی از آن خوان هر میهمانی را لحاظ چهار چیز ضروری و مستحب است بقبول دعوت اول آن نشیند چنانکه صاحب خانه بنشیند ثانیاً راضی باشد بطعامیکه صاحب خانه پیش آورد و چون در چای بخوشگوارای بایش نهند تا اگر بخورد از آن مجلس الا با مجازت صاحب خانه را بآن وقت خروج صاحب خانه را دعا گوید و مستحب است در ضیافت که خاموش نباشد و لیکن غیبت نکند و شکوه مرمغان و از کار اهل دنیا و ذکر سوره سرزنش بر ضد تنگار صاحب خانه نکند و تنگ نکند صاحب خانه و عیالش را برای آوردن طعام و مکروه است خاموشی وقت خوردن طعام که عادت مجوس است و لیکن بهتر آنست که گفتگوی نیکو کند و قهقهه ها بکین بگوید و صاحب خانه را باید که خدمت میهمان خود کند که این خدمت سهبت ابرایی است و تا سه روز دعوت است و بعد از آن صدقه است و قبل آوردن طعام آن سهبت را پیش آوردن باید و دست شستن را از آخر مجلس ابتدا باید کرد و اگر از صدر مجلس ابتدا کرده شود باک نیست و خلل کردن بعد خوردن سنون است و طرشت دست شستن مکروه نیست اللهم صل علی محمد و آله

وصل در بیان زیارت قبور و غیر ذلک

زیارت قبور جائز است مزن و مرد را بقول منتهی به کیفیت زیارت بمجر چون کیفیت زیارت حیات و مستحب است بر آقا صدر زیارت قبور اولاً در خانه خود در رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از آن دعا مغفرت برای آن مرده کند و بعد از آن روانه بسو مقبره شود و در راه خیری کار و بار دنیا نکند چون مقبره برسد بکفش و نعلین را بیرون مقبره اغازد و درون رود و پشت بسو قبله در و بسوی میت کرده بگوید السلام علیکم یا اهل القبور نفیر الله لنا و لکم اتم ناسلعت و نحن بالاثروا اگر اراده دعا باشد یا مستقبل قبله شود و دعا نکند و اگر اهل شهید باشد بگوید سلام علیکم یا صاحب قبرم رحم الله علیک اگر مقبره مخلوط بقبر کافر و مومن باشد بگوید السلام علی من اتبع الهدی بعد از آن سوره فاتحه و آیه الکرسی و سوره اذ از زلزلت و السکم الحکام بخواند و لما فی الشاة

و فی شرح المصاب و غیر آن من القرآن ما یسر له من الفاتحه و اول البقرة الی المفلحون و آیه الکرسی
 و آن من الرسول و سوره نین و تبارک الملک و سوره النکاثر و الاخلاص اثنی عشره ادا حدی عشر
 او سبعا و ثمانیا ثم یقول الیم اوصل ثواب ما قرأناه الی فلان او الیم آه و قرآن شریف در مقبره آورده
 و خفا خواندن جائزست و در شیه میت را جائزست که قرآن خواند بر قبر مورت نشاند که قرآن
 خوانی کند و لما فی العالمگیری و لومات رجل و احلس و ارشه علی قبره من لیم الاصح انه لایکیره فضل
 ایام زیارت قبر چهار روزست شبینه و یکشنبه و پنجشنبه و جمعه و در شبها متبرکه چون شب برات و عشره تکبیر
 و عیدین عاشورا زیارت افضلست و در دیگر مواسم نیز زیارت شبها نیز جائزست و بر قبره بار
 سوره اخلاص خواندن نهایت احسنست و دست بر قبر داشتن ممنوع شرعیت و ما مستحسن
 و بعض فقها بدعت گفته اند بوسه دادن و مسح کردن قبر عادت نصاری است و اما بوسه دادن
 قبر والدین جائزست لما فی العالمگیری و لا بأس بتقبیل قبر و لایه کذا فی الغراب و لکن اکثر فقهاء
 نشاید و بر سقف قبر بر آید آن جائزست چرا که سقف قبر بمنزل سقف خانه است و لیکن کار و بار دیگر
 کردن بر بالا سقف قبر نشاید قبل دفن چهره مرده را کفن و اگر ده دیدن جائزست و بعد از دفن
 مکرده و در قبر نهادن را دفن میگویند بنای قبر و تابوت برای خود کردن و نهادن مکرده است
 و داشتن گل سرخ و دیگر گلها بالای قبر حسنست و لیکن افضل آنست که قیمت آن ورود و ریاحین
 صدقه کند که ثواب مرده برسد فی العالمگیری و وضع الورود و ریاحین علی القبور حسن و ان تعدوا
 بقیعة الورود کان حسن و لایغافروزی در شبهای اولین بالای قبر بدعتست تمیز قبر مکرده است
 بحدیب مختار بکذا فی الدر المختار و لما فی فتاوی السراجیه ذکر فی تجریدی ان الفضل ان تطییدن القبور
 مکرده و المختار انه لایکیره آه بکذا حکم الکتاب و الله اعلم بالصواب

و وصل در بیان غما و لهو و غیره

غما مجرم و شنیدن آن حرامست و غما از قسم لهو و ملاهی بنواختن آلات ارباب نشاء
 چون طبل و ستار و غیره حرام و نشستن بر آن و شنیدن آن حرام و مسلمان از بغته شنیدن
 آواز ملاهی فاسق میشود و از تله زدن کافر میگردد و قوله عم استماع الملاهی معصیه و الجلبوس
 علیها فسق و التله زدن کافر و صوت غنا و ملاهی فاسق از ایمان در دل بیرون میدار میکند

چون کتب ازین بنزوی می‌یابند و اگر اتفاقاً کسی بشنود گنجه را نخواهد شد و لیکن باید که جسد کند و بگوید
 بلیغ که نشنود و قسطنقین آلات طرب مبلع است علی الاصح و بعضی علماء بر سنت تقریر فرموده اند
 و آنچه بعضی فساق استدلال بر عمل بعضی علمای صوفیه فرج نموده اند اغوی شیطان است و عمل
 صوفیه هم غنای نسبت بذات خودشان بشرط الطبیقه روا داشته اند یعنی آن بزرگواران تیر آزار
 حرام عقلی فرموده اند و ادنی ترین شرط ایشان اینست که در آن مجلس زنان هر قسم و امر و آن و
 مطربان هر حال نباشند و اخذ و راهم و دنیا نیز در میان نباشد و مجلس شان خالی باشد از ناپاک
 و این قدر سماعت ملاهی با وصف شرائط و این روی یکم ضلالت حال شان میگذرد تا در یک
 ذات پاک شان بدان مرض مرخص باشد و بعد از آنکه آن مرض شنیدن غنای حرام میدانند
 لکن صریح به صاحب احیاء العلوم و غیر هم من اکابر الصوفیه و در فهم قوانین و فصاحت باطنی پاک نیست
 و شنیدن اشعار علماء از مضمون حمد و ثنات و مسائل شرعی جایز است و لیکن اشعاریکه در آن صفات
 زنان و امر و آن و ذکر سورا باب دنیا باشد شنیدن و خواندن آن حرام و اگر صفت زنان امر و آن
 باشد و آنکه مرده باشند در شنیدن آن پاک نیست و همین اشعار بایک خواندن و شنیدن آن
 بازدارد از تلاوت قرآن و نماز و شغل سازد با شغال و بی‌نوی حرام بوده است و در وقت زدن
 بموزعید پاک نیست لیکن احسن آنست که زده نشود و طرح دیست است اگر در آن ذکر غیبت باشد
 و ذکر سوره باشد و فحش در لغت بد کردن و بد گفتن است علمای شرع مرتکب گناه کبائر چون ناپاک
 و نیز غیبت گویا فاحش گفته اند و دل مردم را آزار و آدن و سخت گویا کردن را نیز فحش گفته اند و قوله
 عم یا عائشه طلیک بالرفق و الیایک و العنف و الفحش السخیه نام کردن کدای ذکر خاص که از آن
 دل کسی نمی رنجد فحش نیست و اکثر کسان در فهم معنی فحش خطای فاحش کرده اند و الیه مال
 صاحب النهایه و غیره با من کتب الفقه و لیکن در مراجع رعایت این امر ضروریست که کلام منعی عنه
 شرعی واقع نشود و از قسم ملاهی و غیبت احتراز ضروری و غیبت آنست که هر چه ذکر کرده شود
 از برادر دینی خود نباشد آنچه کرده اند بخود و سپس اگر آن فعل مدوی باشد و گفته شود غیبت
 و اگر نباشد مدوی و گفته شود پس بیتان سنت لقوله عم اتدرون ما الغیبه قالوا الله و رسوله اعلم
 قال ذکر احدکم اخاه بما کیده فقال رجل لیرایت ان کان فی انخی ما تقول قال ان کان فی

ما تقول بقبته دان لم یکن فیہ ما تقول نقد بہت احمدیث شاہ عبدالحق قدس سرہ از تہ طبع ہا
جواز فرمودہ منسوب بہ آنحضرت عم قصہ مشہورہ بوسہ نہایت را ذکر فرمودہ و بادی ان طبع و دست
و سواي شطرنج بازی از نزد غیرہ نا طبعہ حرام و در شطرنج اختلاف است واضح است کہ عدلت
شطرنج بازی سنی ماند و گو اہیش درست نیست و جواب سلام او تحقیر اذادن درست نیست
و تہای امر معروف پنج چیز ضروریست اول عالم بالسائل باشد چہ اگر جاہل امر بالمعروف نمی دہد
ثانیاً عالمہ لوجہ اللہ و غرض اذان اعلامی کلمہ رین باشد ثانیاً شفقت باشد چہ امور را بہ
خود صابر و عظیم باشد خامساً عامل بر گفتار خود باشد و برس لبستن بر گوی گاو و اسب و غیرہ درست
است و چہ کن خبر کلمہ گشتہ بدان یافتن ممکن است و لعب با اہل خود وقت تادیب اسب و چین
تیر اندازی کردہ نیست و اللہ اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال دوا و علل و غیرہ

لمحاطہ سوزمان بہتر است کہ اولاد نشود و ازین ہاست کہ در وظی بیرون نہی منی انزال متعین نیز
جائز است خواہ موطوہ حر باشد یا کنیز کہ نیز بہین لحاظ اسقاط حمل با دویہ جائز است و لما فی الدلای

العللاج لا اسقاط الولد انا استبان خلقہ کالشعر و الطفر و نحو ہا لایجوز دان کان غیر مستبین

المحقق یجوز و اما فی زمانہ ہر طے کل حال و علیہ الفتوی اہ و لما فی القاضیان و اما فی الزلزل

عن امراتہ بنیرہ امرہ ذکر نے الکتاب اہ لایجوز و اما لوانی زمانہ یجوز لسو الزمان استعمال او دیر

است مراد اہل اسلام را ولیکن امادہ باید داشت کہ شانی حقیقی خداوند تعالی جلش است و دوا و امر

محکوم حکم حاکم حقیقیست و بطلان اگر کسی اعتقاد بدو را خبر کرد گمشدہ از آفتوان شد کہ ترجیح مراد کولی

باشد یا غیر کولی سوا آفتوان خنریہ آدمی دوا کردن جائز است و ان آفتوان خنریہ آدمی دوا کردن جائز نیست

مشک باشد یا تر بول اہل و غیرہ نوشیدن برای دوا کردن حرام دوا کردن توکل مانع نیست شہید بخیر

برای دوا نوشیدن درست است و برای غیر دوا در نوشیدن زمانہ ہای بلخ اختلاف علماء است و

برای دوا خوردن اشیا حرام چون بول و خون و غیرہ منیہ بل انصورت جائز است کہ طبعیہ مسلمان

کہ خرمین اشیا حرام از اشیا حرام دوا شد و وجود ندارد و دوا شد حرام دوا کردن جائز

نیست مگر کما فی زن و دمای مسمن بدن خوردن برای آنکہ شہریش با فصاحت کند جائز است و اما کما فی

طهکان ما برای دوا و جانوران ما برای نشان و دست است بستن قوی در دست جائز است لیکن
 عین مجامعت و فعلن به بیت الخلاصه باید کرد و عین تولد باید نمودن خون بر سر سرودنار و هم و نکران
 و چه و ناصحت و استخوان برای دفع چشم زخم سوختن رواست و استمال فیون و پنج برای دوا
 درست است فلما فی الدر المختار روان کان للتداوی فلا تعد منها کثافی فتح القدر و ایضا فیه و اما
 اقلیل فان کان للحم حرام الی تولد و ان کان للتداوی فلا یکنها حکم الکتاب و الله اعلم بالصواب

وصل و بیان حقته و غیره

حقته سنت است و ابتدای وقت مستحب در هفت سالگی است تا دوازده سالگی و بعد از هفت و
 ولادت هم جائز است زنان ما نیز حقته کردن سنت است و پیشتر کرم گفته اند اگر پیری مسلمان شود و
 خوف ضرر باشد حقته کردن ضرر نیست و اگر جوان محض نباشد باید که بدست خویش حقته نمود که در نه
 ضرر نیست و اگر متوفی را باز چرم حشفه بایده سائر حشفه شده باشد باز قطع کردن باید و در ضرر نیست
 و در گوش زنان جوان و اطفال آن جنس سوراخ کردن جائز است و خسی کردن بنی آدم بالاتفاق
 اما جائز و حرام و در فرس اختلاف است و در ای آن در بمانم و دیگر اگر قصد نفع باشد خسی کردن
 جائز است و در نه حرام قران را موسی سر و شستن و حلق کردن هر دو رواست و لیکن قتل موسی
 مردان حرام و مسنون برای مردان خلق است و از بین سر موسی ستردن مردان حرام و نزد علی
 سلف خلق موسی سر مردان در هر وجه مسنون است ناخن تراشیدن و زیر ناف و زینبش تراشیدن در
 هر سه مسنون است و اگر نتواند پس بدو هفته و در نه پهل روز باید تراشید و در نه گنگار خواهر شد و از نوره
 خلق زیر ناف و بصل جائز است و تراشیدن زیر ناف بدست خود و مجامع جائز است و باید که مجامع چشم
 نهد دارد و باید که این چهار چیز را زیر خاک دفن کنند ناخن و موسی و خرقة حیض و خون آبرو و شارب
 و دشتن نا جائز نیست و بریدن شارب حسن است و بقدر یک مشت و قدری زائد از آن ریش شستن
 سنت است و فدیوه بر آن تراشیدن هم جائز است و شعلب زیرین انداختن بدعت است موسی بینی و
 سینه و پشت انداختن ترک ادب است و ناخن انداختن از دندان کرده است و از آن برص پدید
 میشود و در جنابت انداختن موسی و ناخن بلا دفن کرده است خلق در در عین خلی بهتر است که خداوند تعالی
 از بیانش محفوظ دارد و فلما فی الدر المختار سن ظلم اظایره یوم الجمعة اعاده الله من البلاء الی الیم بحمد الله

دکان را بباعث مرض انداختن موی سر جائزست و بدون مرض اگر تشبیه مردان کنند گنگا را خواهند
و فعل حرامست و موی مستحار از موی خود یا موی غیر بر موی خویش بسپان زنمان را حرامست و طفلان
ست بجات همچون بشگی موی مستحار در باره جواز نماز ایشان واضح است که نماز خواهند شد و لیکن آن
زنان گنگا را خواهند شست و خضاب بپوشانند و در غیر حرج مردان را جائزست از خاک و گندم و دوسه سیاه و خضاب
سود و بجا و مجوس است اگر قصدش چنان نباشد که از خضاب بچشم زنمان محبوب خواهد شد و اگر آنچنان قصد
خواهد کرد گنگا را خواهد شست و آن فعل مکروه خواهد شد و مردان را غایب سانی بریش و سر جائزست
و خضاب بپوشانیدن بلا ضرورت بردست و پای مردان و طفلان ذکور زاندرست و مرزبان زاندرست
است و سر کشیدن از آنکه بالاتفاق درست است و کحل سود بمانیت زینت و چشم کشیدن مردان
جائزست و رن جاز نیست اشکال غیر ذی روح در خانه خود یا آویزان کردن درستست خداوند
را بعد عشا خفتن دادن باید و برای نماز و تعلیم قرآن رخصت دادن ضرور و زن حامله اگر سیر و بیابان
معلوم باشد که بجاش در شکم زنده است پس از سمت چپ شکمش دریده بجاش بدر کرده خواهد شد و به
آون ابو حنیفه یح یکبار به پیمان عمل آمده و آن بجه معیشت کرد و کما فی العالمگیری و علی انه فعل ذلک
بازن ابی حنیفه یح قعاش الولد کذا فی السراجیه و الله اعلم بالصواب کـ

وصل در بیان عقیقه و نام نهادن طفلان

بهترین اسماء عبد الله و عبد الرحمن است و با اسماء صفاتی نام نهادن افضل بوده است و لیکن
بدین نامها بتصفیه آواز دادن نادرست و بنام نامی حضرت رسالت مآب عم یا با کنیت نام نامی
آنحضرت عم نام نهادن محسن و اهدی را بناید که بنام پدر و مادر خویش ایشان را بخواند و زمان را نیز
بناید که نام شوهر آن خود بگویند و بنام فرزند شوهر را بخوانند که این امر دلالت بفحاشی میکند و عقیقه
در مذہب حنفی مانع سنت است و نه واجب و نه مباح بلکه مکروه است چه اهل عرب پیشتر از اسلام
حقیقه میکردند و امر لازم خودشان و سنت موکده میداشتند در اوائل اسلام نیز حقیقه شایع بود
چون انجیه شریع گردید جمیع نوح دیگر منسوخ شد و کما فی العالمگیری و ذکر محمد ص فی العقیقه فشرع
فصل و من شاء لم یفعل و هذا یشرع الی الا باقره فممنع کونه سنت و ذکر فی الجامع الصغیر و لا یقین من
انقطاع و لا من الجاریه و انه اشاره الی الکراهه کذا فی البدایع فی کتب لا باخجیه و کما فی شریعت الله

شرح المشکوۃ عن شاه عبدالحق قدس سرہ و نزہت ماست نیست تا محمدی در موهای خود میگوید
 ما را چنین سیدہ است کہ عقیقہ از رسوم جاہلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد
 و ضمیمہ فرج را کہ پیش از وی بود آہ و لما فی القسطانی شرح صحیح البخاری قال ابو عقیقہ یجوز فیما
 البیعۃ نیست بسنتہ وقال محمد بن الحسن ہے قطع کان الناس یصلوننا ثم نخت بالانحیۃ وقال
 بعضهم ہی بدقہ و فی الموطن عن زید بن اسلم عن رجل من بنی ضمرہ عن ابیہ سئل النبی صلعم عن عقیقۃ
 فقال لا احب العتوق کا نہ کرہ الاسم و لما فی حجتہ اللہ ابنا اللہ لیلوی ولی اللہ المحدث الدحلوی
 قدس سرہ اعلم ان العرب کانوا یعقون عن اولادہم و کانت العقیقۃ امرالاذن عندہم آہ و کثیر علیما
 خفیفہ چنانچہ صاحب ہدایہ و در المختار و قاضیان و غیرہم در کتب معتبرہ فقہیہ خویش بباحث منسوخ
 شدن عقیقہ ترک ذکرش کردہ اند باید کہ بعد ولادت در گوش راست مولود اولاً اذان بگویند و در
 گوش چپ اقامت و بعد اذان بہر گوش مولود باید گفت اُتِی اُحْمِزُ بِاَیْکَ وَ ذَرْتُکَ مِنَ الشَّیْطَانِ
 الرَّجِیمِ تا مولود از اذان و س شیطان محفوظ خواہد بود و اگر تا شش ماہ ہمین طور گفتہ شود بہتر است
 بکذا حکم الکتاب و اللہ اعلم بالصواب ۴۔

وصل در بیان معانی و مصافحہ و بوسہ دادن و دست و دہان و غیرہ

تواضع و گردن نہادن پیش کسے سوای ذات خداوند کریم جل شانہ حرام است و مذکوب آن گنہگار خواہد
 ہوا اگر کسے پیش سلطان سجدہ تہت کند یا بوسہ بزمین رد و بر دیش و ہر گوز مذکوب کا فر خواہد شد ان گنہگار
 کبیرہ خواہد شد و بوسہ بزمین رد و بوی عطا دادن ناجائز و بچنان پیش زنا و و منفلا فاعل و راضی
 ہر دو گنہگار خواہند شد و این فعل جہال است و لما فی العالم المکبری تفصیل الارض بن بنی علی و اولاد
 فعل الجہل و الفاعل و الاراضی امان لا انخا الشیطان او نیزہ کردہ لانہ شبہ فعل الجہل و انخا
 وقت تہت نیزہ کردہ است و بران منی وارد دست و لما فی العالم المکبری بکرہ الانخا عند التہیۃ و بر دیش
 کذا فی التمرات فی سوامی دست عالم زراہ و اودشا و سلطان عادل بوسہ دادن بردست دیگری جائز
 نیست و لما فی الکفایۃ و رخص بعض المتأخرین تفصیل بر العالم سنتہ و تفصیل بر غیرہ لا یخص فیقال الصدا
 الشدید جہا مختار و لما فی المختار لا با حق تفصیل بر الحاکم المتدین و سلطان العادل و بکودان
 بر بوی عالم و زناہد جائز است و لما فی العالم المکبری طلب من عالم اذناہر ان یرفع الیہ قدمیہ لیتقبلہ

و غیرت و بوسه بردن خود دادن بعد از مصافحه کرده است و فعل جا بلان و بوسه دادن مردی
 مرد دیگر را بر دست و دهن و غیره و منی مرزن دیگر را بر دهن در خسار و غیره کرده است و لما
 فی القاضیه ان یکره ان یقبل الرجل لم الرجل او یدیه او شیاً منه فی قول ابی حنیفه و محمد و لما
 فی الدر المختار و کره تحریماً یقبل الرجل او یدیه او شیاً منه و کذا یقبل المرأة المرأة و بوسه بر شش قسم است
 بوسه محبت چون بوسه مادر و پدر مرزندان را بر خساره و بوسه محبت چون بوسه مومنین یکدیگر
 دیگری را و بوسه دوستانه چون بوسه برادر و برادر را بر جبهه و بوسه شہوت چون بوسه مرزبان
 خود را و مصافحه باین برادران دینی جائز است بخلاف و سنت است بالاتفاق هر که با برادر
 دینی خود مصافحه کند امید است که خدای کریم صفاتش را عفو کند و طریق مسنون مصافحه است
 که هر دو با هم هر دو دست خود را بلا عامل پارچه و غیره بگیرند و حرکت دهند و لما فی الدر المختار بخود
 المصافحه لانهما سنة قدیمه لقوله عن من صافح اخاه المسلم و حرک یدیه تشارت و ذبیه و لما فی اللمحزنی
 و یجوز المصافحه و السنة فیها ان یضع یدیه علی یدیه من غیر حامل من ثوب او غیره آه اما مصافحه
 بعد از نماز جمعه و عیدین چیزی نیست آنکه بدعت از جهت تخصیص وقت و لما فی اشعه اللغات
 من شاه عبدالحق قدس سره و آنکه بعض مردم مصافحه بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعه چیزی نیست
 و بدعت است از جهت تخصیص وقت آه و معافقه که با یکدیگر بگذاشتن را میگویند شرعاً جائز است اگر
 کسی از سفر باز آید بشرطیکه هر دو از اروقین و جبهه پوشان باشند و مومن باشند از شہوت و غیره
 قدم از سفر چون بعد نماز عید و غیره کرده و تحریم است و خط شیطانی و بدعت تحریمی و مرد را با
 زن و امر و معافقه کردن هیچ گونه جائز نیست و آنچه نودی بیان کرده آن دلیل حنفی مذہب شدن
 یعنی تواند چه ماتن و ایشان هر دو شانی المذہب اند و سرزمین ہند خصوصاً ملک بنگالہ بعد نماز
 عیدین در مسجد که معافقه میکنند بدعت سیئہ است برین پنج طریقہ مشر و عہ حنفیہ نیست و فعل اتفاقاً
 طبعی در مسجد نمودن ندارد است معافقه و مصافحه کہ مروج شرعی است آن در اول ملاقات مشروع است
 وقت رخصت فیما بین ہر دو مومنین معافقه و مصافحه خلاف شرع و موردست و معافقه بورد داخل
 استعمال گردیدہ مومنین را بران مورد اقتضای کردن مناسب شاد عبد العزیز قدس سره در تفسیر خویش
 تحت آیه کریمہ اذا تقابلوا فی المصافحۃ بیان فرمودہ کہ قبل ابرہیم عم جدہ محبت فیما بین

هر دو ملاقاتی مشرعی بود و آنان غلیل الله معانقه مرقع گردیده بود و درین اسلام ما است خصیصه
بعضی معانقه مصافحه مرقع شد و در محل خاص بندرت معانقه میل آمده و لما فی البدایه قال بکریه
ان یقبل الرجل فم الرجل اویده او شیاً منه او یما نقه و ذکر الطحاوی ان هذا قول ابی حنیفه و محمد بن
دقال و یوسف لا باس بالتقبیل و المعانقه لما روی ان ابی سلم علق جعفر رضی الله عنه حین
قدم من الحبشه و قبل بن عیینیه و لما روی ان ابی سلم بنی عن المکامه و هی المعانقه و عن المکامه
و هی التقبیل و ما رواه محمول علی ما قبل التحریم ثم قالوا الخلاف ازاد واحد اما اذا کان علیه تمیص او حبه فلایا
بها بالاجماع و لما فی القاضیان و الا فی ان لا یقبل و کیره المعانقه و یکون فی کثیر من کتب الفقه قد
تمنع الغرض و یقت تفسیر اذا قبل ابراهیم ریه بکلمات فانت من بیان نموده امی حضرت ابراهیم فرمودند که
دعا که تو مستجاب شد بیا تا با تو معانقه کنم حضرت ابراهیم کن پیرا کشیده معانقه آن حضرت فرمودند که
از همان روز معانقه راجع گشت و قبل از آن رسم سجود بود که در مقام تعظیم یکدیگر را سجده می کردند
ما زور اسلام مصافحه راجع گشت آمد و الله اعلم بالصواب

وصل و بیان مسائل متفرقه

اگر مسلمانی را زن فاسقه باشد و بزود ضرب هم متنبه نشود مسمداً طلاق دادن ضرر مهمت کنیز که را
بمرض مو تش آزاد کردن بهتر است که غره بمیرد و طفل دیگر را بلا اجازت شوهر فروختن شیر دادن کرده
است اگر خوف هلاکت آن طفل نباشد و در خانه او خویش برای ساقن سرکه داشتن درست است
و سباب سرود چون طبله دستار و غیره گرفتن و داشتن حرام پیر مرد جاهل را بر عالم جوان بر تار و گنار
و نشست و برخاست و جمیع امورات پیش دستی جائز نیست اگر چه شیخ جاهل قریشی هم باشد حق عالم
بر جاهل چون حق استاد بر شاگرد است و جاهل و شاگرد را نباید که بر جای عالم و استاد بنشیند و در کلام
کنند بقیه او و حق شوهر بر زوجه بیشتر ازین است نباید که بر سقن خانه بر آید بلا خبر صاحب خانه و دیگر
که متصل باشد قیل و سلون است که شیطان قیل و سلون میکند و مستحب است در قیل و سلون که اولاً بر پهلوی راست
و با بر پهلوی چپ و اول نهاد و باین غشاء و ضرب خوابیدن کرده است موشین بر پهلوی راست بخوابند و شبان
بر پهلوی چپ و انبیاء هم روی آسمان کرده بر پشت بنشینند و تقارن بر سر آسمان کرده بر رو بخوابند اگر در شکم باشد
بر رو خوابیدن چون خوابگاه او باشد باید که صین خشن بر نهستن از خواب و اگر باشد بر تسلیل و تسخیر

تحمید زینی که بران زانی غسل کند و قتل ناحق کرده شود شکایت میکند بر خداوند کرم دعای میکند
 بلای فاعلان آن بهترین بیداری شب بر سه وجه است اولاً شب را بیدار نگه علم بگذارد و این
 بیداری از همه بیداری افضل است دوم به تبیج و تمیل و استغفار شب را بیدار کند سوم بیداری
 سبب که گفتگوی دوستانه کند و رای کذب و باطل را گرفتار باشد مگر که علم کند در نه خاتمه آن بیداری را
 به تبیج و تمیل باخیز کند زبان عربی افضل است از مجمع زبانها و زبان عربی زبان اهل بهشت است
 هر که آنوقت علم عربی را تعلیم کرد غیر از علم عربی را جو خواهد شد و لما فی العلم المگیری العربیة افضل
 علی سائر اللسان و هو لسان اهل الجنة فمن تعلّمها او تعلّم غیره فهو ما جور و همچنین است در سراجیه
 و قاضی نعمان حرّان را ایستاده بول کردن بعضی جائز داشته اند و بعضی کرده گفته اند و اجماع آنست که
 بلا عند جائز نیست بر ما بد کردن مال بلافایده کرده است خواستن موت به تنگی روزگار و غیره کرده و
 بحفظ عن المعصیت کرده نیست تسحب است که حین زلزله از خانه بدر شده در فضا رود در حالت شیخ
 و با درجائی راضی بر قضا بوده اگر از اجناب خارج و بجای دیگر و اعل شود کرده نیست مومنان باید
 که با همه خنده و مان باشند و علات مومن همیشه خنده روی است و باید که با همگان خوش خوش
 کلام کند و باید که بعد از طلوع فجر تا نماز ذکر خیر کند و همین حکم است طلوع شمس خندیدن در مصیبت
 کسی کرده است و در ماه صفر کدای امر چون خلج و غیره نکردن مثل جاهلان است و کرده و دینان
 را یا مکنس اهل نجوم و اعتماد بران کردن حرام و تمت بر شریعت است اگر پدر از میان پسران صلح
 خود یک پسر را اطلاق خود همه کند گنگا خواهد شد و اگر از میان پسران خودش پسر صلح را همه
 کند گنگا خواهد شد اگر بزی در راه برای تسکین عبا را جز است و زائد بران فصول تمیذ کردن
 طنوران و رقص تا جائز برداشتن اسب را بر فروغ را بر اسب و دیگر با هم ما بر بهایم دیگر جائز است
 خائف و ساحر اقل باید که که توبه نشان قبول نیست همچنان زندیق منکر معروف را توباب جاری
 بول کردن کرده است مردم ذی اهل را و برودی همگان غسل کردن کرده است که بران اخطار
 جامع میشود و این امید از موت است لعاب دهن زن مرد و لعاب دهن مرد و زن را خوردن کرده
 است اگر گس داب انداید که هر دو پرش را داب ترکند که در یک پرش شفا و در پرش دیگر شفا است
 خوب بر تقف کردن نباید چراغ بعد نوم در خانه روشن نباید داشت بکره است مسلمانان را رفتن

و بیخیزد و غیر ذلک چرا که انجاء شیاطین است در ظروف مشرکین اگر کسی با مشقه بخورد و گوشت بخورد
 و لیکن شسته خوردن بهتر است در میافت کافور فتن و کافرا دعوت کردن باعث قربت دست است
 مصافحه با یهود و نصاری که دانت است بخلاف مشرکین که اگر با ایشان معاشرت شود باید دست را
 بشوید اگر زن یا مرد را والدین کافر باشند نفقه دادن و با ایشان ملائمت کردن باید و بلافاصله شان فتن
 جائز است و اگر ایشان ترغیب دین خودشان کنند پس زیارت نکردن هم جائز است و عبادت دینی
 و فاسق رفتن جائز است کسب بقدر ضرورت نفس و عیال و ادای دین فرض است و برای نفقه عیال
 نیست و مستحب زائد بر آن و مباح زائد بر آن و برای قبل مکروه است برای تقاضا و کار اگر چه اذمال
 حلال باشد و خوردن خوراک یکروزه پیش خود سوال حلال نیست از سوال مال جمع کردن غیبت است
 کسب از حرام معصیت است چون کسب سر و گوشت گاو و درشت خواران و سود خواران که حرام است
 بهترین کسب اول جهاد ثم تجارت ثم زراعت ثم صنعت کسب دیوانه را قتل باید کرد و سنگ برای حفاظت
 خود و برای حفاظت زرع و برای شکار پروردن و بخت خود داشتن جائز است اگر کسی با با هم غیر ماکول
 اللحم و طی کند آنرا فوج کرده سوخته انداخته خواهد شد و اگر جانور ماکول اللحم باشد فوج کرده خواهد شد و چون
 ضرر نیست و خوردن آن جانور درست است لکن فی العالمگیری رجل و طی بهیة قال ابو حنیفه
 ان کانت البهیة للوطی یقال له اذ جهاد امر قهالی آخر القول ان تم مکین ماکول اللحم و ان کانت ماکول
 اللحم فبیع ولا یحرق کذا فی فتاوی قاضی خان و ایضا فی و اما بعد الفصل لا یجوز کل المیوان الماکول کذا فی
 خزائن الفتاوی جانوران ذی روح را در آتش نباید سوخت و با قناب نماده زدن درست نیست پس
 زنده گذاشتن مباح و لیکن بعد از ادب است صحبت با کسی که نماز نمی گذارد داشتن جائز نیست اگر چه زوجه
 هم باشد و اگر شوهر نماز نمی خواند صحبت زوجه با او مکروه نیست لکن فی الاشباه و النظائر و دیگره معاشره
 من لا یصلی و لو کان زوجة الا اذا کان الزوج لا یصلی لم یکره المرأة معاشره اگر اموال پسر از خشت باشد
 و وارث را مال آن معلوم باشد باید که آن مال بزی حق واپس کند یا اگر از مال ذی حق و تقبض
 نباشد بر پدر متوفی صدقه کند و اگر وارث را از مال مال و تقبض نباشد که چو نیست پس برای او تقبض
 آن مال حلال است اگر چه در وراثت یافته شود بدون سرک ساختن تقبضش بوجه جائز نیست اگر زوجه
 نصاری باشد و درن خانه خود غلبه داشتن را روا دارند نباید شد اما و بطریق خود و درن خانه نماز گذاردن

می توانند پدر در تعلیم تقدم است از او و مادر بجزست گذاری مقدم است از پسر برای پسر زنان می توانند که درون خانه خود را بجهت پسران بکشند لیکن احسن آنست که همیشه بر سر خار داشته باشند و سیر یک روزه نیز زنان را بلا محرم درست نیست و چهار مرد داخل می و مستوه لا یقبل محرم شدن نمیتواند ولیکن با مردان صلح زنان سفر کردن می توانند و لسانی العالمگیری قال حادج لا بأس للمرأة ان یسافر بغیر محرمها لیکن اگر خشیکه بر دین باقیست بپدر پس اگر نیتش با دای آن دین بوده امید تو نیست که مواخذه بقیاست نشود و حق گفتن در مسجد و خلف جنازه و در بیت الخلاء و در هنگام طمی کرده است و لسانی الله الخیار و یکره الکلام فی المسجد و خلف الجنایة و فی الخلاء و فی حال الجماع آه والله اعلم بالصواب و الاصل بکذا -

پرتوسی ام - در کتاب الفرائض

فرائض علی ست که شرعا نصف علم دینش نامند زیرا که علم بر دو قسم است یکی متعلق بمیات انسان و دین متعلق بهاتش و علم فرائض پستتر از موت هر فرد انسان بد و متعلق میگردد ازین ست که علم فرائض نصف علم دینی متعلق گردیده هر مسلمانی را ازین علم واقفیت و عمل این علم خیل ضروریست چه اکثر کار دینیه نیز منحصر بر واقفیت این علم بوده است بمصادق حدیث شریف تعلیم الفرائض و علمها الناس فانها نصف العلم نخستین از برای عمل فرائض و واقفیت اموری چند از مبادی علم فرائض ضروریست و آن اینکه ارث بمنجه بقاست و ولعت و انتقال مال غیر بی سببی غیر علی سبیل قائم مقامی را شرعا ارث نامند و خصیکه که اموال خود را گذاشته فوت کند از امورث نامند و قائم مقام مورث را وارث گویند و مالی که شخصی بمیات خود مالک آن بوده فوت کند آن مال ارثه و ترکه میباشند و ترکه میت و جوارح متعلق بوده است اولاً دفن و کفن میت ثم ادای دین او ثم ادای وصیت میت پس اگر در ترکه تنفیذ وصیت از کل متروکه اوجا نوارند جائز خواهند شد در ترکه از ثلث ترکه وصیتش جاری خواهد گردید و کفن میت بلا کم و بیش از مال طلال میت داده خواهد شد و پستتر از همه وراثت جاری خواهد گردید و از ان میت حصص نمودن خواهند یافت و عارفی که مورث خود را قتل نموده شرعا مستحق عقوبت گردیده باشد او حرکه آن مورث نخواهد یافت و آن گونه وراثت را هر دم المیراث می نامند و کافری و ارت مسلمی و سلمی و ارت کافری نیست و با اختلاف و اسلام و دار الحرب نیز وراثت جاری نمیشود و لسانی العالمگیری

لکن هذه الحكم في حق اهل الكفر لاقى حق المسلمين حتى لو مات مسلم في دار الحرب يرث ابنه الذي في دار الاسلام
ولما في هذا المختار والراجح اختلاف الدارين في ما بين الكفار عندنا خلافا لما في آه وكما في فتاوى
واما اذا كان ميتا صراحتا واما على اعدائها كانت الدار واحدة والورثة ثمانية آيضا فيه اختلفت
الدار لا بغيره حتى حق المسلمين وكما في شريعتنا في شرح فرائض سراجيه واما اذا كان ميتا فتاوى وتناص
على اعدائها كانت الدار واحدة والورثة ثمانية وليس اختلاف الدار بائع من الارث عندنا في حق
اصلا وهو عندنا مانع في ما بين الكفار دون المسلمين غلام وكثير وارث مولى نمیشود ومولى وارث غلام
كثير نمیشود وغلام وكثير فيما بين خود باي وافرني ديگر حسب طرق فرائض خواهد شد و فرزندها نيکند و ذکر قرآن بپيشت
شش نفر است معنی نصف مبلغ و شش و ثلث و ثلثان سدرست مستحق تايشش سهام و دختر چند قرابت ملان باي
دو و نويستاد و سبي همي آنان که ميان آنها بسبب کجاي صحيح شرعي قرابت مستحق شود و آنانکه زن و شوهر
محوال پدر - اولاد - با سپر با سپر پسر ميت مستحق سدرس اعني ششم حصه ترک کرده است و ثانياً با دختر
دو دختران پسر ميت پدر سدرس خواهد يافت و باقي با اعتبار عصوبت نیز خواهد يافت و بدون ان
پدر عصبه بعض بوده است اعني گيرنده جمع ترک می شود و همسوی زن يا شوهر و مادر و جد و اولاد ميت
و نيگري با پدر وارث نمیشود - و دوم جد و جد صحيح آن کس است که بقربايت ميت فيما بين افرني داخل
نشود و او مانند پدر وارث ميشود اگر پدر نباشد و با پدر وارث نمیشود و سوم برادران و خواهران اخواني
که زاده مادر بغير نطفه پدر باشند يعني ميت و ايشان اولاد یک مادر و پدر باشند زن و مرد و ايشان
برابر حصه يابند و وراثت پس اگر برادر يا خواهر اخواني یک تن باشد سدرس می يابد و زائد بر و اهل ثلث
يعني سوين حصه ترک می يابند و با فرزند و فرزند پسر ميت و با پدر و جد ميت اينان وارث نمیشوند -
چهارم دختران و اجداد ثلثان نصف ترک و زائد بر و اجداد ثلثان يعني دو سوين حصه ترک خواهند يافت
و با پسر ميت يني برادر خود و دختر عصبه خواهند و نصف سهام پسر خواهد يافت بمصدق لکن اگر مستحل
الانثين - پنج دختران پسر ميت که ايشان چون دختران ميت وارث می شوند و با سپر و دو دختر
اينان وارث نمیشوند اگر سپر پسر بوده باشد پس با دو دختر صلبی اينان عصبه شده وارث خواهند شد
و با یک دختر صلبی اينان سدرس خواهند يافت - ششم مادر - مادر با فرزند و فرزند پسر ميت و دو برادر
و دو خواهر علاتي يا يعني با اخواني سدرس خواهند يافت و در ثلث ترک نصيب مادر و بعد اداي حصه زوجه

احوال پدر

دو دختران پسر

احوال ثلثات

احوال قرآن

احوال

می باشد و برترین مصیبت پسران و پسران پسر لطیف ترتیب بوده اند و آهای اینان برادران
 اینان غالب بوده یک جهت حرابت دارد و جهت غالب خواهد بود و عصبه بنفیر
 آن زمانند که برادران هم در جو عصبه می شود چنانچه دختران و پسران و دختران پسر برادران
 خود و خواهران میان و علالت برادران خود و عصبه مع عفره آن زمان اند که یازن دیگر عصبه
 عصبه می شود چون خواهران با دختران و دوم عصبه سببی و آنان مولی و وارث مولی اند که غلام و
 کنیز خود را آزاد کرده بودند و آن غلام و کنیز بلا وارث خود با فوت کرده اند که در آن حالت آن کس
 و وارث مولی عصبه اینان خواهند شد و مقرر به بالنسب اعنی کسیکه میت او را بحیات خود فرزند
 خود گفته باشد اگر وارث واقعی میت دیگر کدامی نباشد پس این کس وارث خواهد شد.

در بیان حجب

هرگاه درانت وارثی از حالی بحالی منتقل شود یا وارثی وارث دیگر را از اخذ میراث باز دارد و شرعاً
 آن طریق بقسیم درانت را حجب نامند و آن حجب بر دو قسم است یکی حجب نقصان و دیگری
 حجب حرمان حجب نقصان آنست که وارثی بوجود ورثه دیگر حجب از حصه خود کم می یابد چنانچه
 فرکرشان بالارث چون مادر و غیره و حجب حرمان آنست که وارثی خویشاوند نزدیک خویشاوند
 بعیدین جهت خود را محجوب میگردد اند اعنی رد و ردی قریب بعید برادر وارث نیست و اگر برادران
 و خواهران اجنابی با مادر نیز وارث میشوند صاحب حجب حرمان وارث دیگر از حالی بحال دیگر
 منتقل میکند چون دو برادر و دو خواهر یا پدر وارث نمی شوند مگر مادر را از ثلث بسوی سدس آرند
 ارث محروم البیراث حصه وارث دیگر را کم و بیش کردن نمی تواند اما محجوب بالبیراث صاحب وارث دیگری تواند شد

در بیان ذوی الارحام

وارثان بر سه قسم اند ذوی الفروض و عصبه که پیشتر ذکرشان و بیان احوال شان نموده شده
 ثم خویشان و قرابت داران قریب اند که اینان با ذوی الفروض و عصبه وارث نمیشوند الا آنکه
 یازن یا شوهر وارث میشوند این خویشاوندان را شرعاً ذوی الارحام نامند و آنان چهار صنف اند
 جزویت اعنی اولاد دختران و اولاد دختران پسر و اهل بیت اعنی اجداد فاسده ساقطه و جدات
 فاسده ساقطه و جزو اهل اعنی اولاد دختران برادران یا اولاد دختران پسر برادران و اولاد دختران

بر حقیقت که باشد و جزو جدوجده اعمی مال و خال و هم و عتله از طرف مادر و اولادشان الی غیر نمایه و این هر چهار صنف یکی بعد دیگری و ارث میشوند اعمی بحیات اول ثانی و بحیات ثانی ثالث و بحیات ثالث رابع و ارث نمیشود و نیز و ارث و و قرابت و اقربا بعد از یک جهت هم تقریباً بعد غالب خواهد بود و نیز اولاد ذوی القروض و عصبه بر اولاد ذوی الارحام پیشتر خواهند بود و اگر بر وجه فروع و اصول تکرار واقع شود در آن هنگام و ثلث حصه برای اقربای جانب پدر و یک ثلث حصه برای اقارب جانب مادر نصیب شان خواهد بود و علی الفسوق.

در بیان غنچه

غنچه آنرا گویند که عضو علامت زن و مرد هر دو شخص واحد موجود باشد پس اگر از ذکر بول کند از ذکر و اگر از فرج بول کند انثی مقصود خواهد شد و اگر از هر دو جانب بول کند پس بر جانب سابق حکم کرده خواهد شد و وراثت ایشان نیز همان لحاظ خواهد بود و اگر از هر دو عضو یکسان پشیا کند پس آن شخص را غنچه متکمل نامند و بلحاظ زن مرد هر حصه که کمتر باشد همان حصه سیفنی شکل خواهد گردید.

در بیان حمل

شخصی و ارث دیگر و زوج حامل را گذارسته فوت کرده اندرین حالت مناسب آنست که بعد وضع حمل مال ترک تقسیم کرده شود و اگر در نه بآن راضی نشود پس برای حمل حصه یک اسپر داشته خواهد شد و ارثه مختلف الدرجه و ارث بطوری تقسیم کرده خواهد شد که در نه دیگر خوب شوند و بانی بر حمل موجود خواهد بود.

مسائل متفرقه

اگر شخصی از خویشاوندان خود آیتیمان کم گردیده که سر ایش یافته نمیشود پس تا نو ذ سال عمر او و از نه به مال خود دست و بهال دیگری و ارث نخواهد شد و مرد و ارث مسلم نمیشود و قید بیان محال بحکم جمیع مسلمانان اند اگر دفعه جماعتی از آفت ساموی بدوند که خبر موت یکی دیگر رسیده پس متروکه هر هر واجب از آنان بر ورثه زن و زن شان تقسیم خواهد شد و از آنما که و ارث دیگری نخواهد شد و اگر و ارثه صلواتی متبرک از حصه خود گردیده باشد حصه اش فرو گذاشته ترک بپور شده و دیگر بدستور تقسیم خواهد یافت.

در بیان تقسیم حصه و رتبه و حساب ضروریان

فرضهای مذکوره کتاب الله بر دو نوع است فرع اول نصف ورثه و ثمن و نوع ثانی ثلث ثمن و سدس و اگر گیرنده ترکة اقسام هر دو نوع منفرداً مفرداً واقع شوند پس از بنام آن مخیر مسئله خواهد شد چنانچه نصف از ثمن و ربع از ثمن از ثمنیه و ثلث و ثلثان از ثمنه و سدس از ثمنه و اگر باینده نصف از نوع اول با گیرنده حصه کل یا بعض نوع ثانی با هم شود پس از بخش مسئله نموده خواهد شد و اگر وارث گیرنده ربع از نوع اول باشد و با باینده حصه کل یا بعض نوع ثانی یکجا شود پس از دو آند مسئله نموده خواهد شد و اگر وارث مستحق ثمن از نوع اول با مستحقان کل یا بعض نوع ثانی بیک صورت واقع شود پس از نسبت و چهار مسئله خواهد شد بدین وجه -

مسئله ۴	مسئله ۱	مسئله ۲	مسئله ۳
ترتیب	م	خ	م
۳	۱	۲	۲
۳	۱	۲	۲
مسئله ۲۳	م	م	م
ترتیب	م	م	م
۳	۱	۲	۲

و برای عمل فرائض و اقصیت و ثمن حسابی چند اعمی جمع و ضرب و تقسیم و تصنیف و نهایت ضروری و هم عمل چهار نسب بنایت لایبی و آن اینکه اگر دو عدد و جانبین برابر باشند نسبت فیما بین این هر دو عدد در نسبت تماثل نامند مفرد باشد یا مرکب چنانچه هشت و هشت و شانزده و شانزده و اگر در یک جانب عدد کم و بجانب دیگر عدد زیاد باشد و بعد از یک مرتبه تا بمرات وضع نمودن عدد کم مذکور از عدد زیاد مذکور به هر چه باقی ماند آن برابر عدد کم مذکور باشد پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد در نسبت تماثل نامند چنانچه سه و نه و بیجده و بیجده و چهار و اگر بدین طور بعد وضع نمودن عدد کم از عدد زیاد خواه یک مرتبه یا بمرات یک عدد سوم چنان حاصل آید که عدد کم مذکور را بعد وضع شدن عدد سوم مذکور از آن هم مرتبه خود گردانند پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد در نسبت توانق نامند چنانچه هشت و هشت و بیست که بعد وضع هشت دوباره از نسبت چهار ماند و از

بعد وضع چهار همان چهار مانده در توافق هر عدد یک طرفین برابر شوند چنانچه آن توافق مرسوم خواهد گردید چنانچه بصورت بالا توافق بالربع بوده است و همین طور تا ده توافق بالعشر خواهد شد و بالا سه توافق پنج زده میشود چنانچه توافق یک زده یا دو زده و اگر بعد وضع دو عدد از طرفین حرف یک باقی ماند پس آن را نسبت تباین نامند چنانچه سه و پنج و یا نوزده و شانزده و غیره و در اکثر اوقات در نسبت تداخل نیز بنا بر توافق عمل میشود زیرا چه در آن صورت هم از حد کم عمل فرائض حاصل می آید ورنه باعتبار نسبت تداخل عمل کرده خواهد شد.

در بیان عول

تقسیم فرائض بر ورثه بر سه قسم است یکی عادلانه آن این است که سهام اصحاب فرائض با سهام مال مساوی باشد آنکه در صورت بودن قدری زائد عصبیه گیرنده آن زائد موجود باشد چنانچه

مسئله	نمونه	مسئله	نمونه
۲ خواهر صغری	۲ خواهر خانی	۲ پدر	۵ پسر
۲	۱	۱	۵

دوم فریضه قاصره که سهام مال از نصیب ورثه زائد باشد و عصبیه مستحق آن موجود نباشد پس درین صورت آنقدر بر ذوی الفروض رو نموده خواهد شد که بیان آن پس ترمی آید سوم فریضه حاکمه که سهام اصحاب فرائض از سهام اصل مسئله زائد شود در آن هنگام آن قدر زائد را بالا سه اصل مسئله نوشته خواهد شد و آن مجموع بنا بر دعول اصل مسئله آنان خواهد بود اصول مخارج اعنی طریقه نمودن اصل مسئله هفت عدد اند اعنی دو و سه و چهار و شش و هشت و دوازده و سبب و چهار و دو و سه و چهار و هشت گاهی عول نوزده شوند مگر شش تا ده و تراً و ثغفاً اعنی جفت و با جفت عول می شوند چنانچه -

مسئله ۶ بالعول ۶ بنده

مسئله ۹ بالمول ۱۰	هینده		
ترتیب ۳	۱	۲ دخت عینی	۲ دخت اخیانی
	۱	۲	۲
و دوازده تا هفتده و قرآن معنی بے جفت عول میشود چنانچه -			
مسئله ۱۳ بالمول ۱۳	زید		
ترتیب ۳	۱	۲ دخت عینی	یک اخت اخیانی
	۱	۲	۲
مسئله ۱۲ بالمول ۱۴	زید		
ترتیب ۳	۱	۲ دخت عینی	۲ اخت اخیانی
	۲	۲	۲
و بست و چهار صرت یک مرتبه تا بست و هفت عول میشود و این مسئله منبریه واکد ریه نامند زیرا اچ از سیدنا علی کرم الله وجهه بحین بودن جناب ایشان بالا سه منبر سوالی کرده شد جناب سیدنا رد جواب آن بدین طریق فرمود -			
مسئله ۲۴ بالمول ۲۴	زید		
ترتیب ۳	۲ بنت	۱ پ	۱ م
	۱۶	۲	۲
رد کابیان			
<p>خویشا و ندان نسبی که ذوی الفروض اند صرف آنان مستحق رد خواهند شد و آنان را شش بخش من بر دعلیه نامند و زن و شوهر که قرابتی از بر آنان رد نمی شود و آنان را جنس من لا علیهم گویند و از خبا و النظائر مرقوم است که اگر از ذوی الفروض و عصبه و ذوی الارحام پنج وارسته نباشد و بیت المال نیز موجود نباشد بدان صورت بر زن و شوهر نیز ترک رد خواهد شد و تا عده رد بر چهار و تیره بوده است یکی آنکه اصحاب من بر دعلیه اگر از یک جنس باشند مسئله بشمار عدد دوس آنان خواهد شد چنانچه دو بنت یا دو جد یا دو اخت و دوم آنکه اگر چند فرقی در شش من بر دعلیه باشم شش نمیشود بدان صورت از سهام جلای شان مسئله نموده خواهد شد و از عدد وانی که بصورت رد مسئله نموده شود آن چهار عدد اند و دو مسئله و چهار و پنج نیز که بابتیه دو و صد و سی و یکم آیند از دو و یک</p>			

گیرنده ثلث و سندس با هم باشند از سه و اگر وارث یا بنده نصف و سندس یکجا باشند از چهار و اگر مستحقین دو ثلث یا ثلث یا نصف وارث شوند از پنج مسئله نموده خواهد شد مگر آنکه اگر جنس من لایر و علیه با جنس واحد من یر و علیه با هم جمع شوند پس نخستین از اصل اعمی کترین درجه مخرج فرض من لایر و علیه مسئله نموده نصیب من لایر و علیه داده خواهد شد و البقی اگر بر فرض من یر و علیه تقسیم یافت منوال مراد چنانچه -

مسئله ۴ همیشه

۳ دختر

زوج

۳

۱

و اگر البقی بر ورثه من یر و علیه تقسیم شدن نمی تواند پس در آن صورت لحاظ نسبت فیما بین عدد البقی و عدد رؤس ورثه من یر و علیه کرده خواهد شد اگر توافق باشد پس وفق اگر تباین باشد پس کل عدد رؤس ورثه من یر و علیه را بر اصل مسئله ضرب نموده مسئله ردیه نوشته خواهد شد و عددیکه بر اصل مسئله ضرب کرده شود بر بان عدد و عدد سهام ما بقی را ضرب نموده حصه من یر و علیه داده خواهد شد چنانچه -

توافق بالثلث

همیشه

مسئله ۵ بالرد

۶ دختر

۳

زوج

۶

۱

تباین

همیشه

مسئله ۶ بالرد

۵ دختر

۳

زوج

۱۵

چندم آنکه اگر جناس ورثه من یر و علیه با من لایر و علیه بیک صورت جمع شوند پس در آن صورت نیز از اقل مخرج فرض من لایر و علیه مسئله نموده نصیب شان داده خواهد شد بعد از آن دیده خواهد شد که اصل مسئله من یر و علیه انچه مجموعاً نصیب ایشان است از من و از عدد سهام البقی چه نسبت بوده است یعنی باعتبار نسبت ما بین ما بقی و مجموع نصیب شان از اصل مسئله ایشان توافق است یا تباین اگر توافق باشد پس وفق و اگر تباین باشد پس کل

نصیب نشان را بر مسئله اولین ضرب نموده حاصل ضرب را اصل مسئله ردیه نموده خواهد شد و عددی
بر اصل مسئله ضرب نموده شود بر آن عدد حصه من لایر و علیه را ضرب کرده نصیب نشان داده
خواهد شد و باقی اصل مسئله اول را بر نصیب هر هر وارث من یرو علیه از اصل مسئله ایشان
ضرب کرده حصص در نه من یرو علیه داده خواهد شد و اگر بدان سهام ترک کثیر واقع شود بقا
تقیح تقیح کرده خواهد شد چنانچه مسئله بالرد ۴۰ بتاین ۵ بر اصل مسئله ضرب نموده شد-

میز	زوجه	بنت	جده
۴	۲۸	۹	۶
۵	۲۸	۹	۶

در صورت مرقومه بنت و شش جده اند و اصل مسئله نشان فشن بوده زیرا چه سدس و نشان
با هم جمع شده اند پس درین حالت نصیب بنات چهار است اعنی نشان و نصیب جدات یک
بوده است اعنی سدس و مجموع آن پنج گردیده پس همان پنج را بر اصل مسئله من لایر و علیه که شش
بوده ضرب کرده شده و بهر صورت حین لحاظ حصه من یرو علیه لحاظ اصل مسئله من یرو علیه نموده خواهد
و نیز بصورت هائیکه عصبه موجود نباشند عول در نشود و بصورت وجود عصبه دو عول نمیشود-

در بیان تقیح

و غیر این از عدد کسر تقسیم در انت دست نیست لحاظ بر آن علمای شرع قاعده برای آن مقرر نموده
که بذریع آن قاعده عدد کسر را عدد کامل نموده میشود و نام آن قاعده تقیح بوده است چنانچه

میز	زوجه	بنت	جده
۲۳	۱۳	۱۲	۶

طریق تقیح آن است که اگر کسر در عدد رؤس یک فریق در نه واقع شود پس همان عدد رؤس
بر اصل مسئله ضرب نموده حاصل ضرب بنا بر تقیح بالا سه اصل مسئله نوشته خواهد شد و بر همان عدد
رؤس حصه هر فریق در نه ضرب کرده حاصل ضرب بآن فریق داده خواهد شد چنانچه صورتش
بالا مرقوم شد و اگر عدد اصل مسئله بر عدد رؤس چند فریق در نه کسر واقع شود و آنرا اخلاص
بالحاظ نسبت فیما بین عدد رؤس هر هر فریق و فوق باصل عدد رؤس یک فریق را بر عدد رؤس

فریق دیگر ضرب نموده و بمیان ضرب یکی بر دیگری بهل آورده مجموع حاصل ضرب آن را بر اصل مسئله ضرب کرده خواهد شد و این حاصل ضرب تقسیم اصل مسئله خواهد شد و حاصل دیگر بر اصل مسئله ضرب کرده شود بر همان عدد حصه هر هر فریق در آن را ضرب کرده نصیب هر هر وارث داده خواهد شد و این با قاعده عادل و قاصره و عاقله نافذ خواهد بود چنانچه -

مسئله ۸ بالرد ۴۰ تقسیم ۱۴۴۰

۴ زوج	۹ بنت	۶ جد
$\frac{1}{100}$	$\frac{2}{100}$	$\frac{1}{200}$
نصیب هر واحد ۴۵	۱۱۲	۲۵۲

در بیان مناسبه

شخصی فوت کرد و بگذاشت متروکه و در وقت خودش را تم و ختم علی القاب آن و در آن یکی بعد دیگری بگذاشت و در وقت خودش قبل تقسیم ترکه مورث اول فوت نمود پس درین حالت قیامین وارث هر فرد آنان از ابتدا سه مورث اول ترکه بطریق که منقسم خواهد گردید آن طریق را قاعده مناسبه نامند طریق آن اینست که برای هر هر میت یک یک خط کشیده نامهای در آن آنها که میت موت هر هر میت زنده بودند نوشته خواهد شد و آن خط با خط باطن نامند اعنی بطن اول و دوم و سوم و غیره کرده خواهد شد و بطریق علی فرائض در هر بطن مسئله نموده عول یا رویا تقسیم نموده خواهد شد ثم میت بطن ثانی از بطن ثانی از بطن اول هر قدر که یافته باشد بالای خط بطن ثانی مذکور در سمت چپ بنا مردمانی الید نوشته خواهد شد اعنی میت بطن ثانی همان قدر در وقت خود گرفته فوت نموده بعد از آن باین مسئله و مانعی الید بطن ثانی لحاظ نسبت نموده خواهد شد اگر تماثل باشد پس مانعی الید را بر راس و در بطن ثانی مذکور تقسیم کرده خواهد شد و اگر توافق باشد پس وقت و در صورت تباین کل اصل مسئله بطن ثانی را بر نصیب مسئله اول ضرب نموده حاصل ضرب را بنا مردمانی آن نوشته خواهد شد ثم حصه و در بطن اول را بر عدد مطروقه مذکور ضرب کرده حصه آنان داده خواهد شد پس تر در بطن دوم حصه خود آن بطن را بانی الید بخلاف نسبت ضرب کرده حصه ایشان داده خواهد شد ثم در بطن سوم و چهارم و پنجم و غیره باین طریق

عمل کرده خواهد شد و در هر هر بطین زیرین نخستین ایدانی الید اگر فیا بین آن مسئله بطین مذکور نسبت
تأمل باشد حصص ورنه آن بطین داده خواهد شد و اگر از عدد و حاصل ضرب که بنا بر عدد مناسجه
هر هر بطین بالای مسئله اول نوشته خواهد شد نصیب جمله ورنه هر هر بطین مافوق بطریق ضرب بر عدد
مصرف و نصیب نوشته بالا داده خواهد شد و نصیب ورنه بطینی که عمل در آن است بطریق ضرب
سهم آنان بر مانی الید بمطابق نسبت داده خواهد شد و یادداشتی است که هر هر میت در یک یاد
یا سه بطین هر هر نصیب خود یافته کل آن را مجموع نموده در بطین آن میت بمانی الید نوشته
خواهد شد و بالای مانی الید یا به بطوری آن نسبت واقع را نیز نوشته خواهد شد و سواى مسئله
اول بر کدام مسئله زیرین بدین عمل مناسجه ضرب کرده خواهد شد و چون عمل مناسجه تمامی بطین
باتمام برسد یا بین جمله بطین با لفظ المبلغ نوشته عدد مناسجه آخره بر آن نوشته خواهد شد و زیر آن
خط الاحیاء منتهی را بر هر یک از زیر آن تمامی نامها که ورنه زنده نوشته خواهد شد و آنان از هر هر
بطین هر قدر که یافته باشند مجموع آن جمع نموده زیر هر نام آنان نوشته خواهد شد پس اگر مجموع
اعداد حصص باقی مانده آن با عدد المبلغ موافق گردد عمل صحیح بر آن ورنه غلط چنانچه

مناسجه ۳۴ مناسجه ۱۲۸

مسئله ۴ تقییم ۱۶

فایله			
زینب	علی	بنی	ام
۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱
مسئله ۴	علی	تأمل	مانی الید ۴
زینب	علی	بنی	ام
۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱
مسئله ۶	زینب	بنی	مانی الید ۶
زینب	بنی	ام	تأمل
۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱

مسئله ۲ بقیع ۳	فهرست	مافی الید و تباین
نزوج حسن $\frac{1}{12}$	اخ عینی حسن $\frac{1}{4}$	اخ عینی حسن $\frac{1}{4}$
المسئله ۱۶۸		
الاخت سینه ۸ طلحه ۱۶ زبیره ۸ یوسف ۲۳ احسن ۲۳ رايه ۱۲ حسن ۹ حسین ۹ حسن ۱۸	<p>در بیان تقسیم ترکه رودپی و اشرفی</p> <p>اگر ترکه رودپی و اشرفی باشد پس در آن صورت در اصل مسئله بدستور عمل فرائض عمل شده نصیب هر هر داریت داده خواهد شد ثم فیما بین اصل مسئله و ترکه لحاظ نسبت نموده خواهد شد توافق باشد یا تباین بصورت توافق هر دوق در شکل تباین بر کل نصیب هر هر داریت و دوق یا کل ترکه یا فردا نموده و دوق یا کل اصل مسئله آن هر هر مجموع را تقسیم نموده حصه هر هر داریت داده خواهد شد چنانچه -</p> <p>مسئله ۶ بالمول ۹ هستند توافق بالثلث ترکه ۳۰ - اشرفی</p>	
نزوج	۴ - اخت عینی	۲ - اخت ایخانی
۱۰ - اشرفی	۱۳ - اشرفی	۴ - اشرفی
مسئله ۶ بالمول ۹	دیگر	تباین ترکه ۲۵ رودپی
نزوج	اخت عینی	ام
$\frac{2}{9}$ رودپی	$\frac{2}{12}$ رودپی	$\frac{1}{4}$ رودپی
دسم بخش رودپی	دچار بخش رودپی	یک بخش رودپی

قصیده مختصره قصص الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

از حمد حق تعالی و نسبت پیغمبر
خود را بخود ستود خداوند در قرآن
بنشانده ایمانیت خود هر کس شفیق
آن سرود بر دو عالم و آن جامع الکمل
ایمانه نشانی خالق و منت سول حق
باز عال لازم حکایت کل انبیای حق
نمود و خواست حق که جلوه کند از فرشت
ما مش ابوالبشر شد و از خاک خلقتش
بے دریغ میاخی بے مانع حجاب
کردند قدسیان همه آن خاک را سجود
خو ازین جوان سن آدم بیایغ خلد
خو ازین جمیده او غمگرا و
از فکر نفس سرکش خود بهر دانه
خورد و فریب آدم مجبور از فریب
آدم چو خورد دانه گندم باوج خلد
کید و نمون دیو فقط یک بهانه بود
اقتاده در خرابه طلمت از ج خلد
او کرد در جهان نسب و مهر را پدید

صدر کلام راست یقین زین پیورا
گفتن همین بس است که الله اکبر
در صدر افسری زود عالم همین تیر
مستود هر دو عالم و مستود او را
گویم کلام مومن و پاک و نکوتر
منظوم مختصر بسیرایم سیر اسرا
پیدا نمود آدم و اراست کشور
شد اولین نشیمن او خلد بر ترا
آدم شده خلیفه الله اکبر
خاک ز قدسیان بشر افت شد اکبر
پیدا شد از سیارش و شد جفت طهر
بد بر سر از خلد به آن مقرر
خواستند سخر شیطان شکرا
هستای خلد بر در او ماه سیکرا
آدم سو سیرا چه عالم گذرا
بود این چنین نه آخر کارش مقدرا
تدبیر نظم و نسق جهان کرد کسیر
از حق چو یافت خلعت فضل آن پیر

آدم پس از خلافت عمر در از خویش
 در منصب خلافت او جانشین او
 او ہم ادای خدمت بابا نموده چند
 اور میں شد پیر و شد جانشین او
 پیش رسید از در ایزد صحیفہ
 اور فت در بہشت بلامرگ و بیاب
 بر منبر سفارت ایزد علم و فضل
 او کرده از دعا ہمہ عالم شکست بخت
 بودند نوح را پسر این ہر سہ نامور
 آن نوح زادگان نبوت زمزمگ نوح
 چون شد زمانہ خالی از ان نوح زادگان
 شد قوم عاد را عن حق پسند گو
 چون بر فراز خلد نشین گرفت ہود
 آن مرد حق شناس نبی نمود بود
 صالح چو رفت ناتہ سوارہ سرائی خلد
 بنیاد کعبہ و حج و عمرہ نہاد او
 انداختن بنا چو آن شاہ بدناماد
 خواندش خدا طیل خود پیش می ست
 بودند طفل نامور در جہنم داد
 پوچہمین ہاجرہ زادش عزیز خلق
 او شد مشرق از نسب سید بشر
 او یافت ہم کتاب ز دربار ایزدی
 طفل غیبہ میرت سارہ نژاد او

چون شد نوح بدعت رحلت مبشر
 شد شیف پور کمتر او سر بر آورد
 شد در سرائی مسکن بابا مجاور
 پور رشید بد ز بنا کے ہنر و را
 مشمول بالنعیمت و وعظ نکو ترا
 بے رنج و بے تردد و تکلیف دیگر
 اور میں از جہان شد نمود نوح کسر ہوا
 غارت جہان نموده ز طوفان کیسرا
 آن سام و قائم و یافت این سہ برادر
 شستند جای نوح کیے بعد دیگر
 آمد بہ ہود نوبت و او شد پیمبر
 شد او بود در عصر آن پیمبر
 صالح بجاسے ہود بسر کرد افسر
 او بود نیک طینت و او بود مہتر
 بعدش رسید نوبت فرزند او ذرا
 فرود بود در عصرش شاہ نگار
 گلزار شد ز محبت او نار کیسرا
 صحف ندا کرد و وعظ نکو ترا
 بودند حق شناس ہم ہر دو پیمبر
 زد گشت چاہ زمزم و بلعیا مترا
 پور نکو ترا کہ از آبا مین ترا
 شد نامور و گشتہ بعالم کیسرا
 اسحاق پور کمتر آن مرد مخبرا

۹۰
 ۹۱
 ۹۲

۹۳
 ۹۴

اتحاق هم پیمبر حق بود در جهان
پور دگر برادر خرد خلیل حق
این انبیای بر حق و این عارف شناس
پور خسته فصلت اسحاق نامور
هو کرده در زمان نبوت زمان چند
یعقوب حق شناس چو شد در سرای غلظ
یوسف شده پیمبر و در مصر شد مقیم
یوسف نمود در چرخ رطبت فردگاه
یعقوب زادگان چو سو خلد در شدند
ادشوی دخت یوسف و اولادش بود
افراشت سز بخیر گیتی شعیب نام
منسوب نادره کش به نسب نامش شعیب
بر توسی ثنوی دخت مین ارجند او
بر خاست چون شعیب بن منزل سنج
آمد ز بلطن وادی ایمن برادر و شور
توریت وحی منزل حق شد کتاب او
بار قلن شد از سپارش او نوال حق
نامش کلیم ایزد و گردیده سرفراز
شد در تبه مصیبت و شد در تبه زمین
از نور قصاص عامل مقتول بگناه
تخر شدند در تبه بجزا دعاسه او
هر شب آسمان من و سلوا بر اے او
بودش بدست معجزه از دایه ارام

پور خلیل بود دلی بود کمتر
بد لوط نام صاحب محبت و پیمبر
رفتن در بهشت یکے بعد دیگر
یعقوب شد پیمبر و آراست کشور
او بود حق شناس و هم بود صابر
یوسف بجای باب بسر کرد افسار
شد او غلام و خرد طموس کیسرا
شاهی سپرده در ید دیگر برادر
ایوب شد پیمبر و بد مردش اگر
او شد بصبر و شکر معزز بکشور
ایوب شد فرد چو در خلد عرعر
این پاک دین ز تخمه آن پاک گوهر
بود او خطیب انبیا و پاک گوهر
آمد ز طور جلوه کنان یک عضنفا
موسی امیر ابن ولید بد اختر
موسی زمر سلین بد و بد و صفدر
در بزم انبیا سر نردت بر آورا
باحق نموده رد و کد آن مرد مجر
فاردن چو کرد تحت آن پاک گوهر
فرمان رسید و کرد طلب گاه و صفرا
آن قوم بت پرست و فرعون بنگرا
می آمدش ز ایزد و می خورد کشته
بشکست خام بندش سحر خورا

موسی ز فضل ایزد چون جهان را
 یوشع بنیام را بهی نشد رسول حق
 او یافت نو نوید ز فتح بلاد شام
 خط عزل بمقصد یوم کشید چون
 یوشع چو رخت هستی خود بست از جهان
 شمعون ز داد پورک یعقوب بود او
 او در بهشت تا شد و خرقیل شد بنی
 او هم ز نسل لاوی یعقوب ترا بود
 او در قضای کوه و بیابان گرفت جا
 الیاس شد بخت دالستغ شد بنی
 الیاس را خلیفه بدو زنهای خلق
 بعدش رسید نوبت ذی الکفل جهان
 او در بهشت چون شد و شمویل شد بنی
 جنگ و جدل نموده جالوتیان کشت
 شمویل زین خرابه بخت رسید چون
 داود خوش توان دهنده خدای پاک
 رفت و سپرد خود بسلیمان غلامش
 بلقیس را نموده کجای حلال خویش
 لقمان دین پسند حکیم خسته خو
 در لحد کرده جاج سلیمان ز دادوری
 یونس نموده دعوت حق بزمان چند
 شد خطله و سیاه دم از تنیاد خضر
 زقند در بهشت چون ستر تن اوخت

خوش خوش نمود از ید بیضا منورا
 زقند در بهشت چون دو برادر را
 خود کرده او محاربه با قوم منکرا
 یوشع شده ز بلعیا تا مطلقا
 کایوب نامور شده آخریمیم بر
 او شد بقوم خویش مبشر ز دادورا
 پور خسته سیرت و مرد و مخیر
 او رفت در بهشت و شد الیاس مثل
 از کید جفت بعلبک شوم و بد ترا
 او شد بشهر شام بنی مبشر
 مرد لطیف گوی و خنک بکس بهتر
 ذی الکفل شد پیر و شد دین یور
 او شد به چیل سالگی خویش مجبور
 فتح و ظفر نموده شد او سر بر آورا
 داود ذی زبور شد آخریمیم بر
 شد در هدایت همه عالم مقرا
 او بود طفل نامور آن بمیمیم بر
 سلطان عین دانش سلیمان شد آخر
 بد در زمان خردت آن باک گوهر
 یونس بر آمده و بار راست کشور
 نقد در دهان ماهی مرگ او جو آخر
 از دین حق مبشر و هر جا بخت بر
 شد قصه هم تمام از ان هر سه رهبر

شد ربنای عالم اسباب و انبیاء
 آمد پسین او در آفرینندگان
 او شد سفیر ایزد او شد عز و خلق
 هم بود نیک طینت و هم بود نیک نام
 تا در بهشت شد چو عزیز عز و خلق
 روح الامین رسانده پیش این یزد
 یحیی پسر نیک نام او
 او بود خود محافظ مریم زان چسبند
 یحیی چو کشته شد بجایات شریف او
 شیطان چو کرد بندش کرد و خیرش
 جبرئیل شد پیمبر بر حق و فضل حق
 جبرئیل بنهای جهان شد بر دگر
 جبرئیل در بهشت شد و جانشین او
 او رفت در بهشت چو زین سکن عدم
 مریم عقیقه دختر عمران عقیقه وقت
 روزیکه او طهارت تازه نموده بود
 روح الامین سپرد به مریم امانت
 عیسی چو شد تولد و کردند ستایش
 عیسی سخن به بد گفت از قضای حق
 بردوش مادر ایزد رسید گو
 روشن شد و روشن او شد و چشم نام
 او گشت در جهان برسانت رسول حق
 جبرئیل در رسید برش با کتاب حق

هم بود خوش خصال و هم بود مصلح
 یعنی عزیز جلوه کنان مرد مختار
 تورات او بخواند به گمراه از برا
 هم شد ز طین مادر خویش او پیمبر
 ذکر یاشد پیمبر ایزد سراسر
 گردوزن عقیقه او بار آور
 او شد شهید از یزید شاه بد اختر
 زد سکه در نبوت و شد شاه کشور
 آزرده دل شد از غم پویمین ترا
 ذکر یاشد دوباره دم گشت صابرا
 ذکر یاشد چو کشته و عالم شد ایترا
 مردم حمید بد به خلاق سراسر
 شمعون حق شناس گشت پیمبر
 تا در رسید نوبت آن پور مادر
 گاهی نه خفت و دیده و دنی روی تو را
 روح الامین رسیده بر او مبشرا
 تا شد ز بار عیسی او بار بر دور
 بر مریم عقیقه جاسان سراسر
 هم داد از شهادت محنت ز مادر
 خورشید در رسید به عالم ز خاور
 شد خیره چشم مردم تمت سراسر
 بوده مع خوش لقب آن پیمبر
 انجیل آن کتاب و ز فرقان مبشرا

شد در میان آنست او بهر اعتقاد
 هر جا عیان و فاش بر اهل روزگار
 یک خوان نعمت از در این دریای او
 آخر ز جور حشر و کافرناد وقت
 زمین السلوک عیسی نمان شد و جبریل
 شد چون تمام حال رسولان بملف
 گویم سخن سر اسرفت حبیب حق
 هاشم عباس نامور و ابن آشفه
 نمانش محمد و پیر قاسمش لقب
 در دم زدن بهر شرف رسید باز
 سالار مرسلین شده آن خاتم النبیین
 سالار انبیا و سرخیل تقی
 بود او حبیب این دی چون بر روزگار
 بود او انیس و محرم راز و نیاز حق
 او شد مشترک از لقب سید بشر
 سر و همیشه سایه ده آفتاب حشر
 او شد مشترک از کرم ذوالجلال پاک
 فرقان وحی منزل حق شد کتاباد
 شصت و سه سال سن غمزهش شمار بست
 از غیب بجهنم ساگی آخر رسول حق
 پیشش ز لامکان در پیشند عیاش
 شد خاتم رسالت و موبد یازدی
 ایما و مرده معجزه امتان او

ایما و مرده معجزه آن پیغمبر
 آن خروده کوز خاتم دین شد مبشر
 روز چهل رسید به آن مقرر
 عیسی گرفت راه سودشت کبر
 بردش با وج را بجه چرخ اخضر
 خوانم دگر قصیده ازین نیز بهتر
 حق را پیغمبر او جهان را مبشر
 بطحا مقام مولد آن پاک گوهر
 خواندش خدا و فرل و گابش در شرا
 دیدار دیده با خبر از خواب بستر
 دانای اول او شده واقف ز آخر
 ممتاز با شرافت و هم نشان اکبر
 از چاک سینه شد بسته بار و مطهر
 دید و شنید و کرد حکم ز دا و را
 نهرش بدایغ مهر نفوت منور
 قدش ز سایه پاک و هم سایه گستر
 بر فرق لامکان بفضیلت زد دیگر
 خلق عظیم معجزه آن پیغمبر
 مقصود و دوسرا و شفیع او به مشر
 فردوس ملک او شد و هم عرض کوثر
 در سال چهل و یک وحی آمد سر اسرا
 او کم نخست شد ز جانش معز
 بود او لقبها ز اهل المار و اح کیسرا

او پیشوای عیسی و موسی و مرسلین ز و منتجب شوند همه مرسلین حق شد افضل رسالت و شد جامع اکلم آن قبله ارادت و آن کعبه ادب روزیکه بر زمین قدم زد بر طین آم و اصل بومل حق شد انت حق سپرد خاک قصبه را اندر مصلحتی نهد	او مقتدی اول و آخر برید گیر او شد بر سلین بر شروت برادر آن سید دو عالم و آن شمس انور منصور بر حسود شد و هم مطلقه آن روز گشت طایم کسری کسرا یثرب محل مدفن آن سید الورا تا بختدم ز خدمت ممشویمیرا
---	---

و اما مصطفی بصلایش کم گرفت

نادر جزا جزا دهد مصطفی مرا

خاتمه از جانب مصنف کتاب هذا

برابر باب بصارت و اصحاب خبرت و دقیقه سخنان علوم و دانت و نکته کشایان فنون و دست
عصبه مجزویا عرضه میداد کتاب هذا موسوم به تنویر القلوب منفعت العام و طبیان مغزو
بنگامیکه فقیر بنگامه حیر و قد رچا کیری و نخت کیری خیر و شر نوکری پابند دست بسته و بقیات
باید و نشاید و بقیات مالا بدو بوجاهت کردن نتوانسته مجبوراً تشاعلی و بار الله شوق البالی
آن کتاب را تمام را جامه طبع پوشانیده بر خدمت خاص بزرگواران دین و عوام منتسبان
شیخ متین رسانیده بود چون بافضل الهی از سوی نوکری یکسو شدم و فارغی از هر سبب
شد که تبت حبت بر بستم و استین ساعد دست بر چیدم که بقیات مناسب الحال و توفیقات
بماناسب الحال از سر تا پای این کتاب را حسن انتظام تصنیف و لیکو انصرام تالیف به نوکار سیا
مد و هم خداوند کریم یک چند توفیق آن عنایت فرمود و رفیق عالم شد که همین جمله مسجد موسی
محمد و احم قدس سرهم روح القدس و هم باسند و ارواح مجبر که مقدمه نموده آن آسائین دین و
ارکین شرع متین از دهم رمضان المبارک سنه هجری آغاز تالیف را روز نخستین و بدو تصنیف
لا طوبه تدرین بخشیدن آغاز کرده بودم که کتاب الصوم بشوال سنه هجری صورت خراب مطلقه

و فصل در غروب و محبوب را بر حسب لیاقت خودم و بر پنج حیثیت خوشترم صدر الصدور را انکب بر روز
و صدر اعظم قواعد تشوژی ساخت که بهلال ذلیقده نمایان شد و چرخ بکام ما گردان شد و اهتمام
ما را از پنج وین بر کند و خانه انتظام ما را با لکل خراب ساخت و همین که ششم ذلیقده ایستاد قلم از
دستم در افتاد و چشم از مطالعه کتاب خیره و عالم برویم تیر و شد و از شدم حیران ماندم که کار از دست
رفت دست از کار برست وقت کار و وقت در گذشت چه در کل کائنات عبارت از کائنات
فقط یک بی بی می داشتم آن عقیقه حجت نشین و آن خلوت گزین فردوس برین بآن تاریخ مصدق
مهرانه و ارجون اهل الله با ایمان کامل عید کبیر نموده بجا که عظیم پوره در جنت مرقد شیخ اشرف
نور الله مرقد هم جای مد گرفت و بنوم منت کنوم العروس در خفت و خشت سفر ازین دارالمن
برست و بجوار رحمت حق در پیوست و خاک بے سرو سامانی دفن و در اینها بر فرق من آواره
دوران دست شسته از بهر کان و از فشانده

قطعات تاریخ و اصل بحق شدنش لمولف همد

چو عمده بی بی از دنیا بے فانی چو رخت هستی از دنیای دون بست بایمان کامل و تمسلیل گویان زمانم خانه فانی نقصا کرد با عظم پوره رفت و گشت قائم چو از ذلیقده شد اتمام پنجسم سن موتش رقم شد سال ششم	روان شد سو بے ملک جاد وانی نفر دوس برین شد دست بردست سو جنت شد از دنیا خرامان سرای خویش را ماتم سدا کرد بجنب قبر صوفی شاه دائم بسر افتاد این ماتم بر ششم هزار و سه صد و یک بود و هجده
--	---

ایضا

چو عمده بی بی از دنیا سفر کرد بفضل رحمت حق کرده جائے چو جسم سال تاریخ دفاتش	بجنت کرد جالب استراحت نشانده بر سر خاک حسرت خرد بر گفت تاریخ از غنایت
---	---

بہا کوردہ سرور و ادب بشعر	ز دنیا شد نشین گاہ جنت
الف	
زین جهان عمدۃ النساء بی	شد بہار اقرار رحمت حق
از سیر آہ سال مویش دان	جاسے وی شد جوار رحمت حق
<p>کہ دلم ازین ویرانہ سرائی پر غم یکبار پر خاست و دامن از بود و باش این دیار تا بسیر کشیدم و دامن لبستہ ہست پارینہ را اضطراب برگذاشتم و استین بر چیدہ سابقہ را مجبور آوا کردم و از کتاب الزکوۃ اسے آخر کتاب و فقر کن باز بلطفہ این مجموعہ نو آئین منم کردم و کتاب لدعوت و شجہ اسماعیل و داخلہ سابق را ازین نو نوشت خارج کردم انشاء اللہ المستعان بشرح کلیۃ الحق معصفہ مولوی عبدالرحمن موجد عالم ربانی محقق حقایق سبحانی آن دو باب را ضم خواہم کرد ان اللہ ولی التوفیق و ہو خیر الموفق</p>	
الہی بحق بنے فاطمہ	کہ بر قول ایمان کس نہ خاتمہ
<p>مذمت گذشت و زلمے سپری شد کہ عقائد امانی و قصص الانبیاء را تن زب و از اشعار مخففہ و نثر نظم کردہ بودم عقائد امانی را شرفا رتبہ سر بندہ اس کتاب و قصص الانبیاء را خاتمہ این کتاب موجز انتخاب نمودہ شد۔</p>	
تاریخ ختم کتاب من موصوفہ	
سن اتمام این تالیف محسود	ہزار و سہ صد و ہالاش دو بود
<p>قد تم ہذا کتاب بعون اللہ الملک الوہاب لہزی اللہ و حقتمہ العبد الضعیف عبدالکریم خاکی نفس بدوہ ڈھا کہ المرجمین اللہ تعالیٰ ببرکتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجلبہ خالصا لوجہ الکرم و ینفع بہ المبتدین و سائر المسلمین الطالبین ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ربنا انت السلام و ملک السلام و ادخلنا دار السلام بجرۃ بیتنا شفیع النذیرین رحمۃ للعالمین اللهم صل علی محمد و آلہ اصحابہ اجمعین اولادہ و اولادہم و اولادہم و اولادہم و اولادہم سبحانک اللهم و تحننہم منیلہ السلام و آخر دعوانہم ان الحمد للہ رب العالمین آمین آمین *</p>	

قطعات تاریخ وفات بلبیت مولف برادر مملوئی عبدالنعمیم صاحب
سلطنت ارشد و نموده زیب خاتره کتاب نموده

آه چه درویشیت که دور از دوا
آه که این کج رو گردون دون
آه چه نام که جگر بخت بخت
یعنی که آن با فوجم بزرگ
بود چو مادر بسم سر پرست
دست نوازش همه را دستگیر
دل و غمش دامن خود چاک د
آنکه خوشا بانو که پاکیزه بود
آن اہلیہ مملوئی عبدالکریم
بود سحر خیز و شب زندہ دار
داشت بلب ذکر خدا و حیات
زان ہم مرگ بصدق و صفا
ہو بدمش ہمدم و ہمراز بود
بود بہ تملیل ز بانہش روان
با ہمہ خویشان خودش الوداع
وعدہ حج از پیے خود خواستہ
بر سر این منزل ڈھا کہ زمین
مردن او گشت زمین لطیف
مرقدا و گشت مقرر برین
دولت دایم شدہ اورا نصیب

بر دلم از زخم خدنگ بلا
خانہ اما ساخت چو ماتم سہرا
گفت ازان درد و غم جانکزا
کرد سفر زین در دار الفنا
بلکہ مرتبی ہمہ استریا
بود چو دریائے کرم در حنا
دیدہ ز نادیدین او در بجا
داشت بسیرت صفت اہل طفا
ہو بعد دانش و دین با وفا
صالحہ بے بدل و بے ریا
و مہمدم از شوق دلی بر ملا
بود لبش مائل ذکر خدا
تا بدیم آخر عمر از رضا
تا کہ فرو بست لبش راقصا
گفت و روان گشت بدلتبا
دین مہر کردہ بہ شوہر رجا
زیر زمین خفت مران ذی حیا
آنکہ فرار بست ز اہل صفا
پیش در مقبرہ پرنسیا
از اثر دایم و دایم سہرا

ششم ذیقعدہ بر یوم النہیس بود کہ کیساں دسہ صد بر ہزار	رفت چو مردان خدا آن خاتمہ باخیر گذشت از تنہا
قطعه تالیخ دیگر	
اگن اہلیہ رخ بزرگم کہ چون مصرعہ تالیخ اگن لمی گفت آنزملن	رفت ز دنیا می دن جانب ار بقا داصل حق شد بچنان عمدہ انسا
قطعه تالیخ قلمیہ	
چون اہلیت مولوی عبدلکریم جان زد پشت باز پاک نش گفت ہا لقی	یوم النہیس ششم ذیقعدہ بر جہان شد عمدہ انسا بچنان صاحب کان
قطعه سہ تالیخ	
چون ترک جہان گفت بکلم خدا آن فارغی درینگ سن ہریش	محموط علی شد سال سیمی پیدا بگزر غشا خاتمہ عمدہ انسا
قطعه تالیخ دیگر	
چون در زمین دھا کہ در تربت خودت رفت تالیخ رحلت او خوش بر ہزار پاکش	اخت بزرگ جفتم و رخ از جہان نہفت فایز شد عمدہ انسا یارم ہا لقی بگفت
مادہ تالیخی	
الہی قد ضارعت ما	
غزلیات تصنیف مولف طبلہ	
عزل	
عش جابے محمد عربی سرہ چشم آفرینش ہا کرد ایزد فد او عالم را بہل شاخ سدرہ دہرف	حق فدای محمد عربی خاک پای محمد عربی پر رضاے محمد عربی ہمنواے محمد عربی

<p> از غنا بے محمد عربی شد گدا بے محمد عربی از سرا بے محمد عربی حق شنا بے محمد عربی بر لوا بے محمد عربی خاص را بے محمد عربی از عطا بے محمد عربی </p>	<p> بادشاهی گدا بے در دراست نامور در جهان از شا بے بوسے خلد برین بے آید کرد در محفت جدید و سلف هست پران نشان رحمت با را بے غالب بد لوری گاه بے تحا کیا باک روز محشر نیست </p>
--	---

دیگر

<p> منصب پیغمبری زمینده بر شان شما صبح را نور می ز عکس دی رخشان شما هست ظل رحمت حق زیر دامن شما هست عالمگیر بشک دست احسان شما از غنا یتما بے بیچون دیده باز از شما با همه ناز و نیاز این چشم سریان شما مشرق و مغرب زینجا دار جویان شما مرسلین با سلف ترا سمت از خوان شما سوره یسین بود زمینده بر شان شما دین و ایمان را فروغ از نور لمعان شما یا مگر از برق آسپد تیغ بران شما خاتم دست سلیمان زیر مشران شما نامخ ادیان ماضی خط مشران شما مطلع الفقر غنری بسند دیوان شما ناز و فرخ بسند بهر دستداران شما </p>	<p> ای همه پیغمبران پا شک میزان شما رونق عالم ز حسن مایه تابان شما عاصیان آنت را نیست بیم روز حشر ای شفیع المذنبین ای سید آنت نوز همسری با انبیای قوم دیگر کرده اند جا و دی خلق تو تنه بر دو عالم کرده اند یوسف از سودای حنت تا بهر آرد و شور احمد و محمود نام و شد ابوالقاسم لقب یا رسول خیرنی یا سید عالی حسب رحمة العالمینی یا شفیع المذنبین ظلمت کفر از جهان نو چو نیست دور کرد خدمت صد الصدوری ختم بر نام تو شد سکه نام تو جاری تا دم بعثت و نشر کشور آرا بے تو کل شهر یار مهرب و فقر آتش نرود سرد از بهر ابراستیم شد </p>
--	---

سندره در رفت نیاز پای بوسی میکند وست قیامت تو هر جا هستم افزائی کند یا حبیب حق تاسی لای رسول با شعی آیت لا تقنطوا انعام خاص است سرخ و سبزه در محشر بے حساب و بی کتاب یا محمد مصطفی یا چاره ساز ماندگان	قدسیان با صد مشت حبا حزان شما خاتم طائی چه کاره شد بدوران شما سنگ گریان هم مرد و داغ هجران شما رحمت عاست حقیقه جبهه سیان شما از لباس فقر و فاقه خاک بوسان شما خاک پای مانیز گرد و دور دامن شما
---	---

دیگر

تو مصری بنابر ماتنا خاکیا سے او بقامت تاست نازمی بشوخی شخ طناری بجنوبی از همه نازان بقتنه فتنه دوران بنبرم و لبری گو یاز سحر الذی اسکا دو چشم فتنه دوران هانا خیره شد آخسر سبار عالم اسکان شد غبر خیز کز بوسے ز وحشت موکشان آورد ظلمت فلاحون و رون دل اگر گویم مفت ام او غلط گویم اگر فردوس میخواستی بیا ای تجار صدق ایدل محمد نام پاک او حبیب ایزد بی چون چه پاک از تابش محشر گنگاران منت را شفیع حضرت آدم شفیع اول و آخسر نصیب ناپسنداش شود بخانه دوزخ بحیث بوعلی سینا بفهم منی نازش هوای کعبه لامل خیال غله لامل دروغ به زمین او ضیاع وادی زمین	هزاران لعلت گنگان خریدار اداسے او کنه ناز دل آشتوبی جهان را بقتلایے او بلای جان انس و جان نگاهه دلریایے او قیامت میکند بر پا دو چشم فتنه زاسے او چو دید آن برق نورانی جمال مر تاسے او وزیره با صبا انیک ز زلف شک ملے او رسیده بر گل رویش خم زلف دوتاسے او بصد راسکان بیشک مقام خاص جاسے او که فردوس برین ست این درد و دسترسے او خدای ما گنگاران مگر ایزد فدا سے او که گرد سایه بان آنجا بمای او داسے او پناه هر کس و ناکس بود زیر بوسے او رضای حضرت باری خلق بر رضایے او همین قانون عقل او شد آخره بلا سے او شود جاسے اگر گایے بکوی دفراسے او خدا پرده نمکین طلبگار اداسے او
---	---

وجود کشتی نوح از نیا از نام پاک او	نگاہ رحمت عامش بچودی ناخداے او
فلک طبل قدم او بزد بر سینہ خسرو	شود خمخانہ کسری ز آہنگ درایے او
بشوق دیدن روی تو خاکی شد غولوانی	خدا را ای بیت رعنا بنشایم صلاے او
ز مہجوریت جان بر لب میجا جلوہ فرما	بفرش خواب رنجوری بتقریب دواے او

ولہ

مرحبا یک یاجیب العالمین	مرحبا اے مرجع روح الامین
مرحبا ای سید روز جزا	مرحبا ای نور چشم آفرین
مرحبا ای سید جنب اورا	مرحبا ای شافع روز پسین
مرحبا ای سید عالیناب	مرحبا ای صورت انسان گوین
مرحبا ای از تو آدم فیض یاب	مرحبا اے منبع حق الیقین
مرحبا ای مصدر نور قدم	ما غلط کردم کہ گفتسم ما وطن
مرحبا اے زبدہ ارض و سما	مرحبا ای کمی و شیرب کمین
مرحبا اے نور بابت شاطرت	مرحبا ای طالع عرش برین
مرحبا ای جان بابا مرحبا	مرحبا ای شایع شیع متین
مرحبا یک کادے از بام عرش	با خط آزادگی مذنبین
مرحبا ای صدر اعظم مرحبا	مرحبا ای خاتم دین را نگین
مرحبا اے شاد از دیدار حق	مرحبا ای عرش رو با نشان دین
مرحبا ای صدر عالم آخرش	کامی مقصود و دور اہلین
مرحبا ای قاضی قوسینت مقام	مرحبا ای پیشواے واصلین
مرحبا ای جان جان دو جهان	مرحبا ای صاحب دنیا و دین
ای گل رعناے باغ اصففا	چشم تو ز گس درویت یامین
از ندوے دیدن روی شما	خاکی در ماندہ ہے دارد ہمین

مخمس بر غزل امام زین العابدین سیدنا عم	
دل سوی تیرب میکشد شوق حرم محترم	کامجاست ختم مرسلین مرشتاق دیدار ام
ایزد زخیل انبیا کردش سرافراز ام	ان بکث بار نوح الضیاء الی ارض الحرم
بلغ سلامی روضه فیها البنی المحترم	
مسند نشین ارتقا صدر الصدور اعتبارا	ظلمت کشتای دوسر خورشید برج اهدا
نور مجسمه اور رضا ذات جناب معطف	من وجه شمس الضحی من عده بدر الدجی
من ذات نور الهدی من کفه بحر المحم	
اوم صفوت یافته از فیض عام مقدمت	رشد نبوت نمتت زمان بران دگمت
میی برای سمیت آمد ز بالا بر درت	قرانه بر با تانسانا لادیان مضمت
اوجاونا احکامه کل الصحف صار العدم	
یادش بخیر ای جان پاک و خوش حسن شما	چون غنچه صد جا کم جگر چون گل تیر از خرم شما
چشم از تما ماند و جان بر لب ز شوق لقا	انبا ذنا مجروده تن سین هجر التعلقه
طولی لابل البلده فیها البنی المعظم	
جادر مدینه کی بود چون بنیم آن ردی من	کامجاست فیع المذنبین با حق بجلوت بنشین
یار بفضل خود همین گرسازدم نمتت چنین	یا لیتنی کنت کن یتبع بنی السالمین
یوماد لیلاد اما دارزق کذالی بالکرم	
آن روز روز اعیث و شتر امت نوالی کلم	کار تو اسه مولای من جنت ربانی کلم
ز آن بزم انس آورده خط ربانی کلم	است براج مفرو بل تشرابی کلم
فی القبر شفیع یا شفیع بالصادقون القلم	
عالم تو آورده و ایزد طلبگار شما	تو از خدا خوانان مادرگاه تو ما دای ما
دست من و دایمان تو در جزایا مصطفی	یا مصطفی یا مجتبی ارحم علی عصیاننا
مجموده اعمالنا طما و دنیا و اظم	
ناست تنفیم المذنبین کارت شفاعت پان	تو رحمة للعالمین خاص خصوص آفرین

ایزد فرستاد یحییٰ بهر شفاعت بر زمین	یا رحمة للعالمین انت شفیع المذنبین
اورک لنا یوم الحزین فضلا وجودا و الکرم	
فرزند دلبندت همین سوی دمشق آید خزین	بے زاد و هم بے راه محبوس دست غلین
خاکی ز دل نالد همین حال جگر بندت مبین	یا رحمة للعالمین اورک لزلین العابدین
مظلوم ایدی الظالمین فی المركب و المزدحم	
مسدس بر غول مولانا جامی حرمة العظمی	
سحر جو غم هوای دل شد خیال گلشت باغ بطحا	ز باغبان بهشت جستم نشان سینو سواد اینجا
بر بهانی ز سدره آمد فرو و جبریل برد مارا	بکوی شیر بخواب خوشش کرد دل در اینجا نمودا
که می رساند نوید لطفی ازان نوحی بجانب ما	
اجن شوقا الی دیار یقینت ینها جمال	
جمال رویت کمال کرده ز جمله عالم بدلربائی	چو سر و قدی تو جلوه فرادگر نباشد باین جدائی
فرغ حُسن همیشه با و احوال پرس مُردم مائی	ز راه دریم محبت آئین مطلق و خوبه و آشنائی
بناز گفتی فلان کجائی چه بود حالت درین جدائی	
مرضت شوقا و دست بجز تکلیف اشکوا الیک شکوا	
بدلیغ بی فرید و دوران بحسن و خوبی غریز پر دل	نکات خال و خط و عذارت بیان بناز و ادای محمل
که نظم رضا رناز نینت تمام آیات وحی تنزل	کند و چشم توازنگاه بی بشو و دشنگی هزار اسبل
زهی جمال تو قبله جان حریم کوسه تو کعبه دل	
فان سجد نالد یک سجده وان سعینا الیک نسوا	
شود غلاطون بزیم خوابان عقل و دانش بهشتین	ستود و چشم نیازمندان را ز سینہ مدام خاین
غم تو بر دل روزگاری که گشت جانان بشوق ساکن	ربوده تاب زبان مرازی نگاه نازت ز ابل باطن
ز سیر عشق تو بود ساکن جان از باب شوق لیکن	
ز بے زبانی غم نهانی چنان کردانی شد آشکارا	

<p>صبا و جود منبر او چو روزگار سے گرہ کشاده زینچو دیبا روان عالم بحیرت اینجا بخود ستاده</p>	<p>بختی دلمای مستمند ان بختی گره فتاده چو قیس شیدا بدشت سودا قدم ز شوق درخوش داده</p>
<p>برادی غم منم فتاده زمام فکرت زدست داده ز بخت یادور ز عقل رهبر زن توانا ندول نیکیا</p>	
<p>ز دلبران جهان دار و فرغ حسن تو رنگ دیگر ز بد چشتم زمانه دیگر که چون تو ز نمان بظاہر</p>	<p>بعرش و فرخ این بهار صفت بخورونی ز حلقه بهتر عتاب تا کی بود مناسب ز دل گرفته بخود تنگتر</p>
<p>اگر بچورم بر آوری جان و گر تقبل بر انگنی سر مستم بجانست که بر بزارم سر ادرات ز خاک آن پالا</p>	
<p>چه شور حسن جمال احمد زینکنا می فتاده هر سو سزای فردوس خاکی است این بهمنی دهنیر خانه او</p>	<p>ربو د غارت ز جلوه او زمین شیرب ز غلده ابرو اکنند شام و بحر ملک صدق دل چون ملوان آن کو</p>
<p>بر آستان کینه جامی مجال بودن ندید لزان او بکج رفت نشسته مخزون بکج محنت گرفت ما و او</p>	
<p>مستع بر غول مولانا جامی حمت الله علیه</p>	
<p>احمد خیر الوری یا حسن بی پرواست این یا شهنشاه عرب یا والی ادنی ست این رومی آن خورشید روی صاحب بطی ست این</p>	<p>یا که اصل کون و امکان بانی خواست این پیشوای انس و جان یا سید اقصی ست این عارضت این یا فخر بالله حمد است این</p>
<p>یا شعلع شمس یا آمیزه دلماست این</p>	
<p>پیکری از جان عالم یا که نور اتحاد قبله گاه هر دو عالم مطلب کون و مناد یا خداے آسمان یا احمد آدم زاد</p>	<p>مخزن اخلاق یا که معدن صدق و سداد واجب این یا وجود ما و طین حق و نساد قامت این یا ایت یا سر و یا بختل مراد</p>
<p>یا که کلده تنه باغ جنان آراست این</p>	
<p>نامد است این یا که شایخ سنبلی باغ عدن</p>	<p>یا که بار بر رهنر ست این یا خبیا بان حسین</p>

یا کند گردن جان یا که دلہا را وطن	یا که دایم دلبر ہیا یا کہ زلف پر شکلی
یا حنیف باغ جنت یا رقیب بنیش زن	زلف تو زنجیر یا قلاب یا مشک ختن
یا دو گیسو سے سیہ یا عنبر ساراست این	
ذات یحییٰ ست یا خود باعث بنیاد خلق	رحمتہ للعالمین یا پیکر حبیب و خلق
یا شفیع المذنبین یا مرجع منہر یا خلق	صاحب لولاک یا بر عرش خوش فبا و خلق
یا مگر نورست یا حرست یا کیت و خلق	چشم تو جادوست یا آہوست یا صیا و خلق
یا دو بادام سیہ یا زگرش شہلاست این	
قبلہ اشتراقیان یا کعبہ اہل کلام	خاتم پیغمبران یا فارس بالا احترام
ما من اسلامیان یا مرجع ہر خاص و عام	یا جوان رشک یوسف یا رسول نیکنام
مالک روز جزا یا واسلے دار السلام	یا رب این خورشید تابان ست یا ماہ تمام
یا فرشتہ یا پری یا عربے پرواست این	
این زمین شیربست این یا کہ گلزار جنان	مسکن عرش آشیان یا منزل فردوسیان
یا سراي امن و آمان یا کہ جای قدسیان	یا فضا سے باغ رضوان یا زمین لامکان
یا مقام انس و جان یا خاص گوی نون جان	کوی تو کعبہ ست یا تخلص برین یا بوسنان
یا گلستان ارم یا جنت الماد است این	
خاک کی بے خانان یا بندہ حسن تبار	یا فدائے نازنینان یا خراب دو جهان
یا اسیر زلف بچان یا شہید نو خطان	یا انیس درد ہجران یا غلام میکشان
جان نثار خربز دیان یا کہ تنگ خاندان	بہیل باغ جنان یا شہری بی خانان
طوطی شیرین زبان یا جامی شہید است این	
عنبر	
چہ قامت ست این قیامت ست این کہ سر و جوی رسالت ست این چہ سر و سر و تزاکت ست این چہ ناز ناز نیابت ست این چہ رنگ رنگے کر روی دارد چہ روی روئے ز نور پیدا	

دو ذلّت مشکین بیشک سائے زمین غنبر نمود حاتم
 چه ذلّت جبل منین ایمان خجسته شام برانت ست این
 نگاه یستی ذلّت روی فریب بابل نمود بر
 پنجم سحر عجیب ماهر چه سحر شور قیامت ست این
 جبین ساوه بجنده روئے ربودد لهما زانس وجان
 بهار صبح ملاح ست این چه صبح صبح سعادت ست این
 دو آبروئے حنیده دارد که آبروئے زکفر برود
 چه آبروئے پاک روی که آبروئی هدایت ست این
 لبان نازک به لغز گوئے وحید عالم فرید دوران
 چه گفتگو سینه روانه نهره ز آب جبهه تانست ست این
 خداش گفتسم غلط بنا شد به حسن و خوبی که دارد آخر
 ز صدق حسب نیاز باطن برای عاشق عبادت ست این
 بنجاک کوئے حبیب عالم گرفته جابه چو دوش خاکی
 بگفت هفت ز غیب خندان که بابر راه سلامت ست این

بمون جنایت بی غایت خدای علام الغیوب غافر الذنوب سائر العیوب کتاب هدایت اسلوب بخاص عالم
 بابل سلام مرغوب اسم با سملی تنویر القلوب که برای ارال ازنگ آینه قلوب صیقیل کامل ست و بهر حال
 حسن تدبیر فلاح عاجل و آجل تذکره است بهر فغان و تبصره است از آیات قرآنی و احادیث نو
 براسه عالمان انتخاب کتب نفه و نقیض تالیف لطیف عالم با عمل فاضل اجل شریعت دستگاه طریقت
 حلج مرین زائر روضه سنوره رسول نقیض جامع اخلاق میم جناب مولانا الحان محمد الکرم صاحب الایچی
 نیشن یافته دینی کلک فریدور او صلوات الله تعالی الی ما یمتد سب فراموش معراج اصد در مطیع احمدی حاجی
 شیخ محمد یعقوب مترجم کتب تجارت هان الله تعالی عن الحسنه و نفع کابنور با هتام نیاز مند بنگاه اصد عاجز محمد
 بنیه جناب محمد مصطفی خان صاحب میرور و مشهور باده حادی الاولیٰ سینه اوجیه مقدس از حدیثی است بابر شیخ

قطعات ماریج

از عاجز محمد یعقوب مهمتم کیٹی تجارت و مالک مطبع احمدی کانپور محلہ ٹکاپور

زہے عبد الکرم عالم و حاج خزاه اللہ نے الدارین خیرا بکمش چون شدہ مطبع غادر	نوشته شرح کان تن تین شد کتابے جامع احکام دین شد مفید خاص و عام سلین شد
---	--

پے سالت بخوان بی روی اشکال
کر تنویر قلوب مومنین شد
سنہ ۱۲۸۷ ہجری

از عاجز بالک رام مخلص گہر شاگرد استاد عالی خیال فصیح مقال جناب
منشی خیراتی لال صاحب شگفتہ دام کمالاتم کا تبیع ہذا

گفت حاجی مولوی عبد الکرم | خوش کتابے بہر تطہیر القلوب

گفتم این تاریخ مطبعش از ادیب
خوب شد مطبوعہ تنویر القلوب
سنہ ۱۲۸۷

اشہار

بدشکر کہ یہ کتاب ہدایت نصاب مطبع احمدی واقع
پور میں بھرق ریزی تمام و تصحیح تام مطبوع ہوئی حق
کا مؤلف مدوح الصد رنے نیاز مند کو ہبہ کیا ہے لہذا
حب بدون اجازت عاجز قصد اسکے چھاپنے کا نفرا
ہم قانون حق یعنی اپنے کو ماخوذ نہ بناوین ہاں جس قدر
محب ہوں مہتمم مطبع احمدی واقع کانپور محلہ ٹیکا پور یاد کان
مع کلکتہ نمبر عاجز سے بار سال قیمت نقد یا بذریعہ
پل پارسل طلب فراوین قیمت مع محصول



